عالمگیر نامه

تصنیف

منشي محمد کاظم بن محمد امین

در

احوال نخستین ده سال سلطنت اورنگ زیب عالمگیر بادشاه

•

باهتمام

اشیاتک سوسیتی بنگاله

بتصحیح

مولوي خادم حسین و مولوي عبد الحی مدرسین مدرسه کلکته

در

کالج پریس چاپ شد

کلکته سنه ۱۸۶۸ع

فهرست عالمگیر نامه

تصحیح غلطهای کتاب عالمگیرنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۱۵	لاَاحْصی	لااُحْصي
۱۱	۱۶	هراو	مهراو
۱۴	۲	کونبای	گونیای
۲۵	۱	تاشی	تأسّي
۳۳	۱	دکیبیانیده	کیبانیده
۹۸	۲۲	رسمانه	رستمانه
۹۸ و دیگرجاها •		جمیعت	جمعیت
۱۰۴	۱۲	للشیاطینَ	الشیاطینِ
۱۰۶	۱۸	بتابیان	بتابینان
۱۰۹	۱۱	الشيّء	السيِّء
۱۱۲	۵	ناقبلي	ناقابلي
۱۱۷ و دیگرجاها •		جبه	جبهه
۱۲۵ و ۱۲۷	۱۲	مسقر	مستقر
۱۲۸ و دیگرجاها •		باحتزاز	باهتزاز
۱۲۹ و دیگرجاها •		استدیلام	استلام
۱۳۴	۵	مرفع	مرفه
۱۴۵ و دیگرجاها •		اعزآباد	آغراباد
۱۵۳	۲۱	برخارست	برخاست

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۱	۱۹	دکذاتهه	وگذاتهه
۱۶۲	۵	تایانش	تابیناش
۱۶۲	۱۴	نذ محمد	نذر محمد
صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۶۹ و دیگرجاها		سرشته	سررشته
۱۷۲	۱۷	طوف	طواف
۱۸۰	۲۱	برگنشته	برگشته
۲۳۳ و دیگرجاها		مجازی	مجاذی
۲۴۶ و دیگرجاها		سبحان سنگه	سجان سنگه
۳۰۹	۳	فرجام	فرجام
۳۴۹	۱۰	کسید	سید
۳۶۶	۴	ساختگ	ساخته
۴۳۳ و دیگرجاها		قله	قلعه
۴۳۷ و ۷۳۵		سنگه	سکنه
۴۶۱	۹	راجررپ	راجروپ
۴۶۱ و دیگرجاها		ماور النهر	ماوراء النهر
۴۶۳	۱۶	متهراز	متهرا
۴۸۲	۲۰	نا	ثنا
۴۹۴	۱۹	بشاهزاده	بشاهراه
ایضا	۲۲	آسمان نیست	آسمانی است
۵۰۱	۱۲	نصرت	بانصرت
۵۱۱	۲	تسویدات	تسویلات

صفحه	سطر	غلط	صحیح
ایضا	۹	انگریزی	انگلیزی
ایضا	۱۵	گرویدند	گرویدن
۵۱۵	۳	جانگیرنگر	جهانگیرنگر
۵۳۱	۷	رکا	کار
۵۶۷	۱۶	سبهاسنکر	سبهاسنگه
۵۷۳	۱۷	حصینة	حصینة
۶۱۴	۱۹	موهم	موهوم
۶۱۵	۲۱	مقری	مقرری
۶۱۷	۱۸	مکارک	مبارک
۶۲۱	۹	الامثال	الامتثال
۶۲۳ و۷۶۷	•	درانخان	دارابخان
۶۳۰	۲۲	ذلات	زلات
۶۳۱	۶	المطنة	السلطنة
ایضا	۹	گزیر	گریز
۶۳۷ ودیگرجاها	•	صیفخان	سیفخان
۶۴۳	۱۲	انعطاس صوران	انعکاس صور آن
۶۵۰	۲۱	ندارد	نداد
۶۵۵	۳	بکار	نابکار
ایضا	۱۵	انزاع	انتزاع
ایضا	۲۰	امتنا	امتناع
۶۵۸	۱۵	زوج	موج

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۶۵۹	۱۸	جمع	جمعی
۶۶۲	۲۰	مدرا	مداوا
۶۶۴	۱۸	عاقة	علاقة
ایضا	۲۲	بمراهانش	بهمراهانش
۶۷۵	۱۶	حیاط	حیات
۶۷۶	۲۱	اوتات	اوقات
۶۸۷	۱۹	یشمة	شیمة
۶۹۳	۲	عمالی	عمانی
ایضا	۵	بهادر	بهار
۶۹۷	۱۸	قطع	قطعی
۶۹۹ و دیگرجاها		نونین	نوئین
۷۰۳	۲۰	را	راه
۷۰۴	۶	پشترنشان میدارند	پیشترنشان میدادند
ایضا	۱۷	مدمه	صدمه
۷۰۹	۱۴	هائل	حائل
۷۱۰	۶	المَکرالسیٔ	المَکْرالسیِّءُ
ایضا	۱۷	ودادند	و دار دادند
۷۲۲	۱	فاتر	دفاتر
۷۲۶	۲۰	توادائی	توانائی
ایضا	۲۱	خلقشان	خلق شان
۷۲۸	۱۸	الروی	الراوی
۷۳۲ و ۶۶۸	۰	دو	دد

صفحه	سطر	غلط	صحيح
۷۳۳	۵	بردات	برداءت
۷۳۶	۱۸	صوانح	سوانح
۷۳۹	۲	ماهات	مباهات
ایضا	۸	جشي	جشن
۷۴۱	۷	سپداران	سپهداران
۷۵۱	۱۹	نش	نشيني
۷۵۳	۷	ر	زا
۷۵۹	۱۶	طمع	طبع
۷۶۱	۱۰	عيان	اعيان
۷۶۶	۵	نواهي	نواحی
ایضا	۱۰	صبع	سبع
۷۷۷	۶	تقاتر	تقاطر
۷۸۵	۳	درد	دد
۷۸۹	۱۴	خسالست	خصال است
۷۹۰	۱۲	خبر	جز
۷۹۲	۱۹	زوم	رزم
۸۱۸	۱۱	شده	مه
۸۲۵	۱۵	نواسج	نواسنج
۸۲۶	۲۲	سفيهٔ	سفينهٔ
۸۲۹	۲۲	صهمي	فهمي
۸۳۰	۱۱	اتقياد	اتقيا

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۳۱	۱۸	سوا	سوار
۸۳۳	۱۹	منا کار	مینا کار
۹۰۱	۱۵	نبروی	نبردی
۹۲۰	۱۰	ثبت	تبت
۹۲۶	۱۸	لا	را
۹۲۸	۱۹	دروش	دوش
۹۳۷	۱۴	خد	خلد
۹۵۲	۱۲	قامت	اقامت
۹۸۸	۱۳	ای	پای
۹۹۴	۱۵	ظفر سپاه	سپاه ظفر
۹۹۷	۳	سری	سوی
۱۰۲۲	۷	ارجمند شد	ارجمندش
۱۰۵۱ و ۱۰۵۶	۰	نردر	نرور
۱۰۷۳	۱۲	اُخاوه	اُخلاوه
۱۰۸۴	۱۹	به مرحله	هر مرحله
۱۰۹۵	۱۴	یشکان	پیشکان

بسم الله الرحمن الرحيم

ای داده بعقل پرتو آگاهي * شاهان زتو کامیاب شاهنشاهي
آن را که زکاینات برتر خواهي * برسر نهیش افسر ظل اللهی
اورنگ نشینان کشور بیان را تیغ زبان باقبال ثنای بی همتائی
عالمگیر است که بر افراختن لوای دولت سلاطین دین پرور
شریعت آئین باوج نصرت و فیروزي از آیات جهان افروزی قدرت
اوست و بر انداختن اساس شوکت معاندین تیرۀ اختر ادبار قرین
از ساحت اقبال و بهروزي بمقتضای صلاح اندوزی حکمت او
و نکته گزینان انجمن معاني را تحفۀ سخن به برکت حمد جهان
پیرائی دلپذیر است که آرایش شاهد ملك و عروس ملت بگوهر
تدبیر و جوهر شمشیر سلاطین جوان دولت خرد پیر باز بستۀ تقدیر
اوست و پیرایش گلبن حشمت و گلشن سلطنت از شاخ و برگ
زاید و خس و خار مفسد آثار چمن پیرای لطف مصلحت
تاثیر او * * بیت *

گر انداخته و بر افراخته * بنوعي که باید چنان ساخته
فرمان روائي که نامهٔ شهنشاهیش از نقص خاتمهٔ تناهی عزت
و جلالت پاکست و درجست و جوی سر منزل عرفانش اعتراف
بعجز و نقصان غایت تکاپوی عقل دراک که العجز عن درک
الادراک ادراک آری ممکن ناتوان که جز نقص فطری سرمایهٔ ندارد
اندازهٔ کمالات ذاتي بر نداشته چون راه ثنای ایزد بیچون پوید و انسان
حیران که نقش برون پردهٔ این بارگاه است از راز درون پرده آگاه
نگشته چسان حمد آفریدگار درون و بیرون گوید حاش لله دست
سپاس فرومایگان نشیب حدوث بمدد کرسي اندیشه و حواس
بطاق بلند ایوان کبریای قدم نرسد و غبار ادراک خاک نشینان
کوی عناصر بجنبش نسیم مکر و دانش بدامن هوای اوج لا مکان
نه نشیند هرگاه عقل کل و نور اول که مهبط انوار فیض ابد وازل
است با وجود کمال تنزه و قدسي نژادی و نهایت ربط و قرب بحضرت
مبدأ المبادی در بیدای ناپیدا کذار شناخت کنه آفریدگار راه عجز
و انکسار پوید و لا أحصی و ما عرفناک گوید عقل محجوب ما
محبوسان کلبهٔ حدوث و امکان که باوجود جزئیت و نقصان پیوسته
پایمال کشاکش وهم و خیالست بدست آویز کدام نسبت و آشنائي
کامیاب معرفت و شناسای جناب کبریا تواند گشت و ما محصوران
چاردیوار طبایع را که بیگانهٔ وادی قدس تجردیم بسرمایهٔ چه دریافت
و دانش حرف نیایش آلهي بر زبان اندیشه تواند گذشت هیهات
هیهات کالای دست بالای ثنای خالق بیچون بچند و چون هوس چرب
زبانان تهی کیسه راست نیاید و نقد ستایش معاملان چار سوی

نقص و آلایش در عرصهٔ هل من مزید قدس و کمال بیعانگي را
نشاید بینش کوتاه بین را درین مشهد حیرت اعتراف بقصور عین
دوراندیشی و پیش بینی است و عقل ضعیف عجز آئین را بربن درگاه
عزت اظهار مسکنت و ناتوانی محض صلاح داني و مصلحت گزیني •

سخن را چند باشي محمل آرای
بدست آویز عجز اینجا بنه پای

سبحان الله درجناب احدیت و کبریائي که گوهر کمالات عقلی
مانند نقایص فروغ شایستگی ندارد و زخارف خیالات باطل تهیدستان
را اینجا چه مایه قبول و روائي و در بازار عزت و جلالی که نقد
گنجینهٔ دانش و آگاهي بچیزي برنگیرند و به پشیزي نپذیرند ناسره
فلس مقالات بیهوده حرف پرستان را کدام رتبهٔ پذیرائی * نظم *
دل ز کجا وین پر و بال از کجا * من که و تعظیم جلال از کجا
وهم سبکپای بسي ره نوشت * هم ز درش دست تهی بازگشت
پرورش آموختگان ازل * مشکل اینحرف نکردند حل
کز ازلش علم چه دریاست این * تا ابدش ملك چه صحراست این
تعالی شانه این چه رتبهٔ علو شان الوهیت و یکتائی است که از فرط
مایهٔ ظهور و پیدائی کور دلان ظلمت کدهٔ امکان را در مشاهدهٔ انوار
هستیء خویش جای چشمپوشي و نابینائي نگذاشته و با اینهمه جهان
پیرائی و نمود وجود و خود نمائی از کمال احتجاب کنه ذات پرده
ازجمال عالم آرای حقیقت خود برنداشته زهی دادار صنع پرداز
و قادر حکمت طراز که ازنیرنگ سازي خامهٔ قدرتش صفحات حال
کاینات برنگینی نسخهٔ بال طاؤس است و بجهان افروزي پرتو حکمتش

ظلمت پیرای زاویهٔ استعداد ممکنات از روشني رشک خلوت فانوس * نظم *

چنان لطف خاصیش با هرتن است * که هربنده گوید خدای من است
چنان کار هریک جدا ساخته * که گوئي به غیری نه پرداخته

بی نیازي که نقش پردازي کلک لطایف نگار مشیّتش از پردهٔ کارگاه حب ذات نقش بدیع خلقت انسان که طلسم کشای گنج پنهانست برروی کار ابداع آورده زینت پیش طاق آفرینش و عنوان لوحهٔ دانش و بینش ساخت و مستعد نوازي که سابقهٔ عنایتش بجوهرشناسی علم ازل جواهر زواهر نفوس قدسیهٔ انبیا و رسل را که گوهرهای شب چراغ انجمن قدس اند در مکامن معادن فطرت و استعداد بتابش انوار خورشید صفوت و رشاد پرورش داده از وجود مسعود شان دامن هستي را گوهر آگین کرد و آن قدسي منشان کرامت آگین را سرمایهٔ شناخت جمال حقیقت و بضاعت دریافت اسرار کارخانهٔ وجود ارزاني داشته بادراک جلایل دلایل ذات و صفات کرامت امتیاز بخشید و چون بصر بصیرت و دیدهٔ بینش کوته نظران عرصهٔ آفرینش از مطالعهٔ انوار قدس الوهیت محجوب و دست استعداد محبوسان سلسلهٔ امکان کوتاه از دامن کبریاي وجوب است براي تاریک نشینان محفل کون در تیره شب ضلالت ذاتي و ظلمت فطری از فرط عنایت چراغ هدایت از مشکوة نبوت برافروخت و پیوسته از فروغ دلالت زمرهٔ انبیا و مرسلین که صدر آرایان بارگاه تقدس و پرده گزینان جلباب بشریت اند پیشگاه وجود و ساحت هستي بلوامع انوار معرفت و خدا پرستي روشن داشته در هر

زمانی بر طبق اقتضای آن یکی ازین گروه والا شکوه را خلعت معجز طراز رسالت پوشانید و برسریر عصمت مصیر نبوت نشانید تابدستیاری معیار دعوت و هدایت عیار گیر جواهر نفوس سعدا و اشقیا بوده بدواعی امر و زواجر نهی انتظام بخش سلسلهٔ وجود و رونق افزای کارگاه ایجاد باشند و کام جان قابلیات و استعداد ممکنات را که تشنه لبان شربت فیض و گرسنه چشمان طعمهٔ افضال اند سیراب زلال معرفت و کامیاب نوال آگاهی سازند و همواره نور جهان افروز نبوت و رسالت را که فروغ آسمانی و لطیفهٔ ربانیست در مجالی افراد بشری و مظاهر اشخاص صوری ترقی و استکمال نوری سیر فرموده در یکی از کُمّل افراد بشر بمرتبهٔ کمال منظر رسانید و ذات قدسی او را متمم آن نور هدایت پرتو گردانید چنانچه مظهر اتم آن نور اعظم و حامل اکمل آن سر آلهی ذات مقدس حضرت ختمی پناهی است یعنی اشرف مظاهر وجود - حاصل کارگاه هست و بود - محرم سراپردهٔ قدس احدیت - همدم محفل انس صمدیت - واسطهٔ نظام سلسلهٔ هستی - رابطهٔ انتظام مرحلهٔ حق پرستی - عنوان فصول کاینات - فهرست ابواب مکونات - لوح محفوظ اسرار حقایق غیبی - بیت معمور انوار معارف لاریبی - ازلی نور - ابدی ظهور - سلطان سریر قرب حضور - سفیر کشور لاهوت - دبیر دفتر ناسوت - فروغ تباشیر صبح غیب - شمع شب افروز ظلمت ریب - صورت نامهٔ رحمت آلهی - رحمت عامهٔ عوالم نامتناهی - نخستین پرتو آفتاب صبح ازل - پیشین ثمر نهال صنع قدیم لم یزل - خازن کنوز وحی و کتاب - کاشف رموز ثواب و عقاب -

نقاد جواهر نفوس انسانی - صیرفي نقود خزاین امکانی- اولین رقم خامهٔ بیچون - سر سخن انشاء کن فیکون - مبین اسرار مبدأ و معاد - معین مراتب حق و رشاد - گل سرسبز گلشن لیالی و ایام - متاع روی دست چارسوی عناصر و اجرام- واسطهٔ انجلای عیوب - وسیلهٔ انمحای ذنوب - خلف الصدق دودمان غیب و شهادت - ابو الآباء نتایج خیر و سعادت - قهرمان کشور باطن و ظاهر- آفریدهٔ اول و برگزیدهٔ آخر - هدایت کیش شفاعت گستر- عصمت پیرای اعجاز پرور - فروغ گوهر ارواح - مصباح زجاجهٔ اشباح - نور مقدس و عقل مجرد- روح منزه و نفس موید - فیاض عوارف معارف رباني- قسام وظایف کمالات انساني - قاید قوافل وجود - هادی مراحل شهود - جلا بخش مرآت استعدادات - آئینه دار جمال سعادات - سبل زدای دیدهٔ دانش و بینش - طلسم کشای گنج آفرینش - دانای اسرار سواد و بیاض - مهین خلیفهٔ مبدأ فیاض - پیشوای دنیا و عقبی- رهنمای صورت و معنی- دیباچه آرای نسخهٔ جلالت و سروری - خاتمه پیرای رسالهٔ رسالت و پیغمبري - رهبر وادي فوز و نجات - داور عرصهٔ محشر و عرصات- کرسی نشین عرش رفعت و اعتلا - صدر گزین مسند عزت و اصطفا - حضرت محمد مصطفی - علیه و آله و اصحابه من الصلوات و التحیات ما کان اتم و اوفی *

* نظم *

محمد شهنشاه ایوان قرب * بهار دل افروز بستان قرب
بحق لایق مسند کبریا * ولي فخرش از فقر و از بوریا
ز درویشیش بسکه سرمایه بود * زناداري فقر بی سایه بود
شب و روز بر سفرهٔ روزگار * بُدی از نعیم جهان روزه دار

جز آن شب که بر فرص مه یافت دست * ز خوان فلک نیم نانی شکست

بعد از اکمال دین و اتمام نعمت معرفت و یقین بوجود نور آگین حضرت خاتم المرسلین که کار ملت و ایمان بشایستگی رونق و سامان یافته مرآت اعتقاد و آئینه استعداد این امت فرخنده بخت سعادت نژاد بمصقل هدایت و توحید از زنگار ظلمت شرک جلي منجلی گردید و دورهٔ نبوت بانجام وگنجینهٔ وحی بمهر اختتام رسید باقتضای کمال رحمت و رافت نامتناهی نیر خلافت و امامت از مشرق متابعت و کرامت دمانید و جهانیانرا از بیم تیره روزی رهانید چنانچه ساحت کعبهٔ ایمان و وادی قدس اسلام از پرتو انوار سعي خلفای راشدین و ایمهٔ دین که چراغ افروز مشکوة نبوت اند روشنی و ضیا پذیرفت و کارخانهٔ سنت نبوی و دستگاه ملت مصطفوی را بسرکاري متابعت و اهتمام حقانیت آن بر گذیدگان تقدس آئین و پیشوایان هدایت گزین که پایهٔ قدر و جلال و اندازهٔ فضل وکمال شان از اندیشهٔ وهم و خیال افزونست و کلام اعجاز پیرای آلهی و حدیث وحی طراز حضرت رسالت پناهی بجلایل نعوت و مناقب شان مشحون رونق و انتظام افزود و قواعد خدا شناسي و رسوم حق سپاسی والا پایگی و بلند اساسی یافت و گلشن دین و اعتقاد از خس و خاشاک شرک و ارتداد پیرایش گرفت و بتقدیم فرض غزا و جهاد آئین دین پروري و کفر سوزی تازه شد و ملت احمدی را مآثر شوکت و اعتلا و مدارج نصرت و استیلا در اطراف و اکناف جهان بلند آوازه گردید عساکر نصرت شعار اسلام را بحسن تجهیز دلپذیر و برکت اصابت تدبیر آن فرازندگان پایهٔ خلافت و طرازندگان خلعت

نیابت فتح بلاد و امصار و قتل و قمع کفار فجار بسهولت و آسانی میسر گشت و پایهٔ قدر و منزلت دین مبین بیمن مساعي جمیلهٔ آن رهنمایان حق آئین و مقتدایان طریق یقین در اندک فرصتی از اوج سپهر برین در گذشت رضي الله عنهم بحسن الخلافة و الامامه و رضوا عنه بفوز القرب و الکرامه و چون طراوت چمن شریعت و نضارت گلشن ملت بی آبیاري تیغ معدلت و سیاست و استحکام اساس دین و استقرار قواعد شرع متین بی دستیاري امر سروری و ریاست صورت نگیرد ونسخ آثار بدع و مناهی و ترویج سنن نبوی و اجرای اوامر آلهی و تنظیم امور مصالح و مهام رعیت وحفظ قانون عدالت و سویت بی وجود قهرمانی داد گستر و فرمان روائی عدل پرور امکان نپذیرد لا جرم بمقتضای حکمت بالغهٔ ایزدی پس از انقضای عهد سعادت مهد خلافت و انقراض زمان هدایت عنوان امامت منشور ریاست کافهٔ برایا که ظل مرتبهٔ خلافت علیاست بنام نامی فرمان روایان معدلت پیرای آرایش بخشیده زمام مهام خلایق و عباد و سررشتهٔ بست و کشاد کار خانه تکوین و ایجاد بکف عدل و داد سلاطین دین پرور والا نژاد که اساطین بارگاه وجود و برگزیدگان کارگاه هست و بود اند سپرده آمد و ملک و ملت و دین و دولت را از میامن آثار لطف و قهر و فروغ انوار رافت و نصفت آن سالکان مسالک سلطنت و ناهجان مناهج خلافت رونق و ضیا افزود و هرچند که خورشید لطف و عنایت رباني از اوج اقتضای حکمت و مشیت بر ساحت احوال طایفهٔ از گروه والا شکوه نوع انساني تافته این امر جلیل القدر و خطب عظیم الشان در ایشان ودیعت گذاشت ازان

خانوادهٔ دولت و سروری بلند اختری را بافسر سعادت و برتری
بر افراخته بادی و بانی آن دولت آسمانی و مبدع و مخترع
قوانین حشمت و جهانبانی ساخت و ازان سلسلهٔ ارجمند قوی
طالع بخت بلندی را مربی آن دولت جهانکشا و مکمل آن سلطنت
عالم پیرا گردانیده او را بجلایل توفیقات خاص و مزید کرامت
اختصاص از سایر اقران سعادت قرین و نام آوران آن طبقهٔ جلالت
آئین نواخت تا پایهٔ جاه و جلال بمیامن بخت و اقبالش بذروهٔ
ترقی و کمال رسیده محامد اطوار خجسته آثار و مکارم خصال
قدسی مثالش در مراتب دولت و جهانبانی و مراسم سلطنت و
گیتی ستانی دستور معامله دانان این رتبهٔ عالی و دیباچهٔ نسخهٔ
مفاخر و معالی باشد چنانچه آثار صدق اینمعنی از تباشیر صبح
خلافت طبقهٔ رفیعهٔ کورگانی و سلسلهٔ علیهٔ صاحبقرانی بر ساحت
شهود و منصهٔ بروز چون لمعهٔ مهر منیر عالم افروز است چه همچنان
که بادی آن دولت ابدی ظهور و بانی آن سلطنت ازلی اساس
دست پرورد توفیقات آسمانی - مورد تاییدات ربانی - مصدر آثار
عظمت و جلال - مطلع انوار ابهت و اقبال - فرازندهٔ لوای جهان
کشائی - طرازندهٔ سریر فرمان روائی - مطاع خواقین گیتی و خدایگان
سلاطین عالم - امیر کبیر و خاقان اکرم - حضرت امیر تیمور صاحبقران
اعظم - امت انار الله برهانه که فتوحات شگرف و مساعی جمیلهٔ
آن حضرت در مدت سی و شش سالهٔ سلطنت و کشورستانی زیب
عنوان ظفر نامهای پاستانیست مظهر تکمیل قواعد این خلافت
ابدی و محیی آثار و رسوم این دولت سرمدی ذات قدسی سمات

گیتی خدیو عالمگیر جهان ستان شهنشاه خدا آگاه زمان ماست
که از فیض ظهور عهد همایون فالش دین و دولت در پایهٔ رفعت
و سرافرازي و به نیروی بال اقبالش همای شوکت و حشمت در
اوج شرف و بلند پروازیست یعنی شهنشاه ظفر جنود تائید سپاه -
فروغ کوکب حشمت و جاه - اختر سپهر بلند اختری - سرور اقلیم
سروری - دریا دل ابر دست - حق جوی یزدان پرست - فیروز بخت
جوان دولت - والا همت قوی صولت - خورشید رای جمشید نظیر -
صبح سیمای مشرق ضمیر - آینهٔ روی دانش و هنر - حرز بازوی
نصرت و ظفر - افتخار افسر و تخت - سزاوار دولت و بخت -
دور اندیش پیش بین - حق منش حقیقت آئین - کامیاب
فضیلت جود و تفضل - بهره مند نشاء وثوق و توکل - صورت شرع
و معني عقل - پیکر انصاف و جان عدل - نخل پیرای ریاض
سعادت سرمدي - گلچین حدیقهٔ خلق محمدی لنگر سفینهٔ حلم
و وقار - قطب فلک ثبات وقرار - ماهچهٔ رایت نصرت و فیروزی -
شمسهٔ ایوان دولت و بهروزی - اسلام پرور کفر سوز - شرزدای
خیر اندوز - زنار گسل بت شکن - حق دوست باطل دشمن -
میزان استقامت اخلاق و احوال - معیار امتحان هنر و کمال - شاهد
اعدل معني عادلیت - مصداق اکمل نشاء قابلیت - سبکدست
انجمن جود و کرم - گران رکاب مضمار ثبات قدم - ساغر شکن
بد مستان - پنجه تاب دراز دستان - کامل نصاب جوهر دانش
و بینش - مالک رقاب کشور آفرینش - طرز آموز رموز کشور طرازي -
قانون پیرای طور مسکین نوازی - قرار زمین و مدار زمان - جهان

جان و جان جهان - فروغ گوهر خرد - جدا کنندهٔ نیک از بد - پیرو رضای حق مقید امر قادر مطلق - نیاز اندوز بارگاه الوهیت - ناصیهٔ افروز سجود عبودیت - شریعت مطیع سلاطین مطاع - نقش بدیع خامهٔ ابداع - مظهر الطاف سبحانی - آیهٔ رحمت رحمانی - رونق افزای هنگامهٔ بزم و رزم - پیشوای سلاطین والا عزم - نظر کردهٔ سعادت ازلی - دست پروردهٔ لطف لم یزلی - صورت عظمت و جلال - معنی دولت و اقبال - آسمان شوکت و شان - محیط بر و احسان - مسند آرای اورنگ خلافت - مربع نشین چار بالش سلطنت - برگزیدهٔ لطف و عنایت آله - شمع این شش انجمن و ستون این نه بارگاه. خورشید عالم آرای اوج سروری وسرافرازی - ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازي - لازال موفقا باحیاءدین الله و سنة رسوله الحجازی - و مویدا لاعلاء کلمهٔ الله و احراز المفاخر و المغازي * * نظم *

شهنشاهی که اقبالش بتایید * مسخر کرد عالم را چو خورشید
هم از آغاز بختش بود ظاهر * که عالمگیر خواهد گشت آخر
چو سر زد هر او روشن روان را * بود روشن که میگیرد جهان را

زهی خدیو موید اقبال مند - و شهنشاه حق پژوه سعادت پیوند - که به نیروی بازوی توفیق ازلی وقوت سر پنجهٔ تاییدآسمانی لوای دین و رایت دولت بیکدست همت بر افراخته و بتقویت شرع شریف و اجرای اوامر آلهی شهنشاهی را با خلافت پناهی انباز ساخته - تا تیغ سعی و جهادش در محو رسوم کفر و ضلال جوهر نما گشته از خوف اشتباه هر زنار رگ بر تن کشیشان نابکار در کشاکش

گسیختن است و برهمن بتخانهٔ نشین از صندل جبین سر گرم
رنگ بنای مسجد ریختن - بتوفیق اعلاء معالم دین نبوی کرسی قصر
رفعتش عرش اشتباه - وببرکت صیانت مآثر شرع مصطفوی دست
زلزلهٔ حوادث از دامن کاخ دولتش کوتاه - درمحکمهٔ قاضیان قضا قدرتش
بتنفیذ احکام شریعت غرا گدا با جمشید و ذره با خورشید دوش
بدوش - و بمتابعت محتسبان قدر صولتش در منع آثار بدع و اهوا
آسمان از کهکشان دُرّه بر دوش - بمیامن سعی و اجتهادش کار دین
و ملت با برگ و ساز - و از زبانهٔ تیغ جهادش زبان اسلام بر کفر
دراز - از هیبت ترکتاز قهر دشمن گدازش هندوی سرکشی که در
هند مانده زلف بتان است - و کافر طرازی که ترک بیداد نکرده
دل بیرحم خوبان - روزی که رافتش لوای معدلت درجهان افراخته -
نخست رفع کین سپهر و جور انجم از فلک زدگان نموده - و دمی که
همتش بگشایش کارعالم پرداخته اول گره از پیشانیٔ بخت فرو
بستهٔ بی طالعان کشوده - بمیامن عدل و دادش همه چیز براستی
گرائیده مگر میزان که دمبدم از سنجیدن بار عطایش خم میشود -
و به برکت صدق و سدادش هر مایهٔ افزایش پذیرفته الا حاصل
بحر و کان که هر نفس از باد دستی سخایش کم میشود - سررشتهٔ
زنجیر عدلش در دست مظلومان جور دیده از سلسلهٔ زلف معشوق
در دست عاشق ستمکشیده خوشتر - و نوای کوس انصافش درگوش
داد خواهان بیتاب از نغمهٔ طنبور ورباب در مسامع مستان خراب
دلکشتر - شحنهٔ قهرش موذی روشان کجرفتار را بسان مار پوست از تن
درست کشیده - و جلاد غضبش کهنه گرگان مردم آزار را بسان بره

و گوسفند در مسلخ عدالت سر بریده - در پرسش گاه معدلتش ظالم پیشگان جور پرور را هول روز جزا واضطراب باز پرس محشر - و دربارگاه نصفتش چرخ فتنه گرد دزکشاکش باز خواست شور و شر - کج تلاشاني که پا از اندازهٔ گلیم خود بیرون می کشیدند چون نقش قالین بر بساط انصافش لگد کوب سیاست را آماده اند - و خود ناشناسانی که قدم از حد خویش فراتر می نهادند بتوزک نگاه تهدیدش همه در پایهٔ خود ایستاده - پالهنگ غضبش برگردن سرکشان و جباران چون طوق قمري با گردن همراه - وگسیختن زنجیر قهرش از پای خود سران و کجرفتاران از سوهان اجل میانجی خواه - از بیم تاکید شحنهٔ عقابش در پردهٔ داری ناموس شمع را از چاک پردهٔ فانوس پیه تن در گداختن - و بسطوت قهرمان صلاحش درنهی می پرستان لاله در بزمگاه گلستان بانداز ساغر از کف انداختن - اگر در چمن از تابش حرارت خورشید رنگ گلی شکسته چهرهٔ غضبش بتقصیر هوا داری سحاب چون عارض آفتاب گرم برافروختن است - و اگر در گلستان از کشاکش تعدی باد قبای اطلس گل و پیراهن حریر لاله چاکی خورده بکوتاهی رفوکاری آن خیاط نامیه را از شعلهٔ عتابش بیم سوختن - بحمایت مستوفی عدالتش گل حساب خردهٔ خود از نسیم میتواند گرفت - و به پشت گرمی محاسب انصافش ابر شمار دز خویش از دریا می تواند جست - اگر نه جرم کجروی آسمان بودی - فکر فلک پیمایش بناخن تدبیر عقدهٔ ذنب کشودي - و اگر روی آفتاب درمیان ندیدی - فروغ اختر رایش از هر ذرهٔ خورشیدي نمودي - خیاط قضا دردوختن خلعت بقا برقامت

والاي دولتش امتداد زمان را بجاى يك رشته در سوزن كشيده - و
معمار قدر هنگام بناى قصر رفيع حشمتش كونباى نظر فضاي
عرصهٔ امكان و پهناى ساحت مكان را اندازهٔ طرح يك ايوان ديده -
از بس خرابه‌ها بمعمارى لطفش سمت عمارت يافته - و جبال و بوادي
از فيض آبادي كرمش آبادي پذيرفته - در ايام خير انجامش جز
چغد بى‌خانمانى - و بغير از چرغ و شاهين بى‌آشيانى - نشان نتوان
داد - ازانجا كه در معارك هيجا بجوش توكل و سپر تسليم از صدمهٔ
تيغ و سنان بى هراس و بيم است تصرف جود همتش التزام
سپررا در بزم قرار داده تا ارباب خواهش و تمنا از خازن مكرمتش
زر به سپر برند - و چون از غايت تقدس ذات و حسن توفيق لب
بشرب رحيق نمى آلايد اجتهاد قهر و سطوتش شيشه و جام مخصوص
رزم ساخته تا غازيان خون آشام هنگام انتقام بآن خون دشمن خورند -
سر كشانى كه به نخوت كلاه جبارى از سرگردون ميربودند سر انقياد
بر آستان عبوديتش نهاده اند - و جبارانيكه ببازوى تطاول پنجه
از خورشيد ميبردند دست بيعت بقبضهٔ تيغش داده - هر كه سر
بر خط فرمانش نگذاشت سر بر سرسنانش گذاشت - و هر كه تخم
عداوتش در دل كاشت جز خسران حاصلى برنداشت - در ايام
عدالت فرجامش اگر ظلمى رفته برگذشتگان و پيشينيانست - و در
زمان نصفت عنوانش اگر ستمى مانده بر محرومان اين آستان
اقبال آشيان - دشمنان را پى زحمت جنگ و پيكار از پا در انداختن
تصرف اقبال بلند اوست - و دوستان را بى توسط خواهش و اظهار
كام دل روا ساختن اختراع همت ارجمند او - عروس ملك را

در خطبه گاه وغا تا از گوهر پی بهای مردی کابین نه بخشیده در بر نکشیده - و شاهد سلطنت را در انجمن دعوی سروری تا از آئینهٔ تیغ جهان کشا رو نما نداده بند نقاب نکشاده - لطفش را در پرورش دوستان خاصیت باد بهاری - قهرش را در خانه خرابی دشمنان تاثیر سیل کوهساری - گاه نوازش همه شتاب هنگام سیاست همه تاخیر - وقت تدبیر گوهر عقل هم عنان جوهر شمشیر - گلشن بخت سر سبز کردهٔ طالع ارجمندش - نهال فتح دست نشان اقبال بلندش - طینت پاکش خمیر مایهٔ سعادت و توفیق - جوهر ادراکش پیرایهٔ دانش و تحقیق - لطفش تریاق سموم حوادث روزگار - قهرش زهر قاتل دشمن نابکار - پایهٔ اورنگ قدرش برسر افسر خورشید - گوهر پایهٔ بختش درة التاج جمشید - سیه درونان از برق سنانش در خطر - شرر طینتان از آب تیغش پر حذر - گوهر شب چراغ عقل نگین خاتم سلیمانیش - جام جهان نمای ضمیر ساغر بزم جمشیدیش - قهرش با لطف انباز - غضبش را عفو دمساز - کف همتش در ربار - تارک عزتش گوهر نثار - جبین عبودیتش بر خاک - پای همتش بر افلاک - با عهد راسخش کوه در پایداری سست - حدس صایبش را عقد اخوت با کرامات درست - در برابر فروغ رایش روی آئینهٔ سکندر چون پشت آئینهٔ بی نور - با وسعت دستگاه جاهش ساحت حشمت سلیمان تنگ تر از دیدهٔ مور - نخل آمال دشمنانش در بی برگ و باری هم طالع چوب دار - گلشن امید معاندانش را زخم جگر حسد پرور گل همیشه بهار - تیغ عالمگیرش با تیغ آفتاب از یکجوهر - کف گهر ریزش با دست

سحاب از یک گوهر * * نظم *

بر جودش حساب بحر وکان پاک * ازو در بیم بخشش نقد افلاک

کند پر در چو دست جود پرور * تو گوئی بحر کف آورده بر سر

چراغ بزم گردون اختر او * فروغ هفت دریا گوهر او

بود جوهر بتیغش گاه خون ریز * بسان موج دریا شورش انگیز

گذارد بر سنانش سر دم کین * سرافرازی دشمن نیست جز این

جهان از فتنه در عهدش امان یافت * ز تیغ جان ستانش ملک جان یافت

چنان زو امن و آسایش فزوده * که چشم فتنه هم خوابش ربوده

وجودش مایهٔ تخمیر عدلست * بدورش ظلم در زنجیر عدلست

سپهر و انجم و مهر و مه او * قدیمی خادمان درگه او

نه تنها دولت دینیش دادند * که ملک صورت و معنیش دادند

بود روشن چو خورشید از جبینش * مسخر کردن روی زمینش

بدولت چون لوائی دین برافراخت * بنصرت رایتش را حق علم ساخت

بکار دین بود در حشمت و بخت * نگنده همتش سجاده بر تخت

تقدس خانه زاد طینت او * توکل پیشکار دولت او

نه پیچد سر ز فرمان آلهي * ازان حکمش رود بر ماه و ماهی

چنان کز دولت او دین قوی شد * همش دین کام بخش از خسروی شد

نشاندش حق ازان بر تخت شاهی * که بر کرسي نشیند دین پناهی

بدورانش که نامی از ستم نیست * خرابی جز در اقلیم عدم نیست

بناء معدلت چون در جهان کرد * جهان را عدل او دار الامان کرد

همین یك ظلم اکنون در جهانست * که نام عدل بر نوشیروانست

آلهی آسمان را تا مدار است * چمن را سبزی از خرم بهار است

فلک بادش بزیر پایهٔ تخت * و ز و مر سبز بادا گلشن بخت
بعدلش هفت کشور باشد آباد * ز حق توفیق عالم گیریش باد

نیرنگ سازی کلک بدایع نگار جادوفن در سبب انشاء این کتاب و تمهید کلام بتعریف سخن

سبحان الله گوهر شبچراغ سخن طرفه فروزنده جوهر یست که تیره روزان زاویهٔ گمنامی را در شبهای تار نا کامی چراغ امید ازو بر افروزد و ستارهٔ سوختگان سپهر مراد را کوکب طالع از لوامع آن فروغ سعادت اندوزد نی نی درخشنده اختریست از آسمان قدس که تاریك نشینان انجمن خمول بمشعلهٔ پرتو هدایتش راه بحریم بارگاه قبول توانند برد و واپس ماندگان قوافل اقبال در شبگیر همت از بارقهٔ دلالتش مراحل کعبهٔ آمال توانند سپرد گرا نمایه گوهریست از معدن دل که چون عروس طبع ازان پیرایه گیرد رخ بزیور مکرمت و احسان پیراید و شگرف متاعیست از کشور آگهی که هر کس بساط سودای آن چیند کامیاب سود مقصود آید نخلیست که نخستین میوه اش ثمرهٔ دولت و شاد کامیست و نهالیست که اولین شگوفه اش گل شهرت و نیکنامی چهره نما مرآتیست که جمال شاهد مطلوب درو نمایش گیرد و عقده کشا مفتاحیست که طلسم گنج سعادت بآن کشایش پذیرد * * نظم *

آرایش ملک هفت کشور سخنست * اکسیر سعادت سخنور سخنست
نتوان بزبان وصف سخن کرد بیان * کزهرچه سخن کنند برتر سخنست

خاصه در روزگار هنر پروری و هنرمند نوازی زینت بخش این

زمان مسعود و اورنگ آرای این عهد سعادت اساس یعنی خدیو هوشمند نکته رس فطرت بلند دقیقه شناس که به یمن احسان و تحسینش مستعدان مغرور به بخت والای هنر می نازند و از خاک آستان فیض مکانش نکته سنجان بالغ نظر بعمل کیمای سخن اکسیر سعادت جاوید میسازند آن شهنشاه قدردان دانش پسند که از پرتو تربیتش کوکب تیرهٔ ارباب معانی نور بخش سهیل یمانی و بفروغ عاطفتش پیشانیٔ طالع اهل هنر چون جبین خورشید نورانیست بطنطنهٔ کوس اقبالش بخت غنودهٔ ارباب استعداد از خواب گران ناکامی جسته و در مصر مکرمت و افضالش یوسف سخن بصد عزیزی بر کرسی قبول نشسته جوری که تا اکنون از زمانه بر خردمندان میرفت لطفش بصد گونه دلجوئی بتلافي آن پرداخته و عیبي که همیشه مایه داران دانش از بخت زیان کار داشتند حسن انصافش رفع آنرا از متممات دادرسي شناخته اگر درینمعنی سخنی باشد قیاس صدق آن از حال من نا توان توان گرفت که پس از عمري که چون حرف وفا از خاطر روزگار فراموش و در زاویهٔ گمنامی با شاهد ناکامی دست در آغوش بودم بآبروی سخن درین زمان دانش طراز روشناس محفل عزت و امتیاز گشته غبار بیرونقی از چهرهٔ طالع زدودم و به یمن مدیح سگالی این اورنگ نشین کشور مفاخر و معالي کامبخش کام و زبان گردیده گویی دولت از همگنان ربودم مشاطهٔ دهر بنات افکارم را که از بخت بستگي در نهانکدهٔ ضمیر پرده نشین بودند بزیور ثناء خدیو زمان آراسته در بزم اشتهار جلوه داد و صیرفي روزگار جواهر معانی شاهوارم

را که از فقدان مشتري و کساد بازاري درگرو عقده طالع مانده بود آب و تاب اعتبار داده بنظر قبول شهنشاه جوهر شناس رساند بدستیاری طبع سخن سرا از حضیض مذلت وخمول بر آمده بر بساط عزت و قبول نشستم و بسحر طرازي خامهٔ نکته پیرا طلسم گنج معنی کشوده کارنامهٔ هنر بر پیشطاق شهرت بستم بخت خفته سر از کنارم برگرفت دولت بیدارم در برآمد آسمان قدر گوهرم شناخت زمانه گوهر قدرم آشکارا ساخت کامیاب سعادت جاوید گشتم زله بندخوان امید گردیم دولتم بمبارکباد آمده مژدهٔ حصول مقصود داد یوسف گم گشتهٔ بختم بوی پیراهن بچشم روشني دل فرستاد ایام که همواره تلخ کام ناکامیم داشت از نیء خامه چاشنیء نیشکرم چشانید و دوران که پیوسته پایهٔ قدرم می نهفت دستم گرفته بر بالای دست عطارد نشانید طوطی خوشنوای کلکم بشیرین زباني ثنا خوان بزم اقبال گشته شکر چش نوال لطف و افضال سایهٔ ذو الجلال گردید و عندلیب نواسنج طبعم در آب و هواء بهارستان جود و احسان خلیفهٔ جهان گل گل شگفته باهنگ شکر سرائی صفیر صریر بر کشید آثار قلمم بطفیل نشر مناقب این بر گزیدهٔ الهی چون بوی گل از فیض همراهي صبا بهر سو انتشار یافت و سلک سخنم بمیامن ثناء شهنشاهی مانند رشته به تبعیت گوهر سمت قبول پذیرفت *

* نظم *

طبعم از اقبال ثنا گستری * یافت در اقلیم سخن سروري

نطق من اعجاز مسیحا نمود * خامه بدستم ید بیضا نمود

گرچه بسی بیهده بشتافتم * کام خود آخر ز سخن یافتم

خاطر اگر چند درو رنج برد * لیک ازو مایهٔ صد گنج برد
بخت که میکرد رم از نام من * گشت بافسون سخن رام من
خضر قلم از ظلمات دوات * ریخت بکام دلم آب حیات
داد فلک از پس ناکامیم * دولت جاوید نکو نامیم

کیفیت احراز این موهبت علیا آنکه در آغاز نخستین سال جلوس همایون شهنشاه مهر افسر سپهر سریر که کوکب بخت جهان کشا و نیر دولت عالمگیرش از اوج سروری و اقبال پرتو سعادت بر جهان گسترد و خورشید عالم آرای جاه و جلالش از مشرق شرف وکمال و مطلع نصرت و فیروزي جلوهٔ جهان افروزی آغاز کرد این غبار کوئی حقارت و ذره منشی محمد کاظم بن محمد امین منشی که شطری از اوقات بمقتضای تقدیر گوهر پی بهای حیات را دست فرسودهٔ بیحاصلی ساخته روزگار به بطالت می سپرد و بحکم ضرورت یکچند در بند نامساعدی ایام چون مرغ زیرک در دام بسر می‌برد بیاوري دولت و رهبری توفیق شرف استلام این سدهٔ فلک احترام یافته ظلمت زدای اختر طالع گردید و ناصیهٔ سعادت بنقش ارادت آراسته در سلک بندگی و خدمتگذاری انتظام گزید و اگرچه از نقص هم پیشگی تنک مایگان سخن و فرو پایگان این فن که همواره چهرهٔ قدر سرمایه داران معني بناخن عیب همکاری آن‌گروه خراشیده است مدتی بودکه طبع غیرت منش هوای سودای سخن سرائی از سر نهاده بار ناموس انشا از دوش خاطر برگرفته بود و دل نکته سنج معني گزین را از تمادی ترک ممارست این‌صنعت بدیع آئین بمضمون اینمقال که * ع *

بس که خاموش نشستم سخن از یادم رفت

طرز سخن طرازي و شیوهٔ شیوا زبانی از یاد رفته لیکن چون مر خوشي ذوق دولت آستانبوس درگاه معلی و نشاء کامیابي این سعادت و الا طبع افسرده را بگلگونهٔ نشاط چهره بر افروخت و غنچهٔ دل پژمرده را بتازگی شگفتگی آموخت زبانرا شوق سخن و خاطر را خار خار معني تازه گشت و بکلک استعجال صفحهٔ چند بانشای مدایح و محامد این ذات اقدس نگاشته تحفهٔ انجمن اقبال و هدیهٔ بارگاه عز و جلال که معدن گوهر دانش و استعداد و موطن منتخبان قلمرو ایجاد است گردانید ازانجا که دران محفل عزت انصاف و قدردانی را پایه بلند و از محاسن عادات ارجمند این خدیوخرد پرور هنر پسند است که از ارباب معنيِ گلی بگلشني میگیرند و گوهری بمعدني می پذیرند آن خزف ریزهای ساحل خیال که جز عرق تشویر و انفعال آبي نداشت بانوار نظر قبول و تحسین شهنشاه جوهر سنج دانش آئین آب و تاب در خوشاب یافته پسند خاطر دقیقه یاب افتاد و روش انشا و اسلوب کلام این بی سرانجام ملایم طبع اقدس آمده اشارهٔ معلی صادر شد که بدایع وقایع این دولت کرامت آئین و سلطنت سعادت قرین را که زیب نسخهٔ مفاخر فرمان روایان باستاني و عنوان دیباچهٔ خلافت وکشور ستانیست وکم کسی از سلاطین جهاندار و خواقین سپهر اقتدار را مثل آن احوال بدیع و مناقب شگرف از شکوه همت و رسوخ عزیمت و اصابت رای و متانت تدبیر و جلایل فتوحات و عظایم محاربات و مساعي مشکوره و کوششهای موفوره روی داده بدیروی تکاپوی سعی فراهم

آورده بی شائبهٔ بیش و کم بقلم صدق رقم در قید تحریر کشد و آن جواهر اقبال را که هرایک آویزهٔ پیشطاق عز و جلال تواند بود بسلاست بیان و جزالت کلام در سلک تالیف و ترتیب انتظام بخشد تا این نسخهٔ نامی وصحیفهٔ گرامی برصفحهٔ روزگار بیادگار مانده پس ماندگان قافلهٔ هستي را که از گران خوابی نشاء عدم شرف ادراک این زمان مسعود در نیافته عین حرمان این سعادت عظمی دارند سرمایهٔ اطلاع بر شرایف سوانح این عهد سعادت فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار دولت ایام است تواند شد تا باري اگر بچشم عیان و مدرک بصر مشاهده مآثر حشمت و جلال این خدیو کامل الذات قدسي سیر نکرده باشند از راه علم و خبر و وساطت اوراق و دفتر بر حقایق احوال فرخنده فال و جزئیات وقایع عهد اقبالش آگهی یافته اندکی از بسیاری بمدارج کمالات نامتناهی این برگزیدهٔ الهي پی برند و اگرچه اقدام برین امر جلیل و اتمام این شغل نبیل از اندازهٔ توانائی و استعداد خود فراتر میدید اما چون میامن توجه و التفات شهنشاهی که انصرام بخش هرکار و عقده کشای هر دشوار است دل را نیروی جرات داد و همت را بلند پایگی بخشید *

* نظم *

من هم کمر قبول فرمان * بستم بمیان خدمت از جان
بنشستم و خامه برگرفتم * این بار گران بسر گرفتم
تا سر کنم این شگرفنامه * باریک شدم چو موی خامه
لطف از شه و حسن خدمت از من * فرصت ز سپهر همت از من

و این ناچیز ذره را از خلعتخانهٔ مکرمت بتشریف سرافرازي این

خدمت بلند رتبت قامت امتیاز افراخته حکم معلی بطغرای نفاذ
پیوست که وقایع نگاران پیشگاه حضور و سررشته داران سوانح اقبال
نسخهٔ واقعات گرامی و فهرست واردات احوال ماهی ماه بماه
و سال بسال با وقایع صوبجات و حقائق ولایات که از اطراف و
اکناف ممالک به پیشگاه خلافت می آید براقم این دفاتر سعادت
سپارند و جزئیات احوالی که خود آنرا معاینه نکرده باشد مثل
تفاصیل حقایق بعضی جنود ظفر اعلام که بیورشهای نصرت انجام
معین بوده اند و کیفیات مراتب محارباتی که اولیاء دولت را
باعداء سلطنت واقع شده از تقریر معتمدان کار آگاه درست گفتار
که دران عساکر نصرت و معارک فیروزی شرف حضور دریافته
اند استماع نموده درین دفاتر اقبال ثبت نماید و مقدماتی که
تفتیش آن محتاج بعرض اشرف باشد از زبان گهر بیان خلیفهٔ
زمان که لسان صدق عبارت ازانست نیوشیده پادشاه آن رموزدان
اسرار ملک و ملت بنای کلام دران بر اساس تحقیق نهد و مقرر شد
که هرچه ازین سوانح دولت پیرا نگارش یابد بعد از ترتیب درست
و تهذیب شایسته داستان داستان ازان نامهٔ ظفر نامهای باستان
در خلوات قدس و اوقات مناسب بعرض اشرف شهنشاه دقیقه
رس نکته دان رسد تا هم آن سوانح سعادت طراز سمت تصحیح
و تنقیح یابد و هم شاهد لفظ و معنی بیمن اصلاح و ارشاد آن شهنشاه
بینشور دانش نهاد زیب و زینت پذیرد و این کتاب میمنت عنوان
را که مانند صیت دولت و طنطنهٔ صولت آن حضرت عالم گیر باد
بمناسبت لقب اشرف اقدس بعالم گیر نامه موسوم ساخته حکم

فرمودند که چون احوال فرخنده فرجام ایام بادشاهزادگی از ولادت با سعادت تا هنگام عالم آرائی اقبال و جلوس بر اورنگ عظمت و استقلال درکتاب مستطاب بادشاهنامه‌که مشتمل است بر سوانح عهد سلطنت و فرمان روائي مظهر تائیدات رباني مورد توفیقات سبحاني اعلی حضرت صاحب قران ثانی مفصلا مذکور و مسطور است عنان‌کمیت آسمان‌خرام‌خامه ازتکاپوی‌آن وادی معطوف داشته بگزارش وقایع ایام سلطنت و سریر آرائی پردازد و از هنگام نهضت موکب معلي از دکن بمستقر اورنگ خلافت‌که در جمادي الاولی سنه هزار و شصت و هفت هجري روی داده و آغاز جهان افروزي و عالم آرائی و مبدأ انکشاف صبح سعادت و جهان کشائی است داستان طراز گشته هژده ساله احوال را یک مجلد سازد لیکن و جه نیت و پیشنهاد همت آنست‌که اگر بخت یاری و روزگار مددگاری کند پس از پیرایش این گلشن جاوید بهار اقبال و نگارش معظمات احوال فرخنده فال بجهت شادابی گلذار بیان مجملی از سوانح دولت افزای عهد بادشاهزادگی که متضمن بدایع وقایع و فتوحات سترگ است مرقوم‌کلک نکته سنج حقایق نگار ساخته مقدمهٔ این فهرست دولت سازد امید که بمعاضدت همت و مساعدت سعادت توفیق اتمام این نسخهٔ میمنت طراز که فهرست ابواب شوکت و بختیاري ودستور العمل‌آداب خسروی وجهانداریست یافته شطری از شرائف مناقب و مفاخر این خدیو کشور باطن و ظاهر بخامهٔ صدق نگاشته شود تا هم اندکی از حقوق نعمت و مکرمت شهنشاهی که‌نمونهٔ ایست ازجلایل نعماء الهی از ذمهٔ عبودیت ادا سازد وهم

بر آیندگان شاهراه هستی که توفیق اقتداء و تاشی باین خصال
قدسی یا بذل حقی ثابت نماید و چون زبان خامه را یا رای آن
نیست که درین صحیفهٔ معالی تصریح باسم مقدس معلی نماید
در هرجا ازان بلفظی شریف و عبارتی بدیع که مناسب مقام و
ملایم سوق کلام باشد تعبیر مینماید و حضرت صاحب قران ثانی را
بر حسب اشارهٔ والا باعلی حضرت و حضرت اعلی نام برده از دارا
شکوه و شجاع و سلیمان بی شکوه و و نا شجاع سخن میسراید *
کمال است بطریق اختصار و اجمال *

ذکر بدایع وقایع و احوالی که اسباب و مقدمات طلوع نیر سلطنت و سطوع تباشیر صبح اقبال این برگزیدهٔ ذو الجلال از مشرق سعادت کمال است بطریق اختصار و اجمال



ابتدای سواری ابو المظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی از دکن بسمت هند

حکمت طراز کارخانهٔ امکان که وقوع حوادث عالم کون بتوسط
اسباب و وسایل صوری ربط داده و بناء حدوث سوانح نشاء صورت
بر اساس وجود وسایط و علل ظاهری نهاده چون خواهد که از نگار
خانهٔ تقدیر بکلک بدائع نگار ارادت نقش لطیفهٔ مصلحت آمیز
بر لوح وجود وکارگاه ابداع کشد و صورت قضیهٔ خبرت بخش عبرت
انگیز از جلایل قدرتها و دقایق حکمتهاي پی منتهاء خویش بر روی

کار ایجاد و اختراع آورد تا اهل دانش و بینش که نظارکیان منظر شهود و تماشائیان عرصهٔ آفرینش اند محو تماشای آثار قدرت و مست نظارهٔ آیات صنع او گشته دیدهٔ بصیرت و اعتبار بر کشایند و از پردهٔ نقش و نگار حوادث امکاني مطالعهٔ عجایب حکم پنهاني و مشاهدهٔ غرایب مصالح آسمانی نمایند هرایند بر وفق مودآء صدق انتماء اذا اراد الله شیئًا هیئ اسبابه نخست پیشکاران پیشگاه قدرتش اسباب و مقدمات وقوع آن امر شگرف باحسن وجهی سامان و سرانجام کنند و کارگذاران نهانخانهٔ حکمتش شرایط و معدّات ظهور آن سر بدیع از پردهٔ خفا بمنصهٔ شهود جلوه دهند از نظایر صدق این مدعا صورت حال خجسته مال شهنشاه گردون سریر عالم گیر است که چون حکمت کاملهٔ ایزدي تقاضاء آن نموده بود که درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین خورشید گیتی آراي دولتش از مشرق سعادت و فیروزی جلوهٔ جهان افروزي نماید و بهار عالم پیراي سلطنتش بفیض معدلت و افضال کلبن دین و کلشن ملک را به پیراید عالم پیراز فر دولت جوانش نشاط جواني از سر گیرد وجهان کهن بمعماري آثار عدل و احسانش از نو رونق پذیرد لا جرم کار کنان آسماني بروفق تقدیر ازلي و حکمت رباني همواره در پیشگاه ظهور اعداد مواد سلطنت و جهانباني آنحضرت می نمودند و پیوسته در عالم اسباب انتظام بخش مقدمات خلافت و کشور ستاني او بودند زمانه هر سانحهٔ که می انگیخت توطیهٔ ظهور نور عالم آراي او بود سپهر هر نیرنگی که میذمود مقدمهٔ وصول نوبت کشور کشائي او چرخ دوار در اطوار

لیل و نهار برای طلوع اختر بخت و اقبالش سیر و دور میکرد و شطرنجی روزگار درگستردن بساط حوادث منصوبهٔ دولت و کمالش میدید چنانچه حدوث وقایع و احوالی که از موجبات سطوع نیر خلافت و جهان‌بانی آن فرازندهٔ لواء گیتی ستانیست و خامهٔ حقایق نگار درین دفاتر نصرت مآثر بذکر مجملی ازان پردهٔ از جمال شاهدمقال میکشاید و تصدیق اینمعنی مینماید شرح شمهٔ ازین سوانح بدیعه آنکه هفتم ذی حجه سال هزار و شصت وهفت هجری اعلی حضرت صاحب قران ثانی را در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بحسب تقدیرآسمانی عارضهٔ جسمانی برپیکر مقدس و عنصر همایون طاری شده مزاج‌اشرف از منهج صحت وقانون اعتدال‌که مناط سلامت احوال و استقامت افعال است منحرف گشت و چون ایام کوفت امتداد یافته ضعف قوي روز بروز سمت تضاعف و اشتداد می پذیرفت و ازان جهت بنظم و نسق امور مملکت نمی پرداختند و سایهٔ توجه ببارگاه سپهر نشان خاص و عام و محفل خلد آئین غسلخانه نمی انداختند و خلایق که هر روز بمشاهدهٔ جمال مبارک آن حضرت معتاد بودند مدتی مدید از فیض طلوع آن نیر اوج عظمت و جلال محروم گشتند و انواع اختلال باحوال ملک و دولت راه یافته فساد عظیم در مملکت فلک فسحت هندوستان بهمرسید و دارا شکوه نا خلف باطل پژوه که خود را ولی عهد میدانست و باوجود عدم قابلیت رتبهٔ والای سلطنت و سروری همیشه خلعت استحقاق این امر جلیل القدر بمقراض طمع بر قامت نارسای استعداد خود می برید و پیوسته سوداء این تمنای بیجا در سرداشته

باین آرزوی خام و هوس ناتمام از پایهٔ سریر خلافت مصیر
جدائی نمی گزید دریتوقت که حضرت اعلی را شغل طبیعت بدفع
آن عارضهٔ جسمانی و استغراق نفس در تدبیر کشور بدن مانع
اشتغال بتدبیر امور جهانبانی و قیام بمصالح فرمان دهی و حکمرانی
شده بود و از کمال ضعف و آزار چنانچه باید بمهمات ملک ودولت
نمی توانستند پرداخت انتهاز فرصت نموده از بیخردی و زیاده
سری زمام اختیار سلطنت که نه درخور فطرت واندازهٔ استیهال
او بوده بقبضهٔ اقتدار خود آورد و دست استقلال آن حضرت از مراتب
ملک و مال و نظم امور دولت و اقبال کوتاه ساخته باقتضاء رای
سست بنیاد بررونق خواهش و متمنای خود درجمیع کارها عمل
مینمود و چون خرد راهنما نداشت از تبه رائی راه وصول خبرها
باکناف و حدود مسدود ساخته خطوط و نوشتهای مردم را
میگرفت و وکلاء دربار جهان مدار را منع نوشتن حقایق و اخبار
باطراف و اقطار نموده بمحض تهمت و مظنه محبوس و مقید
میساخت چنانچه جمیع شاهزادهای عالیمقدار و امراء نامدار و
سایر مردمی که در بلاد وصوبهای این مملکت وسیع بودند بلکه
اکثر بار یافتگان سدهٔ خلافت و ملازمان عتبهٔ سلطنت وسایر اهل
دار الخلافة که حیات با برکات آن حضرت باور نمی نمودند تا آنکه
باین سبب خلل عظیم باحوال ملک راه یافته سرکشان هرگوشه
و کنار و متمردان هر صوبه و سرکار سر بفتنه و فساد برداشتند و
رعایاء واقعه طلب در هرجاکه بودند ترک مالگذاری نموده تخم بغی
و عصیان در زمین تمرد کاشتند و رفته رفته کار بجائی رسید که

مراد بخش در گجرات رایت خودسری افراخته بر تخت نشست
و خطبه وسکه بنام خود کرده اسم سلطنت برخویش بست و ناشجاع
در بنگاله همین مسلک پیش گرفته بر سر پتنه لشکر کشید و ازانجا
پیشتر آمده به بنارس رسید و از کارهای ناصوابي که دران ایام از
بی شکوه برگشته بخت تیره سرانجام بظهور رسید آن بود که چون
مواد شوکت و استقلالش بپایهٔ کمال رسیده و کثرت اسباب جاه و
مکنت سرمایهٔ پندار او گردیده با سپاه موفور در پیشگاه حضور بود
و حضرت اعلی در ایام این کوفت ملاحظهٔ عظیم ازو داشتند و بنابر
رعایت مراتب حزم و احتیاط در اکثر امور سلوک طریق مداهنه
و مسامحه با او مینمودند و بمقتضای ضعف و وهن قواء جسمانی
که باعث فتور در مشاعر نفسانیست چشم از صلاح دولت خویش
پوشیده ارخاء عنان آن خود سر نموده بودند و در استرضاء خاطر و
انجاح مطالب و ملتمساتش میکوشیدند درینوقت از غایت رعب
و هراسی که همیشه ازین خدیو فیروزمند رستم نهیب در دل آن
ناقابل بي نصیب جا کرده بود آن حضرت را بانواع تخییلات و
تسویلات برین آورد که اکثر عساکری را که بجهت تسخیر ولایت
بیجاپور کومکی موکب نصرت مآب و ملازم رکاب ظفر انتساب
شهنشاه مالک رقاب بودند در عین آن یورش فیروزی اثر که فتح
بیجاپور نزدیک شده بود به پیشگاه حضور طلبیدند و انصرام آنمهم
باین سبب درعقدهٔ تعویق و تاخیر افتاده از عظماء امراء کومکی
غیر از معظمخان و شاهنواز خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
و چون از تبه رائی و ناعاقبت اندیشی بتدبیر ناقص خود چندین

اندیشیده بود و صلاح کار خویش درین دیده که مقدمهٔ سرکشی ناشجاع و مراد بخش را بهانهٔ فرستادن عساکر بادشاهی بدفع واستیصال ایشان ساخته همدرحین حیات میمنت آثار حضرت اعلی به نیروی استظهار آنحضرت کارآن هردو بسازد وپس ازان بجمعیت خاطر و فراغ بال با تمام لشکرهای خویش و عساکر پادشاهی بمهم دکن و تدبیر کار این برگزیدهٔ آلهی پردازد و بودن خود و اقامت رایات عالیات در مستقر الخلافه اکبراباد که وسط این مملکت سپهر بسطت و پای تخت این سلطنت ابد مدتست در حصول این مدعا اوفق و ادخل میدانست و نیز میخواست که خزاین و خزائن آنجا در دست او باشد لهذا باین اندیشهای ناصواب حضرت اعلی را بانواع ترغیبات درعین اشتداد مرض که هنگام سکون و آرامش بود نه وقت نهضت و جنبش و جز خواص و نزدیکان آن حضرت را نمیدیدند وعامهٔ خلایق هنوز جزم بحیات فائض الانوار نداشتند تکلیف عزیمت بجانب مستقر الخلافة اکبراباد نمود بنابران رایات جاه و جلال بیستم محرم سنه هزار و شصت و هشت هجري مطابق سنه سی و یک جلوس همایون از مرکز خلافت انتهاض نموده نوزدهم صفر سایهٔ وصول بمستقر الخلافة انداخت و درانجا چون خواست که مکنون خاطر فساد اندیش خویش بفعل آورد باغوای حضرت اعلی کوشیده راجه جیسنگه کچواهه را که عمدهٔ راجهای عظام و رکن رکین این سلطنت ابدی دوام بود با چندی از امراء نامدار و عساکر بیشمار بادشاهی و سپاهی فراوان از خود باتوپخانه و سایر اسباب محاربه بسرداری سلیمان بی شکوه مهین

نا خلف خویش برسر ناشجاع تعین نمود و لشکرهای مذکور چهارم
ربیع الاول این سال از مستقر الخلافه بدان مهم روانه شدند و بعداز
طی منازل از بنارس گذشته در موضع بهادر پور که بمسافت
دو نیم کروه از بلدهٔ مذکوره بر کنار آب گنگ واقع است و ناشجاع
آنجا رحل اقامت انداخته نوارهٔ بنگاله را که عبارت از کشتیهای آن
ولایتست نزدیک خود داشت بفاصلهٔ یک و نیم کروه برابر لشکر او
نزول نمودند و در کمین فرصت و دستبرد مي بودند تا آنکه بیست
و یکم جمادی الاولی ببهانهٔ تبدیل منزل و تغییر مکان آوازه کوچ
در انداخته سحرگاه یارادهٔ جنگ و پیکار سوار شدند و هنگام صبح که
شجاع مغرور بي پروا خواب آلود غفلت و بیخبری بود و تسویهٔ
صفوف رزم و جدال و تمهید مقدمات حرب و قتال ننموده ناگهان
از سر خدعه و غدر بر لشکر او ریختند و بباد حمله آتش کارزار بر
انگیختند و آن بیحزم ناتجربه کار بعد از اندک اویزشي چون کار از دست
و دست ازکار رفته بود خود را بنواره رسانیده بپای مردي سرعت سیر
کشتی رهگرای فرار گردید و همگی اردو و خزانه و توپخانه و دواب
و کارخانجاتش عرصهٔ نهب و غارت شد و بکام و ناکامی از پتنه گذشته
بمونگیر رسید و در صدد محافظت آن درآمده روزی چند آنجا
ثبات و توقف ورزید و چون لشکرهای که بتعاقبش رفته بودند
بتسخیر مونگیر و برآوردن او ازان حدود نیز مامور شدند درانجا هم
مجال درنگ نیافته روانهٔ بنگاله گشت و مونگیر تا پتنه ضمیمهٔ اقطاع
بی‌شکوه شد و جمعی از نوکران و مردم اورا که در معرکهٔ دار و گیر
بحسب تقدیر دستگیر شده بودند بی شکوه باکبراباد طلبیده بعد از

اهانت و تشهیر بحکم بیمروتی و قساوت قلب بقطع ید عقوبت
نمود و ازانها تنی چند بدان گزند نقد روان از کف داده دستخوش
فنا گردیدند و آن بدکیش بیخرد بارتکاب این نکوهیده کردار که
اکبر کبایر و آثام و سرمایهٔ سخط و غضب حضرت قهار شدید الانتقام
است گرانبار و زر و وبال گشته خزي و نکال صوري و معنوي اندوخت
و در همان ایام که سلیمان بی‌شکوه را بمقابله و مدافعهٔ ناشجاع
تعین نمود چون از سطوت اقبال دشمن مال خدیو روزگار بغایت
خایف و هایب بود درتدبیر کاران برگزیدهٔ آفریدگار چنان اندیشید که
لشکری عظیم بصوب مالوه که سر راه دکن است بفرستد تا در اجین
که حاکم نشین آن ولایتست تمکن گزیده بحفظ قلاع و حدود آنجا
پردازند و کنار آب نربده و گذرهاي آن بقید ضبط در آورده سد راه
دکن باشند و بنابرین اندیشهٔ فاسد بسخنان غرض آلود مصلحت نما
و مقدمات غوایت آمیز فساد افزا حضرت اعلی را برین آورد که
چشم از رعایت صلاح دولت و اقبال و ملاحظهٔ حسن عاقبت و مآل
پوشیده و از منهج مستقیم عقل و رای عدول ورزیده تجویز اینمعنی
نمودند و راجه جسونت سنگه راتهور را که زبدهٔ راجهای هندوستان
و بمزید شوکت وکثرت لشکر پیشواي امراء عالي مکان بود و آنحضرت
اورا مهاراجه خطاب داده رکن رکین دولت و ستون قویم سلطنت
میدانستند با چندی از امراء ذی شوکت و عمدهای دولت و
لشکري گران و فوجی بیکران و خزانهٔ وافر و توپخانهٔ فروان بصوب
مالوه تعین فرمودند و چون دفع مراد بخش نیز مکنون خاطر
آن فتنه پژوه بود و میخواست که کار او هم بکیفیت حال ناشجاع

گرایید طبع مبارک حضرت اعلی را از و دکیبانیده مایل باستیصالش
ساخته بود آن حضرت قاسمخان را با لشکري جداگانه بکفایت مهم
او تعین کرده مقرر فرمودند که همراه راجه جسونت سنگه باوجین
رود و بعد از رسیدن آنجا اگر مصلحت اقتضا کند قاسمخان متوجه
دفع مراد بخش و اخراج او از گجرات کردد و الا کومکی راجه
جسونت سنگه و ضمیمهٔ لشکر او بوده باتفاق یکدیگر مهمي که
روده‌د بآن قیام نمایند و عساکر مذکوره بیست و دوم ربیع الاول این
سال از پیشگاه خلافت بدانصوب رخصت یافت و بی‌شکوه باین اکتفا
نکرده صوبهٔ وسیع مالوه را نیز از حضرت اعلی التماس نموده باقطاع
خود گرفت و خواجه محمد صادق بخشی دوم خویش را با فوجي
شایسته بآنجا فرستاد که در بندوبست ولایت مذکوره و استمالت
قلوب زمینداران آن مرز و بوم کوشیده هنگام کار و وقت پیکار کومکی راجه
جسونت سنگه باشد بالجمله راجه مزبور و قاسمخان باوجین رسیده
آنجا رحل اقامت انداختند و بضبط صوبهٔ مالوه و حفظ قلاع و ثغور آن
پرداختند و بی‌شکوه مترصد رسیدن پسر بزرگ و لشکرهاي که با او
بمهم ناشجاع رفته بودند می بود که آنها را نیز بهمان هیئت
مجموعی باوجین فرستد تا هر دو لشکر یکجا جمع آمده مرکوز
ضمیر فساد اندیش او بفعل آورند و درینمدت بر همخوردگي و آشوب
ناشجاع و مرادبخش از تنگ ظرفي و بیحوصلگی لواي سرکشي بر
افراشته اکثر مردم اطراف نیز بموافقت ایشان تغییر سلوک پیش گرفته
قدم در راه نافرماني گذاشته بودند با آنکه خدیو قدسي نژاد ازانجاکه
حلم و وقار و وسعت حوصلهٔ خداداد و کمال متانت و دانائی در ذات

و الا نهاد آنحضرت است اصلا و قطعا بوقوع اینمراتب و سنوح این قضایا از جا در نیامده مصدر امری که مشعر بسرکشی و نافرمانی باشد نگشته بودند و بمقتضای سعادت فطری و رعایت ادب سرموی از طریق متابعت و رضاجوئی والد سلیمان حشمت عدول نمینمودند بی شکوه فتنه پژوه همواره ازکمال عداوت و فساد اندیشی در انحراف طبع مبارک آنحضرت ازین بهره مند سعادت ازلی میکوشید و مقدمات نا ملایم غرض آمیز و امور غیر واقع وحشت انگیز خاطر نشان کرده گرد کدورت و غبار کلفت در میانه می انگیخت تا آنکه رفته رفته بشامت فتنه سازی و افساد او تغیر گونهٔ بمزاج همایون راه یافت و باغواء او عیسی بیگ ملازم سرکار والا را که در دربار جهانمدار بخدمت وکالت قیام داشت بی صدور جرمی محبوس ساخته بضبط اموال و امتعهٔ او فرمان دادند و بعد از یکچند که در بند بود بقبح آن ادا متفطن گشته اورا از قید رهانیدند و خلعت داده بخدمت خدیوجهان رخصت نمودند و از شنایع اطوار آن برگشته روزگار که عنقریب بوبال آن گرفتار آید و باعث التهاب نوایر قهر و انتقام این خدیو اسلام و مقتفی آثار حضرت خیر الانام علیه وعلی آله و اصحابه کرایم الصلوة و السلام پیشتر همان شد این بود که در اواخر حال از برگشته بختی و بی سعادتی باظهار مراتب اباحت و الحاد که در طبع او مرکوز بود و آنرا تصوف نام می نهاد اکتفا نه نموده بدین هندوان و کیش و آئین آن بد کیشان مائل شده بود و همواره با برهمنان و جوگیان و سنیاسیان صحبت میداشت و آن گروه ضال مضل باطل را مرشدان کامل و عارفان بحق واصل می

پنداشت وکتاب آنها را که به بید موسوم است کتاب آسماني و خطاب رباني میدانست و مصحف قدیم و کتاب کریم میخواند و از کمال اعتقاد باطلی که به بید بتحاصل داشت برهمنان و سنیاسیان از اطراف و اکناف بسعیهاي بلیغ و رعایتهای عظیم جمع آورده در صدد ترجمهٔ آن شد و همواره اوقاتش مصروف این شغل نا صواب و تفکر و تدبر در مضامین ضلالت قرین آن کتاب می شد و بجای اسماء حسنای آلهي اسمي هندوی که هنود آنرا پربهو مي نامند و اسم اعظم میدانند بخط هندوی بر نگینهای الماس و یاقوت و زمرد و غیرآن از جواهری که می پوشید نقش کرده بآن تبرک میجست و چون معتقدش آن بود که تکلیف عبادات ناقصان راست و عارف کامل را عبادت درکار نیست و کریمهٔ وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتّٰی يَاْتِيَكَ الْيَقِيْنُ را بمشرب ملاحده فرا گرفته دلیل این معنی می ساخت بنابرین عقیدهٔ فاسده نماز و روزه و سایر تکالیف شرعیه را خیر باد گفته بود و این خدیو دین پرور پاک اعتقاد را که همیشه حمایت دین مبین و رعایت شرع حضرت سید المرسلین صلواة الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه الطیبین نصب العین ضمیر منیر است و مقصود از سلطنت و دولت ترویج شرع و ملت و غرض از شاهی و سروري اعلاء اعلام دین پروری میدانند و همواره از عنفوان صبی و شباب بمقتضاي سعادت منشي و نیک سرانجامی خلاصهٔ اوقات گرامی باداء فرایض و سنن و نوافل مصروف داشته حتی المقدور در اقامت مراسم امر معروف و نهی منکر کوشش میفرمایند از استماع این عقاید ردیه و اطوار باطله ازان بی سعادت

وخیم العاقبت عرق حمیت دین و مسلمانی بحرکت می آمد و این معنی بر همگنان روشن بود که اگر کار او باستقلال تمام گراید و در فرمان فرمائی و حکم روائی مطلق العنان گردد هر آئینه ارکان شریعت غرا ازو پر خلل و صیت اسلام و ایمان بطنطنهٔ کفر و جحود مبدل خواهد گشت تا آنکه درین ایام که این مراتب را از حد برده ذمایم احلاق و افعالش بمرتبهٔ کمال رسیده بود غیرت الهی بر وفق مودای کریمهٔ اِنَّ اللّٰهَ لَا یُغَیِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوْا مَا بِاَنْفُسِهِمْ مکافات آن عقاید و اعمال را بنکال و استیصال او تعلق گرفت چنانچه سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای دیده وران دور بین خواهد گردید چون برخی از سوانح و وقایعی که مقدمهٔ ظهور نور خلافت و عالم آرائی این خورشید اوج سلطنت و فرمان روائیست مرقوم خامهٔ صفحه پیرا گشت اکنون وقت آنست که کلک حقایق نگار بنگارش مآثر اقبال و گزارش میامن احوال سعادت منوال این برگزیدهٔ ذو الجلال که مقصود از تمهید این مقال است گرائیده آغاز سخن نماید *

نهضت رایات نصرت آیات از خطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد و وقوع فتوحات گونا گون دران یورش ظفر اثر بیمن عنایت ایزدي و نیروي اقبال خداداد

یگانه ایزد مفضل متعال و داور قیوم بیهمال که نخل پیرای حدایق امکان و نقش طراز کارگاه کون و مکانست چون آفتاب عالمتاب عنایتش از اوج اقتضاي حکمت و مشیت پرتو تفویض رتبهٔ خلافت

و فرمان روائی که ظل مرتبهٔ ربوبیت و خدائیست بر ساحت دولت و فضای سعادت صاحب اقبالی افگنده اورا مظهر صفات جلال وجمال و دلیل بر قدرت کمال خویش سازد و خواهد که بحکم سابقهٔ لطف یکی از نامداران گروه عباد که گل سرسبد گلشن ایجاد باشد بجهت منصب ریاست عامه که نظیر مرتبهٔ قدرت تامهٔ اوست بر گزیده لوای والای حشمت و رایت منصور دولتش باوج کمال و ذروهٔ سپهر استقلال بر افرازد تابه پرتو نیر معدلت وداد پرستی نور افزای انجمن هستی گشته از فروغ هدایت و توفیق چراغ احسان و مشعلهٔ ایمان در بزمگاه گیتی بر افروزد و رونق کارگاه ملك و دولت از رواج کارخانهٔ دین و ملت جسته بشعلهٔ تیغ کفر سوز و لمعهٔ شمشیر عالم افروز خس و خاشاک شرک و بدعت بسوزد هرآئینه ذات قدسی سماتش بجلایل فضایل و شرایف مناقبی که طراز کسوت سلطنت و جهانداری و عنوان صحیفهٔ ابهت و نامداریست از علو نفس و رسوخ عزم و وفور شجاعت وکمال دین داري و اضاءت رای واصابت تدبیر و بخت و اقبال بلند و همت آسمان پیوند آراسته همواره اورا مطمح انظار لطف بی‌غایت و مطرح انوار فضل بی‌نهایت خویش دارد و کلید فتح ابواب مرادات و سر رشتهٔ نظم اسباب سعادات بدست اقبالش سپارد چنانکه نقش هر مدعا که بکلک اندیشه بر لوح ضمیر کشد مطابق رقم تقدیر باشد و صورت هر مطلب که بر خاطر ارجمندش جلوه نماید حصول آن بی‌تشویش توقف وتاخیر صورت بندد عظایم امور که عقول و افهام اهل روزگار آنرا محال انگارد در نظر همت والایش سهل نماید و کارهای دشوار که افکار

و اوهام زیرکان هشیار از قبیل ممتنعات شمارد از دست عزیمت کشورکشایش بآسانی برآید نهال دولت اعدایش مانند چنار آتش از خود برآرد و نخل حشمت دشمنانش از برگ و شاخ تیشه و ارهٔ از برای خود سازد هرکج اندیشی که با او کمان عناد کشد روزگارش هدف ناوک بلا گرداند و هر باطل پژوهي که بر شمع دولتش دم سردي وزاند بآن چراغ بخت خود فرو نشاند عقدهای مشکل بیک حرکت سرانگشت تدبیرش کشاید و کارهای خطیر بهنیم اشارهٔ ابروی شمشیرش ساخته آید در کشایش صعاب امور جز بشیرهٔ ستودهٔ توکل توسل نجوید و هنگام شداید حروب و فتن غیر از طریق ثبات قدم نپوید از فرط شهامت و وقار در مواقف هیجا مانند کوه بسیلاب لشکر انبوه از جا نرود و از کمال استقلال و قرار در آزمونگاهٔ جوهر شمشیر سررشتهٔ رای و تدبیر از کف ننهد ودر جمیع معارک و میادین آن سعادتمند دنیا و دین را جنود نصرت و تائید آسمانی قرین و همراه باشد و درهمه شداید و مهالک سالار عون و عنایت ربانی پیشرو سپاه ظفر پناه • • نظم •

چو ایزد یکی را ز الطاف خاص • بفرمان روائی دهد اختصاص
به نیروی طالع توانا بود • بتلقین الهام دانا بود
بتدبیر کشور کشائي کند • باقبال معجز نمائي کند
فرازد لوا چون بدعوي ملک • سپارد باو ملک دارایي ملک
شود اختر دولتش چون عیان • عدوي بد اختر فتد در زیان
بهر کار مشکل که رای آورد • بآسانی آنرا بجای آورد
چو خورشید بختش نماید جمال • رسد اختر دشمنان را زوال

ز قدر او کند دعوی برتری • نماند کسی را سر سروری
نظیر این تحریر و مصداق این تقریر صورت حال فرخنده مآل
گیتی خدیو عالمگیر است که چون خامهٔ تقدیر باقتضاء کمال
حکمت منشور سلطنت و خلافت عالم را بنام نامی آنحضرت رقم
سعادت کشیده بود و مصلحت سنج قضا صلاح کار دین و دولت و
مصلحت امور ملک و ملت بجلوهٔ بخت فیروز و اقبال جهان
افروزش اندیشیده لاجرم پیوسته ذات بیهمالش در مدارج استکمال
این مفاخر و معالی بپای همت عالی عروج مینمود و یوما فیوما
سر رفعت و جلالش از ترقی بچرخ برین میسود همواره سابقهٔ عنایت
ازلی اورا در حل وقایع و مشکلات بلطائف تایید نصرت میداد و
بارقهٔ لطف لمیزلی در تیره شب حادثات از فروغ الهام چراغ
هدایت در راه تدبیرش می نهاد عنان عزیمت کشورکشا بهر
جانب که می تافت نصرت و ظفر در اسپه باستقبالش می شتافت
و یکران همت والا بسمت هر مقصد که می تاخت کارساز
حقیقی آنرا باحسن وجهی می ساخت هر آتش کیدی که
حساد دولتش می افروختند بآن خرمن بخت و اقبال خود
می سوختند و هر غبار کینی که اعداء سلطنتش می انگیختند ازان
گرد ناکامی و ادبار بر فرق روزگار خود می بیختند چنانچه شاهد
صدق اینمقال از تتبع مآثر احوال میمنت پیرا و استماع بدایع
وقایع دولت افزا که آنحضرت را در ایام فرخنده فرجام بادشاه
زادگی بیمن جوهر همت و علو فطرت روی نموده بر پیشگاه خاطر
همگنان جلوه گرست و مجددا از ملاحظهٔ غرایب حوادث و فتوحات

خبرت بخش که به نیروی بخت بلند و رسوخ عزیمت آسمان پیوندش از ابتداء نهضت رایات ظفر طراز از خطهٔ دلکشای اورنگ آباد تا جلوس عالم آرائي برسریر خلافت ابد بنیاد صورت وقوع یافته پرتو ظهور اینمعنی برساحت ضمیر آگاه دلان مي‌تابد تفصیل این اجمال وتبیین این شگرف داستان اقبال آنکه چون خدیو جهان حال کوفت و بیماري و کیفیت بي اختیاری حضرت اعلی و فساد و اختلال ملک و فتنه انگیزی وتبه رائي بی‌شکوه برین منوال یافتند که نگارش پذیرفت و بیقین دانستند که آنحضرت را از استیلاء ضعف و فتور قوی سر و برگ پرداخت مملکت نمانده است و بنابر رعایت مراتب حزم واحتیاط ارخاء عنان بیشکوه کرده با او مواسات ومماشات مینمایند و بیم آنست که اگر چندي دیگر برین نهج بگذرد در ارکان سلطنت و اساس خلافت خللهای عظیم بهمرسد که تدارک آن بهیچوجه صورت پذیر نباشد و حفظ ناموس دین و دولت و جبر اختلال امور ملک و ملت در کیش غیرت و حمیت پادشاهانه واجب مینمود و نیز اینمعني متحقق بود که اگر بی‌شکوه فرصت دفع و استیصال مراد بخش یافته خاطر از مهم او بپردازد و پسر کلان و لشکرهاي دیگرباو پیوندد هرآئینه قوت و شوکت عظیم یافته بتدبیر مهم دکن خواهد پرداخت و چون طینت فتنه سرشت او بر کینه جوئي و فساد انگیزي مجبولست سلوک طریق حلم و مدارا باو سودي ندارد لا جرم راي جهان آراي که جلوه گاه شواهد رموز آسماني و مطلع انوار الهام ربانیست چنان اقتضا نمود که پیش ازین صبر بر اوضاع و اطوار نکوهیده واعمال وافعال ناپسندیدهٔ

آن جاهل بیخرد نفرمایند و شورش ملک و دولت را زیاده ازین تحمل نکرده بعزم ملازمت حضرت اعلی از خطهٔ دلکشای اورنگ آباد که مرکز رایات حشمت و اقبال و آرامگاه موکب جاه و جلال بود بصوب مستقر الخلافت نهضت نمایند و دربار عالم مدار را بفر وجود فائض الانوار زیب و آرامتگی بخشیده یکچند در ملازمت آنحضرت بنظم و نسق امور ملک که انواع فتور بارکان و قواعد آن راه یافته بود بپردازند و دست استیلاء بیشکوه که مصدر این همه فتنه و فساد گشته در عرصهٔ خالی گوی سلطنت و حکم روائی میباخت و طبل خود کامی و خود رائي مینواخت از امور دولت کوتاه ساخته حضرت اعلی را از قید تسلط او بر آورند و مقرر فرمودند که مراد بخش را که از خامی و بیحوصلگي مصدر اداهای جاهلانه گشته درینوقت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل عنایت خسروانه زده بود با خود بملازمت آنحضرت آورده استعفای جرایم او نمایند و بعد از تصمیم این عزیمت خیر انجام چون عبور موکب فیروزی اعتصام از راه مالوه می شد و راجه جسونت سنگه و قاسم خان چنانچه مذکور شد با لشکرهای عظیم در اوجین بودند و احتمال این بود که از بی سعادتی و ادبار باشارهٔ بیشکوه که راضی بتوجهٔ همایون بدربار نبود سد راه موکب ظفر شعار شوند و بکام محاربه و پیکار پیش آیند و نیز درپایهٔ سریر خلافت آن فتنه پژوه با لشکری انبوه و دلی از رشک شکوه اقبال این حضرت لبریز غصه و اندوه درکمین کینه جوئی بود و با سپاه مختصر عزم این نهضت خیر اثر خلاف قانون احتیاط مینمود لهذا حزم بادشاهانه مقتضی آن شد

که در توفیر لشکر و سامان توپخانه و سایر اسباب فوج آرائی ولوازم نبرد آزمائی کوشیده همایون موکبی در خور این عزیمت والا و نهضت جهان پیرا ملازم رکاب نصرت مآب سازند بنابرین پرتو اهتمام و توجه بصوب این مطلب افگنده در عرض اندک فرصتی لشکری نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب نمودند و سران سپاه ظفر شعار و سرداران جنود انجم شمار را بمناصب عالیه وخطابهای شایسته سرافراز و نامور ساخته بانواع مکرمت و عنایت و اقسام مرحمت ورعایت نوازش فرمودند و نظر التفات بپرداخت حال لشکریان انداخته بقدر تفاوت درجات و مراتب همه را کامیاب مراحم و مواهب نمودند و علوفه و مواجب افزودند و از بندهای بادشاهی که در آنصوبه بودند هرکرا توفیق و سعادت مساعدت نمود و تخم اخلاص و دولتخواهی در زمین عبودیت کاشت و سرارادت بر خط بندگي و همراهی گذاشت بیمن عواطف و مکارم خسروانه گوی بخت و دولت از همگنان ربوده لوای سربلندي وکامرانی برافراشت و بقصد امضاء این عزم فرخنده فال واجراء این ارادهٔ خجسته مآل سپهر شعبهٔ دوحهٔ جاه وجلال فروزان اختر سپهر سعادت وکمال بادشاهزاده محمد سلطان را بانجابت خان و فوجی ازعساکر اقبال مقدمهٔ جنود فتح و ظفر و پیشرو افواج نصرت اثر ساخته در شنبه غرهٔ جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری مطابق شانزدهم بهمن برسم منقلاي پیشتر روانهٔ برهانپور نمودند وهنگام رخصت بادشاهزادهٔ والا نژاد را بمرحمت خلعت خاصه وطوغ و نقاره و دو اسپ با زین و ساز طلا و دو زنجیر فیل نوازش فرمودند و ازعمدهاي آن جیش مسعود نجابتخان را بعنایت خلعت

و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین را که
تا آن وقت بخدمت دیوانی سرکار والا قیام داشت بعنایت خلعت
و اسپ و فیل و راجه اندرمن دهندیره را بمرحمت خلعت و فیل و
باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب
عواطف شهنشاهانه ساخته سایر کومکیان آن فوج نصرت طراز را در
خور رتبه و حال بمراحم والا عز امتیاز بخشیدند و پنجم ماه مذکور
مطابق بیستم بهمن که ساعتی بسعادت مقرون بود حکم بر آوردن
پیشخانهٔ همایون بصوب خاندیس نمودند و یگانهٔ گوهر محیط سلطنت
گرامی ثمر نهال خلافت بادشاهزادهٔ بلند مقدار فرخنده شیم محمد
معظم را بصوبه‌داری دکن معین فرمودند و نوباوهٔ گلستان سعادت
تازه نهال ریاض ابهت پادشاهزادهٔ والاگهر محمد اکبر را که نو رسیدهٔ
عالم قدس بودند با اکثر پردگیان سرادق دولت در قلعهٔ سپهر بنیان
دولت آباد گذاشتند و منشور عاطفت پیرا بنام مراد بخش صادر شد
که از گجرات متوجهٔ مالوه گردد و بعد از عبور موکب ظفر لوا از آب
نربده بعساکر جهانکشا ملحق گشته بادراک ملازمت اکسیر خاصیت
چهرهٔ مراد بر افروزد و رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج
حشمت بادشاهزادهٔ والا قدر سعادت توام محمد اعظم را اقبال آسا
ملازم رکاب نصرت پیرا ساخته کامیاب سعادت همراهی نمودند و
روز مبارک جمعه دوازدهم شهر مذکور مطابق بیست و هفتم بهمن
در ساعتی کرامت طراز میمنت اثر که مختار اهل دانش و بینش
و زیب جدول تقویم آفرینش بود با جهانی فر و عظمت و شوکت و شان

• نصرت قرین طالع و اقبال همعنان •

باتفاق جنود آسمانی و تایید عون عنایت ربانی ازساحت خطهٔ فیض بنیاد اورنگ آباد بصوب برهانپور نهضت نمودند * * نظم *

زمانی که با فرخی یار بود * نظرها بطالع سزاوار بود
گران شد زپایش مرصع رکاب * برآمد بچرخ بلند آفتاب

و در موضع هرسول که مضرب خیام جاه و جلال و اولین منزل کعبهٔ دولت و اقبال بود بفرخندگی و فیروزی نزول سعادت گزیده در همین روز مسعود بادشاهزادهٔ کامکار بخت بیدار محمد معظم را بعطای خلعت خاص وطوغ و نقاره و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با ساز طلا و یک زنجیر فیل با ماده فیل نواخته رخصت معاودت باورنگ آباد فرمودند و خواجه منظور را که مورد انظار اعتماد بود بقعله داری دولت آباد معین ساخته خلعت و اسپ و فیل مرحمت نمودند و میر عسکری که ثانی الحال بخطاب عاقلخانی نامور شد و دران وقت بخدمت بخشیگری دوم قیام داشت بحراست حصار شهر و شاه بیگخان از کومکیان دکن بفوجداری بیرون اورنگ آباد مقرر گشته هریک بعطای خلعت و فیل نوازش یافت و درینوقت جمعی کثیر از ملازمان عتبهٔ سلطنت فیض اندوز نوال و مرحمت گشته نخل مراتب و مناصب بسیاری از فیض سحاب تربیت بادشاهانه نشو و نما پذیرفت ازانجمله مرشد قلیخان که جوهر رشد و کاردانی وآثار ارادت و جانفشانی از سیماء احوالش ظاهر بود بتفویض خدمت جلیل القدر دیوانی از تغیر میر ضیاء الدین حسین و عطاء خلعت خاص و اضافهٔ منصب و دیگر مواهب خسروانه سرمایهٔ افتخار اندوخت و میر ملک حسین بعنایت خلعت خاص و اسپ و خواجه

عابد بعطای خلعت و اسپ و خنجر مرصع باعلاقهٔ مروارید و غازی بیجاپوری بمرحمت خلعت و فیل مفتخر ومباهی شدند و شمس الدین خویشگی باضافهٔ هزار و پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و حسن خان دکنی باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و ولی محلدار باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر احمد ولد سادات خان باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار و محمد ابراهیم پسرنجابتخان باضافهٔ هفتصدي سه صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هفتصد سوار و محمد منعم ولد میرزا خان باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار و میر صالح داماد شاهنواز خان باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و از اصل واضافهٔ سید نصیرالدین دکنی و سیف الله عرب هرکدام بمنصب هزاری هشتصد سوار و و خداوند حبشي بمنصب هزاری چهار صد سوار والا رتبه گردیدند و این گروه و بسیاری از بندهای دیگر خلعت نوازش پوشیدند و به برخی شمشیر و جمدهر و سپر عطا شد و از جمعی که تازه بدولت بندگی سرافراز شده بودند اسمعیل افغان بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و سید زین العابدین بخاری بمنصب هزاری سه صد سوار و حکیم محمد امین شیرازی و میر محمد مهدی اردستاني که هردو بسمت حذاقت و مهارت درفن طب موسومند هریک بمنصب هزاری و مجموع بعنایت خلعت سربلند گشتند و در هرسول یکروز مقام شده سیزدهم موکب ظفر طراز ازان سرمنزل

سعادت باهتزاز آمد و بعد از طی دو مرحله میرزا سلطان صفوی
بعطاء خلعت خاصه و اسپ باساز طلا و باضافهٔ هزاری پانصد سوار
بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش یافته باورنگ آباد
مرخص گردید که در خدمت بادشاهزادهٔ عالیقدر والا نژاد باشد
و موکب جاه و جلال کوچ برکوچ طی مراحل نموده بیست و پنجم
ماه مذکور موافق دهم اسفندار رایت منصور ظل ورود به ساحت
بلدهٔ برهانپور افگند و عمارات دولت بنیان قلعهٔ مبارکهٔ آن از
فر نزول اقبال پایهٔ رفعت بآسمان رسانید و بادشاه زادهٔ عالیقدر
والا تبار محمد سلطان که چنانچه مذکور شد پیشتر آمده بودند
بادراک ملازمت قدسی انور چهرهٔ بخت و دولت نورانی ساختند
و نجابتخان و میر ضیاء الدین حسین و دیگر بندهائی که در
رکاب بادشاهزادهٔ ارجمند متعین بودند و محمد طاهر صوبه دار
[illegible] با جمعیکه در برهانپور بودند احراز سعادت زمین بوس
نمودند و مدت یکماه موکب ظفر پناه آن بلدهٔ فیض اساس را
از یمن اقامت مهبط انوار شرف وکرامت ساخته رونق افزای
عرصهٔ خاندیس بود و در خلال آن فرخنده اوقات عیسی بیگ وکیل
دربار که چنانچه سابقا رقمزدهٔ کلک حقایق نگار شده حضرت
اعلی اورا باغواء بیشکوه یک چند محبوس ساخته بودند و آخر از قید
رهانیده بملازمت والا رخصت نموده دولت زمین بوس دریافت
و بعنایت خلعت و اسپ و منصب هزار و پانصدی دو صد سوار
بلند پایه گردید و چون امتعه و اموالش در دربار جهاندار
بسرکار بادشاهی ضبط شده خسارتهای مالی باو رسیده بود

بانعام (۵) هزار روپیه مورد نوازش بادشاهانه گشت و مفتخر خان ولد اعظم خان مرحوم بخدمت میر بخشگیری و مرحمت خلعت خاص و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سربلند شد و میر ابو الحسن حاجب بیجاپور بعنایت خلعت و مادهٔ فیل و انعام ده هزار روپیه مباهي گشته رخصت انصراف یافت و بسیاری از امرا و منصبداران بر حسب تفاوت مراتب باضافهٔ مناصب و احراز عطایا و مواهب کامیاب گشتند و جمعي کثیر بمنصبهای شایسته سرافرازي یافتند ازانجمله سرافراز خان باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب پنج هزاري چهار هزار سوار و جادو راو باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و داماجي باضافهٔ هزاري سیصد سوار بمنصب چهار هزاری هزار و سیصد سوار و رستم راو باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار دو صد سوار و فتح روهله باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار عبد الله بیگ سرای باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و بیتوجی (۶) باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاری هزار سوار و میر شمس الدین ولد مختار خان باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و سید شیر زمان بارهه باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری ششصد سوار و میرزا هوشدار ولد ملتفت خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد

(۵ ن) بانعام مبلغ کرامند مورد الخ (۶ ن) تنوجی

سوار و تیرنبکجي بهوسله باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار پانصدی هزار سوار و قلعه دار خان باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و قاضی نظامای کرسرودی (۲) باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و از اصل واضافه سید عبد الرحمن بمنصب هزاری هزار سوار و محمد اسمعیل ولد نجابتخان بمنصب هزاری پانصد سوار مشمول عاطفت گردیدند و از گروهی که بیاوری بخت و رهبری دولت تازه سرافراز بندگی درگاه خلایق پناه شده بودند بیاس راو بمنصب دو هزاری هزار و دو صد سوار و داداجي بمنصب دوهزاری هزار سوار وداکوجی بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و هر کدام بعنایت خلعت مباهی گشتند *

نهضت موکب منصور قرین دولت و فیروزی از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مستقر الخلافة اکبر آباد

چون خدیوکشور اقبال بجهت استکشاف حال عرضداشتي برسم پرسش کونت و اعتلال بخدمت حضرت اعلی ارسال داشته بودند مدت یکماه چنانچه گذارش یافت در بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بانتظار جواب توقف فرموده همواره ترصد داشتند که شاید عارضهٔ آن حضرت بالکلیه زایل شده صحت کامل حاصل آید تا بنظم ونسق مهمات خلافت و جهانباني که بسبب ضعف و آزار آن دستور العمل

(۲ ن) کرهوری

فرمان روائی و کشور ستانی نهایت خلل پذیرفته بود بنفس
نفیس متوجه گردیده کار دولت و سلطنت را از نو نظام و سرانجام
بخشند و دست تصرف و استقلال بیشکوه خسران مآل از مراتب
ملك و مال کوتاه سازند و درین مدت که انتظار ورود خبر مسرت
اثری از دربار جهاندار مشعر بمژدهٔ حصول صحت و عافیت والد
سپهر مقدار و تمکن آن حضرت بر وسادهٔ اقتدار داشتند اخباری
که اشعار بضد اینمعنی مینمود متواتر میرسید و آثار آن که فساد
مملکت واختلال دولت بود یوما فیوما بظهور می پیوست ودر خلال
آن ایام همچنانکه مذکور شد عیسی بیگ از مستقر الخلافهٔ اکبرآباد
رسیده حقایق و اخبار در بار و مراتب تبه رائی و فتنه اندیشی
بیشکوه و بی اختیاری حضرت اعلی را در امور حکمرانی و جهانداری
بنوعی که مشاهده کرده بود معروض داشت و نیز راجه جسونت
سنگه بدکیش باطل اندیش که چنانچه سبق ذکر یافته با لشکری
گران و سپاهی انبوه باغوا و افساد بیشکوه ناقص خرد ادبار پژوه
باوجین که حاکم نشین مالوه و قریب الجوار صوبهٔ خاندیس است
آمده بود چون طبع کج گرای آن بی بهرهٔ جوهر دولت بدین و آئین
هنود و احیاء مراسم کفر و جحود مایل میدید و ازین جهت میل
عظیم بسلطنت او داشت بنابر خوش‌آمد و رعایت جانب او مصدر
اداهای بی ادبانه و حرکات ناهموار گشته بخیال محال و پندار دور
ازکار خود را سد راه موکب جاه و جلال میشمرد واز سطوت و صولت
سپاه بهرام انتقام نیندیشده از بدرگی و فرومایه گوهری خیرگی
و زیاده سری از حد میبرد لاجرم عزیمتی که پیش نهاد خاطر قدسی

مآثر بود بتازگي تصمیم یافته این نهضت فیروزی اثررا در کیش حمیت سلطنت و فرمانروائی لازم و محتم دانستند و روز مبارک شنبه بیست و پنجم جمادی الآخره موافق دوم فروردین که طنطنهٔ اهتزاز موکب ربیع صیت خرمی و شادمانی در اطراف و اکناف جهان انداخت و شاه سبز اورنگ عالمگیر بهار با انواج ریاحین و عساکر ازهار رایت نهضت بجانب گلزار افراخت تا تختگاه چمن و دار الملک گلشن از شر عناد خار بد نهاد که باعث فساد باغ و بستان و ناخلف دودمان گلستان بود بپردازد و لشکر کافر کیش دی را که بکام جرأت در راه موکب پر تجمل گل ایستاده خیرگي مینمود علف تیغ انتقام غازیان سپاه نامیه سازد لواء توجه جهان کشا از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مستقر الخلافة بر افراختند و برفاقت جیوش غیبی و جنود آسمانی کوچ فرموده سمند همت بلند و یکران عزیمت آسمان پیوند بسوی مقصود سبک عنان ساختند • نظم •

برای صواب و بعزم درست • بآهنگ نهضت میان بست چست
چو پا در رکاب سعادت نهاد • بر و خواند نه آسمان ان یکاد

وباغ فرمانبازی که بیرون شهر بمسافت نیم کروه واقع شده فیض اندوز نزول اقبال گردید و درین ایام بسیاری از بندهای اخلاص کیش عقیدت شعار مورد انظار تربیت و مرحمت شهنشاه روزگار گشته بخطابهای مناسب وافزایش مناصب و عطاء نقاره و علم والاپا یکی یافتند از انجمله محمد طاهر خراساني صوبه دار خاندیس که کسوت اخلاص و ارادتش بطراز قدم عبودیت و منزلت قرب و محرمیت

مطرز است و قبل ازین مدتها بخدمت جلیل القدر وزارت قیام نموده
بخطاب وزیر خانی و مرحمت خلعت و فیل کامیاب عاطفت
شد و سید شاه محمد بخطاب مرتضی خانی و فتح روهیله بخطاب
خانی و میر شمس الدین ولد مختار خان مرحوم بخطاب پدر
خویش و هر یک بمرحمت علم و میرزا محمد مشهدی بخطاب
اصالتخانی و عطاء طوغ و نقاره و ملتفت خان ولد اعظمخان مرحوم
بعنایت نقاره و میرملک حسین بخطاب بهادر خانی و میرضیاءالدین
حسین بخطاب همت خانی و مفتخر خان ولد اعظمخان بخطاب
سپهدار خانی و محمد ابراهیم ولد نجابتخان بخطاب شجاعت خانی
و عبد الله بیگ سرای بخطاب عبد الله خانی و محمد بیگ میر
آتش بخطاب ذو الفقار خانی و میر هوشدار ولد ملتفت خان
بخطاب هوشدار خانی و محمد منعم ولد میرزا خان بخطاب منعم
خانی و خواجه عابد بخطاب عابد خانی و میر معصوم ولد شاهنواز
خان بخطاب معصومخانی و عطاء علم و مظفر لودي بخطاب لودی
خاني سرافراز گشته رایت امتیاز باوج بلند نامي افراختند بالجمله
شهنشاه دین پناه دو روز قرین دولت و کامکاری در باغ فرمانبرداری
مقام کرده طراوت بخش گلشن حشمت و بختیاري بودند
و بیست و هشتم در کروه کوچ فرموده نواحی سرای بنوله از نزول
همایون پرتو سعادت گرفت و دو روز آنجا مقام شد دران منزل
وزیر خان را که صوبه داري خاندیس بدستور سابق باو مفوض گشته
بود بعنایت خلعت و اسپ و فیل نواخته مرخص ساختند واحمد
بیگ داماد خان مذکور بفوجداری نواحی بلدهٔ برهانپور معین شد

و بهیل افغان بخطاب پردلخانی سرافرازی یافت و تاتار بیگ ولد
اوزبکخان بخطاب پدرش نامور گشت و درین ایام بختیار خان باضافهٔ
پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و کرن
کیچهی از زمینداران مالوه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
ونعمت الله ولد حسام الدین خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری
دو صد سوار سربلندی یافتند وغرهٔ رجب موضع مانده مضرب خیام
نصرت گشته روز دیگر آنجا مقام شد - از سوانح این هنگام آنکه چون
شاهنواز خان صفوی بوسوسهٔ خیالات باطل و اندیشهای لا طایل از
توفیق انقیاد و موافقت و سعادت اتفاق و متابعت خدیو جهان
محروم گشته باقتضای فساد رای و سوء تدبیر از همراهی موکب
عالمگیر تعلل و امهال میورزید و در بلدهٔ برهانپور مانده بلطایف
الحیل در برآمدن دفع الوقت مینمود وتخلف او از رفاقت عساکر
جلال درین عزیمت فیروزی مآل منافي صلاح دولت و اقبال بود
لاجرم شهنشاه دوربین دانش آئین که رای رزینش دقیقه یاب
امور دولت و دین است نظر بر صلاح کار و مصلحت وقت نموده
در منزل مذکور مهین گوهر خلافت تابان اختر برج سلطنت
بادشاه زادهٔ عالی تبار والا نژاد محمد سلطان را با عمدهٔ
فدویان صایب تدبیر شیخ میر مقرر فرمودند که به برهانپور
رفته آن خان خلاف اندیش را که بایستی در راه متابعت و رضا
جوئی از همه بندهای عقیدت کیش در پیش می بود دستگیر
نموده در قلعهٔ بلدهٔ مذکور مقید دارند تا دیگر خلاف منشان را
سرمایهٔ عبرت و هدایت گردد بفرمان همایون بادشاهزادهٔ گرامی

نصب و شیخ میر بشهر معاودت نمودند و اورا از خانهٔ خودش سوار کرده بقلعه رسانیدند و در حصار ارک آن حصن قوی اساس محبوس ساختند و روز دیگر مراجعت نموده بموکب نصرت قرین پیوستند بالجمله عساکر ظفر مآثر از مانده بهفت کوچ متواتر بگذار آب نربده رسید و درین ایام عیسی بیگ بخدمت بخشیگری دوم و عنایت خلعت وخطاب سزاوار خاني و بختیار خان بخطاب خواص خانی وخوشحال بیگ قاقشال بخطاب قلیج خانی و محمد یوسف بخطاب شمشیر خانی و محمد طاهر داروغهٔ توپخانهٔ دکن بخطاب صف شکنخانی سرمایهٔ مباهات اندوختند وعبد الرحیم ولد هادیداد خان و میر احمد ولد ساداتخان و تاتار بیگ ولد اوزبک خان هریک بخطاب پدر خویش نامور شد و مصریخان افغان بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشته در سلک کومکیان برهانپور انتظام یافت و میر ابو الفضل معموری کامگار و غلام محمد افغان هریک از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار کامیاب گردید دهم ماه مذکور رایات منصور در گذر اکبر پور از آب نربده بپایاب عبور نموده آنروی آب فیض یاب نزول موکب ظفر مآب گشت و اصالتخان و ممریز مهمند هریک بمرحمت اسپ مورد عاطفت شد یازدهم جهانگیر پور مرکز دایرهٔ اقبال گردید درین روز محمد عاقل برلاس بخطاب تهورخانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و قاضي نظامای کردزي (٢) بخطاب مخلصخانی

(٢ ن) ک. دوری - کردیزی - کوهرودی

رتبهٔ امتیاز یافتند و جمعی از بندها بمرحمت اسپ مباهی گشتند و شیخ عبد القوي باضافهٔ ششصدی پنجاه سوار بمنصب هزار پانصدي صد سوار سربلند گردید و دوازدهم بالای کتل ماندو از فر نزول والا سر باوج سپهر رسانید و روز دیگر آنجا مقام شد درینمنزل بهادر خان که فرمان همایون بنابر مطلبی عقب مانده بود باستلام عتبهٔ اقبال چهرهٔ سعادت بر افروخت و باباجی بهونسله بمنصب دو هزار پانصدی هزار و پانصد سوار محمد شریف پولکچی بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و هریک بعطاء خلعت سرافراز شده کامیاب دولت بندگی گشتند و سید شیر زمان بارهه بخطاب مظفر خانی و حیات افغان بخطاب زبردستخانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد سوار مفتخر و مباهی گردیدند و درجن سال زمیندار چیت پورجبهه سای سدهٔ سنیه گشته بعنایت خلعت و اسپ واوربسی مرصع سر بلندی یافت و پس از طی دو مرحله دگر باره موکب فیروزي اعتصام یکروز مقام نمود و بسیاری از سعادت پذیران خدمت و شرف اندوزان رکاب دولت مورد انظار مراحم بادشاهانه گردیدند و ازانجمله نجابتخان باضافهٔ هزاری دو هزار سوار بمنصب والای هفت هزاری هفت هزار سوار و شجاعت خان پسر خان مذکور بعنایت اسپ و باضافهٔ پانصدي سه صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار وبهادر خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و مرشد قلیخان از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و هزار و پانصد سوار و میر مراد مازندراني بخطاب غیرتخانی و باضافهٔ پانصدي صد سوار

بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و حسین بیگ بمنصب هزاری
چهار صد سوار مشمول مرحمت گردیدند و سید عبد الرحمن
بخطاب دلاور خانی نامور شد و فتح خان و منعم خان و تهور
خان و هزبر خان و محمد صادق و غیرت بیگ و کیسری سنگه
ولد راو کرن بهورتیه و حمید الدین ولد ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله
و چندی دیگر بمرحمت اسپ عنان توسن دولت گرفتند و جمعی
بعطاء خلعت قامت امتیاز افراختند و درین سال زمیندار
چیت پور بانعام چهار هزار روپیه محمد قلی چیله بمرحمت جیغهٔ
مرصع نوازش یافتند بیستم ظاهر دیبالپور مرکز رایات منصور
گردید درین منزل سید حسن فوجدار بکلانه که بموجب حکم والا
ازانجا بموکب ظفر لوا رسیده بود شرف استلام سدهٔ سنیه دریافته
تشریف عنایت پوشید و درین ایام کار طلبخان بعطاء خلعت و
عابد خان و عبد الله خان سرای و تهور خان وچادونرای و جسونت
راو و رستم راو هریک بمرحمت اسپ و سوفسنگه برادر سها سنگه
زمیندار کالی بهیت بمنصب هزاری پانصد سوار و گروهی دیگر
از نو سرافرازان دولت بندگی بمناصب شایسته کامروانی عواطف
بادشاهانه گردیدند بیست و یکم از دیبالپور کوچ شد و در اثناء راه
مراد بخش که از گجرات بموجب حکم لازم الامتثال احرام کعبهٔ
جلال بسته بود رسیده بادراک دولت ملازمت اکسیر خاصیت چهرهٔ
مراد بر افروخت و مراسم کورنش و تسلیم بجای آورده سرمایهٔ
سعادت دارین اندوخت خدیو عطوفت پرور مهربان اورا بجلایل
عواطف و جزایل مکارم نواخته ازانجا بهمعنانی عون عنایت

ایزدی بموضع دهرمات پور که در هفت کروهی اوجین واقع است و راجه جسونت سنگه با قاسم‌خان و تمام لشکرهای بادشاهی بعزم مقابلهٔ موکب منصور بفاصلهٔ یك کروه در برابر آن نزول نموده بود شرف قدوم بخشیدند و برکنار نالهٔ چور نراینه قبهٔ بارگاه حشمت و جاه باوج نصرت و فیروزی افراشته شد - اکنون کلک حقایق ارقام بحکم اقتضاء مقام بگذارش مجملی از حال راجه جسونت سنگه گرائیده جبین صفحه پیرا میگردد که راجه مذکور بعد از آمدن بمالوه و اقامت در اوجین چون از پیشگاه خلافت به تنبیه و تادیب مراد بخش مامور گشته بود وقتی که خبر بر آمدن او از گجرات بصوب مالوه شنید با قاسم‌خان و سایر جنود بادشاهی از اوجین بقصد محاربه و قتال براه بانس برله روانه گشته بسر راه او رفت و بسه کروهی کاچروده که ازانجا میان او و مراد بخش هژده کروه فاصله بود رسیده توقف گزید و جاسوسان فرستاد که بر کیفیت حال مراد بخش و حقیقت عزیمتش آگهی یافته خبر محقق باو رسانند ازانجا که شهنشاه عالمگیر از کمال دانائی ومتانت تدبیر بنوعی ضبط گذرهای آب نربده و حفظ طرق و شوارع فرموده بودند که اخبار صوبهٔ دکن و خاندیس باو نمیرسید خبر نهضت رایت فتح آیت از بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور بصوب مالوه نداشت و بجمعیت خاطر کمر بکفایت مهم مراد بخش بسته همت بر حرب و پیکارش میگماشت و چون مراد بخش از آمدن او با لشکرهای بادشاهی که تاب مقاومت آن نه در خور طاقت و توان و اندازهٔ مکنت و استعداد خود نه میدید آگاه شد بموجب هدایت و ارشاد

خدیو جهان که بوساطت مراسلات یاد فرموده بودند در هژده کروهی کاچروده از سمتی که می آمد عنان برتافت و از بالاي کاچروده گذشته در نواحی دیبالپور چنانچه گزارش یافت بموکب اقبال پیوست و در ظلال حمایت و عاطفت این مایهٔ ذر الجلال درآمد القصه راجه جسونت سنگه بعد از سه چهار مقام در نواحی کاچروده که انتظار خبر مراد بخش می بود شنید که او از راهی که می آمد بسمت دیگر گشت و در صدد تفتیش سبب آنحرکت بود و هنوز از عبور موکب منصور از نربده خبر نداشت درین اثنا نوشتهٔ راجه شیورام گور که درماند و بود مشتمل بر حقیقت گذشتن جنود مسعود از نربده باو رسید و جمعي از نوکران بی شکوه که در قلعهٔ دهار بودند و بعد از قرب وصول عساکر فیروزی مآثر بنواحیٔ قلعهٔ مذکور از بیم سطوت افواج قاهره قلعه را خالی کرده برآمده بودند نیز باو ملحق شده اظهار این معنی نمودند راجه را از شنیدن اینخبر رعب اثر دود حیرت بسر برآمد و از نشاء بادهٔ غفلت و بیخبری هشیار گشته از کاچروده براهی که آمده بود بی نیل مقصود باز گشت و ازآنجا بعزم جنگ و آویزش گام جرات و قدم جسارت از حد خویش فراتر نهاده یکمنزل بسمت جنود اقبال پیش آمد و در برابر دهرمات پور بفاصلهٔ یک کروه معسکر ادبار گزید که سد راه موکب نصرت پناه شود. بالجمله این مظهر فضل و رحمت آلهي و مورد تاییدات نا متناهی ازانجا که همواره همت قدسی شکوه مصروف صلاح حال عباد و نهمت خیر پژوه مقصور برسد ابواب فتنه و فساد است و بمقتضای شمول رافت و عموم شفقت پیش نهاد نیت

علیا آن بود که گرد پیکار انگیخته نگردد و خون مسلمانان درمیانه ریخته نشود پنج شش روز قبل از وصول بدهرمات پور کب رای را که از برهمنان فهمیده بود نزد آن جهالت کیش فرستاده او را بنصایح ارجمند صلاح انگیز منع ارتکاب جسارت و ستیز نموده بودند و پیغام فرموده که چون مارا ارادهٔ جنگ نیست و عزم ملازمت حضرت اعلی پیش نهاد خاطر والا ست اگر اورا بخت و دولت رهبری نماید بعز ملازمت همایون مستسعد گشته تقبیل رکاب اقبال را مایهٔ افتخار و شرف روزگار خود سازد یا از سر راه موکب ظفر پناه بر خاسته بجوده پور که وطن اوست برود والا پایمال جنود دشمن مال گشته جز خسران و نکال حاصلی نخواهد داشت ازانرو که آنجاهل مغرور را کاخ دماغ ظلمت اندود دود غفلت و غرور و پیشگاه ضمیر خالی از پرتو دانش و شعور بود برونق مضمون اَبیٰ وَ استَکبَرَ وَ کَانَ مِنَ الکٰفِرِینَ از قبول این پیام صلاح آئین و کلام هدایت قرین شیطان صفت سر باز زد و بکثرت اعوان و انصار و جمعیت راجپوتان مشهور جلادت آثار که دران حزب ضلالت و خیل ادبار فراهم آمده بودند باد نخوت در سر افگنده آمادهٔ جنگ و پیکار شد وکب رای را باز فرستاده اظهار مخالفت وعصیان نمود وچون درینوقت نزدیک رسیده چنانچه گزارش یافت در برابر دهرمات پور که مضرب خیام فیروزی بود نزول نموده بود خدیو موید منصور در منزل مذکور که جهالت و جسارت آن تبه رای مغرور بیقین پیوست و موکب ظفر اثر برونق فحواء وقد اعذر من انذر در صف آرائی ونبرد آزمای با آن جیش خذلان معذور وتنبیه و تادیب آن خیل عدوان در

کیش حمیت بادشاهانه فرض و ضرور بود بترتیب لوازم رزم و پیکار
و تمهید مقدمات نبرد و کارزار پرداخته تقسیم افواج نصرت مآل
و تعیین صفوف حرب و قتال نمودند وآن روز و آن شب رعایت مراتب
حزم و احتیاط که مناط مبارزت و سپاهگری و اساس سرداری
و سروري است بجای آورده تدبیر جنگ و توزک سپاه فرمودند *

ذکر محاربهٔ عساکر جلال با راجه جسونت سنگه بد سگال و ظفر یافتن بر جنود کفر و ضلال بعون عنایت داور بیهمال

چون سابقهٔ عنایت ایزدی بدرقهٔ موکب دولت بخت بلندي
گشته لوای توجه والا و رایت عزیمت کشور کشایش بصوب عالي
مقصدی برافرازد وجیوش توفیق و جنود اقبال رفیق طریق امانی
و آمال سعادت منشی سازد که در سلوک مسلک حشمت و
کامگاری هرکجا خاری بر سر راه دولتش آید دست حمایت بخت
کارساز راه اورا ازان بپردازد و در طي مراحل سعادت و بختیاری
هر تیره روزگاری که سد راه عزیمتش گردد زور بازوی طالع دشمن
گداز زودش از پا در اندازد و از غبار فسادي که باد نخوت اعداء
بد نهاد انگیزد گرد فتوری بدامن دولتش ننشیند و از صرصر
عنادی که از هواي پندار مخالفان شقاوت بنیاد خیزد نهال جاه
و حشمتش گزند نبیند و هر خیل ضلالی که بآهنگ خلافش رایت
جسارت در میدان کین برافرازد خذلان و نکال دو اسپه باستقبالش
تازد و هر حزب ادباري که چهرهٔ دلیري به پیکارش برافروزد بیگ

لطمهٔ سر پنجهٔ قهر و سطوتش رنگ جرأت از رخسار همت در بازد آری فوج ظلمت تیره روز با همه سیاهی لشکر در راه موکب عالمگیر مهر انور سفید نتواند شد و سپاه نکبت شعار غبار با آن ازدحام و کثرت حشر در رهگذر باد صرصر جز پریشانی طرفی نتواند بست جائی که شهباز همت بلند قصد پرواز کند اگر زاغ مستمند در هوای دعوی پرواز نماید بی شک شکار شاهین قضاست و گاهی که شیر دلیر بقصد نخچیر بر خیزد اگر روباه حقیر با او ستیزد لا محاله خونش هبا برگزیدهٔ آلهی را از کج اندیشی و بدخواهی مشتی نفاق منش خلاف آئین چه زیان و دست پرورد لطف نامتناهی را از شر انگیزي و کینه توزی جمعی محال طلب کوتاه بین کدام نقصان * نظم *

کسی را که اقبال رهبر بود * اگر سد راهش سکندر بود
بفیروز مندی کشاید رهش * شود عرصهٔ بخت جولانگهش
چو تایید حق یاور کس بود * بداندیش او کمتر از خس بود
هر آنرا که اقبال خصم افگن است * چه باک ار جهانش همه دشمن است

موید صدق این معني کیفیت حال شهنشاه موید پاک دین است در محاربهٔ راجه جسونت سنگه ضلالت آئین و صورت جسارت و بی ادبی آن نابکار بی دین و هزیمت یافتن از جنود نصرت قرین تبیین این مقال آنکه چون آن جاهل بدکیش بنصایح ارجمند بادشاهی که کتابهٔ پیش طاق دانش و آگاهی بود متنبه نشد و از تیره رائی و کوته اندیشی بصلاح کار پی نبرده با جنود ادبار قدم جرأت از حد خویش پیش گذاشت عرق غیرت شهنشاهانه بحرکت

آمده و آتش قهر خسروانه زبانه زده تنبیه و گوشمال آن باطل سگال
در کیش مردی و حمیت و آئین فرمان روائی و سلطنت واجب
دانستند و روز مبارک جمعه بیست و دوم رجب سنه هزار و شصت
و هشت هجری مطابق هفتم اردی بهشت هنگام صبح که شاه چرخ
اورنگ عالمگیر مهر در عرصهٔ چارم سپهر تیغ ظلمت سوز بقصد انتقام
هندوي تیره روز شب از نیام کین کشیده لشکر کافر کیش ظلام را
انهزام داد و اعلام سیه فام جنود لیل از پرتو ماهچهٔ رایت انوار
سلطان نهار رو بحجاب تواری نهاد خدیو موفق و منصور پاک
اعتقاد بقصد مدافعهٔ آن جیش کفر و عناد که فی الحقیقت غزا و
جهاد بود بتسویهٔ صفوف جدال و آرایش افواج اقبال و آراستن
فیلان کوه پیکر خصم افگن و پیش بردن توپخانهٔ دشمن سوز صف
شکن فرمان داده و دل بر عون عنایت ایزد نصرت بخش نهاده حکم
نواختن کوس جنگ وافراختن لواي رزم که زهره گداز بیدلان عرصهٔ
نبرد و غیرت افزای مردان مرد است فرمودند و مانند مهر تابان که
بر بلند آسمان برآید سوار فیلی کوه پیکر فلک توان شده بتوزکی
شایسته و آئینی خجسته با جنود نصرت و تایید آلهی و سطوت و
صلابت شهنشاهی متوجه دفع و استیصال آن فرقهٔ ضلال و مستحقان
عذاب و نکال گشته رخ بعرصهٔ کارزار آوردند و هراول نصرت اثر را که
مقدمة الجیش فتح و ظفر بود برایت اقتدار بادشاهزادهٔ والا نژاد
عالی تبار محمد سلطان و نجابتخان استوار کرده شجاعت خان
خلف خان مذکور و سید مظفر خان بارهه و احمد خویشکی و لودیخان
و پردلخان و کمال لودي و سید نصیر الدین دکنی و جمال بیجاپوري

و الهام الله و عبد الباری انصاري و میر ابو الفضل معموری و قادر داد انصاری و جمعی دیگر از مبارزان و ابطال و دلیران عرصهٔ قتال با ایشان معین ساختند و ذو الفقار خان که از قدیمي بندهای جانسپار بود با برخی از اهل توپخانه و بهادر خان با ها دیدان خان و سید دلاور خان و زبردستخان و سادتخان و حمید کاکر و دیگر مجاهدان شهامت پرور بهراولی بادشاهزادهٔ والا تبار لواء مبارزت باوج دلاوری بر افراختند و اهتمام توپخانه بعهدهٔ شجاعت و کاردانی و کوشش و جانفشانی مرشد قلیخان که از بندهای راسخ العقیدة فدوی بود مقرر گردید و مراد بخش را با سپاه و حشم او در برانغار موکب نصرت شعار بازداشتند و سرداری جرانغار فیروزی آثار نامزد قرهٔ باصرهٔ دولت غرهٔ ناصیهٔ حشمت بادشاهزادهٔ والا گهر سعادت توام محمد اعظم نموده ملتفت خان و همت خان و کار طلبخان و سپهدار خان و راجه اندر من دهندیره و هوشدار خان و مختار خان و میر بهادر دل برادر خان مذکور و منعمخان و شیخ عبد العزیز و سید یوسف و اسمعیل نیازي و یعقوب دلاور و اوزبکخان و نعمت الله ولد حسام الدین خان و سید حسن و کرن کچی و راجه سارنگدهر و غیرت بیگ و ممریز مهمند و جمعی دیگر از جنود قاهره درانطرف بمبارزت و کند اوری گماشتند و سرداري التمش بشهامت و صرامت پناه مرتضی خان تفویض یافته سید بهار و حمید الدین ولد ابوسعید نبیرهٔ اعتماد الدوله و ملازمان چوکی خاص با او معین شدند وزبدهٔ فدویان اخلاص منش شیخ میرزا که جرهر شمشیرش بگوهر تدبیر آراستگی داشت باسید میر برادراو و عبد الرحمن و غازی بیجاپوری و فتح خان روهیله و اسمعیل

خویشکی و کیسری سنگه بهورتیه و رگهناتهه سنگهه راتهور و مسعود منگلي و سید منصور و بادل بختیار و سیف بیجاپوری و گروهی دیگر از دلاوران جلادت آئین در جانب یمین موکب نصرت قرین طرح نمودند و صف شکنخان را باجمعي از اهل توپخانه و خواصخان و سکندر روهیله و برخی از امراء دکني مثل جادو رای و رستم راو و دولتمند خان و داماجي و باباجی (۲) و بیتوجی و یسونت راو طرح دست چپ فرمودند و قراولی جنود ظفر پناه بعهدهٔ تردد و کار طلبي خواجه عبید الله و قزلباشخان و عبد الله خان سرای ودوست بیگ برادر او و محمد شریف تولکچی و رعد انداز بیگ و جمعی دیگر از مردان کار و زمرهٔ قراولان و عملهٔ شکار مقرر گشت و ماهچهٔ رایت نصرت نشان خورشید شان از اوج قول طلوع نموده گیتی خدیو عالمگیر با فر آسمانی و تایید ازلی مانند جوهر شجاعت و پردلي در قلب لشکر جای گرفتند و جمعي از بندهای خاص و دلاوران ثابت قدم درست اخلاص مثل امالتخان و مخلصخان و تهورخان وقلیج خان و جوهر خان و هزبر خان و ذو القدر خان و بیگ محمد خویشکي و غیرتخان و سزاوار خان و میر ابراهیم قوربیگی و بهگونت سنگه وله راو ستر سال هاده و سو بهکرن بندیله و آله یار بیگ میر توزک در رکاب نصرت مآب کامیاب سعادت گشتند * نظم *

بیاراست شاه توکل شعار * سپاه ظفر را یمین و یسار
سپاهی ثبات و تحمل همه * همه تن دل و دل توکل همه

(۲ ن) منوجي

بالجمله چون راجه جسونت سنگه خبر اهتزاز موکب جلال بعزم محاربه و قتال شنید صدمهٔ سطوت و صلابت و تهیب قهر و مهابت شهنشاه توفیق سپاه تزلزل در بناء صبر و ثباتش افگنده دل ضلالت منزلش از تاثیر جلالت شان و صولت اقبال خدایگان جهان مغلوب لشکر رعب و هراس و دستخوش جنود خوف و اضطراب شده خواست که دفع الوقتی کند و آن روز بدستیاری ریو و رنگ باعث تعویق جنگ گشته کار خود را چارهٔ درست اندیشد و نقش حیله و تزویری بر آب زند غافل ازین معنی که * بیت *

چو آهنگ صیدی کند شاهباز * نگردد پدم لابهٔ صعوه باز

و باین خیال خام و اندیشهٔ نا تمام وکیل خود را بخدمت همایون فرستاده اظهار عجز و بندگی و ندامت و سرافگندگی کرد و بزبان مسکنت و انکسار پیغام نمود که مرا داعیهٔ رزم و پیکار نیست و یارای جرأت و جسارت با موکب نصرت شعار نه بلکه ارادهٔ ملازمت دارم و جز بندگي و اخلاص طریقی نمی سپارم اگر خدیو جهان بمقتضاي فضل و کرم برین بنده بخشوده فسخ عزیمت نبرد نمایند آمده تقبیل بساط عبودیت را سرمایهٔ دولت میشمارم ازآنجا که ضمیر منیر شهنشاه عالمگیر پیوسته از صور الهام نقش پذیر است بمکنون خاطر او متفطن گشته جواب فرمودند که چون بفرخی و فیروز مندی سوار شده ایم توقف و درنگ معنی ندارد اگر گفتار او بصدق و راستي مقرون و خالی از شایبهٔ حیله و افسون است از لشکر جدا شده تنها پیش نجابتخان بیاید که خان مذکور اورا بخدمت بادشاه زادهٔ عالی تبار محمدسلطان برد و ایشان

اورا بملازمت اشرف آورند واستعفاء جرایمش نمایند چون التماس آن
کج اندیش تیره رای ناشی از مکر و تزویر و مبني بر دفع الوقت
و تاخیر بود و پرتو صدق وفروغ راستی نداشت اثری ازان ظاهر نشده
جوابي نفرستاد وآمادهٔ جنگ وفساد ومهیاي نبرد گشته بدشت کفر
و ضلالت لواي جرأت وجهالت بر افراخت و بترتیب لشکر و صف
آرائی افواج نکبت اثر خویش پرداخته قاسمخان را سردار هراول
ساخت و جمعی از راجپوتان عمدهٔ نامی جلادت شعار مثل مکند
سنگه هاده و راجه سجان سنگه بندیله و امر سنگه چندراوت و رتن
راتهور وارجن کور و دیالداس جهالا و موهن سنگه هاده و دیگر اعاظم
راجپوتان وخوشحال بیگ کاشغری و سلطان حسین ولد اصالتخان مرحوم
ودیگر بندهای معتبر بادشاهي ومردم کارطلب سپاهی دران فوج تعیین
کرد و بهادر بیگ بخشی آن لشکر را که داروغهٔ توپخانهٔ هم بود با تمام
توپخانهٔ بادشاهی و جاني بیگ خویش قاسمخان و جمعی دیگر
در پیش صف لشکر باز داشت و مخلص خان و محمد بیگ و
یادگار بیگ را که از سپاهیان نامی توران بودند بقراولی گماشت
و مهیس داس گور و گوردهن راتهور را با فوجی از مردم کار دیده و
راجپوتان جلادت منش در التمش مقرر نمود و خود با راجپوتان
تهور کیش خویش که از دوهزار سوار بیش بودند وبعضي دیگر از راجپوتان
عمدهٔ بادشاهي مثل بهیم ولد راجه بیتهلداس کور و امثال آن در قول
قرار گرفته راجه رایسنگه سیسودیه را با جمیع راجپوتان قوم او
در میمنهٔ قول و افتخار خان را با سید شیر خان بارهه و سید سالار و
یادگار مسعود و محمد مقیم ولد شاه بیگ خان و گروهی دیگر

از منصبداران را در میسرهٔ جای داد و مالوجی و پرسوجی و راجه دیبی سنگه بندیله را بمحافظت اردو که نزدیک بجنگ گاه بود گذاشت و بعد از تسویهٔ صفوف بعزم رزم آهنگ جنگ از معسکر خود سوار شده با آن لشکر گران و سپاه بیشمار متوجه عرصهٔ ستیز و پیکار گردید القصه پنج شش گهری از روز گذشته تلاقی فئتین اتفاق افتاد نخست از طرفین بانداختن بان و توپ و تفنگ که آتش افروز رزم و مقدمهٔ جنگ است هنگامهٔ حرب و جدال تیز شده رفته رفته نیران قتال اشتعال یافت و کار کشش و کوشش بالا گرفت * نظم *

بلا آتش فتنه را کرد تیز * تو گفتی پدیدار شد رستخیز

چنان تیغ کین را شد آتش بلند * که جستی ز جا جوهرش چون سپند

عساکر اقبال بتوزک تمام و ترتیب شایسته صف بسته و یسال آراسته چنانچه قانون رزم آزمائی و آئین سپه آرائی ست آهسته آهسته پیش می آمدند و بضرب تیر و بندوق و بان رخنه در بناء سر مخالفان می افگندند درین اثنا از هراول آن موکب ادبار جمعی کثیر از راجپوتان متهور جلادت خو * نظم *

همه سرکش و جاهل و جنگ جو * چو شمشیر آهن دل و سخت رو

ببحر وغا جملگي هم قدم * همه بسته چون موج دامان بهم

مثل سکند سنگه هاده و رتن راتهور و دیالداس جهالا و ارجن گور و دیگر عمدها و رؤسای آن قوم بي باک ضلالت کیش با تمام اتباع و سپاه خویش رایت جهل و تهور افراشته و دست تعلق از جان بر داشته بیکبارگی جلو انداختند و نخست بتوپخانهٔ همایون رسیده بجنگ و ستیز پرداختند مرشد قلیخان و ذو الفقار خان با آنکه

فوجی در خور کثرت و هجوم مخالفان نداشتند دست اعتصام بحبل المتین اقبال بیزوال خدیو جهان زده و پای ثبات و قرار در عرصهٔ کارزار استوار داشته از جا نرفتند و بعد از گیر و دار بسیار و سعی و تلاش بیشمار که منتهای مرتبهٔ سپاهیگری و جانفشانی بود مرشد قلیخان مردانه وار نقد جان نثار نموده بگلگونهٔ شهادت چهرهٔ سعادت بر افروخت و باحراز نیک نامی جاوید سرمایهٔ حیات ابدي اندوخت و ذو الفقار(٦ ن) خان بآئین دلاوران ناموس جوی هندوستان که چون کار جنگ تنگ شود از اسپان پیاده شده دل بر هلاک مي نهند و اکثر اوقات بحسن ثبات قدم و رسوخ عزیمت غنیم را هزیمت میدهند از اسپ فرود آمده با معدودی پای همت و جلادت بقصد نیل سرخروئی و شهادت در میدان وغا انشرد و داد شجاعت و دلیري داده دران آزمونگاه جوهر مردانگی گوی ثبات و استقلال از اقران و امثال برد اگرچه گل زخمی از شاخسار مردي چید لیکن ببرکت توجهات والای حضرت شاهنشاهی و میامن حسن اعتقاد و نیکو خواهی از آسیب هلاک ایمن ماند راجپوتان بد گهر جهالت پرور از وقوع این حال خیره تر شده و از توپخانهٔ همایون گذشته بهمان هیئت اجتماعي بر هراول موکب منصور تاختند و جمعي دیگر از هراول آنخیل ضلالت منش و جوقی از لشکر قول و التمش نیز بکومک و امداد آن تیره بختان بد نهاد حمله آورده جنگی عظیم در پیوست بادشاهزادهٔ والا تبار و

(٦ ن) ذالقدر خان

نجابتخان و سایر بهادران هراول موکب گردون شکوه مانند کوه بسیلاب حملهٔ آن‌گروه از جا نرفته پای قرار در میدان مبارزت استوار ساختند و بنیروی بازوی همت و شهامت بمدافعه و مقابلهٔ آن متهوران ضلالت آئین پرداختند اگرچه جنود غنیم خسران مآب درکثرت و انبوهی یاد از تراکم افواج سحاب میداد لیکن تیغ آتش‌بار مجاهدان ظفر شعار کار برق خاطف مینمود و هر چند نخل ثبات و نهال استقلال اعداء در زمین کین ریشهٔ محکم داشت اما باد حملهٔ مبارزان فیروزی اعلام قایم مقام ریاح عاصف بود ناوک جان ستان دلیران عرصهٔ هیجا چون تیر قضا بلاخطا از شست می جست وگرز گران سبکدستان میدان وغا از خود کاسه برسر اعدا می شکست از بس عقاب تیز پر تیر از خانهٔ کمان در پرواز بود شیر فلك روی هوا نیستان می پنداشت و بسکه زمین از خون معاندین رنگین مینمود وهم غلط بین از روی اشتباه عرصهٔ رزمگاه را ساحت لاله ستان می انگاشت * * نظم *

شدی تیر چون سوی هندو روان * همه صندل جبهه کردی نشان
ز بس بهر دین تیغ در کار بود * زدی برهمان جاکه زنار بود

و چون غنیم لئیم بهجوم تمام و جلادت عظیم با جنود اقبال درآویخته گرم ستیز و خونریز بود شیخ میر با سایر دلاوران طرح دست راست بوقت حمله آور گشته خود را بر کمرگاه آن خیل ادبار زد و مرتضی خان نیز با دلیران التمش در رسیده مصدر ترددات نمایان گشت و همچنین صف شکنخان با بهادران طرح دست چپ رخش شجاعت انگیخته برمخالفان حمله کرد و کوششهای مردانه بتقدیم

رسانید و در همین اثنا شهنشاه عالمگیر ظفر لوا که سوار فیل کوه شکوه بودند و مشاهدهٔ سعی و جلادت و نظارهٔ تلاش و کوشش هردو گروه میفرمودند چون دیدند که اعداء جهالت کیش رایت جرأت واستیلا افراشته و صدمهٔ تیغ قهر و ناوک بلا بجان برداشته خیره روئی و چیره دستي میکنند عرق شجاعت خسروی حرکت نموده و جوهر بسالت ذاتی را کار فرموده با ملازمان رکاب نصرت قرین بکومک مبارزان جهاد آئین متوجه گردیدند و بهادران جانسپار و دلیران عرصهٔ کارزار را که با دشمنان نابکار گرم گیر و دار بودند بیمن اعانت و امداد و نیروی اقبال خدا داد قوت بخشیده چندان نزدیک رسیدند که قول همایون بهراول پیوست •

• بیت •

بجائی که او رخش کین رانده بود • تهور چو گرد از قفا مانده بود

از آثار شوکت و شکوه بادشاهی که پرتو انوار عظمت و جلال آلهی ست اعداء بد عاقبت را پشت همت شکسته بازوی جرأت بسستي گرائید وجنود مسعود را این حملهٔ رستمانه و حرکت بهادرانه ازان جوهر تیغ عالمگیری مایهٔ دلاوري و دلیری گردید غازیان لشکر منصور مانند خیل نور که با سپاه ظلمت ستیزد و بسان شعلهٔ برق که در سیاهی آویزد با گروه مخالف و فرقهٔ ضلال بکوشش و قتال در آویخته بضرب شمشیر وطعن سنان آن جهالت کیشان را مانند بنات النعش متفرق و پریشان ساختند و خورشید سان بتیغ عدو سوز بسیاری از هندوان بد اختر تیره روز را چون سایه برخاک هلاک انداختند •

• نظم •

زبس راجپوتان به پیکار و جنگ • گذشتند از جان بناموس و ننگ

فتاده آنقدر کشته در کارزار * که شد بسته راه گریز سوار
ز تیغ جهاد آتشی بر فروخت * کزان هندوی جنگجو زنده سوخت
دران میدان کین چندان خون کفار بی دین ریخته شد که تا ابد
سبزه از خاک آن زمین لاله گون روید وآنقدر پشته از کشته آماده
گشت که زاغ و زغن آن وادی تا قیامت طعمه نجوید از بس مخالفان
تیره سر انجام را سر از تن جدا کرد دم تیغ انتقام کندی آغاز نهاد
و بس که پیغام فنا بگوش جان اعدا رسانید زبان تیز خنجر از
کار افتاد *

* نظم *

دران کینه خواهی ز بس طعن وضرب * ز کار خود افتاد آلات حرب
چو تیر شکسته کمان شد ز دست * زره پاره شد چون گریبان مست
حاصل که بهادران فیروزمند با آن گروه شقاوت پیوند چنان گیرو داری
کردند و کارزاري نمودند که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن
قهر وصولت تیغ سطوت در نیام خجلت ماند و هندوی تند خوی
زحل را از مشاهدهٔ آن دلیری و کنداوري دود حیرت بسر بر آمد
و درین رستخیز بلا و ستیز مرد آزما مکند سنگه هاده و سجانسنگه
سیسودیه ورتن سنگه راتهور وارجن گور و دیالداس جهالا و موهن سنگه
هاده که از سرداران معتبر و عمدها و اعیان آن لشکر بودند بتیغ
آبدار آتش بار مجاهدان ظفر شعار مردانه وار سر در جیب عدم
کشیدند و جمعی کثیر و فرقهٔ انبوه از نام آوران آن گروه باطل پژوه
همراهی آن سالکان مسالک فنا گزیدند و از غلبهٔ شکوه و صلابت
موکب گیتي کشا و مشاهدهٔ آن فر عظمت و جلال شهنشاه ظفر لوا
راجه رایسنگه سیسودیه از قول مخالف و راجه سجان سنگه بندیله

و امرسنگه چندراوت از هراول غنیم لئیم با خیل و حشم و طبل و علم
در اثناء نبرد و پیکار از معرکهٔ کارزار رو تافتند و بپای مردی فرار
رخت هستی از آنعرصهٔ فتنه باربدر برده بجانب اوطان خود شتافتند
و مراد بخش که در برانغار موکب ظفر پیرا صف آرا بود از جانب
یمین بربنگاه اعدا که در عقب آن جیش هزیمت گرا بود ریخته
بغارت و تاراج پرداخت و باین حرکت بی موقع آن گروه
متهور جاهل را لختی مضطرب و متزلزل ساخت و از جوقی
که حراست اردوی غنیم بآنها متعلق بود مالوجی و پرسوجی (٢)
تاب مقاومت نیاورده رخ از جنگ وستیز و رو از شمشیر تیزبر تافته
آهنگ گریز کردند و دیبی سنگه که عقل درست و تدبیر دور
اندیش داشت از راه انقیاد درآمده پیش مراد بخش رفت و اورا
شفیع عفو جرایم و وسیلهٔ صفح مآثم خویش ساخته با او همراه شد
و چون عبور لشکر مراد بخش درین حرکت از دست چپ راجه
جسونت سنگه بود و از نزدیک قول آن سرخیل فتنه گذشت سپاه
اورا فی الجمله آویزیشي با اعداء جسارت منش روي داد افتخار
خان و چندي دیگر که در سمت یسار آن حرب ادبار بودند بمقابله
و مدافعه پرداختند و بتدرکتاز جرأت هیجا دو اسپه بجانب عدم تاختند
و راجه جسونت سنگه از ملاحظهٔ اینحال و مشاهدهٔ نیروی اقبال
بی زوال بر خلاف داب راجهاي بزرگ تبار و راجپوتان تهور کیش
شهامت آثار ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار

(٢ ن) ترسوجی

خود کشیده با معدودی از راجپوتان زخمی نیم کشته که بقیة السیف عساکر نصرت بودند راه وطن پیش گرفت * بیت *
چنان بیمناک و هراسان گریخت * که زنار را از گرانی گسیخت
و قاسمخان و سایر لشکر بادشاهی که دران رستخیز بلا هدف ناوک قضا نگشته بودند بکام ناکامی راه فرار سپردند و بر آوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمردند وهمای همایون فال فتح و ظفر از اوج لطف و عنایت آلهی بر پرچم رایت منصور سایه گستر شده شاهد نصرت و فیروزی در آئینهٔ تیغ مجاهدان موکب جلال جمال نمود وگلهای خرمی و شادمانی در سرا بستان آمال وآمانی هوا خواهان شگفتن آغاز کرد ومجموع توپخانه و خزانه و فیلان غنیم بقید ضبط وتصرف اولیاء دولت فیروزی لوا درآمده همه اموال و سامان و اردو و بنگاه مخالفان تاراج لشکر ظفر اثر شد * نظم *
دلیران چو فارغ زهیجا شدند * بتاراج بنگاه اعدا شدند
ز دشمن کسی بخت اگر یار داشت * همین سربدر برد و سامان گذاشت
بدست اندر آمد بسی باد پا * زحون جمله دست و پا در حنا
بد بند آمد از هر طرف فیل مست * چو مستی که افتد عسس را بدست
بالجمله بنیم اشارهٔ آبروی شمشیر و یک حملهٔ اقبال عالمگیر شهنشاه جهان این قسم فتح نمایانی که طراز فتوحات آسمانی و عنوان نامهای باستانی تواند بود نصیب احباء این سلطنت جاویدانی گردید و ازینگونه لشکری گران و جیشی پیکران که اعاظم راجهای هندوستان و سرداران عمدهٔ جلادت نشان دران فراهم آمده بودند وتوپخانهٔ عظیم با ساز و سامان و فیلان فلک شکوه کوه توان و سایر اسباب گیر و

دار و ادوات رزم و پیکار همراه داشتند بنیروی زبردستی و خصم افکنی
طالع والای خدیو زمان این چندین شکست فاحشی خورده سزای
جسارت و بی ادبی و پاداش جهالت و محال طلبي خویش یافتند
چنانچه بغیر از زخمیانی که بپای مردی فرار نیمجانی از عرصهٔ
کارزار بدر بردند و جمعی ازانها نیز در بوادی خذلان و خواری از
آسیب زخمهای کاری جان بجان آفرین سپردند قریب شش هزار
کس از مقتولان آن مخذولان و کشتگان آن بخت برگشتگان باشارهٔ
والا بشمار و تعداد در آمده * نظم *

بگیتی ست تا رسم فتح وشکست * چندین فتح کس را نداد ست دست
نه چشم زره این چندین فتح دید * نه گوش سپر در مصافی شنید

و ازانجا که خلقت قدسی سرشت این برگزیدهٔ آلهی منبع گوهر
مروت و معدن جوهر فتوتست تعاقب لشکر گریخته که آب روی
مردي بر خاک بی ناموسی ریخته بودند تجویز نکرده بهادران
نصرت لوا را که از رسم تکامشی که شیوهٔ عاجز کشي ست منع
فرمودند و نیز بمقتضای کمال دین پروري و مسلماني که
سر رشتهٔ جبلت همایون ست حکم عالم مطاع بنفاذ پیوست که دران
معرکهٔ وغا هرکرا مسلمان یابند بجان امان داده دست از خون او
بدارند و از آردو و بنگاه غنیم متعرض عرض و ناموس مسلمین نگردند
و بیمن اقبال سرمدی و مدد حفظ و حمایت ایزدي که در جمیع
معارک و میادین شامل حال هوا خواهان دولت ابد قرین است
درین آویزش و کارزار که نظیر کارنامهٔ رستم و اسفندیار بود چندین
امراء نامي از راجپوتان و مسلمان بتیغ قهر وانتقام مجاهدان

فیروزی مآل مورد فنا و زوال گشتند از سرداران لشکر منصور و نام
آوران جنود مسعود سوای مرشد قلیخان چنانچه سبق ذکر یافت
دیگر کسی عرصهٔ تلف نشد و غیر ذو الفقار خان و سکندر روهیله
و شیخ عبد العزیز و رکناتهه سنگه راتهور دیگری از عمدها را
آسیب زخم نرسید ازین فدویان نصرت منذ شیخ عبد العزیز بکثرت
تردد و جانفشانی و حسن شجاعت و کار طلبی بیست و یک زخم
برداشته بود لیکن ببرکت اخلاص درست و نیکو عقیدتی از مضرت
جانی و خطر هلاک ایمن مانده بمرهم گستری الطاف و عنایات خدیو
دشمن گداز دوست نواز آن زخمها بالتیام گرائید نیش بنوش
جراحت براحت مبدل گردید القصه بعد از وقوع فتح و ظفر
شهنشاه موید دین پرور دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز
برآورده سجدات شکر آلهی و سپاس الطاف نامتناهی بتقدیم رسانیدند
و لوای غلبه و فیروزي باوج حشمت و بهروزی افراخته و نوای
کوس فتح و گورکهٔ شادیانه مانند صیت اقبال و طنطنهٔ جلال
خویش بلندی گرا ساخته قرین بخت فیروز و طالع دشمن سوز
بدولتخانهٔ مختصری که در جنگ همراه بود و باشارهٔ والا در موضع
لشکرگاه غنیم بر پا کرده بودند نزول اجلال نمودند و آنجا با ملازمان
رکاب نصرت و مجاهدان جنود دولت نماز ظهر بجماعت گزارده بعد
از ادای فرض و سنت شکرانهٔ این موهبت کبری را از روی نیاز
دوگانه ادا کردند و مراد بخش اینجا بعز بساط بوس رسیده تسلیم
مبارکباد فتح نمود و دیبی سنگه بندیله را که با خود بسدهٔ سنیه آورده
بود از میامن مراحم پادشاهانه التماس عفو تقصیرش کرده بدولت

ملازمت اکسیر خاصیت فایز گردانید و حضرت شاهنشاهی تمام روز آنجا بسر برده بعد از نماز مغرب که خبر رسیدن اردوی معلی و افراختهٔ شدن دولتخانهٔ والا بعرض اشرف رسید قرین سعادت با عساکر ظفر مآثر سوار شده بمعسکر گردون شکوه که بمسافت یک کروه درهمان نواحی واقع شده بود شرف نزول ارزانی فرمودند و مراد بخش را بجلدوی یکدلي و موافقت با اولیای دولت درین فتح آسماني مورد انظار عاطفت و مهرباني فرموده بانعام پانزده هزار اشرفي و مرحمت چهار زنجیر فیل کوه پیکر و دیگر عطایا و مواهب عز اختصاص بخشیدند و نهال گلشن عظمت و سر بلند کوهر محیط سعادت و ارجمندی بادشاهزاده عالیقدر محمد سلطانرا باضافهٔ پنج هزاری پنجهزار سوار بمنصب پانزده هزاری ده هزار سوار مشمول انظار مرحمت فرمودند و بیست و سیوم ماه مذکور ظاهر بلدهٔ اوجین از پرتو نزول همایون مطلع انوار فیروزی شد و گروهی از بندهای عقیدت سگال که درین نبرد اقبال مصدر کوشش و جانفشاني گشته بودند مورد جلایل الطاف و اعطاف شده کامیاب نوازش بادشانه گردیدند از آنجمله نجابتخان بمرحمت خلعت خاصه و دو زنجیر فیل و انعام یک لک روپیه مطرح انوار عنایت گشته بخانخانان بهادر سپه سالار والا خطاب شد و ملتفتخان بخطاب اعظم خاني و خدمت جلیل القدر دیواني و مرحمت خلعت خاص و اسپ با ساز طلا و طوغ و نقاره و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت و مفتخر خان برادرش که میر بخشی موکب اقبال بود بخطاب خانزماني و

عنایت طوغ و نقاره و یک زنجیر فیل و میر ضیاء الدین حسین که
سابق بخطاب همت خاني نامور شده بود بخطاب اسلام خاني و
مرحمت اسپ و انعام چهار هزار روپیه باضافهٔ پانصدی پانصد
سوار بمنصب سه هزاری وپانصدی هزار و پانصد سوار و بهادرخان
بعنایت اسپ و علم و ذو الفقار خان بعطاء خلعت و اسپ سرافراز
خان بمرحمت اسپ وفیل و غازی بیجا پوري بخطاب زندوله خاني
و باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار وکارطلبخان
باضافه هزاري هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
ازانجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عابد خان باضافهٔ هزاري دو صد
سوار بمنصب چهار هزاري هفتصد سوار وشجاعتخان ولد خانخانان
بهادر سپه سالار بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ هزاری هزار سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عبد الرحمن بیجاپوری بخطاب
شرزه خانی و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه هزاري
هزار و پانصد سوار و الهام الله ولد رشید خان انصاري بخطاب پدر
خویش و مرحمت خلعت و علم و باضافهٔ هزاری پانصد سوار
بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ازان جمله پانصد سوار دو اسپه
و سه اسپه و راجه اندرمن دهندیره بعطای نقارهٔ و علم و دیبی سنگه
بندیله بمرحمت خلعت و اسپ و لودیخان بعنایت اسپ و نقاره
و علم و فتح روهیله بخطاب فتح جنگ خانی و مکرمت نقاره و
علم و باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزار و پانصد سوار و اسمعیل
خویشگي بخطاب جانباز خاني و عطای علم و اضافهٔ پانصدی
صد سوار بمنصب دو هزاري ششصد سوار و کمال لودی بخطاب

هزبر خاني و اضافهٔ پانصد دو صد سوار بمنصب دو هزاری پانصد
سوار و محمد بیگ خویشکي بخطاب دیندار خانی و اضافهٔ پانصدي
دوصد سوار بمنصب دو هزاری پانصد سوار و مرتضی خان بمرحمت
فیل و اسپ و از اصل و اضافهٔ بمنصب دو هزاری پانصد سوار
و احمد خویشکی بخطاب اخلاصخاني و اضافهٔ پانصدي صد سوار
بمنصب دو هزاري پانصد سوار و حمید کاکر بخطاب کاکر خانی
و مسعود منگلی بخطاب منگلي خانی و احمد بیگ میر توزک
بخطاب ذو القدر خانی و اسماعیل نیازی بعطای علم و خطاب
خانی و میر ابو الفضل معموری بخطاب معمور خانی و اضافهٔ
پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و حمید
الدین بخطاب خانه زاد خانی و میر عیسی ولد اسلام خان بخطاب
همت خانی و عطای خلعت و اسپ و منصب دو هزاری دو صد
سوار و شیخ عبد العزیز بعنایت خلعت و اسپ و خطاب خاني
سر بلند گشته و خواجه کلان بخدمت دیوانی صوبهٔ مالوه معین
گشته بخطاب کفایت خانی و مرحمت خلعت و اسپ و باضافهٔ
سیصدی و صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد سوار سرافراز
شده و عالم منگه زمیندار کنور که درینوقت دولت زمین بوس
دریافته بود بخطاب راجگی و عطای خلعت فاخره و اسپ و فیل
با ساز نقره و شمشیر و کمر خنجر وجیغه مرصع وگوشوارهٔ مروارید مشمول
مراحم گونا گون گشته رخصت وطن یافت که همراه کفایت خان
بمراسم خدمت دولت خواهی قیام نماید و سویسنگه زمیندار
کالي بهیت بعنایت خلعت واسپ و دهکدهکی مرصع و امر سنگه

زمیندار نرور بمکرمت خلعت و اسپ و شمشیر و چیغت بندیله
بعطای اسپ و خلعت مباهی گشته و دولت افغان بمنصب هزاری
و پانصد سوار سرافراز دولت بندگی گردید وهمچنین دیگر زمینداران
مالوه مورد عنایات و مطرح التفات پادشاهانه شدند و بسیاری از
بندهای آستان سلطنت و ملتزمان رکاب دولت باضافهٔ منصب
و عطایای سنیه از اسپ و فیل و شمشیر و سپر و نقاره و علم مطرح
انظار فضل و کرم گردیدند و از گروهی که برهنمونی بخت و
دلالت توفیق از خیل مخالف جدا شده باستلام عتبهٔ جلال کامیاب
گشته بودند مخلصخان خلف منصور حاجی بخطاب یکه تازخانی
و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و عطای خلعت و اسپ
و انعام بیست هزار روپیه و سیف الدین محمود معروف بفقیر الله
ولد تربیت خان مرحوم بمرحمت خلعت و خطاب سیف خانی و
منصب هزار و پانصدي هفصد سوار و مسعود یادگار نبیرهٔ احمدبیگخان
مغفور بمکرمت خلعت و اسپ و بخطاب جد خویش احد بیگ
خاني و منصب هزار و پانصدی شش صد سوار و محمد مقیم ولد شاه
بیگخان بعنایت خلعت و خطاب مقیم خاني و منصب هزاری پانصد
سوار نوازش یافتند بالجمله گیتي خدیو موید منصور پیش از سه مقام
درظاهر بلدهٔ اوجین بیست و هفتم رجب قرین دولت دارین از آنجا
نهضت نموده به بیست و هشت کوچ و سه مقام بیست و هشتم
شعبان حدود گوالیار را از فر وصول همایون زینت پذیر ساختند
و در جنب بلدهٔ مذکور خیام نزول بر افراختند * * نظم *
چو جذب شهنشاهیش میکشید * نیارست خالي اقامت گزید

بجائی دگر چون گرفتي قرار * که تخت شهی میکشد انتظار
و درین ایام نصرتخان واد خاندوران بهادر مرحوم که بحراست قلعهٔ
راسین قیام داشت و یرلیغ جهان مطاع بطلب او صادر شده بود
جبهه سای عتبهٔ عبودیت گشته بعنایت خلعت خاص و اسپ
و فیل و خطاب والای خاندورانی مشمول عواطف خسروانی گردید
و بعد از وصول رایت ظفر نگار بگوالیار چون بی شکوه فتنه پژوه
با لشکری انبوه چنانچه رقمزدهٔ کلک بیان خواهد شد بدهولپور آمده
بانواع تدبیرات و لطایف حیل در منع عبور موکب جلال از آب
چنبل میکوشید و اکثر گذرهای مشهور ومقرر را ضبط کرده به بستن
مورچال و نصب ادوات توپخانه استحکام تام داده بود لا جرم رای
عالم آرای حضرت شاهنشاهی بعد از اطلاع بر اینمعنی پرتو اهتمام
و توجه برتحقیق گذر وتدبیر عبور از دریای مزبور افگند و ازانجا که
آنخاقان موید دین پرور را همواره خضر توفیق در هر طریق راهبر
است بعد از استکشاف و تفحص از زمینداران آن بوم و بر بظهور
پیوست که گذر بهدوریه که از سمت گوالیار بر دست راست دهولپور
بمسافت بیست کروه واقعست بپایاب قابل عبور موکب ظفر ایاب
است و چون عساکر منصور هنوز از کنار آب دور و گذر مذکور غیر
مشهور است بی شکوه بیخرد مغرور از کوتاه بینی تا حال بضبط
و محافظت آن نپرداخته بنابرین روز دیگر که جنود ظفر اعلام آنجا
مقام داشت خدیو جهان خانخانان بهادر سپه سالار و ذو الفقار (٢) خان

(٢ ن) ذو القدر خان

وصف شکنخان را با مبارزان توپخانه و جمعی دیگر از بندهای جانسپار تعین فرمودند که بر جناح استعجال روان گشته بآن گذر از آب بگذرند و تا وصول رایت اقبال آنرا از تصرف مخالفان بد سگال صیانت نمایند بموجب فرمان واجب الاذعان بندهای اخلاص نشان توسن همت بسان برق آتش عنان کرده صباح آن که سلخ شعبان بود بکنار چنبل رسیدند و بی توقف و درنگ چون باد از آب گذشته آنطرف منزل‌گزیدند و در همین روز گیتي خدیو فیروز مند از گوالیار نهضت نمودند بپایمردیِ همت بلند و عزیمت آسمان پیوند بدو منزل طی آن مسافت بعید کرده روز دیگر که غرهٔ ماه مبارک رمضان بود قرین تایید آسمانی از آب مذکور عبور فرمودند و عساکر نصرت اثر و نهنگان دریای فتح و ظفر فوج فوج مانند موج بسهولت از آب گذشته آنروی آب چنبل از فیض نزول اشرف مهبط انوار عز و شرف کردند چون سر رشتهٔ کلام در نگارش مآثر اقبال شهنشاه خورشید قدر گردون احتشام باینجا رسید بحسب اقتضای مقام ذکر شمهٔ از احوال حضرت اعلی و مراتب کوته اندیشی و فتنه پژوهی بی‌شکوه بعد از استماع خبر انهزام راجه جسونت سنگه از اولیای دولت در نواحی اوجین‌که مقدمهٔ شکست کار آن بی بهرهٔ سعادت دارین بود ضرور مینماید و کلک حقایق نگار بطریق اجمال چندین پرده از جمال شاهد مقال میگشاید که - حضرت اعلی را اگرچه در مستقر الخلافت اکبرآباد فی الجمله صحتی و خفتی درکوفت بهمرسید لیکن چون هنوز بکلیه آن عارضه مندفع نگشته بقیهٔ آن آزار بحال و ضعف و فتور قوی در مرتبهٔ کمال بود

و فصل تابستان نزدیک رسیده و اطباء از خوف عود مرض گذرانیدن
موسم گرما را دران مقر دولت که هوایش بمراتب گرمتر از هوای
دارالخلافت شاهجهان آباد و منازل و عمارت دولتخانه اش از حیثیت
وسعت و فضا و نزهت و صفا دون مرتبهٔ عمارات آن خطهٔ فیض
بنیاد است تجویز نمی نمودند لهذا آنحضرت را عزم معاودت بسوی
دار الخلافه که بمزیت روح هوا در تابستان و وفور طراوت و نضارت
باغ و بستان و تسلسل نهر کوثر مثال و ترویح هبوب شمال و وسعت
مساکن دلپذیر و نزهت اماکن فردوس نظیر از اکثر بلاد و امصار
امتیاز دارد از خاطر مقدس سربرزده و این اراده مصمم گشته و
بی شکوه اگرچه اینمعنی را منافی مطالب دور از کار و ضد خیال
و پندار خود میدانست و راضی بنهضت الویهٔ مسعود از آن مستقر
دولت نبود اما چون طبع مبارک حضرت اعلی را بعزیمت این
حرکت بسیار مایل دید و نیز از کمال سفاهت بنوشتهای لاف آمیز
راجه جسونت سنگه که بدعویهای بلند و تعهدات ناپسند غرور افزای
او بود خاطر جمع نبوده چنان می پنداشت که او با لشکری که همراه
دارد سد راه موکب ظفرپناه می تواند شد لاجرم بنهضت رایات جلال
ازان مرکز سلطنت تن در داد وحضرت اعلی هژدهم رجب که بیست
و دوم آن محاربهٔ عساکر نصرت پیرا با راجه جسونت سنگه ضلالت
گرا در اوجین روی داد ازان خطهٔ دولت بنیاد متوجه دار الخلافت
شاهجهان آباد گشتند و دوم شعبان که رایات عالیات آنحضرت
بمستقر خلافت نزدیک رسیده موضع بلوچ پور مخیم نزول اردوی
همایون بود رستم بیگ گرز بردار و ساقی بیگ یساول که از پیشگاه

سلطنت نزد راجه جسونت سنگه رفته بودند معاودت نموده خبر
انهزام آن ضلالت شعار و توجه خدیو کامگار بعزم ملازمت حضرت اعلی
رسانیدند بی شکوه از استماع این خبر مغلوب سلطان رعب وهراس
گشته و سر رشتهٔ رای و تدبیر از کف فرو هشته عزیمت رجعت
قهقری بمستقر الخلافت اکبر آباد نمود و حضرت اعلی را که اصلا
راضی باینمعنی نبودند و کمال اهتکشاف از برگشتن اظهار
میفرمودند بمبالغه و الحاح تمام و تمهید مقدمات غرض آمیز
فساد انجام بارتکاب معاودت مضطر ساخته عنان ارادهٔ آنحضرت از
رفتن شاهجهان آباد بصوب مقصد خود تافت و موکب مسعود
بادشاهی از بلوچ پور رایت مراجعت بجانب اکبر آباد افراخته
نهم ماه مذکور پرتو وصول بآن مرکز خلافت افگند و بی شکوه بجمیع
سپاه و لشکر و سر انجام اسباب نبرد و پیکار پرداخته جمیع امراء و
منصبداران بادشاهی را که طلبیدن آنها از صوبجات و محال فوجداری
و جاگیر ممکن بود بسدهٔ سلطنت طلبید و در تسلیهٔ خواطر وتسخیر
قلوب آنها کوشیده همه را با خود متفق و همداستان ساخت و امرا
وعمدهای حضور و سایر ملازمان پایهٔ سریر خلافت را به چرب و نرمی
و ملایمت و نوید احسان و رعایت مستمال گردانیده رایت استبداد
بقصد فتنه و فساد بر افراخت و در اندک فرصتی از بندهای
عتبهٔ سلطنت و سپاه قدیم و جدید خود حشری انبوه و لشکری
بیشمار که قریب شصت هزار سوار بود فراهم آورده از اسلحه و ادوات
قور خانهٔ بادشاهی چندانکه خواست بر لشکریان قسمت نمود و سر
بخود رائی و شورش افزائی بر آورده دست بانواع اسراف و تبذیر

کشود و مجموع توپخانه و فیلان جنگی کوه پیکر را ضمیمهٔ سامان نبرد و علاوهٔ شوکت لشکر ساخته کله گوشهٔ نخوت و غرور بر فرق پندار کج گذاشت و دامن فتنه بر میان زده همت بر استیصال خود گماشت

* نظم *

زبیدانشی در دماغش فتاد * هوائی که داد آخرش سر بباد
سرش را چو سودای افسر گرفت * در گنج بکشاد و لشکر گرفت
بجمع سپه زر پریشان نمود * پریشانئ خویش سامان نمود

و ازجمله کارهای نا صوابی که دران ایام ازان بیخرد بد فرجام بظهور پیوست دستگیر ساختن محمد امین خان خلف الصدق زبدهٔ امرای عظام معظم خان بود بی صدور جرم و تقصیری *

ذکر مجملی از منشای این قضیه آنکه خدیو جهانستان پس از تسخیر ظفرآباد و کلیان و مراجعت از مهم بیجا پور که بمعاندت و بد اندیشی بی شکوه خاطر خواه صورت نه بست عمدة السلطنة القاهره معظم خان را با بعضی از افواج بادشاهی برای تحصیل مبلغ صد لک روپیه پیشکش عادلخان که بشکرانهٔ مراجعت موکب اقبال بقبول آن منت پذیرشده بود در حدود بیجاپور گذاشته بودند و بعد ازآنکه هم بافساد آن فتنه پژوه که در خلل و شکست اینکار ساعی بود و خطوط مبنی براغوا و اضلال بعادلخان و ارکان دولت بیجاپور می نوشت این مطلب نیز صورت دلخواه نیافته در عقدهٔ تعویق افتاد و حضرت اعلی که دران ایام چندان اختیاری در امور دولت و جهانبانی نداشتند بمبالغهٔ التماس آن ناقص خرد خان مذکور را بحضور طلبیدند آن عمدة السلطنت بنابر فرمان همایون آن حضرت

با بقیهٔ لشکرها ازان حدود بر خاسته باورنگ آباد فیض بنیاد آمد
که ازانجا با عساکر منصور روانهٔ دربار جهانمدارگردد چون این معنی
دران هنگام منافی مصلحت دولت قاهره و باعث خیرگی دکنیان
فتنه جو بود خدیو زمان آنخان بلند مکان را که از عزیمت رفتن
بهیچوجه تقاعد نمي نمود بنابر مصالح ملکی و مقتضیات جهان
داری بالضرورة دستگیر کرده در دکن نگاهداشتند بی شکوه بعد از
اطلاع بر این معنی از بد اندیشی و بدگمانی اینمقدمه را بر سازش
و اتفاق معظم خان با خاقان جهان و تمهید و توطیهٔ آن عمدهٔ نوئینان
محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر نشان حضرت اعلی
نمود و محمد امین خان خلف اورا که درانوقت خدمت میر
بخشیگری بارگاه خلافت باو مفوض بود متهم بامور غیر واقع ساخته
اذن گرفتنش گرفت و اورا بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد بعد از
سه چهار روز که در قید بود حقیقت حال و صورت بیگناهی خان
مذکور بر خاطر ملکوت ناظر اعلی حضرت لایح و ظاهر شده اورا از
قید بی شکوه رهانیدند بالجمله حضرت اعلی را چون زور بازوی
اقبال بلند و نیروی همت ارجمند حضرت شاهنشاهی کماهی بر
خاطر روشن پرتو افگن بود و به یقین میدانستند که آن بیجوهر
ناقص خرد را از ارتکاب ستیز و آویز با آن خدیو موفق موید جز
مآل بد و نکال ابد حاصلي نخواهد بود لاجرم به افروختن نیران
قتال و افراختن لوای جدال که آن تبه کار فساد اندیش پیش
گرفته بود و ازان کینه جوئی و فتنه گزینی در مرآت پیش بینی آن
حضرت چهرهٔ سوء عاقبت و وخامت خاتمت او جلوهٔ ظهور می نمود

اصلا راضي نبودند و نميخواستند كه بدست سعی خويش اسباب
خذلان وادبار آمادهکرده تيشه بر پای بخت و دولت خود زند ازينجهت
پيوسته در خلال اين اوقات بمقتضای صلاح انديشی و خيرسگالی
بنصايح هدايت پيرا آن جاهل خسران مآب را رهنمون طريق
عافيت و صواب بودند هرچند افسون موعظت و پند برو دميده آن
لجاجت كيش را بصلح و صلاح که سرمايهٔ نجاح و فلاح او بود ترغيب
مينمودند درو تاثير نميكرد و ازانجا كه روز اقبالش بشام ادبار رسيده
ارادهٔ ازلی به بر كندن ريشهٔ حشمت آن نهال بی ثمر گلشن وجود
تعلق گرفته بود بهيچوجه از ارادهٔ لشكر كشي و سپه آرائي باز نمی
آمد و چون حضرت اعلی را درين ايام سررشتهٔ اختيار و اقتدار از
كف رفته بر منع و زجرش قادر نبودند ناچار تن بارادهٔ او درداده
راه مدارا پيمودند و آن فتنه گرای تبه رای عزيمت ناصواب خود
مصمم نموده شانزدهم شعبان موافق سيم اردی بهشت خليل الله
خان را با قباد خان و رامسنگه راتهور و امام قلي و نوري بيگ آغر
و ساير آغران و جمعی ديگر از بندهاي بادشاهی و داؤد خان و
عسكري خان سرداران خودرا با جوقی از سپاه خويش برسم منقلای
پيشتر رخصت نمود كه رفته در دهولپور تا رسيدن او اقامت نمايند
و گذرهای آب چنبل را بقيد ضبط آورده محافظت كنند و خود
نيز با سپهر شكوه پسر كهتر خويش و ساير افواج و عساكر و توپخانه
و سامان وافر بيست و پنجم ماه مذكور مطابق هشتم خرداد از
اكبر آباد بر آمده به پنج منزل بدهولپور رسيد و چند روز آنجا اقامت
گزيده بدلالت زميندارن آن مرز و بوم بتحقيق و ضبط گذرهای

آن آب پرداخت و هرجا مظنهٔ امکان عبور بپایاب بود جمعی
به بند و بست و محافظت آن معین ساخت و چون انتظار رسیدن
سلیمان شکوه مهین نا خلف خود و لشکر های که همراهش بودند
و درینوقت بموجب طلب او ازانجا بر گشته به تعجیل می آمدند
داشت بصواب دید رای ناقص همت بران گماشت که یکچند باین
عنوان سد راه موکب ظفر پناه گشته در صف آرائي و کارزار دفع
الوقت نماید تا آن لشکرها نیز باو پیوندد و ازینمعني غافل بود که
موکب دولت و جیش نصرتی که قهرمان تایید آنرا سالار و جنود
مسعود توفیق رفیق و مددگار باشد کوه و دریا سد راهش نشود و
هیچ چاره و تدبیر عایق صولت و استیلای آن نگردد القصه بعد از
استماع خبر عبور موکب منصور بآن چستی و چالاکی از آب مذکور
که فوق تصور او بود ازان رهنمائی بخت و تیز دستیِ اقبال مورد
رعب و هراس و دست خوش اندیشه و وسواس گشته و لشکرها را
یکجا فراهم آورده با دلی خایف و خاطری اندیشناک ناچار از
دهولپور متوجه مقابلهٔ عساکر گردون مآثر گردید و درموضع راجپوره
که ده کروهی اکبر آباد ست نزدیک بکنار آب جون زمیني برای
جنگ خوش کرده مخیم نزول ساخت و بتوزک لشکر و ترتیب
افواج پرداخت و درین اوقات نیز هر چند اعلی حضرت از راه ترحم
بحال آن بی دولت بد مآل مناشیر نصایح آمیز مبنیي بر تاکید
مراتب صلح و سازگاری و مشعر باجتناب از جنگ و ستیز کاری باو
میفرستادند بهیچوجه از ارادهٔ ناصواب خویش باز نمی آمد تا آنکه
آن حضرت با وجود کمال ضعف و بقیهٔ کوفت بقصد اطفای نایرهٔ فتنه

و فساد در عین صورت گرما و شدت حرارت هوا خواهند که تجشم حرکت نموده از راه دریا شرف قدوم بآن لشکرگاه ارزانی دارند و بمیامن تدبیر و لطایف دانش سد باب جدال و قتال نموده بملایمت و مصالحت دفع آن منازعت نمایند و باین عزم صواب پیشخانه بیرون فرستاده حکم فرمودند که در میان هردو لشکر سرادقات جلال باوج رفعت بر افرازند و خود نیز متعاقب ارادهٔ سواری داشتند بی شکوه خذلان پژوه چون بنهضت مسعود آنحضرت که باعث فتح باب مصالحت میدانست راضی نبود و طبع فساد اندیش او از تبه رائی و فتنه گرائی تجویز صلح نمی نمود به فنون حیله و افسون در تاخیر و تعویق عزیمت همایون کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجیل نمود و از باطل ستیزی و بیخردی ابواب نکال ابدي و ادبار سرمدي بر روی روزگار خود کشود چنانچه بتفصیل مرقوم خامهٔ حقایق نکار میگردد *

ذکر محاربهٔ عساکر منصور نزدیک بمستقر الخلافت اکبر آباد با بی شکوه بی خرد مغرور و هزیمت یافتن او از جنود اقبال و گریختن بجانب دهلی و ازانجا به لاهور و وقوع مقدمات دیگر

سبحان الله یکی از بو العجبیهای قدرت جهان آفرین و شگرف کاري‌های مشیت قادرحکمت آئین درسلسلهٔ آفرینش وکارخانهٔ ایجاد وتکوین اینست که از دودمان سلطنت و سروري ناخلف بی‌جوهري را که در بدو فطرت از پیرایهٔ دولت و بختمندي و سرمایهٔ سعادت

و نیک اختري بی بهره آفریده شایستگی رتبهٔ حشمت و برتري
درو ندیده باشد بر وفق تقدیر مصلحت پذیرای او روزگار از بازیچه
کاری چند روزی بطریق عاریت بلباس ابهت و کامگاري آراسته در
نظر کوته نظران انجمن صورت و مجاز که از غلط اندازي و لعبت
بازی دهر نیرنگ ساز غافل اند بعنوان دولت وبختیاری جلوه دهد
و توسن ایام از راه فریب کامی چند بر وفق خواهش و کام او
گردیده نعل واژگون زند تاکیفیت بادهٔ جاه و دولت که محک آزمایش
جوهر فطرت است سبب ظهور بی مایگی استعداد و فرومایگی
قابلیتش گشته آثار بیدولتي و دواعی ادبار که بمقتضای سرشت
و مضمون سرنوشت او باشد بمنصهٔ بروز و شهود آید وبر اهل روزگار
که ظاهر بینان کار خانهٔ حکمت آفریدگار اند جوهر بیجوهری او
جلوهٔ ظهور نماید و برخلاف این نسبت سنت سنیهٔ آلهی برین رفته
که سعادتمند نیک اختري را که در ازل آزال رقم سعادت و قبول بر
پیشانی بخت و ناصیهٔ اقبال او کشیده استعداد رتبهٔ والای سلطنت
و جهانباني و استحقاق مرتبهٔ عظمی خلافت و کشور ستانی بخشیده
باشد بمقتضای حکمت کامله مدتي نقاب تعویق و تاخیر بر
جمال دولت عالمگیرش فروهشته آن دست پرورد تایید خویش
را از روی تربیت خاص روزی چند سیر مدارج اطوار کمال وتماشای
غرایب اسرار کارخانهٔ کبریا وجلال فرماید و پست و بلند روزگار ونشیب
و فراز صورت و معنی بپای تجربه و دانش او پیموده دل هوشمند
و فطرت ارجمندش را شناسای بدایع صنایع و مراتب آفرینش نماید
تا جلایل همم و فضایل شیم که در ذات همایونش ودیعت نهادهٔ

دست قدرت بیچون باشد به تمادی ایام و تدریج شهور و اعوام سمت ظهور یافته بتکمیل صفات جلال و جمال مستعد عروج بر معارج عظمت و استقلال گردد مصداق مقدمهٔ اولی صورت وخامت حال بی شکوه خسران مآل است و نظیر تقریر اخیر کیفیت بهروزی طالع این خدیو جهانستان عالمگیر که کمال حکمت ایزدی بجهت تمهید و توطیهٔ دولت ابدي و تکمیل اسباب سعادت سرمدی او روزی چند آن نا قابل دولت و سزاوار ادبار را بگرد آمدن مواد غرور و پندار امتحان نموده حقیقت نا قابلي و بیحاصلیش برخلق و جهان آشکار ساخت وچون هنگام آن رسید که خورشید جهان افروز سلطنت این مهر سپهر حشمت و جلال از اوج کمال تیغ کشیده بارقهٔ نور ظهورش عالمگیر شود اسباب نکال و استیصال آن تیره بخت برگشتهٔ اقبال را هم از افعال و اعمال نکوهیدهٔ او سامان نموده نخل دولت و نهال شوکتش که جز فساد ملک و سلطنت ثمري نداشت از بیخ و بن بر انداخت چنانچه مراتب تبه کاریهای او که موجب زوال و ادبارش بود بتفصیل از مقدمات گذشته بر ساحت ظهور پرتو افگن گشته وبتجدید از ارتکاب ستیز و پیکار با این دست پرورد لطف آفریدگار حقیقت فساد رای و سوء کردارش روشن و مبرهن میگردد تبیین این مقال آنکه بعد از عبور موکب نصرت نشان در غرهٔ ماه مبارک رمضان از آب چنبل شهنشاه ممالك رقاب دو روز درین روي آب بجهت ترفیه سپاه و لشکریان که مسافتی بعید پیموده بودند مقام نمودند وچون خبر پیش آمدن بی شکوه از دهولپور بعزم مقابلهٔ عساکرمنصور بمسامع همایون رسید چهارم رمضان از ساحل

چنبل مرتحل شده بکوچ متواتر فرموده ششم ماه مبارک نزدیک
بلشکر آن فتنه پژوه رسیدند و بفاصلهٔ یک و نیم کروه از محل اقامت
او توقف ورزیدند تا کیفیت حال جنود مخالف و حقیقت عزیمت
آن فساد کیشان معلوم رای جهان آرای گردد بی شکوه در همین
روز بعد از اطلاع بر قرب وصول موکب نصرت لوا ترتیب افواج و
تسویهٔ صفوف نموده با عساکر ادبار بعزم جنگ و پیکار سوار شد و
از اردو و بنگاه خویش قدری راه پیش آمده یسال بسته ایستاد لیکن
از هیبت جلالت فر و شان و نهیب دورباش شکوه خدیو جهان از آنجا
قدم جرأت پیش نگذاشته تمام روز از کمال اندیشه و بیم با افواج
خود که همه مسلح شده بودند دران هوای سوزان و میدان شعله خیز
بسر برده لشکریان را تعذیبی عظیم کرد چنانچه جمعی کثیر از غلبهٔ
گرما و فرط تشنگی و قلت آب بسراب عدم رسیدند و پیمانهٔ هلاک
در کشیدند و هنگام غروب آفتاب که شام ادبارش نزدیک رسیده بود
رخ از عرصهٔ مقابله تافته بمنزلگاه خویش معاودت نمود روشن ضمیران
بیدار دل اینمعنی را نشان برگشتگی بخت و حشمتش دانستند
و شگون فرار و ادبار آن رمیده اختر تیره روزگار گرفته فال نصرت و
و فیروزی این فرازندهٔ لواء دولت و بهروزی زدند و چون آن روز
موکب ظفر مآب درعین شدت گرما و سوزش آفتاب با وجود قلت آب
پنج کروه طی مسافت نموده بود و صفوف مخالف از جای خود
حرکت نکرده قدم جرأت پیش نگذاشت لا جرم شهنشاه دانش
آئین باقتضای رای دور بین و صوابدید دولتخواهان اخلاص گزین
حرکت لشکر فیروزی اثر پیشتر مناسب ندانسته همانجا توقف

مصلحت دیدند و تا شب انتظار حرکت غنیم کشیدند و چون اثر جنبشی ازان جیش فتنه ظاهر نشد و آن روز جنگ بتعویق افتاد حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که جنود قاهره همانجا منزل نموده خیمها برپا کنند و مورچالها بجهت خبرداری و کشک لشکر بر دور معسکر تقسیم نموده شرایط محافظت بجای آورند و آن شب بفرمان معلی سران و سپهداران لشکر منصور بلوازم احتیاط و بیداري و مراسم تیقظ و هوشیاري قیام ورزیده و دیدهٔ بخت و دولت بخواب غفلت نسپرده تا سحرگاه از مشاهدهٔ کروفر سپاه انجم و تماشای توزک و آراستگی جنود کواکب تمهید فوج آرائی و معرکه پیرائی مینمودند و منتظر طلوع صبح نصرت و اقبال از مطلع عون عنایت ذو الجلال بودند وصبحگاه که موکب عالم افروز اورنگ نشین خطهٔ روز با بخت فیروز و طالع ظلمت سوز بتوزک و آراستگی لایق از منزلگاه مشرق بر آمده سمند عزیمت بمیدان آسمان تاخت و با لشکر عالمگیر نور و ضیا که بتازگی از پیکار هندوي شب تیره لوا پرداخته بود رایت ارتفاع بصوب دار الخلافت گردون بر افراخت شهنشاه عدو بند دشمن گداز باهتزاز عساکر ظفر طراز فرمان داده بترتیب و تسویهٔ افواج بحر امواج پرداختند و حکم قهرمان جلال صادر شد که توپخانهٔ همایون را پیش برده مهیای عدو سوزی و آتش افروزی دارند و باشارهٔ والا فیلان مست جنگی کوه توان بانواع کجیم و جوشن و برگستوان اراسته گشته اقسام اسلحه و ادوات حرب بر خرطوم پیکر خصم افگن شان تعبیه شد و آن عربده جویان صف شکن که هریک نمودار کوه آهن بود جا بجا در صفوف اقبال از

اسباب سطوت و صلابت موکب گردون حشمت گردید و مهین شعبهٔ
دوحهٔ سلطنت گرامي ثمر نهال خلافت بادشاهزادهٔ عالی نژاد
محمد سلطان را با خانخانان بهادر سپه سالار هراول جنود نصرت
شعار نموده جمعي از بندهای ثابت قدم جان سپار مثل سید مظفر
خان بارهه و شجاعتخان ولد خانخانان بهادر و لودیخان و پردلخان
و اخلاصخان و تهور خان و رشید خان و خواصخان و زبردستخان و
احمد بیگ خان و معمور خان و سید نصیر الدین دکنی و جمال
بیجاپوری و قادر داد خان و عبد الباري انصاري و عنایت افغان
با ایشان معین شدند و ذو الفقار خان و صف شکنخان را فرمان
شد که هرکدام با توپخانهٔ که باهتمام او بود در پیش صف هراول
قرار گرفته آمادهٔ خصم افکني و دشمن شکنی گردد و سرداری برنغار
نامزد گرامی گوهر محیط ابهت و نامداري تابان اختر سپهر عظمت
و کامگاری بادشاهزادهٔ ارجمند سعادت توام محمد اعظم نموده سپاه
و حشم ایشانرا با اسلامخان و اعظم خان و خانزمان و مختار خان و کار
طلبخان و سیفخان و هوشدار خان و همت خان و راجه اندرمن
دهندیره و راجه سارنگدهر و چنپت بندیله و بهگونت سنگه هاده و
سید حسن و اسمعیل خان نیازی و غیرت بیگ و محمد صادق و
نعمت الله ولد حسام الدین خان و ابو مسلم و کرن کچهی و ممریز
مهمند و جمعی دیگر از مردان کار و دلیران عرصهٔ کارزار دران طرف
تعین فرمودند و مراد بخش را با فوج و سپاه او در جرنغار موکب
نصرت آثار حکم صف آرائي شد و سرداری التمش بعهدهٔ نوئینان
اخلاص منش شیخ میر مفوض گشت سید میر برادرش و شرزه خان

و رندوله خان و فتح جنگخان و جانباز خان خویشگی و سید منصور خان و رگناتهه سنگه راتهور وکیسری سنگه بهورتیه و منکلیخان وعنایت بیجاپوری و بازید غرزی افغان وگروهی دیگر از مردان مرد و نهنگان عرصهٔ نبرد با او معین گشتند وبهادر خان با جوقی از بهادران فدوی جانفشان مثل سید دلاورخان و هزبرخان و هادیداد خان و سوبهکرن بندیله و کالی افغان و هزار و پانصد سوار از بندهای منصبدار طرح دست راست قرار یافت و خان دوران با فوجی از دلیران رزم جو در دست چپ طرح شد و خواجه عبید الله قراول بیگی با عبد الله خان سرای و دولت بیگ برادرش و بهرام ولد قزلباش خان و گروهی دیگر از بندهای کار طلب اخلاص شعار و جمعی از قراولان و عملهٔ شکار بموجب فرمان به قراولی کمر همت بر میان پردلی بستند و خدیو جهان ستان با فر فریدون و حشمت جمشید بر مثال رخشنده اختر و تابنده خورشید بر سپهر جلالت و فلک رفعت یعنی تخت فیل کوه پیکر آسمان منظر جای گرفته فروغ بخش عرصهٔ کارزار گردیدند و بادشاهزادهٔ نیک اختر خجسته شیم محمد اعظم را دران اوج برتری و اعتلا در خدمت والا جای داده قول همایون را بفر وجود اشرف زینت بخشیدند و مرتضی خان و اصالتخان و دیندار خان و مخلص خان و قلیج خان و ذو الفقار(۲) خان و سادات خان و سزاوار خان و غیرتخان و منعم خان و یکه تاز خان و اورنگخان و مقیم خان و دولتمند خان دکنی و خواجه حسن ده

(۲ ن) ذو القدر خان

بیدی و میر ابراهیم قوربیگی وآله یار بیگ میر توزک و خانه زاد
خان و شیخ عبد القوي و جمعی دیگر از بندهای خاص درست
اخلاص بملازمت رکاب فیروزی مآب اختصاص یافتند و ازانجا که
بارها در معارک وغا و مهالک هیجا که آنحضرت با خصوم و اعدا
صف آرا گشتند بتجربه معلوم خاطر جهان پیرا شده که فتح و ظفر
بکثرت سپاه و افزونی لشکر نیست بلکه منوط ست بعون نصر و تایید
آمریدگار و ثبات قدم و استقلال سردار لاجرم از کثرت افواج غنیم
و افزونی جنود مخالف نیندیشیده دست توکل و توسل بمضمون
وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ استوار داشتند و بتوزک و آئینی
که دیدهٔ پیر جنگ دیدهٔ زمانه و چشم کهنه سوار روزگار در هیچ
معرکهٔ بکارزار سپهداران و فوج آرایان نامدار ندیده و سپه سالار
خیل انجم و صف آرای معارک این سبز طارم مواکب کواکب را
هرگز بآن ترتیب و آراستگی بمیدان سپهر نکشیده بود لوای عزیمت
بسمت مستقر الخلافت که بی شکوه با عساکر ادبار سد راه بود
بر افراشتند * * نظم *

بجنبید آن کوه آهن ز جای * جهان پر شد از نالهٔ کر نای
به تندی روان شد سپاه گران * که میگفت دریا نگردد روان

بیشکوه فتنه پژوه صبح همین روز که هفتم ماه مبارک رمضان
موافق بیستم خرداد بود چون طنطنهٔ اهتزاز موکب اقبال شنید بالشکر
آراستهٔ خویش بدستور روز پیش سوار شده بعزم مقابلهٔ عساکر
منصور در سر زمینیکه روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد
و ترتیب افواج آن سر خیل جیش عناد و فساد بدین نهج بود که

توپخانهٔ خود را بسرداری برق انداز خان میرآتش خویش از دست راست وتوپخانهٔ پادشاهی را که سردار آن حسین بیگ خان بود از طرف چپ در پیش صف لشکر جای داده از امرای عتبهٔ خلافت راو ستر سال هاده را که از راجپوتان عمدهٔ هندوستان بمزید شجاعت و دلاوري و فنون سرداري و سپاهیگري امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلالش در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود با سایر عمدها و رؤساء راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راتهور عم زادهٔ راجه جسونت سنگه که با او سر همسری میخارید و اورا بنظر هم چشمی میدید و بیرم دیو سیسودیه و گردهر برادر راجه بیتهلداس گور و بهیم پسر راجه مذکور و راجه شیورام گور و دیگر راجپوتان نامی جلادت نشان هراول ساخت و از مردم خود داؤد خان قریشی را با زیاده از چهار هزار سوار بر گزیده و عسکر خان میر بخشی خویش با سه هزار کس از نوکران عمده و مردم چیده ضمیمهٔ آن فوج گردانید و سرداری برنغار بخلیل الله خان که از عمدهای بارگاه خلافت و میر بخشيِ لشکر بادشاهی بود مفوض داشته ابراهیم خان خلف علي مردان خان را با دو برادر دیگرش اسمعیل بیگ و اسحاق بیگ و طاهر خان و قباد خان و سایر تورانیان و رام سنگه راتهور و غضنفر خان و سلطان حسین ولد اصالتخان مرحوم و میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کشن (۵) سنگه تونور و پریتهراج (۶) تهانی و دیگر امرا و منصبداران بادشاهی آن در فوج تعیین نمود و سپهر

(۵ ن) بشن سنگه گور (۶ ن) بهاتي

بی‌شکوه پسرخرد خود را بارستمخان که بخطاب بهادری و فیروز جنگی
نامور و در سلک اعاظم امراء معتبر و سپاهی مسلم مقرر بود در
جرنغار باز داشته قاسمخان و سربلند خان و سید شیر خان بارهه
و مالو جي و پرسو جی دکني و سید بهادر بهکری و مها سنگه
بهدوریه و عبد النبی خان و سید نجابت و سید منور بارهه و سید
نور العیان و سید مقبول عالم را با جمیع سادات و اهل جلو و گرز
برادران از بندهای بادشاهی دران فوج معین ساخت و خود با
سه هزار سوار از عمدها وخاصان ومخلصان ومقربان خویش وجمعی
از مردم بادشاهی مثل فیض‌الله خان وخوشحال بیگ کاشغري در قول
قرار گرفته کنور رام سنگه مهین خلف راجه جی سنگه را با کیرت
سنگه برادرش و شیخ معظم فتحپوری و جمعی از راجپوتان و سید
باهر خان نوکر خود با ده هزار سوار التمش کرد و دو فوج دیگر
بر یمین و یسار قول قرار داده ظفرخان و فیروز میواتی نوکر خویش
را بسرداری فوج میمنه گماشت و نگاهداشت میسره بعهدهٔ ناخر
خان نجم ثاني که بتقرب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت
القصه بعد از گذشتن یکپاس روز از کوته اندیشی و بیخردي عزیمت
حرب و قتال مصمم کرده بقصد کینه توزي و فتنه اندوزي استقبال
موکب جلال نمود و در منتصف نهار که آفتاب دولت این فرازندهٔ
لوای اقبال در اوج کمال و نیر شوکت آن بد اختر تیره روز مشرف
بر زوال بود چون کوکبهٔ موکب ظفر طراز و ماهچهٔ رایت نصرت
اهتزاز از دور نمایان شد نخست بانداختن بان وتوپ و تفنگ نیران
جنگ افروخته هنگامهٔ نبرد گرم ساخت بعد از وقوع این حال یرلیغ

لازم الامتثال صادر شد که از توپخانهٔ همایون نیز بهادران جنگجو و
دلاوران شعله خو آتش افروز رزم و پیکار گردند بمجرد صدور اشارت
فیروزي بشارت توپ اندازان و باندازان چالاک برق سرعت وتفنگچیان
خصم افگن رعد سطوت دست باستعمال آلات توپخانه کشوده در دم
روي هوا از ابر دود تیره شد ونهنگ خون آشام تفنگ بآهنگ جان
دشمنان بی بنیاد خروشیدن کرد ومحیط آشوب و بلا از موج خون اعدا
بجوشیدن آمد ونهیب صدای صاعقهٔ توپ وآمد و شد تیر شهاب بان
زلزله در زمین و زمان افگند و گولهٔ بندوق جان شکار مانند ژاله در
فصل بهار بر فرق مخالفان تیره روزگار باریدن گرفت و از طرفین
جنگ توپ و تفنگ گرم شده رفته رفته آتش حرب و قتال افروخته
تر و خرمن عمر اعادی از آسیب برق اجل سوخته تر میگشت
تا آنکه افواج غنیم نزدیک رسیده از هردو طرف تیغ تیز و شمشیر خون
ریز بقصد پیکار علم گردید وکار ستیز از قامت فتنه انگیز سنان بالا گرفت
و زره چشمک زن ناوک بلا و سر گوشی کمان با حادثه بر ملا شد
پیغام اجل از زبان تیغ بتصریح انجامید و راز سر بستهٔ مرگ از
تقریر سفیر تیر بافشا پیوست * * نظم *

بلا باز هنگامه آرای شد * دگر سیل خون دشت پیمای شد
سپاه از دو سو تیغ درهم نهاد * زره دیده از بیم برهم نهاد

و جرنغار لشکر مخالف که سرداران سپهر بی شکوه و رستمخان بودند
شوخی و خیرگي نموده نخست روبروی توپخانهٔ همایون بقدم
جسارت حمله آوردند تفنگچیان برق صولت و شعله خویان جنود
دولت پای همت استوار داشته دست بمدافعه کشودند و بآتش

پیکار و گرمی کارزار کیفیت کرهٔ نار در عین سطح خاک بآن باد پیمایان بی باک نمودند درین اثنا یکی از فیلان سرهٔ فوج رستمخان بضرب بادلیج از پای در آمد و صدمات جانگزای توپ و تفنگ و بان رخنه در بنای ثبات و زلزله در اساس حیات آن باطل ستیزان افگند و چون دیدند که این طرف از کمال استحکام توپخانه خلل پذیر نیست ترک کوشش نموده ناکام عنان ادبار بسمت برنغار موکب ظفر شعار تافتند و بفوج بهادر خان که طرح دست راست بود و از غایت کار طلبی بسیار پیش رفته بجنب هراول لشکر منصور پیوسته بود بروزده بجنگ و پیکار پرداختند خان مذکور بمدافعه انها در آمده انچه نهایت مرتبه تلاش و سپاهیگری بود بتقدیم رسانید و زخمی برداشت و سید دلاور خان و هادیداد خان از همراهان او قدم جرأت و جلادت افشرده بدلیری و دلاوری چهرهٔ سعادت بگلگونه شهادت پیراستند و بعد از زد و خورد بسیار و کشش و کوشش بیشمار چون فوج غنیم عظیم بود دفع آنها بسعی این گروه صورت نه بست و نزدیک بود که پای ثبات و قرار مجاهدان فیروز مند لغرش پذیرد درین اثنا اسلامخان با بهادران فوج برنغار از جانب یمین در آمده با مخالفان ادبار قرین مردانه وار بجنگ و پیکار در آویخت و عمدهٔ نوئینان اخلاص کیش سعادت منش شیخ میر نیز بافوج التمش خود را رسانیده بزور بازوی شهامت و پردلی و بنیروی اقبال این مورد تاییدات ازلی سلک جمعیت اعدا از هم گسیخت و خاک معرکه بخون بسیاری ازان جسارت کیشان بی باک بر آمیخت و درین آویزش مردانه و دار و گیر رستمانه

رستمخان هدف تیر قضا گشته گریبان بجنگ اجل داد و سپهر
بی شکوه با بقیة السیف روی بفرار نهاد * * نظم *

گریزان شدند آن گروه دلیر * چو نخچیر و آهو ز غرنده شیر
یکی جبه افگند تا جان برد * کلاه آن دگر تا سر آسان برد

و از دلاوران فوج برنغار نصرت آثار سید حسن بخش از روی اخلاص
و سعادت مندی مصدر ترددات نمایان شد و سیفخان تلاشهای
سپاهیانهٔ نمود و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریز مهمند کوششهای
پسندیده بظهور رسانیده نقد شجاعت و مردی بسکه زخم کامل عیار
ساختند و دارابی شکوه فتنه پژوه که از رموز و قواعد پیکار و رزم آزمائی
و رسوم و قوانین سرداري و سپه آرائی بهرهٔ نداشت از کمال خامی
و بی تجربگی بعد از تیز جلوی رستمخان و سپهر بی شکوه خود
نیز متعاقب انها با فوج قول و التمش بسرعت تمام روی بروی
توپخانه و هراول لشکر منصور روان شد و هراول خویش را زیر کرده
از توپخانهٔ خود در گذشت و چون به توپخانهٔ همایون نزدیک شد
از بیم آسیب آن دریای آتش زورق طاقتش درگرداب اضطراب افتاد
و دیدهٔ جنگ ندیده اش از صدمهٔ توپ و تفنگ و بان ترسیده تاب
ثبات نیاورد و ازان سمت منحرف شده بجانب دست راست خود
میل نمود ازینجهت هراول آن خیل ادبار را در ابتدای کار و اول
جنگ و پیکار با هراول لشکر ظفر پیرا که در عقب توپخانه صف
آرا بود اتفاق آویزش نیفتاده با فوج مراد بخش که جرنغار موکب
نصرت شعار بود رو برو شد و خلیل الله خان نیز با سپاه برنغار
حمله آورد و جنود اوزبکیه که با او بودند دست جرات بجنگ تیر

کشودند مراد بخش قدم ثبات افشرده بمدافعه و کارزار در آمد و
بعد از کوشش بسیار و آویزش بیشمار که چند زخم تیر برداشته بود
پای قرار و مردیش لغزش پذیرفته بعقب رفت و مقارن اینحال
حضرت شهنشاهی روي فیل ظفر پیکر آسمان تمثال که سپهر
خورشید دولت و اقبال بود بسمت دارابی‌شکوه باطل پژوه‌گردانیده
عساکر منصور وقول همایون نیز بجانب او میل نمودند و درین اثنا
راجپوتان جهالت کیش که مراد بخش را هزیمت داده از رزم او
وا پرداخته بودند رخش‌تهور وجلادت بر انگیخته و رشته پیوند تعلق
از گوهر جان گسیخته بر قلب موکب ظفر لوا تاختند دلاوران نصرت
نشان و بهادران فدوی جانفشان که جانبازی در راه خدیو حقیقی
و خداوند مجازی پیرایهٔ مباهات و سرافرازی میدانستند و میدان
رزم در خدمت ولي نعمت صورت و معنی محفل بزم میشناختند
چون بفر جلالت نشان و حسن ثبات قدم و استقلال شهنشاه جهان
پشت همت قوي دیدند دست جلادت از آستین سعی و کوشش
بر آورده بصدمه تیر و تفنگ و بان و ضرب تیغ و طعن سنان بدفع
مخالفان پرداختند و دمبدم از نشاء بادهٔ دلدهی و دلداري
خدیو کوه وقار در مراتب جانسپاری و گیرو دار سر گرمتر شده
بتلاشهای مردانه و حملهای متواتر رستمانه جوهر شجاعت و بسالت
خویش اشکار می ساختند بباد حملهٔ مجاهدان سرهای دشمنان
از نهال قامت شان چون برگ رزان از باد خزان میریخت و بزور
بازوی اقبال خسرو و مالک رقاب تارو بود حیات خصم بد مآب
مانند رشته بي تاب از هم می گسیخت از آب تیغ بهادران

هر لحظه چمن چمن گل زخم بر جگر اعدا میشگفت و بر ضرب دست مبارزان هر لمحه قضا صد افرین میگفت تیر مغفر شکاف دلیران خصم افگن از چار آینه و جوشن چون خطوط شعاع بصر از عینک روشن میگذشت و افسون حیله و تدبیر دشمنان گزند سیه مار سنان را مانع نمیگشت * * نظم *

زبیداد تیغ جدائی فگن * سر از تن جدا ماند و تن از کفن
دو شمشیر هرجا که میشد علم * چو مقراض میدوخت تیرش بهم
جدا با زره دستها سو بسو * چودامی که یک ماهی افتد درو
شد از تیغ بیداد دریک نفس * پر از مرغ ارواح این نه قفس

حاصل که مبارزان فیروزی اعلام را با معاندان تیره سرانجام جنگی در پیوست و نبردی روی داد که چرخ بیداد گر از فتنه سازیهای خود اندیشیده از صدمهٔ انتقام بهادران خون آشام چون بید برخویشتن لرزید و شهسوار فلک تاز خورشید که درانوقت بسمت الراس جنود اقبال رسیده بود از بیم آشوب آن عرصهٔ هولناک در هبوط از اوج افلاک تعلل و تامل می ورزید درین نبرد مرد آزما مرتضی خان بجوهر شهامت و دلاوری مصدر ترددات مردانه گردیده بزخم شمشیر پیکرشجاعت را زینت بخشید و ذوالفقار خان نیز در مراتب گیر و دار با مخالفان تیره روزگار داد سعي و کوشش داده بغازهٔ زخم رخسار مردی بر افروخت و دیندار خان جوهر جلادت و کار طلبي نموده زخمی برداشت و غیرتخان و الله یار بیگ میر توزک تلاشهای سپاهیانه و چپقلشهای بهادرانه بظهور رسانیدند و اگرچه بهادران فیروز مند و ملازمان رکاب نصرت پیوند داد مردي و دلاوری دادند

و کار نامهٔ مبارزت و رزم آزمائی برطاق بلند مردي و مردانگی نهادند لیکن از راجپوتان ضلالت شعار جهالت منش نیز تهورهای عظیم و جلادتهای غریب بوقوع پیوست چنانچه راو ستر سال هاده و رامسنگه راتهور و بهیم پسر راجه بیتهلداس کور و راجه سیورام برادر زاده راجه مذکور وجمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه خذلان پژوه از تیره بختی و بدرگی راه خیرگی پیموده بپایمردی جرأت و دلیری بقول همایون بسیار نزدیک رسیدند و بر وفق مضمون *

* بیت *

چو پروانه خود را زند بر چراغ * نمیرد چراغ او بمیرد بداغ
سوی آسمان هرکه انداخت سنگ * شکست سرش رخ بخون کرد رنگ
چو خواهی که گیری نیستان ز شیر * برو بیشتر ماتم خود بگیر

خیال محال آن فرقهٔ ضلال صورت نبسته و نقش کج اندیشی آن بدکیشان درست نه نشسته بدلالت تیغ بهادران نصرت شیم ره نورد وادي عدم و شعله افروز نار جهنم گردیدند و راجه روپ سنگه راتهور از کمال جهل و محال طلبي بر همه آن گمراهان بکام تهور و غرور پیشی گرفته بفیل فلک شکوه سواری اشرف که بسان کوه از گران قدری و بار قرار وثبات شهنشاه دنیا و دین لنگر متانت بر زمین انداخته بود رسانید و پیاده شده درپای فیل مبارک آثار جلادت و بی باکی بظهور آورد و خورشید سپهر خلافت از اوج رفعت و اقبال تماشای جرأت و تهور آن جاهل بدسگال میفرمودند و از کمال مروت منشی وفتوت پروري و مشاهده جوهر دلیری و دلاوری او ملازمان رکاب دولت را از قصد هلاک آن بی باک منع مینمودند لیکن

چون بهادران ارادت نشانرا ازان جسارت و سوء‌ادب عرق حمیت و غضب بحرکت آمده بود ضبط خود نتوانستند نمود و عنان تمالك وتماسك ازدست داده اورا از پای درآوردند سبحان‌الله نهایت مرتبهٔ تقدس ذات و الا نهاد و رحم و مروت خدا داد اینخدیو کشور باطن و ظاهر و فرمان روای اقلیم صورت و معنی را بیدار دلان هوشمند ازینجا قیاس توانند کرد که آن قسم بد اندیش تیره اختری که بجرم جسارتش قتل عام کشوری و بآتش شرارتش سوختن لشکری گنجایش داشت و بارتکاب این جرأت و شقاوت آسمان و زمین از وجودش دلتنگ و خاک تیره را از خون او ننگ بود بمقتضای کرم‌ذاتی و تفضل جبلی اعدام و اهلاکش روا نمی داشتند وهمگی همت قدسي سمات بر حفظ بنیان حیاتش می گماشتند زهی شهنشاه مروت کیش رحم گستر و خدیو فتوت آئین عفو پرور که قهرش با مهر انباز و غضبش را لطف دمساز است مخالفان کینه خو را همه وقت از حسن نکوئي و لطف خوش خویش اسباب رجوع آماده است و دشمنان پرخاشجو را درعین جنگ ازمیامن بخشایش و رافتش درصلح بر رخ‌کشاده ایزد بیهمال این شایسته بخت و سزاوار اقبال را که ذات قدسی نژادش مطلع انوار جلال و جمال و طینت روحاني نهادش مظهر آثار فضل و کمال است پیوسته بنیروی توفیق بر اعدای دین و دولت مظفر و میامن لطف و قهرش را رونق افزای و پیرایه بخش هفت‌کشور داراد بالجمله دارا بی‌شکوه بعد از مشاهده اینحال و اطلاع بر گشته شدن رستمخان و راوستر سال و دیگر عمده‌های راجپوتان که در ارتکاب این فتنه و پیکار اعتضاد و

استظهارش بانها بود و باعتماد شهامت و پایداري آن جلادت‌کیشان جهالت منش طریق فساد و راه عناد می پیمود دمی چند ایستاده بقدر کوششي نمود و درینوقت محمد صالح دیوانش که او را خطاب وزیر خاني داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده نامی آن فتنه جو مثل سید ناصر خان بارهه که از سر داران خوب او بود و یوسف خان برادر دلیر خان که افغانان او را از یکه جوانان دلاور و درمراتب سپاهیگری ثاني اثنین مهین برادرش میشمردند از آب تیغ مجاهدان شهامت پرور شربت هلاک چشیدند و مقارن این حال چند بان متواتر از توپخانه که در رکاب همایون بود بفوج قول و اطراف فیل سواري او رسیده بود رجیم جهل و غرور که در نهاد پرشر و شورآن بیخرد مغرور تمکن داشت از بیم آسیب آن سهام آتشین که مصداق کریمهٔ [و جَعَلْنَاهَا رُجُوماً لِلشَّیَاطِیْنَ] و هریک شهابی ثاقب در قتل و رجم مخالفان شیطنت آئین بود راه فرار پیمود و با آنکه هنوز جمعی با او بودند وکار نبرد و پیکار بآخر نرسیده بود تزلزل در بناء صبر و سکونش افتاده از غایت هراس و بیدلي از فیل فرود آمد و بی سلاح و یراق با پای برهنه بر اسپ سوار شد ازین حرکت و اضطراب بی هنگام لشکر نکبت اثرش که از صدمهٔ انتقام بهادران فیروز مند بکام انهزام ایستاده بودند پراگند و پریشان شده راه فرار پیمودند و در اثنای اینحالت یکی از خدمتگاران نزدیک او که ترکش برمیانش می بست هدف تیر قضا گشته از پا درافتاد و از وقوع این‌حال یکبارهٔ مورد رعب و خوف گردیده چون از جوهر شجاعت و مردانگي و پیرایهٔ شهامت نفس و ثبات

قدم بهرهٔ نداشت و نقد حیات مستعار را با وجود این ننگ و عار مغتنم می پنداشت بیش ازین تاب مقاومت نیاورده بکام ناکامی راه ادبار پیش گرفت و سپهر بیشکوه نیزدر اثنای گریز باو پیوسته رفیق طریق نکبت و خذلان گردید و نسائم نصر و تایید از مهب عنایت و اعزاز ایزد کامبخش کارساز بر شقهٔ رایت ظفر طراز وزیده اعلام شوکت معاندان شقاوت شعار برخاک ادبار نگونسار شد و منهی بخت و سروش توفیق پیام بهروزی و مژدهٔ فیروزی بگوش هوش اولیای دولت رسانیده صدای کوس فتح و شادیانهٔ نصرت باوج اقبال رسید و بعد ازان چندان فتح نمایانی که هوا خواهان این سلطنت خدا داد را بتازگی در اجن (۲) روی داده هنوز تیغ بهادران فیروزی لوا از خون فاسد اعدا رنگ داشت و جراحت زخمیان عرصهٔ وغا از بخیه و مرهم بالتیام نگرائیده بود مجدداً از فیض بهار فضل ربانی اینقسم گلی فتحی در سرابستان حشمت و کامرانی شگفت و نسیم لطف و مرحمت سبحانی دگر باره گرد ملال از ساحت خاطر اخلاص کیشان خیر اندیش رُفت * بیت *

قرین شد بهم این دو فتح قریب * چو نَصْرٌ مِّنَ اللّٰهِ فَتْحٌ قَرِیْب

و درین نبرد خسروی و مصاف سلطانی چندان خرمن عمر اعدای بدسگال بباد فنا رفت و از هر صنف و گروه آن قدر خلق ازان جیش بیشکوه برخاک هلاک افتاد که صف آرایان معارک وغا وکار آزمایان مواقف هیجا مثل آن کم نشان توانند داد و خامهٔ لشکر نویس

(۲ ن) اوجین

وهم و قیاس زبان بتعداد آحاد آن نتواند کشاد و با آنکه شهنشاه جهان از کمال فتوت منشی لشکر گریخته را حکم تکامشی نفرمودند ازان معرکهٔ اقبال تا مستقر الخلافت اکبراباد که ده کروه مسافت بود از گریختگان و بقیة السیف عساکر بهرام انتقام در هرچند گام تنی چند از زخمهای منکر و غلبهٔ حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده برخاک ادبار و خاکساری افتاده بودند و جمعی دیگر بشهر رسیده از شهر بند حیات راه عدم پیمودند و از بندهای روشناس بادشاهی بغیر از فریقی که نام برده شد گروهی دیگر علف تیغ مجاهدان موکب فیروزی نشان گشتند از انجمله اسماعیل بیگ و اسحاق بیگ پسران امیر الامرا علیمردانخان و شیخ معظم فتحپوری و خواجه خان و حاجی بیگ و اسفندیار بیگ و عاشق بیگ گرزبردار و سید با یزید و گمان سنگه هاده بودند و از مردم عمدهٔ دارا بیشکوه سوای آنچه مذکور گردید شیخ خان محمد برادر داود خان و کیسری سنگه راتهور و مهدی بیگ ترکمان و سید اسمعیل بارهه و سید کمال الدین بخاری و ابراهیم بیگ نجم ثانی و سبحان سنگه راتهور و سید فاضل بارهه بودند و از سرداران و نوکران نامی او که درین جنگ از آسیب ناوک اجل جان برده بودند کم کسی بود که زخمی بر نداشته باشد تا بتابیان انها و سایر الناس چه رسد و از بدایع آیات بینات اقبال این مورد الطاف ذو الجلال آنکه درین قسم جنگی که اینقدر امرای ذی شوکت و راجهای والا رتبت که هریک صاحب طبل و علم و مالک خیل و حشم بودند و در صوبهٔ و ولایتی ازین مملکت سپهر فسحت ریاست و حکومت مینمودند بر

خاک هلاک افتاده راه عدم پیمودند و اینهمه سرداران و سپه سالاران
که نظیر شان بروزگاران بهم نتواند رسید بقتل رفتند و از رؤس عساکر
نصرت قرین غیر اعظمخان که بعد از فتح از غلبه حدت هوا و شدت
گرما جان بجان آفرین سپرد و عیسی بیگ مخاطب بسزاوار خان و
هادیداد خان و سید دلاور خان دیگر کسی عرضهٔ تلف نشد و آسیب
زخم جز ببهادر خان و ذو الفقار خان و مرتضی خان و دیندار
خان و غیرت بیگ و محمد صادق و ممریز مهمند بدیگری از
عمدهاي نرسید و از فوج مراد بخش غریب داس سیسودیه عم
رانا راجسنگه و سلطان یار پسر همت خان قدیم و سید شیخن بارهه
و چندی دیگر نقد جان در باختند بالجمله دارا بیشکوه رمیده بخت
تیره ایام پس از انهزام از غایت رعب و هراس و نهایت دهشت
و اضطراب چون سیماب هیچ جا قرار نگرفته با سپهر بیشکوه پسر
خورد و چندی از نوکران سراسیمه و هراسان بجانب اکبراباد شتافت
و بصد تگ و تاز قرین بخت نا کام و طالع نا ساز نزدیک بوقت
شام که روز دولت و حشمتش بانجام رسیده بود با دلي شکست
خوردهٔ جنود یاس و حرمان و خاطری غارت زدهٔ لشکر خوف و
پریشانی خود را بمستقر الخلافة رسانیده بمنزل خویش که سعادت
و اقبال ازساحت آن رخت کشیده بود و عناکب نکبت و خذلان برزوایای
آن تنیده درآمد و از فرط خجلت و شرمساری در آن غمخانه بروی
آشنا و بیگانه فراز کرده رو بکسی ننمود و از کمال انفعال و تشویر
و ملاحظهٔ توبیخ و تعییر بخدمت حضرت اعلی نیز نرفته تا سه
پاس شب در نهایت ترس و بیم انجا بسر برد و چون از نهیب

سطوت عظمت و جلالت این خدیو شیر صولت رستم صلابت بمرتبهٔ رعب برو مستولی گشته بود که از سایهٔ خود میرمید واز در و دیوار وحشت داشت دل بیقرارش بیش ازین دران سر منزل ادبار قرار نگرفته و آخر شب مذکور عزم فرار نمود و زوجه و صبیه و بعضی دیگر از پردگیان را رفیق طریق آوارگی ساخته و برخی از جواهر و مرصع آلات و پارهٔ اشرفی و طلا که دران اضطراب و سراسیمگی دست قدرتش بآن رسید همراه بر داشته با سپهر بیشکوه و معدودی از نوکران که همگی دوازده سوار بودند در حجاب ظلمت لیل از مستقر الخلافت اکبراباد بسمت دهلي رهگراي وادي ناکامي گردید و چون لشکر شکسته و سپاه از هم گسسته اش که بپایمردی فرار از شکار شاهین اجل جسته بودند بعضی زخمی و برخي از آسیب شدت گرما خسته بودند و اکثر مراکب و دواب و خیمه و پرتال شان عرضهٔ تلف گشته بود آنشب بغیر آنمعدود دیگر کسی با او رفاقت نکرد و صباح آن پارهٔ مردم با بعضی ما یحتاج باو رسیدند و تا دو سه روز دیگر جمعی از سپاه و لشکریانش متعاقب رفته باو می پیوستند تا انکه قریب پنجهزار سوار باو ملحق شد و بعضی کار خانجاتش نیز رسید لیکن بیشتر نوکرانش جدائی گزیدند و بدلالت بخت و رهبری سعادت روی ارادت بعتبهٔ اقبال آورده اختیار بندگی درگاه آسمان جاه سرمایهٔ شرف و مباهات ساختند و شهنشاه فتوت کیش مروت پرور همه را در مهاد امن و آمان و ظلال لطف و احسان جای داده هر یک را بمنصبی شایسته تر و مواجبی افزون تر از آنچه پیش او داشت نواختند وهمچنین اکثر

خزانه و جواهر و مرصع آلات و کارخانجات و فیلان و اسپان و سائر اسباب حشمت و تجملش در اکبر اباد مانده باو نرسید * بیت *

زر و سیم و مالش بناچار ماند * چمن بی خس وگنج بی مار ماند

ازو دولت عاریت تافت رو * فلک دادهٔ خویش بگرفت ازو

و پارهٔ دیگر در جنگ گاه و برخي در شهر بتاراج حادثه رفت و بشامت نفاق و عناد و اصرار در خصومت و افساد و نشنیدن نصایح هوش افزا و مواعظ سعادت پیرای والد ماجد قدسی نژاد دولت و شوکت چندین ساله بباد فنا داد وبدست کردار نکوهیده برق افروز خرمن بخت و اقبال گشته رو بوادي آوارگي وادبار نهاد و انچه ازشرانگیزي و بدخواهي برای این برگزیدهٔ الهي اندیشیده بود بروفق مضمون کریمه [وَلَا یَحِیْقُ الْمَکْرُ السَّیِّءُ اِلَّا بِاَهْلِهٖ] خود مورد آن گردیده هم درین مکافاتخانه اعمال بدسگالی و تباه اندیشي خویش را کیفر و پاداش بسزا دید و مزرع کردار و کشتهٔ نیت پیش از موسم جزاء اخرت در همین نشاء صورت درود چنانچه سرانجام حال آن بد فرجام بتفصیل رقمزدهٔ کلک حقایق ارقام خواهد گردید * بیت *

ز اندیشهٔ خام آن کج نهاد * سر و افسر و جاه بر باد داد

تهی بود مغزش ازان چون سبو * بدست خود افشرد خود را گلو

شرارت بود چون شرر خانه سوز * شود تیره دل عاقبت تیره روز

چکار آید از دست بدکیش را * بجز انکه آتش زند خویش را

القصه شهنشاه نصرت نصیب فیروزی لوا بعد از هزیمت یافتن اعدا و حصول این فتح مسرت پیرا که از مهین بخششهای ایزد جهان آفرین و بهین عطایاء دادار تفضل آئین برهوا خواهان

این دولت ابد قرین بود سپاس الطاف و مواهب وهاب حقیقی
بجای آورده جبین عبودیت و نیازمندي را از سجود درگاه کبریا
پیرایهٔ سعادت و سربلندي بخشیدند و با افواج ظفر اعتصام
بآرامیدگي و توزک تمام در عقب مخالفان برگشته بخت تیره
سرانجام روان شدند و بمنزلگاه اعادی که اگرچه بجاروب غارت وتاراج
حادثه رفت و روب یافته بود اما هنوز خیمهٔ دارا بیشکوه بر پای
بود شرف نزول ارزاني داشته تا رسیدن اردوي معلي و دولتخانهٔ والا
در خیمهٔ او بسر بردند و امرای رفیع القدر اخلاص شعار و نوئینان
سعادت منش ارادت دثار و سائر عمدها و ارکان دولت پایدار
تسلیم مبارکباد نموده آداب تهنیت این فتح خداداد بتقدیم
رسانیدند و مورد انظار تحسین و آفرین شهنشاه زمان و زمین گشته
زبان عبودیت بدعا و ثنا کشودند و مراحم بادشاه پرتو تفقد بحال
مراد بخش که زخمی چند برداشته بود گسترده بچرب نرمي مرهم
لطف و نوازش تدارک جراحتهای او فرمودند و جراحان مهارت
پیشه و اطباء صائب تجربه و حدس بمعالجه و مداوا گماشتند وبعد از
رسیدن اردوي نصرت قرین که برق لمعان قبه بارگاه اقبال بسیه خیمهٔ
افلاک رسید و سرادق عظمت و جلال و سایبان حمایت بر پیشگاه
ایوان کیوان کشید دولتخانهٔ همایون را بفر نزول اشرف مهبط انوار
عز و شرف ساخته بمراسم کامبخشي و عطا گستری پرداختند و نظر
توجه ومرحمت باحوال امرا و بندها افگنده جمعي را که درین مرد
آزمای نبرد خسروي و فیروزي مصاف سلطاني مصدر کوشش و
جانفشانی گشته جوهر مردي و شجاعت و گوهر اخلاص و ارادت شان

بر پیشگاه ضمیر حق اساس جلوهٔ ظهور نموده بود بشرائف عواطف وجلائل الطاف بادشاهانه نواختند وهرکس را درخور رتبه و قدر و موافق پایه و حالت کامیاب مواهب و مکارم ساختند و زخمیان عساکر گردون مائر را مرحمت خسروانه مرهم گستر آمد و شهدا و کشتگانرا نوازش بادشانه از خاک برگرفت و روز دیگر با فر یزدانی و تائید آسمانی ازان سر منزل نصرت و کامرانی که بر اعداء دولت ابد مقرون بد شگون و بر احباء سلطنت روز افزون فرخنده و همایون بود رایت ظفر پیکر بشکارگاه سموکر ارتفاع یافته عمارات فیض ائین آن سرزمین دلنشین که برکنار آب جون واقع است بیمن قدوم نصرت پیرا رونق و صفا پذیرفت و درین روز خجسته معذرتنامهٔ مشتمل بر صورت حال و اعتذار وقوع صف ارائی و قتال که باعث و بادی آن دارا بیشکوه بیخرد مغرور بود و جنود منصور بحکم شرع و فتوای عقل در اقدام بران مغرور نگاشتهٔ کلک ادب دانی و طرز شناسی ساخته بخدمت حضرت اعلی فرستادند و درین تاریخ محمد امین خان خلف معظمخان که بقدم عبودیت و اخلاص برسائر بندهای عتبهٔ خلافت مبقت جسته بموکب جاه و جلال شتافته بود کامیاب دولت آستانبوس گشته مورد انظار عنایت گردید و بمرحمت خلعت خاص و باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سربلندي یافت و روز دیگر که دران منزل فیض پیرا مقام بود اعتقاد خان ولد یمین الدوله آصفخان مغفور وجعفر ولد اله وردیخان و غضنفر خان برادر او و فاخر خان نجم ثاني و جمعي دیگر از بندهاي جناب خلافت از شهر رسیده باستلام سدهٔ سنیه ناصیهٔ سعادت بر

افروختند و بعنایت خلعت رتبهٔ امتیاز اندوختند و دهم ماه مبارک
موکب ظفر اثر درظل رایت خدیو موید مظفر از سموگر باهتزاز آمده
ساحت باغ دلکشای نور منزل که در ظاهر مستقر الخلافت واقع
است از نزول همایون فیض اندوزگشت و حضرت اعلي بعد از وقوف
این احوال برکیفیت بطلان و بیحاصلي و حقیقت بیدولتي وناقبلی
دارابیشکوه نا خلف ادبار پژوه که بي بهرهٔ جوهر عقل و دانش ونخل
بی ثمر گلشن آفرینش بود فی الجمله اگهي یافته مجدداً بنیروی
بازوي بخت و اقبال این دست پرور تائید ایزد بیهمال تیقن
و وثوق حاصل نمودند و قدسی صحیفه در جواب معذرتنامهٔ خدیو
جهان مرقوم کلک گوهر افشان ساخته مصحوب فاضلخان میرسامان
فرستادند و سید هدایت الله صدر را نیز برفاقت خان مذکور
دستوری دادند و بر موجب حکم اعلی آنها بباغ نور منزل آمده
دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و بعد از گذرانیدن آن صحیفهٔ
شرافت پیرا وگذارش مقدماتي که بابلاغ آن مامور بودند بعنایت
خلعت کسوت مباهات پوشیده رخصت معاودت بخدمت اعلی
حضرت یافتند و فردای این فرخنده روز دگر باره فاضلخان و سید
هدایت الله بامر حضرت اعلي بعتبهٔ والا رسیده پیام عاطفت
رسانیدند و یکقبضه شمشیر موسوم بعالمگیر که آنحضرت مصحوب
آنها ارسال داشته بودند بخدمت همایون گذرانیدند همانا اینمعنی
درینوقت بالهام ملهم غیبی از انحضرت بوقوع امد و بهروزی و
خجسته فالی را آیتی تازه چهرهٔ ظهور بر افروخت آگاه دلان دیده‌ور
و دوربینان دانش پرور از بارقه آن پلارک اقبال فروغ عالمگیري

و جهان پیرای این جوهر تیغ جهان کشائی بچشم فطنت و بصیرت دیدند و اولیای دولت و هوا خواهان سلطنت از ظهور این لطیفهٔ بشارت افزا نوید فتح های تازه و نصرتهای بی اندازه بگوش فراست و هوشمندی شنیدند و بالجمله درین تاریخ طاهر خان و قباد خان و فیض الله خان و سربلند خان و نوازش خان وجمعی دیگر از بندهای بارگاه خلافت برهنمونی طالع احراز دولت آستان بوس نموده بعنایت خلعت مباهی گردیدند و چون درین وقت که عساکر گردون مآثر در ظاهر شهر نزول اجلال فرموده بودند اهل مستقر الخلافت را في الجمله تذبذبی باحوال راه یافته جمیعت خاطر و اطمینان قلب حاصل نبود و نیز بمسامع اشرف رسید که نوکران مراد بخش که از عدم ضبط و نسق و کمال بی پروائی او خود سر بودند و هرجا میرمیدند دست تعدي و تطاول بعرض و ناموس مردم دراز مینمودند از جسارت پیشگی بعضی طریق خلاف حکم پیموده بشهر در آمدند و شیوهٔ عنف و ستم و مردم آزاری آغاز نهاده شورش افزای میکنند و ممکن بود که از بی اعتدالي آن گروه که اکثر اوباش و ارزال بودند آشوبی در شهر بهم رسد و هنگامهٔ فساد گرم شده در آسایش و آرامش خلایق فتوری روی نماید رای عالم آرای خدیو ظلم گاه عدل پیرا بحکم کمال نصفت و رعیت پروری و وفور رافت و معدلت گستري چنان اقتضا نمود که رخشنده اختر برج سلطنت گرامی گوهر درج خلافت بادشاه زادهٔ والاقدر محمد سلطان را بایکی از عمدهای بارگاه دولت و جمعی از مواکب بهرام صولت بشهر فرستند تا بضبط و ربط آن

مرکز خلافت کما ینبغی قیام نموده نوید جمعیت و امنیت بکافهٔ سپاه و رعیت رسانند و مردم را از بیم تعرض و تعدی مطمئن خاطر گردانند بنابرین بادشاه زادهٔ والا تبار و خانخانان بهادر سپه سالار دوازدهم ماه مذکور بفرمان همایون با فوجی از جنود قاهره داخل شهر گشتند و مژدهٔ امن و امان و نوید لطف و احسان شهنشاه زمین و زمان باهل مستقر الخلافه رسانیده در صدد بند و بست شهر و ضبط و نسق احوال مردم شدند خلایق را از انتشار صیت معدلت و افضال خدیو جهان نوید بهجت و خوشدلی بگوش جان رسید و خاطر پریشان اهل شهر از دست انداز لشکر تفرقه و تشویش بر آسود و درین تاریخ خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان و محمد بدیع پسر خسرو بن نذر محمد خان و تربیت خان و خواجه عبد الوهاب دهبیدی و جمعی دیگر از بنده های عتبهٔ خلافت باستلام سدهٔ سپهر رتبه سر بلند گشته بعنایت خلاع فاخره قامت مباهات افراختند چهاردهم عمدهٔ امرای بلند مکان خانجهان مهین خلف یمین الدوله آصفخان مغفور که حضرت اعلی بعد از استماع خبر هزیمت یافتن دارا بی شکوه باغوای آن فتنه پژوه و افساد جمعی از ارباب غرض اورا دستگیر کرده مقید ساخته بودند و پس از دو روز که صورت بیگناهی آن خان والا مکان بر خاطر انور پرتو افگن گشته بود اورا از قید رهانیده بتلثیم عتبهٔ جلال ظلمت زدای اختر بخت گشته مشمول عواطف بیکران شهنشاه جهان گردید و عمدة الملک خلیل الله خان که حضرت اعلی اورا با فاضلخان برای مطلبی و گذارش پیامی فرستاده بودند ناصیه سای آستان سپهر

فشان شد و خدیو زمان جواب مطالب بوساطت فاضلخان بخدمت
اعلی حضرت پیغام نموده خلیل الله خان را بنابر بعض مقتضیات
مصالح سلطنت و جهان بانی در ملازمت اشرف نگاهداشتند و
میر میران خلف خان مذکور و مالوجي دکني و جمعی دیگر از
ملازمان سدهٔ خلافت دولت ملازمت یافته خلعت سرفرازي پوشیدند
پانزدهم قاسمخان و اسد خان بخشی دوم و نامدار خان و ظفر خان
رسید شیرخان بارهه و حسین بیگخان و عبد النبي خان و جمعي
دیگر از بندهای آستان خلافت به تقبیل عتبهٔ اقبال سربلند گشته
بمرحمت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند وچون مهمات چکلهٔ
متهرا که قبل ازین باقطاع دارا بي شکوه تعلق داشت درین وقت
از تفرق سپاه و مردم او که بنظم و نسق آن قیام مینمودند مختل
و نامنتظم شده بود و مفسدان واقعه طلب آنجا سر بفساد برداشته
طریق بغی و عصیان پیموده بودند رای ملک آرای خدیو جهان
پرتو التفات به پرداخت آن افگنده جعفر ولد اله وردي خان را
بفوجداري و نظم مهمات آن چکله و تادیب مفسدان آن سرزمین
تعین فرمودند و بعنایت خلعت و فیل بامادهٔ فیل و از اصل و
اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار ازان جمله هزار سوار دو
اسپه و سه اسپه نواخته از پیشگاه سلطنت رخصت نمودند هفدهم
بادشاهزادهٔ عالیقدر والا تبار محمد سلطان را فرمان شد که بشرف
ملازمت اکسیر خاصیت جد بزرگوار استسعاد یابند بادشاه زادهٔ والا
نژاد بموجب حکم لازم الانقیاد داخل قلعهٔ مبارک شده از روی توره
و آداب چنانچه از شهنشاه فلک قدر مالک رقاب مسترشد گشته بودند

کامیاب ملازمت جد امجد والا جناب گردیدند و درین تاریخ شیخ میرک و جمعی دیگر از بندهای سدهٔ خلافت شرف زمین بوس بارگاه جلال یافته بعنایت خلعت سرفراز شدند و نوزدهم پرده آرای هودج عزت زینت افزای مشکوی ابهت ملکهٔ خورشید احتجاب تقدس نقاب بیگم صاحب بموجب امر اعلی حضرت بباغ نور منزل آمده ادراک ملاقات همایون نمودند و زبدهٔ امرای منیع الشان جعفرخان که منصب جلیل القدر وزارت کل باو مفوض بود و تقربخان که در پیشگاه سلطنت نهایت قرب و منزلت داشت سعادت اندوز ملازمت اشرف گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافتند و همچنین دیگر امرای عالیمقدار و ارکان دولت پایدار و سایر ملازمان عتبهٔ خلافت بجناب والا و آستان معلی شتافته فوج فوج روی امید بدرگاه عالم پناه آوردند و در کریاس گردون اساس جهانی از اصناف خلق و عالمی از فرق ناس فراهم آمد و گیتی خدیو فلک سریر عالمگیر بر مسند عظمت و اقبال جلوس اجلال فرمودند خلایق را که امیدوار دولت ملازمت فایز الانوار بودند بارعام دادند و طوایف انام بوسیله بخشیان عظام و ایستادگان بساط فلک احترام آداب ملازمت و قواعد تهنیت بجا آورده باشارهٔ والا میر توزکان مرتبه دان و یساولان پایه شناس بر وفق درجات و مراتب و بر حسب تفاوت مناصب هر کدام را درجا و مقام مناسب باز داشتند و همگی در خور رتبه و حالت خویش مورد الطاف گشته رایت عزت باوج کامرانی افراشتند و رای رایان که بحسن کفایت و کاردانی سر دفتر اهل دیوان بود با جمیع متصدیان دیوانی و

زمرهٔ اهل قلم و ارباب محاسبات جبه سای عتبهٔ علیه گشت و
برخی از مراتب ملک و مال که درین مدت انواع فتور و اختلال
بقواعد آن راه یافته بود بعرض اشرف این واقف رموز سلطنت و
فرمان روائی و دانای اسرار خلافت و جهان پیرائی رسانیده دران
ابواب باحکام کرامت نظام که امور دین و دولت و مهام ملک و
ملت را سرمایهٔ رونق و انتظام بود مامور و مسترشد گردید و از
غرهٔ این ماه مبارک اثر که در معنی غرهٔ شهور نصرت و ظفر بود
تا این تاریخ میمنت گستری جمعی کثیر بمراحم و عنایات شهنشاه
عدو سوز دوست پرور کامیاب و بهره‌ور شدند از انجمله تابنده گوهر
محیط حشمت گرامی ثمر نهال خلافت بادشاه زادهٔ والا قدر محمد
سلطان بمرحمت جیغه و خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و دو زنجیر
فیل نوازش یافتند و از خزانهٔ مکرمت و احسان شهنشاهانه بیست
و شش لک روپیه بمراد بخش عطا شد و خانخانان بهادر سپه سالار
که بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار سرفراز بود مجموع
تابینان او دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و زبدهٔ نوئینان درست
اخلاص شیخ میر بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت وشجاعت
خان خلف خانخانان که منصب سه هزاری دو هزار سوار سربلندي
داشت بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار کامیاب عنایت و رعایت
بادشاهانه گشته مخاطب بخان عالم گردید و فتح جنگخان باضافهٔ
پانصدي پانصد سوار به منصب سه هزاری سه هزار سوار و یکه
تاز خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار
سوار مباهی گشتند و علی هذا القیاس جمیع بندها بعنایت خلاع

و اسپان و نقود و غیرها مورد نوازش گشتند بیستم که عزم دخول بمستقر اورنگ حشمت پیش نهاد خاطر ملکوت ناظر گشته بود رایات نصرت طراز از باغ نور منزل باهتراز آمده مراد بخش را چون هنوز اثری از زخم و آزارش باقی بود حکم شد که در همانجا که بود اقامت داشته باشد و خدیو جهان دار جهان ستان قرین تائید ربانی وفر آسمانی از آن بستان سرای دولت و کام رانی که مدت نه روز از فیض نزول اشرف کامیاب خضرت و نضارت بود با بخت بلند و اقبال آسمان پیوند بر فیلی ابر خرام سپهر مانند سوار گشته لوای توجه بشهر افراختند * * نظم *

ظفر از یمین نصرتش از یسار * فلک یاور و اختر و بخت یار
زمین تابع و آسمان پیروش * نشان جم و شان کیخسروش

خلایق را از مشاهدهٔ خورشید جمال عالم آرای شهنشاه جهان و بادشاه نوجوان دیدهٔ امید تازگی و روشنائی پذیرفت و جمیعت و آسودگی که بیگانهٔ وحشت سرای دلها شده بود دگر باره با خواطر پریشان طرح الفت و آشنائی افگند ساکنان مستقر الخلافت چون از میامن الطاف بیکران و مآثر عدل و رافت بی اندازهٔ خدیو زمان جان‌نو وحیات تازه یافته بودند و از خورد و بزرگ بشکر آن نعمت سترگ از هر گوشه زبان بدعا و ثنا کشودند و بلسان حال مضمون این مقال ادا نمودند * * نظم *

خدا یاورا مملکت پرورا * سکندر سریرا جهان داورا
ز آدم بمیراث عالم تراست * جهان بادشاهی‌مسلم‌تراست
مهین گوهر سلک آدم توئی * بهین میوهٔ باغ عالم توئی

جهان سر بسر در پناه تو باد * سر دشمنان خاک راه تو باد

و منزل دارا بی شکوه که باشارهٔ والا پیشکاران پیشگاه سلطنت آنرا از گرد بیرونقی رفته به بسط بساط دولت و سعادت آراسته بودند فیض اندوز نزول همایون گردید و درین روز عالم افروز آفتاب مرحمت سایهٔ ذو الجلال از اوج مکرمت و افضال پرتو تربیت و توجه بر احوال امرا و بندهای آستان خلافت افگنده جمعی کثیر بمواهب عالیه و مراتب ارجمند کامیاب و سربلند گشتند از آنجمله عمدة الملک خلیل الله خان که سابق پنج هزاری پنج هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه منصب داشت بمنصب والای شش هزاری شش هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بلند رتبه گردید و محمد امین خان بخدمت جلیل القدر میر بخشیگری والا پایگی اندوخته بمرحمت خلعت خاص اختصاص یافت و تربیت خان باضافهٔ هزار و پانصدي دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار سرفراز گشته بنظم مهام بلدهٔ طیبهٔ اجمیر معین شد و خان زمان باضافهٔ دو هزاری بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره مورد نوازش شده بقلعه داری ظفرآباد سربلند گشت و اسد خان بخشيِ دوم باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و فیض الله خان باضافهٔ هزاری بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار پایهٔ عزت برافراخت و ارادتخان ولد اعظم خان کلان که چندي پیش ازین در زمان اعلی حضرت از منصب معزول شده بود درین هنگام عنایت بادشاهانه شامل حالش گشته بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مورد

مرحمت گردید بیست و یکم که همان منزل دل نشین از فر نزول برازندهٔ اورنگ دولت ودین فیض آگین بود تجدید مراسم کام بخشی و عطا گستری نموده بسیاري از بندهای عتبهٔ خلافت را بمراحم خسروانه نواختند ازانجمله طاهر خان باضافهٔ هزاری دو هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزاري و پانصد سوار و قباد خان باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار و پانصد سوار سر بلند گردیدند *

اکنون کلک حقایق ارقام بذکر شمهٔ از حال دارا
بی شکوه نکوهیده فرجام تمهید کلام نموده بنگارش
مآثر اقبال دشمن مال خدیو جهان می پردازد

آن راندهٔ کشور دولت و عافیت بعد فرار مستقر الخلافت اکبر اباد با قریب پنجهزار سوار چهار دهم ماه رمضان خود را بدهلي رسانیده در قلعهٔ بابر شهر کهنه که بمناسبت خرابی و بی رونقی شایان نزول او بود مانند جغد بویرانه فرود آمد و چون شهنشاه توفیق سپاه بعد از وقوع فتح و فیروزی ازکمال مروت ذاتي و فتوت جبلی که شیمهٔ قدسیهٔ آن حضرت است تعاقب آن بد عاقبت روا نداشته افواج نصرت قرین بتکامشي او تعین نفرمودند ویکچند رایات ظفر پیوند در مستقر خلافت توقف نمود آن کوتاه اندیش باطل پژوه را بتازگی وسوسهٔ دیو پندار رهنمون وادی ادبار گشته خیال محال تدارک و اندیشه خام انتظام در سر افتاد و بقصد سامان فتنه و جنگ در دهلی بساط توقف و درنگ گسترده بسرانجام سپاه و لشکر پرداخت و دست تعرض باشیا و اموال و اسپان و افیال سرکار خاصهٔ بادشاهی

و نقود و اجناس و امتعه و ذخائر امرا دراز نموده در هرجا هرچه میدانست تصرف مینمود و چون بسلیمان بی شکوه پسر بزرگ خود که بموجب طلب او با لشکرها از پتنه می آمد و بامرای عتبهٔ خلافت که همراه او بودند نوشته بود که ازان طرف آب جون رو بسمت دهلی آورده بر جناح سرعت و استعجال باو ملحق شوند انتظار رسیدن پسر با آن لشکر میکشید و این هوس فاسد تا تمام در دیگ سودای خام می پخت که بعد از رسیدن آن گروه که هردو لشکر یکجا شود و مواد شوکت و قدرتش تزاید پذیرد دیگر باره لوای فساد افراشته صف آرای کین و عناد گردد و اگرچه میل خاطر امرای خیر اندیش دولتخواه و انجذاب قلوب کافهٔ لشکر و سپاه باین پایه افزای اورنگ عظمت و جاه از دیرگاه میدانست لیکن از روی مکیدت و شر انگیزی که پیوسته بنای معاملهٔ او بران بود خفیه بخطوط و استمالت نامهای فریب آمیز عمدها و ارکان دولت حضور و امرای صوبه جات و حکام ولایات را از نزدیک و دور به نافرمانی و مخالفت و عدم انقیاد و اطاعت خدیو جهان اغوا نموده بجانب خود دعوت مینمود چنانچه آثار شرارت و افساد او از اوضاع گروهی که نقد عبودیت شان ناقص عیار اخلاص بود و برکسوت عقیدت طراز خلوص و یکرنگی نداشتند لائح می شد و همچنین بنوشتهای فساد انگیز پنهانی در وسوسه و اغرای اهل حضرت میکوشید و ازانجا که نهاد آدمی بر پذیرفتن نقوش وساوس و قبول آثار تخیلات خاصهٔ آنچه در لباس نیک خواهی و خیر اندیشی جلوهٔ غلط نما کرده خرد آشوب و دانش فریب گردد

مجبول و مفطور مست تسویل و اغوای اورا فی الجمله تاثیری از
بعض اطوار آن حضرت نیز مستنبط میگشت مجملا بعد از دفع
فتنهٔ آن باطل ستیز شورش انگیز که ساحت سرابستان سلطنت
و اقبال از خار وجود شر آمود ش پیرایش یافت و حریم کعبهٔ جاه
و جلال از پرتو ماهچه رایت منصور فروغ سعادت پذیرفت خدیو
بیدار بخت سعادت نصیب را از کمال خلوص نیت و صفای
طویت مکنون خاطر فیض پیرا و پیش نهاد ارادهٔ والا این بود که
در ساعتی مسعود احراز ملازمت حضرت اعلی نمایند و بتقدیم
مراسم اخلاص و عقیدت در استرضای خاطر اشرف کوشیده اگر
بمقتضای بشریت از رهگذر وقوع حوادث و حدوث وقائعي که
بحکم ضرورت رویداد غبار بر آئینهٔ ضمیر مهر انور باشد آنرا مشافهة
بی توسط اغیار بسر آستین اعتذار بزدایند تا بالکلیه غایلهٔ حجاب
مرتفع شده مصافات تام حاصل آید لیکن چون آن حضرت را کمال
توجه و التفات بحال خسران مآل دارا بی شکوه بود و بتسویلات و
تزویراتش فریفته شده سررشتهٔ صواب اندیشی از کف گذاشته بودند
و بجهت رعایت جاذب او چشم از صلاح دولت و اقبال پوشیده
همگی در اصلاح حال آن فساد اندیش فتنه گر و تربیت آن نهال
بی بر و نخل بی ثمر میکوشیدند چنانچه باوجود ظهور آثار
بیجوهری ازان نا خلف دودمان سلطنت و سروري که صورت
بیدولتي و حقیقت بیحاصلی او مشهور عالمیان گردید هنوز آن
حضرت را اثر توجه باطن نسبت بآن ظاهر البطلان معلوم می شد
و سنوح اموری که باقتضای تقدیر رباني و مشیت یزدانی

رویداد خلاف مرغوب و منافي مطلوب آن حضرت بود و معهذا
ازان جانب امری که محرک و سلسله جنبان ملاقات باشد بظهور
نپیوست لا جرم خدیو دقایق شناس دانش آئین باوجود این
مراتب و مقدمات بادی ملازمت شدن را بی لطف دانسته بحکم
تقاضای حال ترک آن عزیمت که قبل ازین مرکوز خاطر قدسي
شیم بود نمودند و چون در خلال این احوال خبر توقف دارا بی
شکوه در دهلی و مراتب فتنه سگالی او چنانچه سمت گذارش
یافت بمسامع جاه و جلال رسید و دفع مادهٔ شورش و فساد و قطع
ریشه خصومت و عنادش برذمهٔ همت علیا لازم بود و تهاون
و تاخیر در آن خلاف آئین راي و تدبیر مینمود کفایت شر آن
بد اندیش وجه عزیمت جهان کشا ساختند *

نهضت موکب مسعود از مستقر سلطنت خدا داد بصوب دار الخلافة شاه جهان آباد وشرح سوانح دیگر

چون راي عالم آرای و همت مملکت پیرای حضرت
شاهنشاهي باقتضای مصلحت دولت و اقبال عازم این نهضت
همایون فال گشت بر خاطر ملکوت ناظر چنین پرتو افگند که مهین
شعبهٔ دوحهٔ جاه و جلال گزین باوهٔ نهال حشمت و کمال بادشاهزادهٔ
عالیقدر محمد سلطان را با جمعی از جنود قاهره در مستقر
الخلافه اکبراباد گذاشته خود با بقیهٔ مواکب گردون شکوه متوجه
مقصد گردند لاجرم آن و الا نژاد را بنظم امور آن مقر اورنگ خلافت
معین ساخته بمرحمت خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و دو زنجیر

فیل و دو اسپ عربي و شصت اسپ ترکی و انعام دولک روپیه
نواختند و اسلام خانرا بخدمت اتالیقي آن نهال گلشن دولت
و فاضلخان را بجهت خدمت اعلی حضرت و پرداخت مهمات
بیوتات و رتق و فتق امور کارخانجات سرکار خاصهٔ شریفه که اکثر
در آن مرکز حشمت بود و ذو الفقار خان را بحراست قلعهٔ مبارک
مقرر نمودند و تقربخان را که در معالجهٔ حضرت اعلی مساعی
جمیله و تدابیر لایقه بظهور رسانیده بمزاج اشرف اشنا شده بود حکم
فرمودند که در خدمت آن حضرت بوده بعلاج بقیهٔ کوفت و تدبیر
صحت مزاج مقدس قیام نماید و اورا بعنایت خلعت خاص و
جمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و انعام سه هزار اشرفي کامیاب مراحم
بادشانه گردانیدند و بیست و دوم ماه مبارک رمضان فتح و ظفر
همرکاب و نصرت و اقبال هم عنان بعزم دار الخلافة شاه جهان آباد
از مستقر سریر سلطنت ابدی بنیاد نهضت نموده موضع بهادر پور
را از انوار فیض نزول فروغ میمنت بخشیدند و درین روز نوگل
حدیقهٔ سلطنت تازه نهال گلشن عظمت بادشاه زادهٔ ارجمند عالی
تبار ستوده شیم محمد اعظم بر موجب فرمان خدیو جهان بخدمت
جد امجد والا مکان شتافته باحراز شرف ملازمت آن حضرت سرمایهٔ
دولت و سعادت بر گرفتند و پانصد مهر و چهار هزار روپیه بطریق
نذر گذرانیدند حضرت اعلی بدیدار قرهٔ باصرهٔ دولت و کامرانی مسرت
و شادمانی اندوخته آن ثمرة الفواد سلطنت و جهانبانی را دیرآغوش
عاطفت و مهرباني کشیدند و بانواع عنایات و مراحم نوازش نموده
رخصت معاودت بخشیدند و دو روز دیگر آنجا مقام شده بیست

و چهارم عمارات دولت خانهٔ‌گهات ساهی از فر قدوم اقدس گرامي گشت و موکب مسعود دران فرخنده منزل نیزده روز اقامت نمود درین خجسته هنگام از تقریر منهیان فرخنده پی خبر فرار دارا بی شکوه از دهلي معروض حجاب بارگاه خلافت شد چون توقف او در انجا چنانچه گزارش یافت بامید رسیدن سلیمان بی شکوه و سپاه همراه او بود و آنها دران نزدیکي نرسیدند و به یقین میدانست که خدیو دوربین دانش آئین از استماع خبر توقف و فتنه سگالی او در دهلی بقصد دفع آن خمیر مایهٔ فساد رایت عزیمت بصوب دار الخلافت شاه جهان آباد خواهند افراشت اورا در آنجا مطلق العنان وخلیع العذار نخواهند گذاشت و اگر بیش ازین اقامت و درنگ گزیند شاید پسر او باو ملحق نشود و جنود اقبال متوجه استیصال او گردد و ازانجا که موسم برشگال در رسیده بود این اندیشه هم داشت که مبادا از کثرت بارش و وفور گل و لای راه سفر مسدود گشته رسیدن بلاهور که آنرا گوشهٔ عافیت و محل امینست خویش می‌اندیشید صورت نه بندد و مقارن اینحال آوازهٔ توجه رایات جاه و جلال از مستقر اورنگ سلطنت بصوب دار الخلافت شنید لهذا دگر باره مغلوب رعب و هراس گشته دل از بودن دهلي برگرفت و بیست و یکم ماه رمضان ازآنجا رخت ادبار بربسته روانهٔ لاهور شد و کیفیت حال کثیر الاختلال خود بسلیمان بی شکوه و باقی بیگ مخاطب به بهادر خان نوکر خود که اورا اتالیق آن باطل بیجوهر و صاحب اختیار لشکر ساخته همراهش کرده بود اعلام نموده بآنها نوشت که اگر توانید از انروي

آب جون براه بوریه ومهارن پور برجناح تعجیل خود را در سهرند یا
لاهور باو برسانند و سرانجام احوالش بعد ازین گذارش خواهد یافت *

از سوانح این ایام تعین یافتن خاندورانست با برخي از عساکر
گیهان ستان به تسخیر قلعهٔ اله آباد - چون بمسامع علیه رسید
که سید قاسم باره که از جانب دارا بي شکوه بحکومت آن صوبه قیام
داشت باوجود اطلاع بر کیفیت حال آن خسران مآل و حقیقت
اقتدار و استقلال این برگزیدهٔ ذوالجلال توفیق سلوک طریق عبودیت
و دولتخواهی نیافته سر بر خط انقیاد نمی گذارد و بوسوسهٔ خیالات
فاسد و اندیشهای خام قلعهٔ اله آباد را که در متانت و حصانت
شهرهٔ ایام است استحکام تام بخشیده باستظهار رصانت و محکمي
آن حصار استوار راه کجروی و خلاف می سپارد لاجرم عزم تسخیر
آن پیش نهاد خاطر انور گیتی خدیو ممالک ستان گشته درین
هنگام خان مذکور را بانوجي از جنود منصور بد انصوب معین
فرمودند که اگر سید قاسم از خواب غفلت بیدار شده بصلاح کار و
حسن مآل راه برد و بی‌تعلل و درنگ و ارتکاب جدال وجنگ قلعه
را تسلیم کند آن را بتصرف در آورده سید قاسم را بجناب والای
خلافت فرستد و خود بحکومت و نظم مهام آن صوبه قیام نماید و
اگر از کوتاه بینی و محال اندیشي درمقام سرکشی و نگاهداشت
قلعه باشد بمحاصرهٔ آن پرداخته بقهر و استیلا مفتوح سازد و خان
مذکور را هنگام رخصت بعنایت خلعت خاص و اسپ و فیل نواختند
و از منصبش که پنج هزاری پنجهزار سوار بود دو هزار سوار دواسپه
و سه اسپه مقرر ساختند و هم درین ایام مرادآباد را که از محال

مفسد خیز است و قبل ازین باقطاع رستم خان تعلق داشت بجاگیر
قاسم خان عطا فرمودند و اورا بعنایت خلعت و اسپ و فیل امتیاز
بخشیده رخصت آن صوب نمودند و ذوالفقادر خان که بحراست قلعهٔ
مستقر الخلافت تعین یافته بود بعطای خلعت و اسپ و فیل و
نقاره و انعام شصت هزار روپیه و اسلام خان که بخدمت بادشاهزاده
محمد سلطان مقرر شده بود بمرحمت خلعت و انعام سی هزار
روپیه و هریک باضافه منصب مورد انظار عاطفت گردیده مرخص
شدند و ارادت خان بصوبه داري اوده معین گشته باضافه هزار و
پانصدی هزار و پانصد سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار
ازآنجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه والا رتبه گردید و بمرحمت
نقاره نوازش یافت و مختار خان بفوجداری سرکار ناندیر تعین
یافته باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاري هزار و
پانصد سوار تارک افتخار برافراخت و عبد النبي خان بفوجداری
اتاوه تعین یافته مشمول مراحم خسروانه گردید و هوشدار خان
بخدمت داروغگی غسل خانه از تغییر خانه زاد خان خلعت
سرفرازي پوشید و قلندر بیگ بقلعه داري کلیان منصوب گشته
بخطاب قلندر خاني و داراب برادر مختار خان از کومکیان دکن
بخطاب خاني و میر بها دردل برادر دیگرش بخطاب جان سپار
خاني نامور شدند و شفقت الله ولد سزاوار خان مشهدي که پدرش
چندي قبل ازین در صوبهٔ بهار ودیعت حیات مستعار سپرده بود
بخطاب پدر خویش مخاطب و از اصل و اضافه بمنصب هزاري
دو صد و پنجاه سوار کامیاب نوازش گردید و هم درین اوقات عاطفت

بادشاهانه مراد بخش را به بخشش دو صد و سی و سه سر اسپ نواخت و بفتح[(۵)] جنگ خان و کار طلب خان و رشید خان هر کدام بیست هزار روپیه و سید مظفر خان پانزده هزار روپیه و بهرندوله خان ودتازجی هرکدام ده هزار روپیه و باخلاص خان ومقیم خان و سید نصیرالدین خان دکنی و زیردست خان و اسماعیل خان نیازی وسکندر روهیله وترنکجی[(۶)] و ناناجی بهونسله و رستم راو و اود احترام هرکدام پنجهزار روپیه وعلی هذا القیاس به بسیار بندها عطا شد بیست و هفتم موکب جهان نورد ازگهات سامی باحتراز آمده نواحی جلال آباد مضرب سرادقات جلال گشت و روز دیگر دران سرمنزل همایون اتفاق اقامت افتاده فردای آن نزدیک باغ سلیم پور منزل گاه دولت شد و سلخ ماه مبارک که موکب ظفر اعتصام در آن فرخنده منزل مقام داشت رای عالم آرای شهنشاه عدو بند کشور کشا چنان اقتضای نمود که فوجی از عساکر اقبال به تعاقب دارا بی شکوه خسران مآل که هنوز هوای فساد اندیشی و کینه جوئی در سر داشت و بقصد سرانجام اسباب تدارک متوجه پنجاب گشته بود تعین فرموده آن تیره بخت تباه روزگار را در هیچ جا فرصت ثبات و قرار و مجال اعداد مواد فتنه و پیکار ندهند بنابران بهادر خان را با گروهی از مبارزان جنود نصرت به تعاقب آن بد عاقبت معین ساختند و منصبش را باضافه

(۵ ن) و چندین از امرای عتبهٔ سلطنت و بندهای مستحسن خدمت بانعام دولک روپیه کام یاب ساخت *

(۶ ن) ترنکجی و با یاجی بهونسله و رستم راو و ادراجیرام الخ *

هزاري پانصد سوار چهار هزاري دو هزار سوار معزز نموده هنگام
رخصت اورا بعنایت خلعت و اسپ و انعام سی هزار روپیه
نواختند و درین هنگام تابندهٔ گوهر درج دولت درخشندهٔ اختر
برج سلطنت بادشاه زادهٔ والا گهر محمد معظم را که در دکن بودند
بارسال خلعت خاص شرف اختصاص بخشیدند و مهابت خان
صوبه دار کابل وزیر خان صوبه دار خاندیس و سیادت خان ناظم
امور دار الخلافت شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل
را بعنایت ارسال خلعت سرفراز گردانیدند و کنور لال سنگه
پسر را نا راج سنگه که از وطن رسیده باستیلام سدهٔ سنیه ناصیه
افروز طالع گردید و بمرحمت خلعت فاخره و یک عقد مروارید
و سر پیچ و طرهٔ مرصع کام یاب عزت شد و عاطفت بادشاهانه
از سر نوازش رانا را بارسال سرپیچ مرصع گران بها سرفراز ساخت
و فیض الله خان از تغییر نوازش خان قور بیگی شده مطرح انوار
التفات گردید و سید مظفر باره ولد شجاعتخان مرحوم بخطاب
پدر خویش بلند نامی یافت و خواجه نور که از بندهاي درگاه
آسمان جاه بود بخدمت گذاری اعلی حضرت تعین یافته مخاطب
به معتمد خان گشت و خلعت و اسپ و فیل باو عطا شد و چون
ماه مبارک رمضان بهزاران فرخندگی و فیروزی منقضی گشت
شب چهار شنبه یازدهم تیر هلال خجسته فال عید الفطر از افق
سعادت طلوع نموده عرصهٔ جهان را بانوار بهجت و شادمانی و لوامع
عشرت و کامراني چون مشرق خورشید نوراني ساخت کوس طرب
و شادیانهٔ نشاط بنوازش درآمد و رسم عیش و آئین طرب تازه گردید

و روز عید که از منزل سلیم پور کوچ میشد نوئینان نامدار و امرای عالی مقدار و سائر بندهای اخلاص منش عقیدت شعار بجناب والای سلطنت و سدهٔ آسمان سای خلافت حاضر گشته به تسلیمات تهنیت تارک آرای سعادت گردیدند و بتقدیم آداب مبارکباد این روز سعید که مقدمهٔ هزار عید امید بود رسم بندگی بجا آوردند و آن روز سه کروه طی گشته نزول اجلال شد و دران فرخنده روز جهان افروز عاطفت بادشاهانه عمدة السلطنة القاهرة خان جهان را که حضرت اعلی بعد از هزیمت یافتن دارا بی شکوه چنانچه گذارش یافت باغوای و افساد آن فتنه پژوه مورد بی‌عنایتي ساخته از منصب و جاگیر عزل فرموده بودند منصب جلیل هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه نوازش نموده بخطاب والای امیر الامرائی بلند نامی بخشیدند و محالي که دو کرور دام جمع آن بود برسم انعام مکرمت فرمودند و خانخانان بهادر سپه سالار بعطای خلعت خاص و انعام دولک روپیه و محالی که دو کرور دام جمع آن بود کامیاب مواهب بادشاهانه گردید و خلیل الله خان بمرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا و اعتقاد[2] خان بعنایت اسپ و فیل سرفرازی اندوختند و دلیر خان که بیاوری بخت از تبعیت و همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده بود شرف اندوز تقبیل سدهٔ اقبال گشته بعطای خلعت فاخره و اسپ باساز طلا و شمشیر

(۲ ن) عنایت خان

و جمدهر مرصع و باضافهٔ هزاری هزار سوار به منصب پنج هزاری
پنجهزار سوار مطرح انظار مکرمت شد و عبد الله خان ولد سعیدخان
بهادر مرحوم که او نیز از سلیمان بی شکوه جدا شده بود احراز
سعادت ملازمت اشرف نموده بعنایت خلعت و خطاب سعید خاني
و دیگر عنایات خسرواني مباهی گردید و سید عبد النبي ولد خاندوران
بهادر مرحوم خلعت یافته به اله آباد مرخص شد که در ملک
کومکیان مهین برادر خود باشد وصف شکن خان بمرحمت اسپ
و انعام بیست هزار روپیه سرفرازی یافت و بیست هزار روپیه
بچندی دیگر از ملازمان رکاب دولت انعام شد دوم ماه فرخنده
فال شوال آن روی قصبهٔ متهرا از سایهٔ سنجق جهانکشا فروغ
آگین شد و چون این روز عشرت افروز موافق سیزدهم تیر
بود که روز عید کلانی است در منزل مذکور دگر باره جشن طرب
و نشاط ترتیب یافته آئین کامراني و کام بخشی تازه شد و چنانچه
درین دولت ابد طراز معهود است امرای نامدار و عمدهای
آستان سپهر مدار صراحیهای مرصع و مینا کار پر از گلاب و عرق
فتنه و بهار گذرانیدند و از زبان حال بآهنگ این دعا ترانه
سرا گشتند * * نظم *

فرخنده بود چو عید هر روز و شبت * بی نیل امل مباد دست طلبت
تا پر عرق فتنه بود شیشهٔ چرخ * پر باد صراحی ز گلاب طربت

و درین روز خجسته بسیاري از بندهای آستان جلال ملازمان رکاب
اقبال باضافهٔ منصب و دیگر عطایا و مواهب فیض اندوز عاطفت
بادشاهانه گردیدند از آن جمله سعید خان باضافهٔ پانصدی پانصد

سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و خواصخان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مباهی گردیدند و سید شیر خان باره بفوجداری سرکار ترهت منصوب گشته باضافهٔ پانصدی سه صد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سرفرازی اندوخت و بعنایت علم لوای امتیاز برافراخت و عبد الله بیگ ولد علیمردانخان مغفور و اعتماد خان که در سلک همراهان سلیمان بی شکوه بودند عز بساط بوس دریافته مشمول مراحم خسروانه گشتند *

ذکر مراتب زیاده سری و محال جوئی مراد بخش جاهل نادان و دستگیر شدن او به یمن تدبیر و اقبال والای خدیو جهان

ازآنجا که امر جلیل سلطنت و شهنشاهی و شغل نبیل خلافت و گیتي پناهی که ظل خورشید عظمت و جلال الهی است مانند شان الوهیت و مرتبهٔ ربوبیت مستدعی عدم سهیم و انباز است و صدق کریمه [لَوْكَانَ فِيْهِمَآ اٰلِهَةٌ] بمشرب و افهان اسرار نظام کل شامل نشأتین حقیقت و مجاز حکمت و مصلحت پیرای ایزد جهان آرا در نظم سلسلهٔ وجود و کارخانهٔ تکوین چندین تقاضا نمود که والا قدر سعادتمندی که بفوز این رتبهٔ بلند و منزلت آسمان پیوند مستسعد گشته از پیشگاه کبریا قامت سعادت بهٔتشریف این موهبت علیا بیاراید ساحت حریم دولتش از غبار مساهمت و مشارکت اغیار ستردہ آید و گلشن جاه و حشمتش از خار نزاع

مفسدان دعوی کار پیرایش پذیرد مدعیان باطل گرایش را فلک پیوسته زهر حرمان مدعا چشاند و همچشمان باد پیمایش را گردون مدام غبار ناکامی در چشم امید افشاند بیخرد فتنه پروری که از سلسلهٔ انقیادش بر آمده راه خود سری پیماید سلسلهٔ تنبیه روزگارش پای فرساید و کوته اندیش مبکسری که سر از ربقهٔ اطاعتش کشیده آهنگ بالا دوی نماید بپای خود گرفتار بند تقدیر آید بدمستان انجمن غرور را ساقی اقبالش هم در اول بزم از پا در اندازد و بی ادبان بساط نخوت را ناصح تدبیرش پند از حبس و بند سازد متانت قوت رایش خام طمعان دعوی پیشه را به پختگی بر زمین ادبار زند و درست نقشی بخت والایش کج باز ان نفاق اندیشه را در ششدر مکافات افگند * نظم *

چو بخشد حق یکی را سربلندی * دهد ز اوصاف خویشش بهره‌مندی
ز لطف خود توانائیش بخشد * بملک و جاه یکتائیش بخشد
بلی آنکس که ظل ذوالجلال است * شریکش چون شریک حق محال است
شهنشه فرد می باید در اقلیم * در یکتا بود در خورد دیهیم

شاهد صدق این تقریر صورت حال خجسته مآل گیتی خدیو عالمگیر است که چون آفریدگار جهان بمقتضای حکمت بالغه منشور ریاست کبری و خلافت عظمی را بنام نامی او رقم سعادت کشیده و ذات قدسی خصالش را در صفات جمال و جلال بذات بیهمال خویش تشبیه بکمال بخشیده لاجرم آن یگانهٔ دودمان اقبال را که مظهر اتم ظل الهی و مصداق اکمل شاهنشاهی است بصفت تفرد و یکتائی در خلافت و فرمان روائی از نقص مشارکت اغیار مبرا

میخواهد و پیوسته دعوی کیشان فتنه جو و شرکت اندیشان محال
طلب را حرمان نصیب مطلب ساخته چمن دولت و ریاض
شوکتش را از نخل بی ثمر وجود این گروه باطل پژوه پیرایش
میدهد تا نهال جاه و استقلالش در کنار جویبار کمال قد کشیده
جهانیان در سایهٔ حمایتش مرفع نشینند و از شاخسار مکرمتش
میوهٔ عدل و انصاف چینند چنانچه پرتو ظهور این معنی از فتنه
جوئي و تبه رائي مراد بخش نادان و دستگیر شدن او بسر پنجهٔ
تدبیر و اقبال والای خدیو جهان بر ساحت ضمیر آگاه دلان روشن
و تابانست تفصیل این اجمال آنکه چون آن تهی دست نقد شعور
را بمقتضای خامی و نادانی و غرور دولت و جوانی دماغ هوش
از سودای تمنای سلطنت و جهان بانی آشفته بود و از خام طمعی
همواره این پندار محال در سر داشت که بعد از حضرت اعلی
دعوی وراثت ملک و سلطنت از پیش خواهد برد و فرمان روائی
و سریر آرائی هندوستان باو خواهد رسید لاجرم در مبادی سنوح
عارضهٔ آن حضرت که بشامت تبه رائیهای دارا بی شکوه خبرهای
موحش کشور آشوب در اطراف و اکناف مملکت شیوع یافته بود
در گجرات بمجرد استماع این خبر شورش اثر بی تحقیق حال
و اندیشهٔ مآل از بیحوصلگی و تنگ ظرفی رایت استقلال واستبداد
افراخته بر تخت نشست و خود را بمروج الدین ملقب ساخته
اسم سلطنت بر خویش بست و خطبه و سکه بنام خود کرد و فوجی
به بندر صورت که در آن وقت باقطاع پرده آرای هودج عزت نور
افزای شبستان ابهت ملکهٔ قدسی نقاب خورشید احتجاب بیگم

صاحب تعلق داشت فرستاده قلعهٔ آن را بقهر و استیلا با اموال
و اشیاي که از خالصهٔ شریفهٔ سرکار بادشاهی و نواب علیه در آن جا
متصرف گشت و دست تعدي و تعرض باموال و امتعهٔ مردم
دراز نموده کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه محمد شریف
پسر اسلام خان مرحوم را که از خانه زادان شایستهٔ درگاه خلائق پناه
و متصدي مهمات بندر مذکور بود با دیگر متصدیان آنجا محبوس
ساخت و انواع اهانت و آزار رسانید و علی نقی دیوان خود را
که از بندهای روشناس بارگاه خلافت بود و بموجب امر اشرف
اعلی بشغل دیوانی و کفالت مهمات سرکار او قیام داشت بي صدور
جرمي و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنهٔ عدم یکجهتی بدست خویش
بقتل رسانیده بانواع خود سري و شورش افزائی پرداخت و علانیه
طبل سرکشي و خود رائی نواخت و باوجود قرب جوار باین برگزیدهٔ
لطف پروردگار که سلطنت و فرمانروائی خلعتی بود بر قامت
استعدادش زیبا و خلافت و جهان پیرائي کسوتی بر پیکر اقبالش
زیبنده و رسا و از فرط ادب پروري و سعادت منشی اصلا تغیر وضع
نکرده اختیار جلوس بر اورنگ فرماندهی نفرموده بودند برین
جرأت و خیرگی اقدام نمود و بعد ازان که کذب آن اخبار موحشه
ظاهر شد و بتحقیق پیوست که حضرت اعلی را اگرچه بیماری
طاری گشته وضعف و فتور عظیم درقوی رفته اما هنوز شمع حیات
با برکات آن حضرت در انجمن هستی فروزان است از انجا که
هواي خود سري در سرش جا گرفته مدهوش لذت سلطنت
عاریتي شده بود تغییر اوضاع نا پسند نداد و طرفه تر آنکه در

اواخر حال که فی الجمله از مستی غرور و نادانی بهوش آمده بحکم ضرورت دست استشفاع و استمداد بدامن عاطفت و ذیل اشفاق خدیو عطوفت پرور قدسی اخلاق زده بود و در پناه حمایت شاهنشاهانه در آمده چارهٔ کار در مطابعت و همراهی آن برگزیدهٔ الهي اندیشیده میخواست که بوسیله شفاعت آن حضرت شاهنشاهی در خدمت حضرت اعلی بعذر اداهای خارج و حرکات نا هنجار خویش پردازد و ناهمواریهاي خود را هموار سازد و از نادانی و بی خردي ترک اوضاع سابق و اطوار نکوهیدهٔ نالایق نکرده تخت و چتر و سائر لوازم سلطنت همچنان با خود داشت و شهنشاه دانش پرور کامل خرد این سفاهتها را برجاهلی و خورد سالي محمول داشته از کمال بزرگی و دانائی این مراتب را ازو در میگذرانیدند و بمقتضای عطوفت و اشفاق و نهایت برد باری و حسن اخلاق برفق و مدارا با او سلوک میفرمودند که شاید رفته رفته بقبح آن اطوار ناسزاوار متفطن گشته ترک زیاده سریها نماید لیکن ازانجا که پردهٔ نخوت و غرور حجاب چهرهٔ دانش و شعورش گشته بود اصلا اورا تنبیه حاصل نشد و از مستی شراب غفلت و نادانی بخود نیامد تا آنکه بعد از جنگ دارا بی شکوه و وقوع سوانحی که در مستقر الخلافت اکبراباد روی داد چون دیدکه امر سلطنت و فرمان روائی باین زیبندهٔ اورنگ جهان‌کشائی قرار گرفته زمام حل و عقد امور خلافت بکف اقتدار خدیو روزگار در آمد عرق حسدش حرکت نموده واغوای خوشامد گویان و تحریک فتنه جویان ضمیمهٔ سودای غرور و مالی خولیای پندار او گشته

بتازگي هواي سلطنت در سرش افتاد و از بی دولتي بادهٔ نفاق و مخالفت دردل پخته سرهمسری خاریدن اغاز نهاد و بعزم فتنه و فساد و قصد سرکشی و استبداد باوجود فقدان خزانه و وجه تنخواه مواجب سپاه درصدد توفیر لشکر شده امرا و بندهای بادشاهی را بانواع استمالت و اقسام ملائمت بجانب خود دعوت مینمود چنانچه جمعی از کوتاه اندیشان ناعاقبت بین که سود خویش را از زیان نمیدانستند به تحریک بی سعادتی باو گرویدند و مناصب نامناسب و زرهای بی موجب و خطاب های بیجا بمردم بی سروپا داده اسباب شورش و سرکشی سرانجام میکرد و دست باسراف وتبذیر کشوده روز بروز بی اعتدالی را از حد میبرد و خیالهای خام و هوسهای فاسد نا تمام در سر داشت و بنابرین اندیشه های محال هنگام نهضت رایات اقبال از مستقر الخلافة اکبر اباد نخست در رفاقت موکب جاه و جلال تعلل و امهال و رزیده بهانها آغاز کرد و آخر که قرار بهمراهی داد چند روز بعد از جنود مسعود ازان مرکز دولت کوچ کرده همان جا عقب لشکر ظفر اثر آمد و بفاصلهٔ چند کروه دور از اردوي همایون نزول گزیده درکمین انتهاز فرصت کین بود لاجرم در دفع مادهٔ شورش انگیزي و مخالفت او که مودي بفساد حال بلاد و عباد میشد و ازان فتور عظیم درامن وآرامش جهانیان راه مییافت بر پیشگاه ضمیر منیر شهنشاه عالم گیر این راي دلپذیر جلوه نمود که آن بی ادب محال طلب را بلطائف دانش و تدبیر دستگیر نموده بعنواني که مستلزم فتنه وآشوبی نباشد تنبیه وتادیب نمایند وگلشن ملک و دولت از خار افسادش

به پیرایند و بنابرین عزم مصلحت اساس چهارم ماه مبارک شوال
که موکب جهان پیرا دران روي قصبهٔ متهرا اقامت داشت چون
مقرر شده بود که آن بیخرد نفاق پژوه که بعد از جنگ دارا بی
شکوه تا این هنگام بعز بساط بوس نرسیده بود بملازمت اقدس رسد
رای عالم آرای خدیو عدو بند کشور کشای برین قرار گرفت
که درهمین روز فیروز این ارادهٔ والا از قوهٔ بفعل آورده فرصت
کار ازدست نگذارند و اورا مجال غدر سگالي و فساد اندیشی ندهند

* بیت *

بود روشن بر دانش پرستان * که باشد دست دست پیش دستان
زبان دهر را به زین مثل نیست * که گوید دست پیشین رابدل نیست

لهذا در آوائل این روز که آن بی بهرهٔ جوهر دانش بکورنش آمد
اورا بحسن تدبیر دستگیر نموده خلایق را از شر شورش و افسادش
رهانیدند و چون بودن اوهمراه موکب ظفرپناه بمقتضای مصلحت
نبود بصواب دید رای صائب بعد از دوپاس شب آن تیره روز فتنه
اندوز را بعهدهٔ فدویان دولت خواه شیخ میر سپرده و دلیرخان را
با جمعی همراه کرده بقلعهٔ سپهر بنیاد شاهجهان آباد فرستادند
که آنجا پای بند زندان مکافات باشد بالجمله روز دوم وقوع این
قضیه که دران منزل فیروزی اثر مقام بود راجه جیسنگه که برهبري
بخت بیدار از همراهي سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده متوجه
سدهٔ اقبال گشته بود دولت اندوز تسلیم آستان جاه و جلال گشته
بعنایت خلعت خاص و شمشیر مرصع و فیل با مادهٔ فیل شرف
اختصاص یافت و کیرتسنگه پسر راجه مذکور که بعد از جنگ دارا

جی شکوه بوطن رفته بود و را یسنگه (۵) برادر زادهٔ راجه جسونت سنگه و سیدفیروز خان بارهه و جمعی دیگر از بندهای عتبهٔ خلافت که همراه راجه جی سنگه آمده بودند و ابراهیم‌خان خلف علیمردان خان‌که بعد از شکست دارابی‌شکوه بمقتضای خامیء جوانی سودخود اززیان نشناخته همراهیء مراد بخش اختیارکرده بود سعادت آستان بوس درگاه والا یافته بمرحمت خلعت سر بلند شدند و کنور لعل سنگه بمرحمت سر پیچ وطرهٔ مرصع تارک مباهات افراخت وارسی برادر را نا که همراه‌پسر او بدرگاه جهانپناه آمده بود بعنایت دهکدهکی مرصع مباهی گردید و قطب الدین خان خویشگي و راجه دیبي سنگه بندیله وسید حسن ولد سید دلیر خان و سید منصور بارهه و رحمتخان و دلدوست ولد سرفراز خان قدیم ودلدار بیگ برادرش و مجاهد بیجا پوری و محمد عابد (۶) نیلا وری ومنوهر داس پسر غریب داس سیسودیه وچندي دیگراز بندهای آستان خلافت که در سلک همراهان مراد بخش انتظام داشتند وعلیقلي بیگ و میر فتاح از سرداران او و میر مهدی میر سامان و سائر نوکران عمده و متصدیانش برهبري بخت بیدار احراز دولت ملازمت اکسیر خاصیت نموده خلعت نوازش پوشیدند و همگي در خور حالت و شایستگي از میامن فضل و احسان گیتي خدیو مالک رقاب کامیاب گردیدند وهمچنین مجموع سپاه و لشکریانش را که از سابق ولاحق زیاده تر بر بیست هزار سوار بود حکم معلی

(۵ ن) ولد راو امر سنگه را تهور (۶ ن) محمد عابد بهلادی

صادر شد که بخشیان عظام جوق جوق از نظر انور بگذرانند و بمناصب
و مواجب مناسب سرفراز ساخته ضمیمهٔ مواکب انجم شمار گردانند
و از زمرهٔ که مذکور شدند قطب الدین بمنصب سه هزاري سه هزار
سوار و سید منصور بارهه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و
سید حسن بخطاب خاني و منصب دو هزاری دو هزار سوار
و مجاهد بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و دلدوست بخطاب
سردار خانی بمنصب دو هزاري هزار سوار و علیقلی بیگ بخطاب
علي قلی خانی و منصب دو هزاري هزار سوار و رحمت خان
بمنصب دو هزاری ششصد سوار و دلدار بیگ بخطاب دلدار خانی
و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر فتاح بخطاب فتاح خاني
و منصب هزار و پانصدي هزار سوار و محمد عابد بمنصب هزاري
ششصد سوار و منوهر داس بمنصب هزاری چهار صد سوار و میر
مهدي بمنصب هزاري دو صد سوار تارک امتیاز افراختند ششم ماه
مذکور موکب نصرت طراز ازان فرخنده منزل باهتزاز آمده پنج
کوچ متواتر نمود و یازدهم مقام کرده دیگر تا خضراباد جای
اقامت نکردند و در عرض این چند روز خجسته جمعی کثیر
از بندهای عتبهٔ سلطنت مطرح انوار مکرمت گشته بمواهب
ارجمند مباهي گردیدند ازانجمله پرسوی دکني باضافهٔ هزار
سوار بمنصب سه هزاری سه هزار سوار ناصیهٔ افتخار افروخت
و ابو طالب ولد امیر الامرا بمنصب دوهزاری هشت صد سوار
و ابو الفتح پسر دیگرش بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار
و بزرگ امید پسر میومی بمنصب هزاري سه صد سوار رتبهٔ

سرفرازي یافتند و حسنعلی ولد اله وردیخان که هنگامی که
شجاع از سلیمان بی شکوه و راجه جیسنگه هزیمت یافته به بنگاله
شتافت از پدر خویش که رفاقت شجاع گزیده جدا شده بلشکر
بادشاهی ملحق گردیده بود و درینولا بوساطت راجه جی سنگه
دولت زمین بوس دریافته بخطاب خاني و منصب هزار و پانصدي
هزار سوار مورد مرحمت شد و نصرت الله ولد سعید خان بهادر
مرحوم بخطاب نصرت خانی و کامگار ولد کامیاب بخطاب خانی و
شیخ عبد العزیز بخطاب عبد العزیز خانی و الله یار بیگ میرتوزک
بخطاب الله یار خانی سرمایهٔ مباهات و کامرانی اندوختند و رام
سنگه ولد رتن راتهور که در موطن خویش بود و پدرش چنانچه
گذارش پذیرفته در جنگ اوجین به آب تیغ مجاهدان جنود اقبال
شربت هلاک چشید عاطفت خسروانه از روی ذره پروری و خانه زاد
نوازی که شیمهٔ کریمهٔ این گوهر افسر سرفرازیست بمنصب هزاری
هشت صد سوار و عطای جاگیر در وطن بدستوري که رتن داشت
نوازش نمود و فرمان شد که به پیشگاه حضور رسد و از خزانهٔ انعام
بادشاهانه شصت[۲] هزار روپیه بچندي از ملازمان رکاب دولت و
مبارزان بهرام صولت عطا شد و درین ایام راجه رای سنگه سیسودیه
که در جنگ اوجین چنانچه سابق ذکر یافت در سلک رفاقت راجه
جسونت سنگه انتظام داشت و پس از انهزام بوطن شتافته بود
دولت ملازمت یافته غبار آستان سلطنت را صندل ناصیه اعتبار

(۲ ن) هشت هزار روپیه

ساخت و بعنایت خلعت و اسپ و فیل و جمدهر مرصع تارک عزت بر افراخت چهاردهم خضراباد مرکز دائرهٔ اقبال گشته عمارات دلپذیرش از نزول اشرف بیت الشرف دولت شد درین روز دانشمند خان که در ایام بیماری اعلی حضرت گوشه نشین شده بود در دارالخلافت شاهجهان آباد بسر می برد فیض اندوز ملازمت همایون گشته بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و روز دیگر که آنجا مقام بود شیخ میر و دلیر خان که چنانچه گذارش یافت برسانیدن مراد بخش بقلعهٔ شاهجهان آباد معین شده بودند شرف بساط بوس دریافتند درین اوقات خجسته آثار بوساطت منهیان درست گفتار بمسامع جاه و جلال رسید که دارا بی شکوه باطل پژوه خسران مآل باوجود آن همه خذلان و نکال که نتیجهٔ سوء افعال او بود هنوز متنبه نشده راه بصلاح حال نبرده است و ترک فتنه اندیشی و فساد انگیزی نجسته عافیت را مغتنم نشمرده و از محال طلبی و باطل پرستی بهمان خیال خام و اندیشهٔ نا تمام در صدد تدارک و تلافی است و روز بروز از مردم واقعه طلب فتنه جو جمعیتش می افزاید و بهیچ وجه ترک خود رائی و شورش افزائی نمی نماید چنانچه در ابتدای فرار چند روزی که در سهرند اقامت داشت باموال راجه تودرمل که نظم و پرداخت مهمات آنجا باو متعلق بود و بعد از استماع خبر قرب وصول آن راندهٔ کشور اقبال و قبول بسهرند از دور اندیشی و پیش بینی از سر راه کناره گزیده به لکهی جنگل رفته بود دست تعدی دراز نموده کسان به تفحص و تجسس ذخائرش گماشت و قریب بیست لک روپیه

از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود و مردم نشان دادند
بر آورده متصرف گشت وازآنجا بعزم دارا لسلطنت لاهور که باقطاع
او تعلق داشت روانه شد و چون بکنار آب ستلج رسید کشتیها از
جمیع گذر ها فراهم آورده بعضی را شکست و پارهٔ را غرق نمود و
داؤد خانرا که از سرداران عمدهٔ او بود با برخی از لشکر در گذر
تلون که گذر متعارف و مقرر آن آب است گذاشت باین اندیشهٔ
فاسد که چون موسم برشکال است و راهها از کثرت گل ولای
قابل عبور موکب منصور نیست و از طغیان آب دریای ستلج پایاب
ندارد و کشتی مفقود است یکچند از صدمهٔ عساکر جهانکشا ایمن
خواهد بود و تا موسم بارش سپری نشود و دریا ها پایاب و راهها
قابل عبور جنود ظفر مآب نگردد توجه رایات خورشید تاب بصوب
پنجاب صورت نخواهد بست و او در عرض این مدت در بلدهٔ لاهور
که از خزائن بادشاهی و اموال خودش یک کرور روپیه باقور خانه
و توپ خانه و دیگر کارخانجات و اسباب تجمل و ادوات نبرد و پیکار
درانجا بود بفراغ بال باصلاح حال خود پرداخته لشکر و سپاه جمع
خواهد ساخت و دیگر باره لوای محاربه و جدال خواهد افراخت
غافل ازین معنی که نهال دولتی که ارادهٔ ازلی ببرکندن ریشهٔ آن
تعلق یابد به آبیاري سعی و تدبیر برگ بقا نگیرد و کاخ حشمتی
که حکمت ایزدي انهدام اساسش خواسته باشد بمعماري جهد و
کوشش مرمت نپذیرد مجملا بعد از ظهور این احوال رای عالم
آرای خدیو کشور اقبال چندین اقتضا نمود که آن تباه اندیش کینه
خو را که قدرعافیت و سلامت ندانسته هنوز مهیای فساد و آمادهٔ

عناد بود در لاهور فرصت ثبات و درنگ و مجال سامان اسباب فتنه و جنگ نداده ساحت پنجاب را از خار وجود فتنه آمودش بپردازند و این مهم ظفر فرجام را بعهدهٔ امرای عظام که در عقب آن بد عاقبت تیره سرانجام معین شده بودند نگذاشته خود بنفس اقدس هم دران زودی همت خسروانه بدفع او گمارند و اگرچه موسم برشکال بود و از کثرت آب و وفور گل ولای عبور عساکر جهان پیما براه پنجاب متعسر بل متعذر مینمود و بر تقدیر طی مسالک و قطع مراحل گذشتن از آب ستلج و بیاه بافقدان کشتی و عدم پایاب و باوجود ممانعت و مدافعت غنیم خسران مآب در تصور و خیال همگنان نمی گنجد و قطع نظر ازین مراتب بر موکب جهان نورد که درین سال همایون فال تعب و محنت بکمال کشیده مسافتهای بعیده پیموده بود و مکرر اقدام بر حرب و جدال و تجشم صف آرای و قتال نموده عزیمت این یورش ظفر اثر بی آنکه روزی چند تمکن و اقامت واقع شود و سپاه منصور از رنج سفر و محنت شاق برآساید بغایت صعوبت داشت و اکثر عمده ها و ارکان دولت نیز درین موسم تجویز این نهضت همایون نمیکردند لیکن ازآنجا که پیوسته مقاصد و مرادات این برگزیدهٔ ذوالجلال ساخته و پرداخته کارکنان آسمانی و عزایم و ارادات این دست پرور اقبال بتلقین الهام ربانیست درینباب رای ظاهر بینان و کنکاش عافیت گزیدان را منظور نداشته بتعلیم سروش بخت و صواب دید همت والا عمل نمودند و بر وفق مضمون [فَاِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ] شیمهٔ قدسیهٔ توکل را که پیوسته نقد وقت و حال و سرمایهٔ حصول امانی و

آمال آن حضرت است رفیق طریق نصرت و اقبال ساخته عزیمت
پنجاب مصمم فرمودند و چون فرخنده ساعت میمنت قرینی که
اختر شناسان والا نظر و دقیقه سنجان اسرار آسمانی برای جلوس
مسعود بر سریر کامرانی و اورنگ گیتی ستانی برگزیده باختیار
آن رقم سعادت بر صفایح تقویم انجم و افلاک کشیده بودند روز
مبارک جمعه غرهٔ ذی قعده موافق یازدهم امرداد بود و وقت
و فرصت آن وسعت نداشت که داخل دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد
و قلعهٔ مبارکهٔ فیض بنیاد گشته بسر انجام لوازم و اسباب و تمهید
قواعد و آداب این امر جلیل القدر بنوعی که معمول این دولت
روز افزون و مطابق توره و آئین این سلطنت همایون است بپردازند
بر پیشگاه خاطر قدسی مآثر پرتو افگند که این مهم لازم الانصرام
و عزیمت نصرت انجام را که عین صلاح دین و دولت و سرمایهٔ
نظام ملک و ملت بود بدین سبب در عقدهٔ تاخیر و تعویق نینداخته
بجهت ادراک این ساعت میمنت قرین درباغ فیض بنیاد اعزا باد
که نسخهٔ از فردوس برین و مشتمل بر منازل عالی دل نشین است
چند روزی اقامت نموده در ساعت مذکور بر تخت سلطنت و اقبال
جلوس اجلال فرمایند و از مراتب جشن و نشاط و لوازم این محفل
انبساط بآنچه در وسعت وقت و فرصت گنجد اکتفا نموده بزودی
متوجه مقصد گردند پس از تمشیت این مهم والا و حصول دیگر
مقاصد علیا که خاطر ملکوت ناظر از معظمات مراتب ملک پیرائی
و جلائل مهمات کشور کشائی هندوستان بپردازد و گلشن حشمت
و ابهت از خس و خار وجود مفسدان دعویکار بالکلیه پیرایش

پذیرد بفراغ بال و جمعیت خاطر تمهید مراسم جشن و سور و سرانجام لوازم عیش و سرور چنانچه شایستهٔ جلالت قدر و شان این دولت جهان مدار و سزاوار شوکت و عظمت سلاطین گردون اقتدار باشد نموده در خجسته ساعتی دیگر اورنگ سلطنت و سریر خلافت بجلوس اشرف والا پایه گردانند و خطبه وسکه را بنام نامی خویش پایهٔ سعادت و پرایهٔ میمنت بخشند بنابرین مقدمات پرتو ورود بساحت دار الخلافة نیفگنده داخل شهر نگشتند و شانزدهم موکب ظفر طراز از خضرآباد باهتزاز آمده باغ سندرباری که بمسافت یکروه از دار الخلافة بسمت دار السلطنت لاهور واقع است از فر نزول اشرف نضارت و خرمی پذیرفته دو روز دیگر آنمکان فیض نشان بیمن اقامت شهنشاه عالم گیر میمنت پذیر بود درین ایام عاطفت بادشاهانه راجه جیسنگه را بانعام محالی که یکرور دام جمع آن بود رتبهٔ امتیاز بخشید و محمد امین خان بمرحمت نقاره و علم رایت مباهات افراشت و سیادتخان که بنظم مهمات دار الخلافة و حراست قلعهٔ مبارکه قیام داشت ادراک ملازمت اکسیر خاصیت نموده بعنایت خلعت تشریف افتخار پوشید و فدائیخان مهین برادر بهادر خان که فوجدار میان دوآب بود تقبیل سدهٔ سپهر تمثال نموده بعطای خلعت و اسپ و نقاره و علم مشمول نوازش شد و باضافهٔ دو هزار و پانصدی هزار سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار والا رتبگی یافت و قطب الدین خویشگي بفواجداري سرکار سورتهه معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و علم مشمول نوازش شد و فوجداری سرکار لکهنو از تغییر ایرج خان بدلیر خان مفوض

گشته جما خان پسر خان مذکور بنیابت پدر بتقدیم آن خدمت مامور و بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلندی یافت نوزدهم خدیو گیتی ستان قرین دولت و بختیاری از باغ سندر باری کوچ فرموده سرا بستان فیض بنیاد اعز اباد را از فر نزول مسعود طراوت و شادابی افزودند *

فرستادن خلیل الله خان با جنود قاهره برسم منقلا بکنار آب ستلج وتعین امیر الامرا با جنود ظفر پیرا بسمت هردوار بجهة سد را سلیمان بی شکوه

درین ایام فرخنده انجام راي گیتی آرای حضرت شهنشاهی چنین اقتضا نمود که فوجي از جنود اقبال بسر کردگی عمدة السلطنة خلیل الله خان بلشکری که بپاشلیقي بهادر خان بتعاقب دارا بی شکوه معین گشته بود ملحق سازند تا هر دو لشکر یکجا جمع شده بکنار آب ستلج رسند و آنجا رحل اقامت افگنده تا وصول موکب منصور بتدبیر عبور از آب مذکور پردازند و تفحص و تحقیق گذرها نموده سوانح احوال آنصوب معروض بارگاه اجلال سازند بنابران بیست و چهارم ماه مسطور آن نوئین اخلاص آئین را بعطاي خلعت خاص و فیل و شمشیر نواخته رخصت فرمودند و سیر خان خلف او بمرحمت خلعت و اسپ و علم باضافهٔ هزاری هفصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و روح الله پسر دیگرش بمرحمت خلعت و اسپ نوازش یافته با پدر مرخص گشتند و طاهر خان و رایسنگه راتهور هر یک بعنایت خلعت و اسپ

باساز طلا و فیل و قباد خان بعنایت خلعت و اسپ و عبد الله خان سرائی برحمت خلعت و فیل و انعام هفت هزار روپیه و یکه تازخان بعنایت خلعت و فیل و سید منصور خان بارهه بعنایت خلعت و عبد الله بیگ و علیمردان خان بمرحمت نقاره و اسپ و سید منور بارهه و اودیهان را تهور هریک بعنایت اسپ و شهباز خان افغان و آتش قلماق و گروه دیگر از ملازمان رکاب دولت و مبارزان بهرام صولت با خان مذکور معین گشته بمراحم و مکارم خسروانه مفتخر و مباهی شدند و چون بعرض اشرف رسید که سلیمان بی‌شکوه باجمعی از نوکران خود و پدرش که همراه او مانده بودند ازان روی آب گنگ عنان ادبار بسوی هردوار تافته بقصد اینکه دران حدود به معاونت زمینداران آن مرزوبوم از آب گذشته اگر تواند از راه بوریه و سهارنپور خود را بحدود پنجاب رساند و بدارا بی شکوه ملحق شده ضمیمهٔ جیش فتنه و علاوه مادهٔ فساد او گردد خدیو دور بین دانش آئین را دفع و استیصال آن شعبهٔ دوحهٔ خصومت و عناد که باعث قطع پروبال و موجب ضعف حال پدر فتنه گر بدسگالش بود در کیش مصلحت بینی و صواب اندیشی لازم و متحتم نموده عمدهٔ امرای رفیع مقدار امیر الامرا را با فوجی از عساکر نصرت شعار بسمت هردوار تعین فرمودند که سد راهش شده بکفایت مهم او پردازد و آن نوئین بلند مکان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر و فیل با مادهٔ فیل و دو اسپ با ساز طلا نواختند و فدائی خان بمرحمت اسپ و نقاره و سودی خان بمرحمت خلعت و اسپ و فیل و شمشیر و انعام پانزده هزار روپیه

و سید فیروز خان بارهه بعنایت اسپ ومحمد طالب ولد امیرالامرا
بخطاب عقیدت خانی و مرحمت اسپ و بزرگ امید برادر خورد
او و سید علی اکبر بارهه وکشن سنگه و سید لطف علی و جمعی
دیگر از بندهای شهامت پرور و مبارزان جنود فتح و ظفر
بآن زبدهٔ امرای عظام معین گشته هر یک در خور حال مشمول
عنایت بادشاه دریا نوال شدند و سید شجاعت خان به تهانه داری
هردوار تعین یافت بالجمله شهنشاه جهان تا رسیدن ساعت جلوس
مبارک در باغ خلد آئین اعز اباد بتنظیم امور خلافت و جهانگشائی
وتمهید مقدمات جشن سریر آرائي و سرانجام اسباب یورش پنجاب
وتجهیز و تعین جیوش نصرت مآب بدفع و استیصال اعادي
خسران مآب پرداخته قرین دولت اقامت داشتند و هر روز بانواع
اصطناع و احسان واقسام اکرام و افضال پرتو انوارش بحال بندهای
عقیدتمند و فدویان ارادت سگال افگندهٔ همت بلند نهمت بر
کام بخشي خلایق میگماشتند و درین ایام ایرج خان که از نظم
مهام سرکار لکهنو معزول شده بود ازانجا رسیده بتقبیل عتبهٔ خلافت
چهرهٔ افروز طالع گردید *

زینت یافتن تخت شهنشاهی و اورنگ گیتی پناهی به جلوس مسعود طرازندهٔ افسر و برازندهٔ سریر شهنشاه جهان دار عالمگیر

چون حکمت کاملهٔ حضرت آفریدگار و دانای نهان و آشکار
بهر مدتی که حال روزگار باختلال گراید و مزاج زمانه از منهج

اعتدال انحراف یابد بمقتضای کمال مصلحت بینی رافت شامله بتجدید نظام کارخانهٔ ایجاد تعلق گیرد و خواهد که کهن بنای عالم تکوین از نو رونق و زینت پذیرد افسر خلافت و فرماندهي بر سر بختیاری گذارد و زمام اختیار جهان بکف اقتدار جهانداری سپارد که ملک و ملت در سایهٔ حراستش از آفت خلل و نقصان ایمن و سپاه و رعیت در پناه سیاستش از آسیب ظلم و طغیان مطمئن باشند عرصهٔ شش جهت از نور معدلتش مانند خلوت فانوس از پرتو شمع شب افروز روشن شود و ساحت هفت اقلیم از پرتو مکرمتش چون مشرق خورشید بفروغ آفتاب جهانتاب منور گردد سر از خط شرع برندارد تا طغرای سعادت جاوید بنام نامی خویش رقم نماید و گردن از حکم یزدان نه پیچد تا گردن سرکشان بکمند فرمانش در آید درلباس بادشاهی حق بندگی و شرط پرستندگی معبود حقیقی بجا آرد و در زی سلطنت و فرمان روائی همت بر فرمان برداري خالق بیچون گمارد قدم بر سریر دولت بآن نیت گذارد که احکام دین را بر کرسی نشاند و خلعت سلطنت و کامگاری بقصد آن پوشد که برهنگان وادی احتیاج را تشریف عطا و احسان پوشاند بحکمت عملی قهر و سیاست را بلطف و نوازش آمیزش دهد و بسعادت ازلی کسوت خلافت و سروری بطراز شریعت پروری آرایش نماید کشایش کار فرو بسته بفتح کشوری حساب کند و صید قلب دلخسته را بتسخیر اقلیمی برابر شناسد تدبیرش را خاصیت حکم تقدیر باشد وصیت سخایش چون جوهر شمشیرش عالمگیر بمیامن عدل و انصاف داد دهی

مظلومان و غور رسی مستمندان نماید و بحسن دانش و بینش
خریدار مطاع هنر و قدردان جوهر خردمندان باشد هم کشور صورت
بمیامین فیض و جودش معمور شود و هم دار الملک معنی از وجود
مسعودش رونق پذیرد و بتعظیم اوامر الهی لوای عزت و عظمت
بر افرازد و اجتناب از مناهی و ملاهی شعار و دثار خویش
سازد بجواهر مفاخر ولآلی معالی شاهد ملک و ملت بیار اید و
ذکر محاسن و مکارمش بر بادپای السنه و افواه بسیط جهان پیماید
بلطائف اکرام و ضائف احسان دلهای آزادگان در قید کمند محبت
خویش آورد و بشرائف عاطفت و جلائل عطا وارستگان را بستهٔ
زنجیر والای خود سازد * نظم *

جهاندار باید که کار جهان * کند راست بر داب کار آگهان
بخلق خدا مهربانی کند * بدین گلهٔ حق شبانی کند
برحم آتش جور تسکین دهد * ز ظالم ستاند بمسکین دهد
بدارد بتدبیر ناموس ملک * کند پیک اندیشه جاسوس ملک

شاهد صدق این بیان صورت احوال میمنت طراز گیتی خدیو
عالمگیر است که چون از روز نخست کلک تقدیر نسخهٔ این صفات
حمیده و فهرست این خصال پسندیده در دفتر خلقت بنام نامی
آن حضرت نوشته و دست قضا طینت میمنت آئینش باین اخلاق
کامله و ملکات فاضله سرشته بود چنانچه از آغاز طلوع صبح ولادت از
مشرق سعادت بموجب مضمون این خجسته مقال که * نظم *
بشهزادگی شاه صاحب فرست * که در غنچگی گل تمام افسرست
بزرگان بزرگ اند ز آغاز کار * ز خاور دمد مهر کامل عیار

بوارق این محامد و لوامع این محاسن از ناصیهٔ حال فرخندهٔ مآل آن طرازندهٔ سریر حشمت و جلال می تافت و از مبداء جهان افروزي و ابتدای عالم آرائی فروغ اورنگ نشیذی و لمعهٔ فرمان روائي از جبین انوار آگین آن زیبندهٔ سلطنت هفت کشور جلوهٔ ظهور داشت سواد خوانان صحائف پیش بیني را پیوسته از مشاهده انوار فر و کمالش ظاهر و هویدا بود که عنقریت بتائید ایزدی همای سلطنت در سایهٔ چتر گردون سایش بال اقبال خواهد کشود و شهباز طالع کشور کشایش بصید طائر ملک پرواز خواهد نمود لاجرم کار کنان آسماني باقتضای حکمت رباني پیوسته ابواب حصول آمال و آماني بر روی دولت آن حضرت می کشودند و سر انجام اسباب حشمت وکامراني و تمهید موجبات خلافت وجهان باني می نمودند همواره بخت هوا خواه بود و تخت چشم بر راه روزگار دیدهٔ امید بر شاه راه ازمنه و ادوار کشاده انتظار ورود این ساعت مسعود می برد و چرخ پیر طفل وش در ترصد وصول این عید دل افروز روز می شمرد تا آنکه درین هنگام که انواع خلل و فتور بارکان و قواعد ملک راه یافته بود و رونق و نظام از کار دین و ملت بکلی رخ تافته سرکشان واقعه طلب از نزدیک و دور رایت نخوت و غرور می افراختند و مفسدان فتنه جو از هر گوشه و کنار طبل فساد و عناد می نواختند بمیامن اقبال بیزوال و برکات عنایات قادر ذو الجلال خورشید عالم آرای سلطنتش از مطلع سعادت و فیروزی پرتو جهان افروزي جلوه گر آمد و آرزوی دیرینهٔ روزگار بر آمده زمان انتظارش بسر آمد و روز مبارک جمعه غرهٔ ذي قعده سال هزار و شصت و هشت هجری

مطابق یازدهم امرداد در عمارات دلپذیر باغ فیض بنیاد اعزاباد * * ع *

که همچو روضهٔ جنت مدام خرم باد

بفرمان واجب الاذعان پیشکاران پیشگاه سلطنت و خلافت بساط انبساط گسترده جشني والا و مجلسی دلکشا ترتیب دادند و ابواب عیش و سور و طرب و سرور برروی عالمیان کشادند * * نظم *

چو خاد برین بزمی آراستند * برقص آسمانها زجا خاستند
در عیش جاوید کردند باز * برامشگری زهره برداشت ساز
چوگل عالمی را ز عیش وطرب * فراهم نمي آمد از خنده لب
جهان مجلس آرائی از سرگرفت * زمین را نگین وار در زرگرفت

و بعد از انقضای پانزده گهري و بیست و دو پل از روز مذکور که موافق شش ساعت و نه دقیقه و ده ثانیه نجومی باشد شهنشاه کامبخش کامگار با بخت بیدار ودل هوشیار قرین فر ایزدی و تائید الهي بر تخت سلطنت و شهنشاهی و سریر فرماندهی و گیتی پناهي جلوس اجلال نموده پایه افزاي اورنگ و سرفرازی بخش دیهیم گردیدند * * نظم *

بر آمد بر اورنگ شاهنشهي * شرف دادش از فرظل اللهی
شهنشاه شد زینت افزای تخت * وطن کرد اقبال درپای تخت
چو از پای اوتخت افسر گرفت * بافلاک خود را برا برگرفت

صدای نقارهٔ شادیانه و نوای کوس طرب بنوازش گوش ساکنان سپهر از چپ و راست بر خاست و آهنگ زمزمهٔ تحیت و گل بانگ ترانهٔ دعا از حضاران بهشتی انجمن هزاران منت بر اجابت نهاد

امرای رفیع القدر نامدار و نوئینان اخلاص منش عقیدت شعار به تسلیمات تهنیت تارک آرای سعادت گشته در خور رتبه و منزلت دران خجسته محفل دولت بر اطراف سریر گردون مصیر گیتی خدیو عالم گیر صف کشیدند و اورنگ والا پایه آسمان سایه از فر جلوس فرمانروائی ایام مانند فلک بکام خود دیدند طبق طبق زر و سیم مانند اوراق شکوفه که نسیم در صحن چمن بر تاج هفت ترکی گل افشاند بر تارک و دیهیم آن زیبندهٔ سلطنت هفت اقلیم افشانده شد و دامن دامن چون جواهر شب افروز انجم و اختر که گردون نثار بدر منیر کند بر فرق فرقدان سای خدایگان سپهر سریر ریخته آمد و از خلعتخانهٔ جود و افضال بادشاهی جامهای رنگارنگ و خلعتهای گونا گون گرورها گروه مردم را زیب قامت افتخار گشت و خازن مکرمت و احسان سایهٔ الهی دست بخشش کشوده دامن آرزوی کامجویان را مالامال نقد مراد کرد *

* نظم *

دران محفل از بذل شاهنشهی * دل و دیده پرگشت و مخزن تهی
شد از بخشش شاه والا گهر * جگر گوشهٔ بحر وکان در بدر
ز خلعت دران بزم گردون اساس * چو خورشید شد خلق زرین لباس

فصحای بلاغت شعار و سخن سنجان نکته گزار تواریخ بدیعه برای این جلوس اقبال پیرا یافته اند ازانجمله کریمهٔ [أَطِيعُوا اللّٰهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ] است که کمال ندرت و غرابت دارد و سید عبد الرشید تتوی (۲) که در سلک دعاگویان این دولت ابد

(۲ ن) سید عبد الرشید بهتوئی

مدت است بآن ملهم گشته بر دقائق فهمان اشارت غیبی و حقایق شناسان رموز آسمانی که بدایع نکات و اسرار زبان رمز و ایما توانند فهمید مستور نیست که ظهور این لطیفهٔ بشارت بخش که بتلقین ملهم غیب رخ نموده اشارت است بانکه این پیشوای سلاطین اولی الامر و مقتدای خواقین ذوی القدر برگزیده و پسندیدهٔ خالق بیچون و بکمال حقیقت و حقانیت مستحق خلافت ربع مسکون است و خلایق را پس از اطاعت الهی و متابعت حضرت ختمی پناهی اطاعت او امر و قبول نواهی او فرض عین و منتج سعادات دارین است و میر جعفر خراسانی که در فن تاریخ گوئی سرآمد اهل زمان و از ثنا خوانان این دولت دیر پایان است (شهنشاه فلک اورنگ) تاریخ وقوع این عطیهٔ شگرف یافته و دیگر از نکته سنجان انجمن معنی * * ع *

سزاوار سریر پادشاهی

گفته امید که تا چتر زر نگار سپهر برین بر فراز اورنگ زمین سایه گستر مهر عالم گیر را تاج فیروزی و افسر جهان افروزی بر سر است سریر جهانبانی و دیهیم گیتی ستانی را از وجود این بادشاه حق آگاه دین پرور عدل گستر زیب و فر و بخت بلند و اقبال عدو بندش در تسخیر جهان هم طالع خورشید انور باد بالجمله از انجاکه لوازم و مقدمات این جشن ارجمند و جلوس سعادت پیوند را خدیو اورنگ اقبال بحکم اقتضای حال چنانچه گذارش یافت قرار داده اکثر مراتب و مراسمی که لازمهٔ سریر آرائی است بجلوس ثانی حواله نموده بودند درین جلوس میمنت قرین خطبه و سکه و تعین

لقب اشرف بعمل نیاورده موقوف داشتند و امرای نامدار و نوئینان
عالیمقدار نیز چون وقت را آن وسعت نبود که پیشکشهای لایق نمایان
که این بزم فرخنده و جلوس خجسته را شایان باشد تهیه و سرانجام
توانند نمود بمقتضای وقت هریک نذری درخور حال گذرانیده
سامان پیشکش بهنگام فرصت که خاطر از مهم اعادي پرداخته آید
و گلشن ملک و دولت از خار عناد اهل فساد به پیراید قرار دادند
و شهنشاه ابر کف دریا نوال دست مکرمت از آستین افضال بر
آورده هریک از بادشاهزادهای والا قدر عالی نژاد و ملازمان عتبهٔ
سپهر بنیاد را در خور منزلت و مرتبت کامیاب موهبتی و مشمول
مرحمتی ساختند ازانجمله رخشنده اختر برج سلطنت فروزندهٔ گوهر
درج خلافت بادشاه زادهٔ والا قدر خجسته شیم محمد معظم را که
در دکن بودند بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر فیل با مادهٔ
فیل و ده سر اسپ از طویلهٔ خاصه نواختند و غرهٔ جبین دولت و
اقبال طراز آستین ابهت و جلال بادشاه زادهٔ ارجمند سعادت توأم
محمد اعظم را که تا این هنگام منصب نیافته بودند بمنصب ده
هزاری چهار هزار سوار و عنایت علم و نقاره و تومان طوغ و آفتاب
گیر و دهکدهکی الماس گران بها و برخی جواهر گرانبها و ده سر اسپ
از طویلهٔ خاصه پایهٔ قدر افراختند و خلعت خاص و ده سر اسپ
برای مهین شعبهٔ دوحهٔ حشمت و نامداری گزین بارهٔ نخل ابهت
و کامگاری بادشاه زادهٔ والا نژاد محمد سلطان را که در مستقر الخلافة
اکبرآباد بودند فرستادند و زبدهٔ فدویان شیخ میر بمرحمت خلعت
خاص و یک زنجیر فیل و ده سر اسپ ازانجمله یکي با زین و

ساز طلا و از اصل و اضافه بمنصب والای پنج هزاری پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه مشمول الطاف شاهنشاهانه گردید و راجه جیسنگه بعطای خلعت خاص و جمدهر مرصع و دو اسپ یکي با زین و ساز طلا و عمدة السلطنته جعفر خان بعنایت خلعت خاصه و باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب ششهزاری ششهزار سوار دو اسپه و سه اسپه و دلیر خان بعنایت خلعت و فیل بامادهٔ فیل و ذو الفقار خان و اسلامخان که در مستقر الخلافة اکبرآباد بودند هریك باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و کنور رام سنگه باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاري چهار هزار سوار و میان‌خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و نامدارخان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و محمد امین خان میربخشی بمرحمت یك زنجیر فیل و مرتضی خان بعطای شمشیر و جمدهر مینا کار و اسپ با ساز طلا و راجه رای سنگه سیسودیه بمکرمت خلعت و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و اسد خان بخشی دوم بعنایت یک زنجیر فیل و هوشدار خان بعنایت نقاره و اسپ با ساز طلا و صف شکنخان بمرحمت فیل و اسپ با ساز طلا سربلند گردیدند و اصالتخان بعنایت خلعت و یلك زنجیر فیل و انعام بیست هزار روپیه و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار مورد نوازش گشته رخصت دکن یافت که در خدمت بادشاهزادهٔ ارجمند والا گوهر محمد اکبر بوده هنگامی که به موجب یرلیغ معلی آن نو بارهٔ گلستان سلطنت با ثمرات

ریاض عفت وابهت و سائر پردگیان سرادق عظمت از دولت آباد
عازم سدهٔ سپهر بنیاد گردند همراه بوده لوازم خدمت بتقدیم رساند
و مالوجي بعطای خلعت و اسپ با زین و ساز طلا مباهی شده
بفوج امیر الامرا که بر سر راه سلیمان بی شکوه تعین یافته بود
مرخص گشت و سید میر برادر شیخ میر بعنایت خلعت و اسپ
و خطاب امیر خاني مورد التفات گشته بقلعه داري دار الخلافة
معین شد و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان که بنابر
بعض اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعنایت خلعت و
سالیانه سي هزار روپیه مورد عنایت و رعایت گردید چون بعرض
اشرف رسیده بود که ابراهیم خان داعیهٔ گوشه نشیني دارد بسالیانه
شصت هزار روپیه کامیاب شد و احمد بیگ خان که در زمان اعلی
حضرت از منصب معزول گشته بود بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار سرفراز شده بفوجداري سرکار بهرایچ که قبل ازین بمعتقد خان
متعلق بود تعین یافت و میر سلطان حسین ولد اصالتخان مرحوم
بخطاب افتخارخانی و میر ابراهیم حسین برادرش بخطاب ملتفتخاني
و میر محمد مراد بخطاب سید محمد خانی و میر فضل الله ولد
سیادت خان بخطاب فضل الله خانی و ابو الفتح منشی بخطاب
قابلخاني و انعام چهار هزار روپیه چهرهٔ امتیاز افروختند و مانسنگه
ولد راجه روپ سنگه راتهور که پدرش چنانچه گذارش یافته درجنگ
دارا بی شکوه مصدر جهالت و جسارت گشته متهورانه نقد جان
در باخته بود بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار مشمول فضل
و کرم شد و بسیاری از عمدهای بارگاه خلافت و بندهای عتبهٔ

سلطنت باضافهٔ مناصب و دیگر عطایا و مواهب که گذارش تفصیل
آن موجب تطویل است مطمح انظار عاطفت گردیدند و قریب
سه لک روپیه از خزانهٔ احسان و مکرمت خسروانه بچندی از امرا
و برخی دیگر از بندها انعام شد و انعام سه هزار روپیه بارباب نغمه
و سرود عنایت گردید و دوم روز این جشن دل افروز حکم معلی
بمتصدیان و عملهٔ پیشخانه صادر شد که سرادق اقبال بجانب پنجاب
بیرون زنند و تا ششم ماه مذکور حضرت شاهنشاهی قرین بخت
ارجمند در سرا بستان فردوس مانند اعزاباد که بوقوع این عطیهٔ
عظمی و شرافت این لطیفهٔ کبری هرگل زمینش صد ناز بر سپهر
برین داشت بسر برده سریر آرای دولت و کامرانی و زینت افزای
اورنگ جهان بانی بودند *

تعین فوجی تازه از عساکر نصرت پژوه بجهت سد راه سلیمان بی شکوه

اگرچه عمدة السلطنة امیر الامرا با افواج نصرت پیرا چنانچه
گذارش یافت معین شده بود که بهردوار رفته نگذارد که آن بیبهرهٔ
جوهر سعادت از آب گنگ عبور نماید لیکن ازانجا که آئین دوربینی
و حزم اندیشی است رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان
اقتضا فرمود که فوجی دیگر نیز از جنود ظفر پناه بجهت سد راه او
رخصت فرمایند که درین روی آب جون بوده اگر آن آوارهٔ دشت
ادبار بالفرض از جای محال عبور از آب گنگ یابد در گذشتن
آب جون سد راه پیش شوند و ازان جانب امیر الامرا با آن لشکرها

و ازین طرف این جیش نصرت پیرا بدفع و استیصال او پردازند بنابرین شیخ میر را با دلیر خان و صف شکنخان و برخی از اهل توپ خانه و دیگر مبارزان نصرت نشان مثل رندوله خان و میرصالح داماد شاه نواز خان و دلیر ولد بهادر خان روهیله چهارم ذی قعده بجهت کفایت این مهم تعین فرمودند و از کومکیان این عسکر منصور رندوله خان بمرحمت فیل و جمعی بعطای خلعت و چندی بعنایت اسپ نوازش یافتند *

نهضت موکب ظفر آیات بجانب پنجاب بقصد پیراستن آن ناحیت ازخار وجود دارابیشکوه بدمآب

چون خاطر جهان پیرا از نظم و پرداخت بعض امور سلطنت و تعین عساکر نصرت اثر به کفایت مهم سلیمان بی شکوه فراغت پذیرفت و اورنگ فرمان روائی از جلوس همایون زیب و فر یافته جهان افسرده و عالم برهم خورده رونق و انتظام از سرگرفت عزیمت توجه پنجاب که بنابر فتنهٔ دارا بی شکوه مرکوز خاطر قدسي مآثر شده بود و تاخیر دران منافي قانون تدبیری مینمود پیش نهاد همت بادشاهانه گشته دگر باره نسیم ظفر شمیم نهضت و اهتزاز بر پرچم رایات نصرت طراز وزید و موکب جهان نورد هنوز گرد سفر و غبار تعب نیفشانده بعزم یساق جنبش گزید * نظم *

نمد زین لشکر کشان تر هنوز * عرق ناک اسپان لاغر هنوز

نیا سوده از بار جبه تني * نرسته هم از رنج ره توسني

و هفتم ذی قعده مطابق هفتدهم امرداد قریب بصبح که وقت

ظهور انوار فیض آسمانی و محل ورود انظار رحمت ربانی است
فرا زندهٔ لوای کشور ستانی پای عزیمت در رکاب دولت گذاشته
از باغ اعزا باد نهضت فرمودند و نواحی سرای نریله مضرب خیام
اقبال گشت درین منزل میان تخان که نظم مهمات دار الخلافة
بدستور سابق باو تفویض یافته بود بعنایت خلعت و اسپ و
دانشمند خان که دران هنگام گوشه نشین بود بمرحمت خلعت
و انعام بیست هزار روپیه و جادو نرای که ضمیمهٔ کومکیان دار
الخلافة گشته بود بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب
چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار و خواجه عبد الواهب ده بیدی
و محمد صالح کرماني دیوان بیوتات آنمرکز خلافت و جهان باتی
و روح الله دیوان آنجا و لطف الله ولد سعد الله خان مرحوم بعطاء
خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و سید فیروز رستمخانی
از نوکران دارابیشکوه بعنایت خلعت و منصب هزارو پانصدي
دو صد سوار چهرهٔ افتخار بر افروخت و میر ابو الحسن ملازم ناشجاع
که قبل ازین در دربار جهان مدار بشغل وکالت او قیام داشت درین
ایام برهبري طالع اختیار بندگی آستان سلطنت سرمایهٔ سعادت
ساخته بود بمرحمت خلعت و اسپ و منصب هزاري دو صد
سوار سربلند شد و هزبر خان و پردلخان هر ایك بانعام پنج هزار
روپیه و دکفاتهه سنگه را تهور بانعام سه هزار روپیه کامیاب عنایت
شهنشاهانه گردیدند و سید انوار از اصل و اضافه بمنصب هزاري
هفتصد سوار مباهی گشته بفوجداري سرکار خیر آباد خلعت سرفرازي
پوشید و فضل الله خان مهین خلف خان مذکور که در سلك کومکیان پدر

منتظم گشته بود و متصدیان و کومکیان آن مرکز خلافت و جهانبانی بعطای خلعت نوازش یافته بشهر مرخص شدند و روز دیگر موکب ظفر اثر کوچ کرده سه کروه طی نموده درین روز عمدة السلطنة جعفر خان که صوبه داري مالوه باو مفوض گشته بود یکهزار سوار از تابیانش (۲) دواسپه و سه اسپه مقرر شدکه منصبش از اصل و اضافه ششهزاری ششهزار سوار از آنجمله چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد و بعنایت خلعت خاص و فیل بامادهٔ فیل و جمدهر مرصع و شمشیر خاصه و دو سر اسپ ازآنجمله یکی بازین و ساز طلا مشمول مراحم شهنشاهانه گردیده بآنصوب رخصت یافت و نامدار خان مهین خلف او بعنایت خلعت و اسپ و نقاره و محمد کامگار برادر خوردش بمرحمت خلعت مباهی گشته با پدر مرخص شدند و نوازش خان بفوجداری سرکار مندو و حراست حصار آن نوازش یافت و ایرج خان و رستم برادر او در سلک کومکیان صوبهٔ مالوه منسلک گردیدند و محمد بدیع ولد خسرو بن نذ محمد خان که بنابر بعضی اسباب و دواعی از منصب معزول شده بود بعطاي خلعت و سالیانه سی هزار روپیه کامیاب عنایت و رعایت گشته بدار الخلافت مرخص شدکه انجا بوده بدعاگوئی دولت قاهره قیام نماید و موکب گردون مآثر به شش کوچ متواتر چهاردهم ظل اقبال بر نواحی قصبهٔ کرنال افکند و خدیو جهان همه جا شکار کنان و صید افگنان راه نصرت و ظفر می پیمودند و هر روز تا رسیدن

(۲ ن) از تابینانش

بمنزلگاه حشمت و جاه نیله گاو و آهوی بسیار شکار میفرمودند و درین ایام سیفخان بمرحمت اسپ و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هفتصد سوار و مهیش داس را تهور باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار از اصل و اضافه و عبد الحمید بیجاپوري بمنصب هزاري هزار سوار و حسن بیگ از کومکیان دکن بمنصب هزاري هفتصد سوار و سیف بیجاپوري بمنصب هزاري ششصد سوار و میر ابراهیم میر توزک بمنصب هزاري چهار صد سوار و قباد بیگ بمنصب هزاري دو صد سوار سر بلند گردیدند و میر محمد مراد بحراست قلعهٔ چاندور و خطاب سید محمد خانی وعنایت خلعت و اسپ و ذوالفقار خان بمرحمت شمشیر با ساز مینا کار نوازش یافتند و چنپت بندیله بعنایت فیل و پر بهتراج بهاتی بعطاي خلعت مباهی گشته بفوج خلیل الله خان مرخص شدند و میر مهدي یزدي که میر سامان مراد بخش بود بمنصب هزاري دوصد سوار سرفراز شده در سلک بندهاي درگاه آسمان جاه انتظام یافت و چون راه راست از کرنال گذشته بسبب کثرت آب و وفور گل ولای قابل عبور موکب جهان پیما نبود راي عالم آرای گیتي خدیو کشورکشائی بران قرار گرفت که بسمت یمین شاهراه که گل ولای آنرا کمتر نشان میدادند میل کرده ازان راه به پرگنهٔ روهرکه بر کنار آب ستلج است توجه نمایند و دران موضع تدبیر عبور آب مذکور فرمایند بنابرین پانزدهم که از نواحي کرنال کوچ شد موکب اقبال بسمت قصبهٔ اندری منحرف شده کوچ بر کوچ متوجه روهر گردید و در عرض این ایام فرخنده انجام تا حین وصول موکب نصرت اعلام

بکنار آب ستلج بسیاری از بندهای عتبهٔ خلافت که در جشن جلوس مبارک بسبب ضیق وقت و قلت فرصت پرتو لطف و افضال گیتی خدیو دریا نوال بساحت احوال آنها نتافته بود کامیاب مراحم شهنشاهانه گردیدند و بعد ازطی سه مرحله از کرنال عرضداشت بهادر خان مشتمل بر مژدهٔ عبور موکب منصور از آب ستلج که باین زودی و سهولت فوق تصور همگنان و دور از خیال ظاهر بنیان بود رسیده بشارت نصرت و فیروزی اولیای سلطنت بیزوال رسانید و نیرنگ سازی اقبال این دست پرورد لطف ذوالجلال بتازگی حیرت بخش عالمیان گردید مجملی از کیفیت این فتح آسمانی آنکه خانمذکور که قبل ازخلیل الله خان از پیشگاه خلافت بتعاقب دارا بی شکوه مرخص شده بود چون شنید که آن فتنه پژوه داؤد خان را که در گذر تلون بود اهتمام و استحکام آنروی آب و سرداری و کارفرمائی جنود آن خسران مآب باو تعلق داشت بنابر بعضی مطالب بلاهور طلبیده است از روی مصلحت بینی و کار طلبی عزیمت نمود که درین وقت خود را بکنار آب رسانیده فرصت کار از دست نگذارد و بهر نوع که باشد گذشتن از دریا همت گمارد و چون جمیعت مخالفان بیشتر در گذر تلون بود عبور عساکر گردون مآثر دران موضع متعذر می نمود بدلالت زمینداران و مشورت رای صائب برجناح تعجیل بگذر روهر که بر دست راست تلون بسمت بالای آبست شتافته در صدد گذشتن از دریا شد و از کشتیهای همراه که بموجب فرمان همایون متصدیان نوارهٔ سرانجام داده برعرابها از دار الخلافهٔ شاهجهان

آباد آورده بودند و از مفائني كه بسعي و تفحص بندهای درگاه و رهنمونی زمینداران آن نواحی بدست آمده بود بیست و پنج منزل کشتی آماده ساخته در کمین انتهاز فرصت بود تا انکه به نیروی توفیق و یاوري همت شب شانزدهم ذي تعده عزیمت عبور مصمم نموده برسیدن خلیل الله خان و لشکري كه با او بود مقید نگشت و اعتماد بر عون عنایت مهین کارساز و تکیه بر امداد اقبال نصرت طراز شهنشاه دشمن گداز کرده قریب هشتصد کس از همراهان خود که هریک نهنگ دریای نصرت و ظفر بود بران کشتیها نشانده یکپاس از شب مذکور مانده بآن طرف آب روان نمود آن شهامت منشان دریا دل زورق همت در بحر توکل افگنده آنوقت شب بی توقف و درنگ بعزم جنگ از آب گذشتند و از کشتیها فرود آمده و توپخانه که همراه داشتند پیش رو کرده بطرف مخالفان که از پنبهٔ غفلت و بیخبری مصداق کریمهٔ [خَتَمَ اللّٰهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ] بودند روان گشتند و بسطوت و صولت بحر زخار که هنگام مد آب خود را بر ساحل زند بران مدبران غافل حمله آوردند آن گروه باطل پژوه ازین تیزدستی اقبال که فوق تصور و خیال آنها بود مورد رعب و خوف گشته تاب ثبات نیاوردند و عنان استقلال از کف گسسته رهگرای وادی فرار گردیدند و مجاهدان کارطلب پیکارجو کامیاب نصرت و قرین آبرو دران روی آب مورچال بسته بجای مخذولان نشستند و چون گریختگان بتلون رسیده بمقهوران آنجا پیوستند آنها را نیز باستماع این خبر رعب اثر

پای همت سست گشته نیروی قرار و استقامت نماند و از گذر
مذکور برخاسته روانهٔ سلطانپور شدند و همچنین مردم دیگرکه جابجا
درگذرها بودند بآن‌ها ملحق گشتند و مجموع در سلطانپور فراهم آمده
حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشتند و خلیل الله خان که بعد از
بهادر خان از پیشگاه خلافت روانه شده بود شب هفدهم ذیقعده
یکپاس شب گذشته نزدیک سرای رایان که در منزل بالای
سهرند است خبر گذشتن بهادر خان از دریا شنیده بمجرد استماع
این مژدهٔ بهجت افزا ازان منزل کوچ نموده ایلغار کرده روز دیگر
بروهر رسید و باتفاق هم لشکرها را بهمان چند منزل کشتی از آب
گذرانیدند و متممات این احوال و لواحق این سوانح فیروزي مآل
عنقریب سمت گذارش خواهد یافت و هم درین اوقات نصرت
سمات بعرض اشرف رسید که سلیمان بی شکوه که در ان طرف آب
گنگ برابر هردوار نزول ادبار نموده درصدد تدبیر عبور از آب
مذکور بود چون از وصول عساکر ظفر مآب بکنار آب راه مفر مسدود
دید و تاب مقاومت جنود قاهره از اندازهٔ طاقت و توانائي خویش
افزون یافت ناچار متوسل زمیندار سري نگر شده بکوهستان ولایت
او در آمد و بهزاران خسران و ناکامی و نکبت و بد سرانجامی دران
شعب کفر و ضلال و پیغولهٔ ادبار و نکال که نمونهٔ است از درکات
سقر مقر گزید چنانچه تفصیل مرقوم کلک حقایق نگار خواهد شد
و درین ایام ارسی برادر راناراج سنگه که بهمراهي پسرش برای
ادای مراسم تهنیت آمده بود بعطای خلعت و جمدهر مرصع
باعلاقهٔ مروارید و اسپ بازین و ساز طلا مباهی گشته رخصت آن

طرف یافت و فرمان عاطفت عنوان با خلعت فاخره و فیل با مادهٔ
فیل برای رانا مرسل شد و حاجی بقا ملازم شجاع که آن بی بهرهٔ
جوهر اقبال اورا از بنگاله با نامهٔ مبني بر مراسم تهنیت و فتوحات
و مشعر باظهار مراتب خلت و مواخات بجناب والا فرستاده بود
جبه سای سدهٔ معلی گشته بعنایت خلعت و اسپ و علم
و نقاره و اضافهٔ منصب مشمول نوازش گردید و غضنفر خان
بفوجداري میان دو آب از تغئیر فدائیخان معین گشته بعطاے علم
و خلعت و اسپ و اضافهٔ منصب سرفراز شد بیست و یکم ماه
مذکور شیخ میر و دلیر خان و صف شکنخان با سائر همراهان که
بعد از آواره شدن سلیمان بی شکوه بکوهستان سري نگر از کنار آب
جون برخاسته بودند بموکب ظفر اثر پیوسته شرف استیلام عتبهٔ
خلافت دریافتند ویرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که عمدة السلطنة
امیر الامرا از کنار آب گنگ برخاسته بمستقر الخلافة اکبرآباد شتابد
و تا معاودت موکب جاه و جلال ازین یساق نصرت مآل درخدمت
بادشاهزادهٔ عالیقدر فرخ خصال محمد سلطان بنظم مهمات آن مرکز
حشمت و جهانباني قیام نماید و فدائی خان و سائر امرا و لشکری
که بار معین بود بموکب ظفر قرین پیوندد و چون سررشتهٔ سخن
در طی این فهرست جریدهٔ مفاخر و معالي باینجا رسید ذکر شمهٔ
از حال سلیمان بی شکوه بعد از هزیمت یافتن پدر نکوهیده سیرش
تا در آمدن او بکوهستان سري نگر ناگزیر ضبط وقایع میفماید و
کلک حقایق نگار چندین پرده از جمال بیان میکشاید که آن جاهل
ادبار فرجام که راجه جیسنگ و دلیر خان و دیگر سرداران و امرای

بادشاهی از پتنه بتعجیل می آمد یازدهم ماه مبارک رمضان که هفتم آن محاربهٔ عساکر گردون مآثر با دارا بی شکوه روی داده بود سه منزل از الهٔ آباد گذشته در نواحی موضع کره[۲] خبر انهزام پدر فتنه گر خویش شنید و نخست فرمان حضرت اعلی و پس ازان نوشتهٔ دارا بی شکوه که مشعر بحقیقت وقوع صف آرائی وقتال و کیفیت نصرت و فیروزی جنود اقبال بود باو رسیده بر صورت حال آگهی یافت و این خبر رعب اثر دران لشکر شائع شده سنگ تفرقه در جمیعتش انداخت حضرت اعلی چون تا آن وقت هنوز بصلاح کار دولت و مصلحت امر خلافت راه نبرده متوجه اصلاح حال وخامت مآل دارا بی شکوه بودند و باغوای آن فتنه پژوه عمل میفرمودند بموجب خواهش و التماس او باین باطل بیجوهر نوشته بودند که با نوکران پدر و لشکر ابتر خود عازم دهلی شده خود را باو رساند و از سرداران و عساکر بادشاهی هرکه خواهد باو رفاقت نماید و دارا بی شکوه نیز بهمین مضمون رقیمهٔ باو نوشته بود استمالتنامها بامرا و اعیان لشکر بادشاهی مبنی بر تکلیف و رفاقت و همراهی او فرستاده بود آن ناقابل دولت و اقبال بعد از اطلاع برین حال سراسیمه و مضطرب شد و عنان ثبات و استقلال از کف همت فروهشته در چارهٔ کار و تدبیر امر خویش متحیر گردید و همان روز راجه جیسنگه را طلبیده با او کنکش کرد راجه بمقتضای [اَلْمُسْتَشَارُ مُؤْتَمَنٌ] گفت که صلاح درین است که با سپاه

(۲ ن) موضع کوره

همراه بلا توقف و اهمال بصوب دهلی شتافته خود را به پدر رسانی
و اگر اختیار این نتوانی صواب آنکه باله آباد مراجعت نموده تا
مآل حال پدرت معلوم شود آنجا بسر بري و چندانکه سلیمان بی شکوه
اورا تکلیف رفاقت نمود ازآنجاکه عقل مصلحت بین و خرد صواب
گزین داشت باطاح آن جاهل بیحاصل سرشتهٔ صلاح اندیشي از کف
نداده راضي بهمراهی او نگشت و از فهمیدگی و نیك سرانجامی جواب
صریح داد که همراه نمي آیم و بدرگاه خلافت پناه میروم و بمنزل
خود آمده دیگر پیش او نرفت و آن حیران ورطهٔ سرگشتگی روز
دوم ورود اینخبر از کمال حیرت زدگی مقام‌کرده‌که باز با مردم کنگاش
نموده کار خود را چارهٔ درست اندیشد و درین روز دلیر خان را
طلبیده بعد از ملائمت بسیار با او در صلاح کار مشورت کرد دلیر
خان این رای نمود که به اله آباد مراجعت نماید و از آب گنگ
عبورنموده بشاهجهانپور که آباد کردهٔ بهادر خان و وطن افغان‌است
برود و آنجا لشکر وسپاه از اقوام افغان و غیرآن فراهم‌آورده آنچه
صلاح وقت و مقتضای حال باشد بعمل آورد ومرافقت و موافقت خود
باو مشروط به قبول این تدبیر ساخته گفت که اگر بصواب دیدمن
عمل کنی رفاقت و همراهی میکنم سلیمان‌بی‌شکوه قبول این‌کنگاش
نموده بنابرین مصلحت سست بنیاد قرار داد که روز دیگر کوچ
کرده باتفاق دلیر خان بسمت اله آباد رود راجه جیسنگه چون برین
معنی آگهی یافت و دانست که دلیرخان از خامی و بي تجربگي
سود خود را از زیان نشناخته نرد تدبیر غلط باخته است بمقتضای
دوستی و مودتی که با او داشت بابلاغ نصائح دوستانه و تذکیر

مقدمات عاقلانه خان مذکور رازین ارادهٔ فاسد که جز خانه خرابی او وقبیله اش حاصلی نداشت باز آورد و در عزیمت آمدن بعتبهٔ اقبال که منتج صلاح حال و سرمایهٔ حصول آمال او بود باخود متفق و همداستان ساخت و صباح آن که سلیمان بی شکوه بنابر قرار داد روز پیش ازان منزل کوچ کرده عزم مراجعت به اله اباد نمود دلیر خان تمهید معذرت نموده با راجه جیسنگه در همان منزل ماند و همچنین جمیع بندهای بادشاهی ترک همراهی گزیده کوچ نکردند و جمعی کثیر از نوکران جدید او و پدرش که هنگام رفتن به پتنه در اثنای آن مهم نوکر شده بودند و اوطان آنها دران سمت بود باستماع این خبر متفرق گشتند سلیمان بی شکوه بعد از وقوع اینحال خواست که با جمعی که همراه او مانده بودند بسمت دهلی متوجه شده بهر نوع که باشد خود را به پدر رساند باقي بیگ مخاطب به بهادر خان که از نوکران عمدهٔ دارا بی شکوه بود و او را اتالیق آن بیدولت برگشته اختر و صاحب اختیار لشکر ساخته بنای تدبیر آن مهم بر رای و رویت او گذاشته بود تجویز این اراده نکرده عنان عزیمتش بصوب معاودت اله اباد تافت ناچار آن سر گشتهٔ تیه ادبار با باقي بیگ مذکور و سید صلابتخان بارهه که او نیز از عمدها و پرورده‌های دارا بی شکوه بود و قریب ششهزار سوار از مردم خود و نوکران پدر به اله اباد رفته مدت هفت روز انجا قرین حیرت و دهشت و سرگشتگي اقامت داشت و هر روز با جمعی مصلحت و کنکاش کرده از سراسیمگی و وحشت زدگی هر دم نقش تدبیر بر لوح خاطر می نگاشت و هر نفس بنای عزیمت بر صواب

دیه کسی میگماشت و هر طایفهٔ از همراهانش مصلحتی می
اندیشیدند و هر فرقه تدبیری می نمودند رای جمعی این بود که
در اله آباد رحل اقامت افگند و آنحدود را با پتنه در تحت ضبط
آورده اسباب خود سری و فتنه پروري سرانجام کند و برخی صلاح
درین میدیدند که به پتنه رفته طرح صلح و الفت باشجاع اندازد
و باتفاق و اعتضاد او هنگامهٔ شورش و فساد گرم سازد و جمعی
از سادات بارهه که عمدهای دارا بی شکوه و متوطن میان دوآب
بودند میگفتند که بایدکه بسمت چاند پور و ندینه (؟) رفته در آن
حدود از آب گذشت و در نواحی بوریه و سهارنپور از آب جون عبور
کرده متوجه پنجاب گشت و بعد از گفت وگو و کنکاش بسیار و
اختلاف آراي و انکار سلیمان بی شکوه این رای را پسندیده
بدان عزیمت زوائد اموال و کارخانجات و برخی از پردگیان خویش
در قلعهٔ اله آباد که از حصون رصینه و قلاع حصینهٔ این مملکت
گیهان فسحت است گذاشته سید قاسم بارهه را که یکی از نوکران
عمدهٔ دارا بی شکوه بود و قبل ازین نیز از قبل او بحکومت آنصوبه
قیام داشت بحفظ و حراست قلعهٔ مذکورگماشته از گنگ عبور نمود
و از انطرف آب سراسیمه و از طی مراحل ادبار نموده گامی بناسی
میزد و نمي دانست که بکجا منتهی خواهد شد و در هر منزل
جمعی از نوکران او و پدرش جدا شده میرفتند و روز بروز سلک
شوکت و جمیعتش از هم می پاشید و سواد تفرقه و پریشانیش
تزاید می یافت تا آنکه از لکهنو گذشته به پرگنهٔ ندینه که باقطاع
پرده آرای هودج عزت صدر نشین مشکوی ابهت ملکهٔ تنزه نقاب

قدسی احتجاب بیگم صاحب تعلق داشت رسید و چون شنید که مبلغی از سرکار ایشان که از پرگنهٔ مذکور بتحصیل رسیده بود آنجا موجود است کسان فرستاد که تجسس و تحقیق کرده آنرا از کروری آنجا بوصول رسانند کروری از یمعنی خبر یافته در خانهٔ خود متحصن شد و با اتباع و همراهان خویش مهیای مدافعت و ممانعت گشت آن ناقص خرد سفاهت پرور بعد از اطلاع بر ابا و امتناع او از دادن زر لشکریانرا فرمود که سوار شده خانهٔ اورا قبل کردند و یورش نموده بر سر اهل و عیالش ریختند و اورا با پسرش دستگیر و متعلقانش را اسیر ساختند و دست تعدی و تطاول بمال و ناموس او و دیگر مکنه و مردم آن پرگنه دراز کرده بامر و نهب پرداختند و باین عنوان زیاده بر مبلغ دو لک روپیه از مال سرکار نواب علیه و غیر آن بدست آورد و کروری مذکور را مقید ساخته بکسان خود سپرد و درخلال این اوقات سید صلابتخان بارهه که در سلک همراهان او بود چون از ناصیهٔ حال آن صورت معنی بطلان رقم بیدولتي و خذلان خوانده دریافت که بوی خیر از اوضاعش نمی آید بصواب دید رای صائب ازو جدا شده طریق مفارقت گزیده و از سعادت منشی و نیک سرانجامی احرام طوف کعبهٔ اقبال بسته عازم درگاه خلافت پناه گردید مجملا آنجاهل بیحاصل تارسیدن به ندینه چون در هر رهگذری که قصد گذشتن از دریای گنگ میکرد قبل از وصول او بدان گذر کشتیها را ازین روی آب بآن طرف میبردند و هیچ جا مجال عبور نمی یافت از ندینه عازم پیش شد بقصد اینکه در برابر هردوار باعانت زمینداران آن بوم و بر-

و معاونت مرزبان سری نگر- شاید از گنگ عبور نماید و از برابر
مراد آباد گذشته بسر زمین چاندی که محاذی هردوار و متصل
بسرحد ولایت سری نگر است رسیده در صدد گذشتن از آب شود
و بهوانیداس دیوان بیوتات خود را که قبل ازین از جانب دارا
بی شکوه پیش زمیندار سرینگر رفته محرک سلسلهٔ ارتباط فیمابین
شده بود و بر حقیقت طرق و مسالک کوهستان آن سرزمین اطلاع
داشت با بعض رعایت اشیا نزد مرزبان مذکور فرستاده از و
استعانت و استمداد در سرانجام کشتی و گذشتن از آب نموده و
چند روزي آنجا رحل اقامت افگنده انتظار وصول خبر و جواب
میکشید درین اثنا عمدة السلطنة امیر الامرا فدائي خان و سائر
عساکر گردون مآثر که از دار الخلافت شاهجهان آباد بجهت سد راه او
تعین یافته بودند بآن روی آب رسیده در برابر چاندي که محل
اقامت او بود نزول نمودند و خیام و اعلام مواکب ظفر فرجام و آثار
و علامات جنود نصرت اعتصام ازان طرف دریا نمودار شده آن رمیده
بخت تیره ایام از مشاهدهٔ سیاهی لشکر فیروزی اثر روز سیاه و
حال تباه خود معاینه کرد و چون دانست که تاب ثبات و مقاومت
از حوصلهٔ طاقت او افزون و طریق وصول به مطلوب از طریقهٔ عقل
و رای بیرون است و اگر بعد ازین توقف گزیند و چندی دیگر در
چاندی بنشیند عنقریب افواج نصرت مآب از آب گذشته خاک
ادبار بر فرق روزگارش خواهند پاشید لاجرم مغلوب جنود یاس و
ناکامی گشته دل بر فرار نهاد وکوه سری نگر را مامن و مقر خویش
اندیشیده قرار توسل و التجا بمرزبان آن سرزمین داد و از چاندي

کوچ کرده به کانه تال که سرحد ولایت سری نگر و پنج کروهی آن سمت رفته منزل گزید مردم زمیندار مذکور که بعد از رسیدن بهوانیداس آنها را فرستاده بود آنجا رسیده باو برخوردند و آن رهگرای وادي حیرت و سرگشتگی را رهنمون طریق آوراگي شده بکوهستان در آوردند و چون بچهار منزل سری نگر رسید مرزبان انجا خود آمده باو ملاقی شد و گفت ولایت من جای مختصری است و گنجایش لشکري که با شما است ندارد و معهذا راه عبور اسپ و نیل و دیگر دواب نیست اگر میل بودن اینجا دارید سپاه را رخصت کرده با اهل و عیال ومعدودي از نوکران بسری نگرآئید و درین وقت باقی بیگ مخاطب به بهادر خان چون بعد از برآمدن از اله آباد بیمار شده کوفت مهلکی داشت و یک چشمش نیز بسبب عارضه از کار رفته فی الحقیقة داخل اموات بود ازو رخصت گرفته جدا شد و چون از میان کوهستان برآمد جان بقابض ارواح سپرد و از کارهای ناصوابی که از سلیمان بی شکوه واقع شد این بود که کروری پرگنهٔ ندینه را که سیدی مظلوم بیگناه با قید و زنجیر همراه بود چنانچه سبق ذکر یافت دستخوش انواع ظلم و تعدی و مورد هتک عرض و ناموس گشته بود درین کوهستان باغوای بعض مردم غرض پیشه و فتوای خرد ناقص اندیشه بیجا و ناحق بقتل رسانید و ازو و بال آن ضمیمهٔ خزی و نکال خود گردانید القصه بعداز هفت و هشت روز اقامت دران پیغولهٔ خمول و ادبارکه کنکاش و مشورت در چارهٔ کار مینمود و در ارتکاب عزیمت سرینگر بعنوانی که مرزبان آنجا میگفت متفکر و متردد بود چون نوکران

دارا بی شکوه و مردم آن جاهل باطل پژوه که از بهبود حال وحسن
مآلش نومید گشته خیریت خود در اختیار مفارقت و ترک رفاقت
او میدیدند و ارادهٔ جدا شدن داشتند و درین کوهستان بسبب وجود
زمیندار آنجا و مردمش که راهها و درها در دست آنها بود این
اراده از قوه بفعل نمی توانستند آورد با یکدیگر متفق و همداستان
شده چنین مصلحت دیدند که اورا از عزیمت سوی نگر باز داشته
بلطائف حیل و حسن تدبیر ازان دیولاخ کفر و شعب ضلال برارند
تا در زمین وسیع هندوستان بی مانعی و مزاحمی راه جدائي توانند
پیمود لهذا عمدها و سرداران اتفاق کرده خاطر نشان او نمودند که
رفتن بسوی نگر بعنوانی که مرزبان آن بوم و بر میگوید خلاف
آئین حزم و احتیاط است و صلاح امر درین که چون عساکر بادشاهی
بسبب برخاستن ما از کنار گنگ و آمدن باین صوب از آب عبور
نکرده ازان طرف دریا برخاستند و بالفعل کسی سد راه نیست
ازینجا بهمان ره که آمده ایم برگشته بسمت اله اباد مراجعت کنم
و بجهت مزید ترغیب و تحریک خطی از جانب سید قاسم قلعه
دار اله آباد ساخته باو نمودند مضمونش آنکه شجاع با لشکری عظیم
از بنگاله متوجه اینصوب شده عنقریب میرسد بهتر این است که
شما هم برگشته به اله آباد آئید و باهم اتفاق نموده آنچه صلاح حال
و مرکوز خاطر باشد بفعل آورید بنابرین مقدمات دور از کار آن
برگشتهٔ روزگار فسخ عزیمت سری نگر و جزم ارادهٔ معاودت بصوب
اله آباد نموده زمیندار آن کوهستان را عذر خواست و برخی از
جواهر و مرصع آلات با یک زنجیر فیل باو داده ازانجا براهی که

آمده بود برگشت و چون به ندیذه رسید مردمش که بجهت صلاح کار خود این توطیه کرده جدا شدن را انتظار وقت و فرصت می کشیدند از عاقبت بیني و عافیت گزیني شروع در جدائي کرده هر کسی بطرفي رفت تا آنکه اکثر متفرق و پریشان شده بیش از هفصد سوار با او نماند و آنها نیز در فکر جدا شدن بودند چون ان سرگشتهٔ تیه نکال حال برین منوال دید ودانست که بخت و روزگار ازو برگشته وسعادت و اقبال ازکارش رخ تافته و با آن جمع قلیل به الهآباد که وجههٔ قصد او بودنمی تواند رسید وآنهارا نیز در رفاقت این عزیمت تا همه جا همراه نمی دید بتازگي مورد یاس و ناکامی و مغلوب رعب و هراسیمگي گشت و از بر آمدن کوهستان پشیمان شده دگر باره عزم رفتن سری نگر کرد بنابرین صواب دید صباح آن که کوچ نموده متوجه سمت کوه شد از مردم باقي مانده نیز اکثر مفارقت گزیده سوای اسد کاشی و تاج نیازی و بهادر لوحاني و سید احمد برادر سید قاسم باره ومحمد شاه کوکهٔ او ومعدودی که همگی قریب دوصد سوار بودند از مردمش بااو همراهی نکردند و برخي از کارخانجات و فیلان و دوابش نیز ماند و آنروز هفت کروه طی کرده نزول ادبار نمود وقاسم خان که مراد آباد به تیول او مقرر شده دران تازگی بانجا رفته بود و بعد از بر آمدن آن بطلان پژوه از میان کوه با سپاه خود بقصد گرفتن سر راه او متوجه ندیذه گردیده چون خبر فرار ان سر گشتهٔ دشت ادبار دوم بار بجانب سری نگر شنید ایلغار کرده نیم شبی که روزش او بجانب کوه فرار نموده بود به ندیذه رسید و آنجا توقف و درنگ نکرده بتعاقب آن بد عاقبت روانه پیش گردیده

و سید شجاعتخان تهانه دار هردوار و غضنفر خان فوجدار میان دواب که آنها نیز بقصد گرفتن سر راه او از آب گنگ گذشته بودند متعاقب قاسم خان رسیده در پی او شتافتند چون آن بیدولت تیره اختر خبر تعاقب افواج قاهره شنید خائف و هراسان شده درکمال وحشت و اضطراب از جای که بود قصد فرار نمود و درین روز مجموع مردمی که تا اینجا همراهی کرده بودند چون حال او باین اختلال و نکالش بدین منوال دیدند از صواب اندیشی ترک رفاقت نموده راه مفارقت پیمودند و آن وحشی دشت حرمان و ناکامی زوجه و چندی از پردگیان و پارهٔ از جواهر و مرصع آلات و اشرفي که دران سراسیمگی همراه توانست گرفت برداشته با محمد شاه کوکهٔ خود و هفده سوار دیگر رهگرای وادی آوارگي گردید و بدلالت چندی از مردم زمیندار که بجهت رهبری همراه او بودند راه متعارف را گذاشته از بیراه متوجه سری نگر شد و بعد ازچند روز بپای کوه سری نگر رسیده زمیندار ضلالت پژوه اورا ببالای کوه برد و در ولایت خود جای داد و سرانجام حالش در محل خود گزارش خواهد یافت *

چون مجملی از احوال آن برگشتهٔ روزگار و شمهٔ ازسرگذشت آن سرگشته دشت ادبارمرقوم خامه وقایع نگار گشت اکنون کلک بدایع ارقام بذکر مجملی از حال دارا بی شکوه نکوهیده فرجام بعد از وصول او به پنجاب تمهید کلام مینماید

آن رمیده بخت تیره ایام دوازدهم شوال بظاهر دار السلطنة

لاهور در باغ فیض بخش نزول ادبار نمود و چهاردهم ماه
مذکور داخل شهر شده در منزل خود فرود آمد هفدهم ازانجا
بقلعه نقل کرده در عمارات بادشاهي بساط اقامت گسترد
و هنگام فرار از مستقر الخلافة اکبراباد بسید غیرت خان که از
قبل او بحکومت آنصوبه قیام داشت نوشته بود که بسرانجام لشکر
و لوازم توپخانه چندانکه تواند بکوشد و خود نیز باطراف و اکناف
و حدود و نواحي آنصوبهٔ وسیع لشکر خیز استمالت نامهای ملاطفت
امیز مبني بر وعدهٔ رعایت و احسان فرستاده سپاه آن مرزبوم را از
هر قوم و قبیله ترغیب نوکری خود کرده بود و برای زمینداران و
فوجداران و کومکیان پنجاب و ملتان و بهکرناتهه که مجموع باقطاع
او متعلق بود و همچنین لشکر های سمت پشاور و کابل که
مهابتخان بایالت و امارت آن قیام داشت خلعتها فرستاده مردم
را از نزدیک و دور بجانب خود دعوت نموده بود بعد از داخل
شدن لاهور چون خزانهٔ عظمی از اموال سرکار خاصهٔ شریفهٔ بادشاهی
بافور خانه و توپخانه و دیگر کارخانجات آنجا بود دست اسراف
و تبذیر کشوده ابواب داد و دهش بر روی همگنان مفتوح داشت
و بجمع سپاه و لشکر و اصلاح حال ابتر خویش پرداخته همت بر تهیهٔ
اسباب تدارک و انتقام گماشت وچون بیدریغ زرهای وافر ومنصب
های عمده و اسپ و سلاح و خلعت بسیار بمردم میداد و بی ملاحظهٔ
لیاقت و شایستگي نوکران را بخطابهای نامناسب بدنام میکرد
و واقعه طلبان هنگامه جو از همه سو رو باو کرده در عرض اندک
فرصتی قریب بیست هزار سوار فراهم آمدند و از بندهای بادشاهی

نیز جمعی از کوتاه بینی و طمع خام باستمالت و انعام فریفته شده باو گرویدند ازان جمله راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون بود که قبل از صف آرائي عساکر اقبال بآن خصومت سگال در وقتی که بجهت تهیهٔ جیش فتنه و فساد بتحریک آن سفاهت پرور فرمان اعلی حضرت بطلب جمیع امرا و سران لشکر از نزدیک و دور صادر شده بود اورا نیز بمستقر الخلافة طلب داشته بودند و او بموجب آن طلب از وطن متوجه جناب خلافت گردیده بجنگ نرسید و در مابین سرهند و دهلي بدو برخورد و بملاطفت و ملایمت بیش از بیش آن باطل اندیش سد راهش شده بامیدهای خام و طمعهای ناتمام رفاقت او گزیده بلاهور برگشت و دیگر خنجر خان فوجدار بهره وخوشاب که بعد از رسیدن آن خسران مآب بپنجاب فریفتهٔ افسون استمالت او شد وسود خودرا از زیان ندانسته بمقتضای سفاهت و نادانی باو پیوست القصه در لاهور بواسطهٔ وفور خزانه و زر وسامان جمعیت لشکر روز بروز مواد شوکت و اقتدار دارا بی شکوه می افزود و این هوس دور از کار در دیگ پندار پخته بود که اگر یک چند از نهیب ورود عساکر بهرام صولت مهلت یابد ارتکاب جلوس بر سریر که شایستگی آن از عطا خانهٔ تقدیر باو نداده بودند نموده اسم سلطنت بر خویش بندد و در خلال این احوال همواره در اغوای و اضلال عمدها و نوئینان بارگاه جلال کوشیده چنانچه عادت او بود خفیه استمالت نامهای غوایت آمیز فتنه انگیز بهریک میفرستاد و همچنین باسرای صوبجات و راجپوتانی که در اوطان خویش بودند خطوط شورش افزا مشتمل بر تحریک سرکشي و مخالفت

باین برگزیدهٔ بارگاه الهي مینوشت و بغیر جمعي که هنگام رفتن بلاهور چنانچه گزارش یافت با داؤد خان در کنار آب ستلج گذاشته بود بعد از وصول بلاهور چهار پنج هزار سوار دیگر با توپ و بان بسیار و سائر اسباب توپخانه بکنار آن آب فرستاده بودند که گذر تلون را چنانچه باید استحکام دهند و بعد از استماع خبر توجه رایات خورشید تاب بصوب پنجاب بتازگي جمعي دیگر را نیز با سید عزت خان و مصاحب بیگ و دیگر نوکران خود بسمت گذر روهر فرستاده جا بجا در کنار آن آب لشکرها تعین کرده بود از مبداء ایام خذلان و ادبار که از مستقر الخلافة اکبرآباد رهگرای و ادي فرار شد با ناشجاع که شکست خوردهٔ جیش عناد و دل آزردهٔ کین و افساد او بود هنوز خبر اختلال حال خود نکرده بحکم ضرورت و مصلحت در مصالحه زده و حرف دوستي والتیام درمیان آورده مکاتیب تزویر اسلوب مبنی بر کیفیت حالات و مشعر باظهار مواخات و موالات نوشته بود و او را ترغیب حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشي و سپه آرائي با این زیب اورنگ کشور کشائی نموده مقرر ساخته بود که چون خود در پنجاب تهیهٔ اسباب فتنه کرده بشورش و فساد پردازد او نیز از بنگاله لوای عزیمت به اله آباد افرازد و مراتب عهود و مواثیق موکد بایمان درمیان آورده که بعد از حصول مرام بر فرض محال و تصور خام ملک و مال با او بمساوات قسمت نماید چنانچه افسون کید و فریب آن فتنه اندیش بد سگال دران خسران مآل اثر کرده از زیاده سری و برگشته اختری پا از حد خویش پیش نهاد و سزای آن کردار نکوهیده و حرکت ناهنجار در کنار روزگار خود دیده

ملک و مآل و حشمت و اقبال بباد فنا و زوال داد همچنان که در محل خویش رقم زدهٔ کلک سوانح نگار خواهد گردید *

و از غرایب امور و طرفگیهاي احوال آن بی بهرهٔ جوهر دانش و شعور آنکه

اگرچه بظاهر درسرانجام اسباب جنگ و ستیز و سامان مقدمات نبرد و پیکار میکوشید لیکن ازانجا که صدمهٔ صولت جیوش قاهره در دل دهشت زدهٔ او کار کرده باطنش مغلوب سلطان رعب و هراس گشته بود و محاربه و مقابلهٔ عساکر همایون از حوصلهٔ طاقت خویش افزون میدید مرکوز خاطرش داعیهٔ فرار و رفتن بجانب ملتان و قندهار بود و تهیهٔ اسباب این عزیمت نیز از کشتي و بار بردار و غیره آن مینمود و بنزدیکان و محرمان خویش میگفت که مرا تاب رزم و پیکار با خدیو نصرت شعار نیست و مرد نبرد آن شهسوار عرصهٔ اقبال نیستم اگر دیگری با من طرف مبارزت و رزم آزمائی می بود بر حرب و قتال دل نهاده صف اوا می گشتم چون اکثر مردم این معني را تفرس نموده دریافتند که آن بیجوهر باطل جرات و دل درباخته عزم ثبات و قرار ندارد و هرگاه مواکب جاه و جلال رایت توجه باستیصالش افرازد بی اقدام بر حرب و کارزار قدم بوادي فرار خواهد گذاشت پیوند امید ازو بر گرفته آهنگ جدائی کردند چنانچه راجه راجروپ که بخیالات فاسد و اندیشهای واهی رفاقت و همراهی گزیده بود بعد از استماع خبر توجه رایات عالیات به پنجاب چون دریافت که بوي ثبات و استقلال از اوضاع

ان بد مآل نمی آید و عنقریب رهگرای وادی فرار خواهد شد و او
با قبیله اش در عرصهٔ قهر و عتاب خدیو ممالک رقاب گشته موطن و
مال و ناموسش بباد فنا خواهد رفت بدبهانه اینکه بوطن رفته
سرانجام سپاه و لشکر - و استمالت قلوب زمینداران آن بوم و بر نماید
رخصت گرفته جدا شد و بنابر مصلحت پسر و وکیل خود را در
لاهور پیش او گذاشت و بعد از چند روز پسر نیز بنابر مواضعت
که با پدر داشت نیم شبی از لاهور بر آمده راه مفارقت پیمود و
چون خلیل الله خان و بهادر خان با جنود قاهره چنانچه گذارش
یافت برهنمونی الطاف الهی و مددگاری اقبال بیزوال حضرت
شهنشاهی بسهولت و آسانی از آب ستلج عبور نمودند دارا بیشکوه
بعد از استماع این خبر بسرداران و اعیان لشکر خود که از گذر تلون
و دیگر گذرها بر خاسته بودند نوشت که در سلطانپور توقف نمایند
و داود خان را که چندی قبل ازین چنانچه مذکور شد از گذر تلون
نزد خویش طلبیده بود با جوقی دیگر از لاهور بکنار آب بیاه فرستاده
مقرر نمود که پس از رسیدن آنجا اگر مصلحت درگذشتن از آب
و محاربه باجنود ظفر مآب داند از آب بگذرد و با لشکر آن طرف
یکجا شده بمحاربه و مدافعه قیام نماید والا درین روی آب توقف
نموده آن لشکر ها را نیز باین طرف طلبد و حتی المقدور در ضبط
و استحکام این روی آب کوشیده مستعد جدال و قتال باشد و اورا
از حقیقت حال آگهی بخشد چون داود خان بر جناح سرعت و
استعجال بگذر گوبند وال رسیده کماینبغي بر کیفیت و کمیت
جنود مسعود اطلاع یافت و دانست که مقابله و مقاتله با عساکر

همایون از اندازهٔ طاقت او افزون است لشکرها را از آن روی آب باین طرف طلبیده حقیقت حال بدارا بی شکوه نوشت بنابرین آن تباه اندیش باطل پژوه سپهر بی شکوه پسر خورد را با اکثر لشکر و توپخانه که با او بود متعاقب داؤد خان بگذر گوبندوال فرستاد که بآن جنود ادبار ملحق گردد و بر وفق اقتضای مصلحت خواه درین طرف آب و خواه دران طرف با عساکر جاه و جلال صف آرا گشته بمدافعه و قتال پردازد و همه این احوال عنقریب گذارش خواهد یافت بالجمله بیست و پنجم ذی قعده ماهچه رایت جهانکشا ظل ورود بکنار آب ستلج افگنده گذر روپر از فیض نزول شهنشاهٔ عالم گیر شرافت پذیر شد و مهاراجه جسونت سنگه که بعد از واقعهٔ اُجین بجودهپور وطن خویش رفته بود از ان ذلت و تقصیر در حجاب انفعال و تشویر بود و پس از وقوع سوانح اکبراباد و پیرایش گلزار سلطنت از خار عناد دارا بی شکوه خصومت نهاد بالتماس عمدها و نوئینان بارگاه سپهر بنیان مثل راجه جیسنگه که با او سمت قرابت داشت خدیو خطا بخش جرم پوش رقم عفو و صفح بر صفحهٔ زلات و مآثم او کشیده از تقصیراتش در گذشته بودند او بعد از شنیدن این مژدهٔ جان فزا عازم تقبیل سدهٔ والا گردیده بود و درین منزل خجسته بدولت آستانبوس فائز شده از سر عجز و بندگی و ندامت و سر افگندگی جبین خجلت بر زمین عبودیت سود و پانصد اشرفی و دو هزار روپیه بر سبیل نذر گذرانید خاقان مروت کیش تفضل شعار اورا بمرحمت خلعت خاص و یک زنجیر فیل مزین بجل زر بفت و ساز نقره با مادهٔ فیل و شمشیر مرصع گرانبها نوازش

نموده از تشویر تقصیر برآوردند و چون از عرضه داشت خلیل‌الله خان چنین بوضوح پیوسته بود که افواج غنیم عاقبت وخیم دران روی آب بیاه که بقصد مدافعه و پیکار با جنود فیروزي آثار فراهم آمده اند و داؤد خان با دیگر سرداران دارا بی شکوه از لاهور آمده بان حزب ادبار پیوسته و سپهر بی شکوه هم با لشکری دیگر و توپخانهٔ تازه بایشان ملحق شده و دارا بی‌شکوه خود نیز عزم برآمدن از لاهور کرده عنقریب بآنها خواهد پیوست بنابرین شهنشاه دور بین دانش آئین راجه جیسنگه و دلیر خان را با جوقی دیگر از دلیران و ابطال بکومک آن فوج نصرت مآل تعین نموده رخصت فرمودند و روز دیگر که موکب ظفر اعتصام در روهر مقام داشت صف‌شکن‌خان میر آتش را نیز با توپخانهٔ دشمن‌سوز رخصت نموده ضمیمهٔ آن جیش نصرت ساختند و بمقتضای حزم و احتیاط بادشاهانه یرلیغ گیتي مطاع به خلیل الله خان و بهادر خان صادر شده که تا رسیدن این جنود ظفر ورود هرجاکه باشند توقف گزیده بعد از وصول ایشان که عدت و عُدت عساکر فیروزي نشان افزایش پذیرد بشوکت و قدرت تمام متوجه دفع و استیصال اعادي بد فرجام گردند *

اکنون بحکم اقتضای مقام مجملي از سوانح لشکر خلیل الله خان و بهادر خان مرقوم کلک حقایق نگار گشته دران ضمن کیفیت مآل کار دارا بی شکوه و نیرنگي اقبال بیزوال گیتي خدیو موید حق پژوه بتحریر می پیوندد

و آن دو خان اخلاص‌کیش بعد عبور از دریای ستلج و گذرانیدن تمام افواج قاهره از آب بیست و دوم ذیقعده ازان روی دریا کوچ کرده

در موضع ملاچور (۶) از اعمال پرگنهٔ راهون منزل گزیدند و چون التماس کومک از پیشگاه خلافت کرده بودند هم بانتظار وصول مدد و هم بجهت تحقیق حال اعادی دو روز آنجا اقامت گزیدند و بیست و پنجم کوچ کرده در موضع نوشهره نزول نمودند و بنابر رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم سپاهگری و سرداریست مورچالها بجهت کشیک لشکر بردور معسکر تقسیم نموده بلوازم خبرداری قیام ورزیدند و چون منزل پیش نشیب و فراز بسیار و آب کندهای دشوار گذار داشت که عبور لشکر منصور ازان بآسانی میسر نبود جمعی از بیلداران پیشتر فرستادند که راه را هموار سازند ازین جهت روز دیگر مقام کرده بیست و هفتم که راه ساخته شده بود جنود ظفر بهره از نوشهره کوچ نموده در موضع گده سارنگ نزول کردند و تا رسیدن کومک از عقب آنجا قرار اقامت داده بیست و نهم راجه جیسنگه و دلیر خان که از پیشگاه خلافت بامداد و مظاهرت عساکر منصور معین شده بودند دران مقام بآن جیش فیروزی اعلام ملحق شدند و بعد از وصول آنها نیز دو روز دیگر لشکر ظفر اثر بجهت تحقیق و استکشاف حال جنود مخالف اقامت گزیدند و از تقریر منهیان فرخنده پی چنین سامعه افروز دولتخواهان گردید که دارابی شکوه رمیده بخت که از سطوت عساکر گردون مآثر دل باخته بود پای ثبات و قرارش لغزش پذیرفته داعیهٔ نبرد و پیکار بعزم فرار مبدل ساخت و سپهر بی شکوه را که بقصد مدافعه و قتال بگذار آب بیاه

(۶ ن) در موضع بلاچور

فرستاده بود بتعجیل تمام برگردانیده بیست و نهم ذی قعده از
لاهور رخت ادبار بسته بجانب ملتان روان شد و داؤد خان را با
برخی از سپاه خویش مقرر نمود که چند روزی در کنار آب توقف
گزیده کشتیها را سوخته و غرق کرده بعد از قرب وصول جنود مسعود
برخاسته متعاقب باو پیوندد بندهای عقیدت کیش اخلاص پرور
باستماع این مژدهٔ مسرت اثر مبتهج و مسرور گشته حقیقت این
مقدمه را که از شگرف کاریهای قدرت ایزدی و نیرنگی های اقبال
این دست پرور تائیدات سرمدی بود معروض بارگاه جلال داشتند
و جمعی را بر سبیل تعجیل بگوبندوال فرستادند که تا رسیدن
جیوش نصرت مآب کشتیهای که در اطراف و نواحي و مواضع
بالا آب از تضییع و اتلاف اعادی سالم‌مانده باشد بدلالت زمینداران
آن مرز و بوم جمع نمایند و آنچه مخالفان در آب غرق کرده باشند
بسعي و تفحص برآورده در بستن جسر جد و اهتمام تام بظهور
رسانند و باقتضای رای مصلحت بین مقرر نمودند که طاهر
خان با نوري بیگ و امام قلي آغر و شهسوار بیگ و زمرهٔ آغران
برسم منقلا پیشتر روانه شده بر جناح تعجیل خود را بلاهور رساند
و هرچه از اشیا و اموال دارا بی‌شکوه و تبعه و نوکرانش عقب مانده
باشد مانع شده نگذارند که باو رسد و نیز تا وصول موکب منصور
بدار السلطنة لاهور که خالي از وجود حاکم و امیری بود از بلدهٔ
مذکور خبردار بوده کوتوال و حارسان تعین نماید طاهر خان با
همراهان بر جناح استعجال روان گشته ششم ذی الحجه بدارالسلطنة
لاهور رسید و بضبط و خبرداري شهر پرداخت القصه دوم ماه مذکور

سران و سرداران جنود قاهرهٔ صلاح در کوچ دیده مجموع آن عساکر فیروزی مآثر به هئیات اجتماعي و تورک و شایستگی تمام کوچ کردند و به پنج منزل که هر روز مسافت بعید می پیمودند ششم ماه مذکور نیم کروهی دریای بیاه مضرب خیام جنود ظفر پناه گردید و درین روز راجه راجروپ از وطن رسیده براجه جیسنگه ملاقات کرد و همراه راجه آمده بخلیل الله خان برخورد و هردو را شفیع عفو جرائم و وسیلهٔ صفح مآثم خویش درخدمت خدیو خطابخش و عذر نیوش ساخته اظهار ندامت و تمهید معذرت نمود و درهمین روز صف شکنخان با توپخانه رسیده ضمیمهٔ جیش نصرت و فیروزی گردید و روز دیگر افواج بحر امواج بجسر از آب بیاه عبور کرده دهم ماه مذکور ظاهر دار السلطنت لاهور مضرب خیام عساکر منصور گردید و متصدیان دار السلطنت آمده بخلیل الله خان ملاقی شدند و تقریر نمودند که دارا بی شکوه بعد از استماع خبر توجه رایات عالیات باین صوب از روی تجلد داعیهٔ نبرد و پیکار اظهار می نمود و سپهر بی شکوه را چنانچه گذارش یافت باین عزیمت بگوبندوال فرستاده بود و اراده داشت که خود نیز متعاقب بعزم جنگ بر آید آخر نهیب هیبت اقبال این برگزیدهٔ ذو الجلال که دست قضا خلعت ظفر و استیلا بر قامت دولتش دوخته و بمقتضای متابعت نبوی چراغ نصرتش از مشکواة نصرت با رعب افروخته تزلزل در بنای ثبات و استقلال آن فتنه اندیش بد سگال افگنده رای وارادهٔ خویش تغیر داده و عزیمت فرار مصمم نموده رو بوادي ادبار نهاده و جمیع خزائن و ذخائر لاهور از اشرفي و روپیه و طلا و نقرهٔ غیر

مسکوک که مجموع زیاده از یک کرور روپیه بود بانفائس امتعه
و اجناس کارخانجات بادشاهی که همراه توانست گرفت و اکثر
توپها و سائر ادوات توپخانه برداشته بیشتر احمال را در کشتیها
انداخت و برخی دیگر بردواب بار کرده بعزم رفتن قندهار روانهٔ
ملتان گردید و در همان روز که از شهر برآمد سپهر بی شکوه که
بموجب طلب او از گوبندوال برجناح سرعت و استعجال برگشته بود
باو پیوسته رفیق طریق خذلان و نکال شد و یک روز در موضع آنچهره
که نخستین منزل راه ملتان است مقام کرده رهگرای وادي
آوارگي گردید و داؤد خان نیز با لشکری که در عقب مانده بود باو
پیوست و اگرچه برخي از نوکران در لاهور ازو مفارقت جسته
بدلالت سعادت روی نیاز و ارادت بعتبهٔ والای سلطنت آوردند
لیکن چون خزانهٔ بسیار همراه داشت و زرهای وافر بمردم میداد
قریب چهارده هزار سوار باو همراهي کردند مجملاً چون یرلیغ معلی
صادر شده بود که خلیل الله خان با بهادر خان و دلیر خان و صف
شکنخان و طاهر خان و سائر عساکر نصرت نشان که با او بودند در
دار السلطنهٔ لاهور توقف نکرده تعاقب دارا بی شکوه نمایند و او را
هیچ جا مجال درنگ ندهند ساحت مملکت از خار وجود فساد
آمودش به پیرایند خان مذکور چون بظاهر دار السلطنهٔ رسید داخل
شهر نشده یازدهم ذیحجه کوچ کرده به آنچهره نزول نمود و یکروز
آنجا بجهت نظم و نسق امور دار السلطنت و سرانجام بعض مهام
مقام کرد و خواجه صادق بخشي دارا بی شکوه و سائر مردمی که
برهنمائي بخت بیدار ازان مرحله پیمای وادی سرگشتگی و ادبار

جدا شده ارادهٔ بندگی درگاه آسمان جاه داشتند نزد او آمدند و آن نوئین عقیدت آئین آن گروه را بنوید مراحم و مکارم شهنشاهانه دلدهی و استمالت نموده و مناصب مناسب درخور حال و شایستگی هریک تجویز کرده به پیشگاه خلافت فرستاد و روز دیگر ازانجا کوچ نموده روانهٔ مقصد گردید *

اکنون کلک حقائق رقم بتحریر سوانح حضور لامع

النور پرداخته چندین صفحه پیرا میگردد که

شهنشاه ظفر لوا بعد از وصول بکنار دریای ستلج بجهت فراهم آمدن کشتیها و تدبیر عبور موکب منصور از آب و تحقیق سرانجام حال دارا بی‌شکوه بدمآب مدت هشت روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز بساط اقامت گسترده چهره افروز دولت و کامرانی بودند و درین ایام مهاراجه جسونت سنگه را بدار الخلافة شاهجهان آباد رخصت فرمودند که تا انجام این مهم نصرت فرجام و معاودت موکب فیروزی اعلام درانجا باشد و هنگام رخصت اورا بعنایت خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و انعام سه‌لکی که یک کرور دام جمع آن بود نوازش نمودند و مهیش داس راتهور بمرحمت اسپ مباهی شده بهمراهی او معین گشت و نوازش خان باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری هزار سوار نوازش یافته درسلک کومکیان صوبهٔ مالوه منتظم شد و عبد الله بیگ واد علیمردان خان از کومکیان لشکر خلیل الله خان بخطاب گنجعلی خان بلند نامی یافت و کیسری سنگه واد راوکرن بهورتیه بمرحمت شمشیر با ساز میناکار وتهور خان بانعام پنج هزار روپیه و جانباز خان خویشکی و

سید مصنور بارهه هریک بعنایت اسپ و سوبهکرن بندیله بمرحمت
فیل مباهی گردیدند و راجه تودرمل خلعت یافته بخدمات
خود مرخص شد و چون حقیقت جدا شدن راجه راجروپ
از دارا بی شکوه و ندامت او بر وقوع تقصیر و ارادهٔ آمدنش
باستیلام سدهٔ سپهر نظیر بعرض اشرف رسید عاطفت بادشاهانه اورا
بعنایت ارسال خلعت نواخته حکم جهان مطاع از پیشگاه فضل
و اصطناع صادر شد که بمنصب سابق که سه هزاری سه هزار سوار
بود سرافراز باشد و بزودي خود را به دولت ملازمت رساند و از وقائع
دار الملک کابل معروض بارگاه خلافت گردید که دلاور ولد بهادر
خان روهیله از کومکیان آن صوبه بساط حیات در نوردید و چون
زبدهٔ امرای عظام معظم خان که از بندهای شایسته و سزاوار احسان
بود و منشأ خدمات بزرگ و مصدر کار های سترگ میتوانست
گشت بنابر بعضی مصالح و تدابیر ملکی که ناگزیر نشاء
سلطنت و جهانبانی است تا اینوقت در حصن سپهر بنیاد دولت
آباد محبوس بود چنانچه کلک حقایق نگار قبل ازین ایمائی بان
نموده درین ایام فیروزي انجام که امور دین و دولت و مهام ملک
و ملت بر وفق خواهش اولیای سلطنت اتساق و انتظام یافته
مصلحتی در محبوس داشتن خان مذکور نمانده بود شهنشاه عاطفت
پرور مهربان که قدر دان جوهر پاکیزه گوهران و قیمت سنج گوهر
صاحب جوهرانند پرتو تفقد و بنده پروری بحال آن قدوهٔ خوانین
افگنده بانواع عنایت و اقسام مکرمت و افضال در مقام تلافي و
تدارک وقوع آن عتاب مصلحت آمیز شدند و یرلیغ گیتي مطاع

بنام رخشندهٔ اختر برج دولت تابندهٔ گوهر درج سعادت بادشاهزادهٔ
والا تبار فرخنده شیم محمد معظم صادر شد که خان مذکور را از
قلعه ارک بر آورده در حصار میمنت قرین بائین در منزلی لایق
جای دهند که تا انقضای ایام برشکال مخلی بالطبع آنجا بسر
برد و پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ عامرهٔ آنصوبه بر سبیل انعام بدهند
و هرگاه فرمان طلب صادر شود آن والا تبار گرامی نسب اورا روانهٔ
جناب خلافت سازند و بعد از وصول این منشور کرامت پرتو نوید
این مراحم جلیله و مکارم منیله بآن خان بلند مکان رسانیده پیش
خود طلبند و دو اسپ با ساز طلا و یک پالکي داده اورا بمنزل
رخصت کنند و باعتبار خان خواجه سراکه حارس ارک قلعهٔ مذکور
بود یرلیغ جهان پیرا عز نفاذ یافت که سر انجام ضروریات و تهیهٔ
لوازم سفر و دیگر مهماتش بعهدهٔ سعی و اهتمام خود دانسته در
احترام ونکو داشت او دقیقهٔ فروگذاشت نه نماید و بوزیر خان صوبه دار
خاندیس فرمان شد که تمامی اموال و امتعه خان مذکور از نقد
و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا که بسرکار والا ضبط شده در بلدهٔ
برهانپور موجود بود بتصرف گماشتهای او سپرده وقتی که
بموجب طلب از دولت آباد روانهٔ حضور پرنور شود و به برهانپور
رسد پنجاه هزار روپیه دیگر از سرکار خاصهٔ شریفه باو دهد و فرمان
مرحمت عنوان مشتمل بر مژدهٔ این الطاف سنیه و اعطاف بهیه با
خلعت خاص و جمدهر خاصهٔ گرانبها بجهت او ارسال یافت وچون
شیخ فرید مخاطب باخلاصخان صوبه دار پتنة بعد از وقوع مقدماتی
که در مستقر الخلافة اکبر آباد روی داد از پتنه برآمده روانهٔ درگاه

آسمانجاه گشته بود یرلیغ لازم الانقیاد صادر شد که به اله آباد آمده در سلك کومکیان خاندوران باشد و ازینجهت که خطاب اخلاصخانی باحمد خویشگی مرحمت شده بود و شیخ فرید بخطاب احتشام خانی عز امتیاز اندوخت پنجم ذیحجه که باقتضای رای عالم آرا عزیمت عبور از آب ستلج پیش نهاد همت جهانکشا گشته بود شهنشاه فیروزی شعاربکشتي از آب مذکور گذشتند و چون سفائنی که فراهم آمده بود صلاحیت بستن جسر نداشت حکم فرمودند که آنها را بر لشکر ظفر اثر قسمت نمایند تا بکشتي بگذرند و ازانجا که عبور موکب نصرت آیات بنابر قلت کشتي و عدم پایاب جز در عرض چند روز میسر نبود مقرر شد که تا گذشتن مجموع اردو و لشکر خدیو مالك رقاب درانطرف آب بدولت اقامت فرمایند چنانچه مدت یازده روز آنروی آب از نزول اشرف فیض اندوز بود و درین ایام میرزا سلطان صفوی از کومکیان صوبهٔ دکن بجاگیرداری پرگنهٔ دهامونی و بمرحمت پرگنهٔ جورا گده بر سبیل انعام کامیاب مواهب شهنشاهانه گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافة اکبرآباد رسیده جبین اخلاص و اعتقاد بر زمین عبودیت سود و از اصل و اضافه بهگونت سنگه هاده بمنصب دو هزار و پانصدی هشتصد سوار و شیر سنگه ولد رام سنگه راتهور که چنانچه گذارش یافت پدرش در جنگ دارا بی شکوه از دم تیغ مجاهدان جنود اقبال شربت هلاك چشیده بود بمنصب هزاری هزار سوار مورد نوازش شدند و سورجمل ولد راجه سیو رامکور که او نیز پدرش دران معرکهٔ وغا عرضهٔ فنا گشته بود باضافهٔ هفتصدی هفتصد سوار بمنصب هزاری

هشتصد سوار و غیرت بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری دوصد
سوار و منگلی خان و میر ابراهیم میر توزک هریک بعنایت اسپ
و روپ سنگه راتهور بمرحمت خلعت مباهی گردیدند و یادگار
که قبل ازین بخطاب احمد بیگ خانی نامور شده بود بخطاب
مسعود خانی سعادت اندوز گشت و منصب اعتبار خان خواجه سرا
حارس قلعهٔ ارک دولت اباد از اصل و اضافه هزاري دوصد سوار
مقرر گردید و اعتقاد خان از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده جبین
اخلاص و اعتقاد زمین عبودیت سود و بعرض اشرف رسید که راجه
اندروده (۲) ولد راجه بیتهلداس گورکه بهمراهي سلیمان بی‌شکوه درجنگ
ناشجاع زخمهای کاري برداشته بود و در بنارس بجهت معالجهٔ
خود توقف نموده درین اوقات که في الجمله خفتی در آزارش
حاصل شده بود عازم استیلام سدهٔ والا گشته بمتهرا رسیده است حکم
جهان مطاع از پیشگاه عاطفت صادر شد که باکبر آباد معاودت
نموده تابرگشتن رایات جلال از یورش پنجاب در خدمت بادشاهزادهٔ
عالیقدر والا تبار محمد سلطان باشد و خوشحال بیگ کاشغري که
اختیارگوشه نشیني کرده بود بسالیانه پنجهزار روپیه و عطای دهي
چند در وجه مدد معاش از محال پنجاب کامیاب شد و چون سید
مظفر ولد سید خان جهان باره چنانچه در محل خود مرقوم گردیده
بخطاب شجاعتخاني نامور شده بود شجاعتخان معروف بشاد خان
حارس قلعهٔ کابل بخطاب مغولخاني ممتاز گشت و عاقلخان که

(۲ ن) اندرده

حراست حصار شهر دولت آباد باو متعلق بود بتفویض محارست
حصن رفیع بنیادآن خطهٔ فیض پیرا از تغییر اعتبار خان خواجه سرا
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و بیژن بیگ
که سابق قلعه دار کلیان بود از تغییر عاقلخان بحراست حصار
آن شهر کرامت بهر و خطاب قلعه دار خاني و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزاري چهارصد سوار سرفرازی اندوختند دهم ماه مذکور
که عید فرخندهٔ اضحی مسرت پیرای دلها گردید دران روی آب
ستلج که زینت پذیر موکب جلال بود پیشکاران پیشگاه سلطنت و
اقبال بموجب حکم لازم الامتثال بساط جشن و انبساط گسترده قبهٔ
بارگاه حشمت و جاه باوج مهر و ماه بر افراختند و بزمي دلگشا و
مجلسی طرب پیرا مرتب ساختند شهنشاه مهر افسر چرخ اورنگ
چون آفتاب که بر سریر سپهر فیروزه رنگ جای گیرد بر تخت
بلند پایه فلک پیرایه جلوس سعادت فرموده انجمن آرای نشاط و
کامراني گشتند و در همان منزلگاه دولت دورکعت نماز عید گذارده
ادای مراسم قرباني نمودند و درین روز میمنت افروز جمعی کثیر
از فیض مراحم خدیو دوست پرور دشمن سوز کامیاب و بهره اندوز
گردیدند ازان جمله راناراجسنگه باضافهٔ هزاري هزار سوار دو اسپه
و سه اسپه بمنصب شش هزاری شش هزار سوار یک هزار سوار
دو اسپه و سه اسپه مطمح انظار عاطفت گشت و محالی که دو کرور
دام جمع آن بود برسبیل انعام باو مرحمت شد و مهابتخان صوبه‌دار
کابل بعنایت ارسال خلعت خاص و فیل باماده فیل نوازش یافته
هزار سوار از تابینان او دو اسپه و سه اسپه قرار یافت که منصبش از

اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار سه هزار و پانصد سوار دواسپه
و سه اسپه باشد و عمدهٔ فدویان شیخ میر بعطای جمدهر مینا کار با علاقهٔ
مروارید و اسد خان بخشي دوم بعنایت نقاره و کنور رام سنگه
بمرحمت دهکدهکی مرصع و سیفخان بعطای علم و مخلص خان
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار تارک افتخار
افراختند و از عظمای امرای کومکیان صوبهٔ کابل مغولخان باضافهٔ
پانصدي بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و سعادتخان
باضافهٔ پانصدی بمنصب (٢) سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و
شمشیر خان حاکم غزنین باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاري
دو هزار و پانصد سوار و مبارز خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب
دو هزاری هزار و پانصد سوار و رعایتخان بخشی احدیان صوبهٔ
مذکور باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و
اسحاق بیگ بخشی منصبداران آن صوبه باضافهٔ پانصدي
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر یعقوب دیوان آنجا
از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار و مجموع بعنایت
ارسال خلعت سرمایهٔ مباهات اندوختند و لشکر خان صوبه دار
کشمیر بمرحمت ارسال خلعت باضافهٔ پانصدی پانصد سوار
بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار سر بلندی یافته مامور
شد که بحضور پرنور آید و سعید خان بفوجداري بهنبر و نو شهره
معین شده بعطای خلعت و اسپ نوازش یافت و فتاح خان

(٢ ن) بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار

بعنایت اسپ و علیقلیخان بمرحمت خلعت و اسپ سرفراز شده
بلشکر خلیل الله خان مرخص گشتند و الله‌یار خان میر توزک
باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و محمد
سلیم بخشی صوبهٔ کشمیر از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد
سوار مورد انظار مرحمت گردیدند و سارنگدهر زمیندار جمون از
کومکیان لشکر خلیل الله خان بموجب التماس خان مذکور بتفویض
فوجداری دامن کوه جمون سربلند شده بعنایت علم رایت مباهات
افراخت و اخلاص‌خان بمرحمت اسپ سرافراز گردید وهمچنین برخی
دیگر از عمده‌های اطراف و امرای صوبجات باضافهٔ مناصب و دیگر
عنایات سربلند گردیدند و وزیر خان صوبه دار خاندیس باضافهٔ
هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و صف شکنخان
باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد
سوار تارك افتخار افراختند و اعتماد خان بصوبه داری کشمیر جنت
نظیر از تغییر لشکر خان معین گشته بعنایت خلعت و اضافهٔ
منصب نوازش یافت و عبد الله بیگ ولد علیمردانخان بمناسبت
خطاب جد بخطاب گنجعلي خاني و سید منور ولد سید خانجهان
بارهه بخطاب خاني ومحمد یوسف که سابق مخاطب بشمشیرخان
شده بود بخطاب نصیر خاني ویادگار مسعود که قبل ازین بمناسبت
خطاب جد خویش باحمد بیگ خان مخاطب گشته بود بخطاب
مسعود خاني نامور گشتند وبسیاری از ملتزمان رکاب دولت
و مبارزان جنود نصرت باضافهٔ مناصب و دیگر عطایا و مواهب
مورد انظار عاطفت گشتند و پانزده هزار روپیه بچندی از

خدمتگاران آستان سلطنت انعام شد سیزدهم فدائیخان از میان دو آب رسیده ناصیه سای آستان خلافت گردید و درین هنگام شهباز خان بفوجداری چکلهٔ دیبالپور از تغییر راجه تودرمل معین گشته باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مباهی شد و منصب ابو البقاء از کومکیان صوبهٔ احمد آباد باضافهٔ پانصدی هزار و پانصدی هزار سوار مقرر گردید پانزدهم فدائیخان بعنایت خلعت و فیل مشمول عاطفت گشته مرخص شد که بخلیل الله خان پیوسته در تعاقب دارا بی شکوه ضمیمهٔ جنود اقبال باشد و قلیچ خان بفوجداری بهره (۵) و خوشاب از تغییر خنجر خان معین شده بعطای خلعت و فیل مفتخر گردید و منصب صف شکنخان باضافهٔ هزاری پانصد سوار سه هزاری هزار و پانصد سوار مقرر شد و سید منور ولد سید خان جهان بارهه بخطاب خانی نامور شده باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار مباهی گردید و امان الله بحراست قلعهٔ دار السلطنت لاهور و عنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار سر بلندی یافته مرخص گشت شانزدهم موکب ظفر طراز ازان روی آب ستلج باهتزاز آمده نواحی موضع ماجهواره (۶) مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و از وقایع صوبهٔ گجرات بعرض اشرف رسید که مجاهد جالوری از کومکیان آنجا ودیعت حیات مستعار سپرد و روز دیگر نواحی قصبهٔ راهون فیض اندوز نزول

(۵ ن) بیهره (۶ ن) ماچیواره

همایون گشت و راجه راجروپ که بوسیلهٔ اظهار ندامت بر تقصیرات و التماس شفاعت راجه جیسنگه و خلیل‌الله خان و دیگر عمدهای بارگاه خلافت مراحم شهنشاهانه رقم عفو بر جریدهٔ جرائم او کشیده بود از وطن رسیده ناصیهٔ خجالت و انفعال بر زمین عجز و ابتهال سود و بمرحمت خلعت فاخر و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار و پانصد سوار مباهی شد و سید صلابتخان بارهه از عمدهای دارا بی شکوه که بیاوری بخت و رهبری دولت از همراهی سلیمان بی شکوه تخلف ورزیده روی عبودیت بدرگاه آسمانجاه آورده بود جبه سای عتبهٔ اقبال گشته ظلمت زدای چهرهٔ طالع گردید و بعطای خلعت فاخره و جمدهر مینا کار و بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار مطرح انوار مکرمت و تفضل شد و ازاصل و اضافه رگهناتهه راتهور بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خواجه عبیدالله بمنصب هزار و پانصدی چهارصد سوار مشمول مرحمت گشتند و راکهوپندت گپ اندر هریک بانعام یکهزار روپیه مورد عنایت گردید هژدهم سه کروه از قصبهٔ راهون گذشته نزول اجلال شد و درین روز جمعی کثیر از نوکران دارا بی شکوه که برهنمونی دولت ازو جدا شده بندگی آستان خلافت وجههٔ همت ساخته بودند باحراز سعادت ملازمت قدسی برکات سرمایهٔ مباهات اندوخته در سلک بندهای درگاه خلائق پناه انتظام یافتند و بعنایت خلعتها و مناصب شایسته کامیاب گردیدند بیست و یکم نزدیک قصبهٔ سلطانپور فیض اندوز نزول موکب اقبال شد و خنجرخان که در زمان اعلی حضرت فوجدار بهره

و خوشاب بود و بعد از آمدن دارا بی شکوه بلاهور چنانچه مذکور شد بنابر قلت سرمایهٔ دانش و تدبیر صلاح کار خویش از فساد باز ندانسته باو ملحق شده بود و درینوقت که آن رمیده بخت ادبار نصیب از دهشت قرب وصول موکب نصرت زیب رهگرای وادی فرار می شد بغلط کردار خود متفطن گشته ازو جدائی گزیده بود بشفاعت مقربان پیشگاه اقبال سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ جلال گشته بعفو جرائم تقصیر کامیاب مراحم شهنشاه جرم بخش عذر پذیر گردید و بمرحمت خلعت نوازش یافته به تنبیه و تادیب مفسدان دامن کوه کانگره معین شد بیست و دوم کنار دریای بیاه محط سرادق حشمت و جاه گردید و روز دیگر خدیو جهان بکشتي از آب مذکور عبور نموده آنطرف دریا منزل فرمودند و اردو و لشکر بجسر که بموجب حکم جهانمطاع بسته شده بود گذشتند و درین ایام یک زنجیر فیل خاصه برخشندهٔ برج اختر عظمت تا بندهٔ گوهر درج ابهت بادشاهزادهٔ ارجمند محمد اعظم عطا شد و سید صلابتخان بصوبه داری برار از تغییر حسام الدین خان تعین یافته بخطاب اختصاص خانی و عنایت خلعت و اسپ سرمایهٔ افتخار اندوخت و فوجداری سرکار لبیجا کده بحسام الدین خان مفوض شد و راجه راجروپ بمرحمت جمدهر و اسپ مباهی گشته به تهانه داری موضع چاندی که سرحد ولایت سری نگر است تعین یافته که بضبط و بند و بست بیرون آن کوهستان قیام نموده سد راه بر آمدن سلیمان بی شکوه و مانع رفتن مردم نزد آن خذلان پژوه باشد و مانسنگه گوالیاری جبین سای عتبهٔ سپهر اسا گشته بعنایت خلعت و از اصل

و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار نوازش یافت و میر مهدي يزدي بديواني سرکار پادشاهزادهٔ کامگار بختیار والاقدر سعادت توام محمد اعظم سر بلند گشته بعطای خلعت مباهی گردید و محمد حسین سلدوز از نوکران دارا بی شکوه دولت اندوز ملازمت اشرف شده خلعت سرافرازی پوشید بدست و چهارم نواحی قصبهٔ هیبت پور مهبط انوار نزول گشت *

توجه الویهٔ ظفر طراز بر سبیل ایلغار بتعاقب دارا بی شکوه ادبار شعار

چون از عرایض خلیل الله خان و دیگر دولتخواهان که بتکامشی او مامور شده بودند بوضوح پیوست که آن باطل پژوه با خزانه و توپخانه وسامان شایسته و لشکر آراسته که قریب چهارده هزار سوار بود از لاهور برآمد و مکنون ضمیر فساد تاثیرش اینست که هرجا قابو داند با جنود ظفر پیرا صف آرا گردد و احتمال آن میرفت که در ملتان ثبات قدم ورزیده عنان عزیمت از وادي فرار بسوی مدافعه و پیکار بر تا بد و ازین جهت که با عساکر منصوره سردار توره که مردم ازو حساب بر گیرند و در برابر آن نا خلف دودمان سلطنت و سروري شان و اعتبار سرداري و سر لشکري داشته باشد نبود و از راه حزم و احتیاط مظنهٔ آن می شد که اگر جنگی روی دهد و نبردی اتفاق افتد خدا نخواسته چشم زخمی بجنود اقبال رسد که تدارک آن مشکل باشد و از سرداران عساکر نصرت نشان نیز بملاحظهٔ اینمعنی مسامحه و کوتاهی در تعاقب او واقع شده بود لاجرم بر ضمیر الهام

پذیر شهنشاه عالمگیر که مرات صورت دوراندیشی و پیش بینی و دستور العمل صلاح دانی و مصلحت گزینی است پرتو این عزیمت تافت که خود بنفس نفیس بازبدهٔ سپاه ظفر پناه ایلغار نموده تعاقب آن بد عاقبت نمایند و اورا هیچ جا مجال ثبات و درنگ و فرصت خیال جدال و جنگ نداده ساحت ملک و دولت بداه دامن همت از غبار وجود فساد آمودش پیرایند تا خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از مهم او جمعیت پذیرفته بزودی عنان معاودت بصوب دار الخلافة شاهجهان آباد معطوف گردد و بفراغ بال توجهٔ والا بنظم و پرداخت امور سلطنت که انواع فتور و اختلال بارکان و قواعد آن راه یافته بود مصروف شود بنابرین درین منزل قوة الظهر عظمت و جلال مسرت الصدر ابهت و اقبال بادشاهزادهٔ خجسته شیم محمد اعظم را با زوائد لشکر و اردوی بزرگ و کارخانجات بدار السلطنة لاهور رخصت نمودند که تا معاودت موکب ظفر پیکر ازین مهم نصرت اثر آنجا بسر برند و دولتخانهٔ مختصری با کارخانجات ضروری همراه گرفته با خلاصهٔ عساکر گردون مآثر عزیمت ایلغار مصمم فرمودند و هنگام رخصت بادشاهزادهٔ والا نژاد را بمرحمت فیل خاصه مزین بساز نقره و جل زربفت و دو اسپ با ساز طلا مشمول نوازش ساختند و محمد امین خان میر بخشی و اعتقاد خان و رای رایان متصدی امور دیوانی را بعطای خلعت نواخته در خدمت آن گوهر محیط جاه و حشمت رخصت کردند و بجمعی دیگر نیز از مردم همراه ایشان خلعت مرحمت شد و بیست و پنجم ماه مذکور موکب جهانکشا از هیبت پور بسمت ستگهره و قصور متوجه گشته نه کروه جریبی طی نمود و باغ

قطب الدین خان خویشکي که در ظاهر قصبهٔ قصور واقع است از
فیض نزول اشرف رونق فردوس و قصور یافت و روز دیگر نیز نه
کروه طي شده نزدیک بموضع محمد پور مخیم جیش منصور گردید
و درین منزل راجه جیسنگه که بموجب حکم معلی در لاهور توقف
نموده بود شرف اندوز دولت ملازمت اکسیر خاصیت گشت و رندوله
خان بعنایت خلعت و اسپ مباهي شده بدکن مرخص گردید
و چون بعرض همایون رسید که اراد تخان صوبه دار اوده ودیعت
حیات مستعار بمتقاضی اجل موعود سپرده است عاطفت بادشاهانه
هوشدار خان برادر زادهٔ اورا بعطاي خلعت از لباس کدورت برآورد
و بهادر چند و راجه کمائون و مان دهاتای خلف راجه راجروپ که
بنیابت پدر خویش بحراست قلعهٔ کهمرو قیام داشت بعنایت ارسال
خلعت قامت مباهات افراختند و بیست و هفتم هفت کروه طی
شده موضع شیر گره از فر نزول شهنشاه شیر دل زینت یافت و راجه
جیسنگه که از دیر باز بوطن خویش نرفته تعب یساقهای پی درپی
کشیده بود رخصت وطن یافته بمرحمت خلعت خاصه مورد نوازش
گشت و روز دیگر موکب گردون شکوه هشت کروه طی نموده منزل
آرای اقبال گردید و فدائی خان که بموجب فرمان همایون از لشکر
خلیل الله خان رسیده بود بموکب معلی پیوسته احراز سعادت
ملازمت نمود و بفوجداری اوده و گورکهپور و عنایت خلعت و مادهٔ
فیل و باضافهٔ هزار و پانصد سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار
سوار نوازش یافته مرخص گردید و رگهناته سنگه راتهور بمرحمت
اسپ مباهی گشت بیست و نهم یازده کروه طی گشته نواحی موضع

مؤمن پور از پرتو ورود اشرف پر نور شد *

تعین یافتن صف شکنخان بتعاقب دارا بی شکوه از ملتان و ترک ایلغار موکب گیهان ستان

چون بمسامع جلال رسید که آن خسران مآل در ملتان ثبات قدم نورزیده باستماع خبر توجه رایات اقبال در کمال سراسیمگی و تشتت حال بسمت بهکر ره نورد وادی فرار شد و بسیاری از سرداران و نوکرانش که تا ملتان با او همراهی کرده بودند ازانجا راه مفارقت پیمودند و روز بروز سلک جمعیت سپاهش بیشتر از پیشتر از هم گسیخته اسباب پریشانی و ادبارش تزاید می یابد و جز اینکه بزحمت بسیار و پایمردی فرار از سطوت و صولت جنود فیروزی شعار خود را بملجای و مقری رساند کاری دیگر نمیتواند ساخت لاجرم راي عالم آرای گیتي خدیو کشور کشا برین قرار یافت که ترک ایلغار نموده عنان سرعت و استعجال باز کشند و بمیر منزل حکم شد که من بعد منازل نزدیک قرار داده مسافت بعید نه پیمایند و امر اعلی بنفاذ پیوست که صف شکنخان میرآتش از ملتان بتعاقب آن بد عاقبت شتافته اورا از ممالک محروسهٔ بادشاهی رهگراي وادي آوارگي سازد و فوجی از دلیران کار طلب رزم جو و بهادران جلادت کیش شهامت خو مثل محمد بیگ و یادگار بیگ و شهسوار بیگ و گدا بیگ با زمرهٔ از اوزبکان و زاهد بیگ ترکمان و امام قلي و نوری بیگ آغر با طایفهٔ آغران و پردلخان وجمال خان بیجاپوري و سید نصیرالدین دکني و عنایت میانه و سید منور خان بارهه و

اودیبهان راتهور هریک با قوم و قبیلهٔ خود و جوقی از مبارزان توپخانه
و جمعی دیگر از منصبداران که قریب ششهزار سوار بودند با خان
مذکور معین گشتند و یرلیغ گیتی مطاع مشتمل بر تفویض این خدمت
با خلعت خاص و شمشیر و یک زنجیر فیل برای او و بیست هزار
اشرفی بجهت تنخواه مواجب سپاه مصحوب الله یار خان ارسال
یافته حکم شد که بسرعت خود را بملتان رساند و عساکر کومکی را
سزاواي نموده مجال درنگ و امهال ندهد و فرمانی دیگر بخلیل الله
خان صادر گردید که گروهی با صف شکنخان معین گشته اند همراه
او روانه ساخته خود با بقیهٔ جنود فیروزی تا رسیدن موکب جلال
در ملتان توقف نماید *

مجملی از حال دارا بي شکوه بعد فرار از لاهور آنکه

بسبب تاخیر و کوتاهی که از عساکر منصور در تعاقب او
واقع شد فرصت یافته بمرحله پیمائی و ره سپاری روزي چند از
ورطهٔ هلاک و گرفتاري بر آمد و هفدهم ذی حجه بملتان رسیده
نزول ادبار گزید و چون از سطوت موکب جهانکشا مغلوب خوف
و رعب گشته پای همتش را نیروی استقامت نمانده بود بعد از
هشت روز اقامت دگر باره بعزم فرار رخت ناکامي بسته بیست و
پنجم ماه مذکور ازانجا رو بوادی ادبار نهاد و چنانچه عادت او بود که
بهرجا میرسید دست تصرف و تغلب باموال و خزائن بادشاهی دراز
مینمود بیست و دو لك روپیه که در خزانهٔ آن صوبه فراهم آمده بود
متصرف شده آنرا با اکثر خزانه و توپخانه و احمال و اثقالی که
همراه داشت و از لاهور بکشتی آورده بود بر همان نهج برکشتیهای

بزرگ انداخته فیروز میواتی و بسنت نامی خواجه سرا با جوقی از سپاه بر سر کشتیها گذاشت که آنها را محافظت نموده به بهکر رسانند و خود از راه خشکی بطرف اوچه روانه شد و از آب بیاه و ستلج که باشارهٔ او بر هردو جسر بسته شده بود عبور نموده راه بهکر پیش گرفت بقصد آنکه ازانجا رخت ادبار بحدود قندهار کشد و چون یکروز بعد آمدن او از ملتان این خبر در نواحی تلبنهه ؟ بخلیل الله خان و بهادر خان و سائر سرداران جنود اقبال که بتعاقب آن خسران مآل می شتافتند رسیده بر جناح استعجال روان گشته سوم محرم بملتان رسیدند و قراولان سپاه ظفر اثر که پیشتر بجهت تحقیق خبر رفته بودند چون تا آنوقت هنوز مشخص نبود که او عزم اجمیر دارد یا ارادهٔ بهکر بلکه رفتنش بطرف اجمیر اقرب مینمود راه اجمیر سرکرده بطرف دیباپور (۵) شتافته بودند و اثری ازو نیافته و حال آنکه آن سر گشتهٔ دشت ادبار براه لکهو (۶) کهاره بعزیمت بهکر مرحله پیمای وادی فرار گشته بود و ظاهر شد که حاجی خان بلوچ که از زمینداران عمدهٔ ملتان است از روی دولتخواهي و خدمت گزاری با جمعي بر سر کشتیهای خزانه و احمال او که فیروز و بسنت میبردند رفته میخواست که سد راه شود و آنها را بر گرداند چون توپخانه وسپاهی همراه داشتند بمدافع پیش آمدند و فیمابین جنگی رو داده چندی از طرفین کشته شدند آخر الامر از عهدهٔ ممانعت بر نیامده آنهارا راه دادند و چهارم محرم الله یار خان با خزانه بملتان رسیده یرلیغ

(۵ ن) دینا پور (۶ ن) کلو کهاره

واجب الاذعان که در باب تعاقب دارابی‌شکوه صادر شده بود بصف‌شکنخان رسانید و او امتثال مثال همایون را کمر همت بر میان‌جان بسته از روی‌کار طلبی همانروز کوچ کرده بتعاقب شتافت و تتمهٔ این احوال بعد ازین در محل خود گذارش خواهد یافت *

اکنون بر سر تحریر وقائع حضور پر نور رفته سررشتهٔ سخن
از جای که گذشته بود بدست کلک جادو فن میدهد

چون خبر فرار دارا بي شکوه از ملتان سامعه افروز اولیای دولت گشته سرعت سیر و ایلغار موقوف شد رایات ظفر اعتصام در کنف رفاهیت و آرام طی مراحل نموده تا ظاهر بلدهٔ ملتان هیچ جا اقامت نگزید دران اوقات میر باقر که میر سامان ایام خلافت انجام شاهی بود بفوجداری و نظم مهمات سرکار بهکر سر بلند شده بعطای خلعت واسپ و خطاب باقر خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار نوازش یافت وسالیانه میرزا تونذر صفوی که مبلغ سی هزار روپیه بود باضافهٔ ده هزار روپیه انزایش پذیرفت و آقا یوسف بخدمت داروغي فیل خانه از تغییر ملتفت خان خلعت سرفرازی پوشید و از اصل و اضافهٔ چترروجی دکنی بمنصب هزاری هزار سوار و غیرت بیگ و ابو مسلم و محمد صادق هر یک بمنصب هزاری سه صد سوار و جمعي از نوکران دارا بي‌شکوه که بدلالت بخت سعادت اندوز تقبیل عتبهٔ خلافت گشته بودند بعنایت خلعت مباهی گردیدند و چون از عرضداشت خان دوران حقیقت حسن خدمت و کار طلبی راجه دیبی سنگه بندیله بعرض اشرف رسید عاطفت خسروانه اورا باضافهٔ پانصدی پانصد

سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش نمود هفتم محرم کنار آب راوی که سه کروهي ملتان است از فیض نزول شهنشاه عالم گیر میمنت پذیر گشت و خلیل الله خان و بهادر خان و دلیر خان و طاهر خان و خانعالم و رایسنگه ولد راو امر سنگه و یکه تاز خان و گنجعلی خان و چنپت بندیله وسائر بندهای که بتعاقب دارابی‌شکوه پیش آمده بموجب حکم والا در ملتان توقف نموده بودند احراز دولت آستان‌بوس‌نمودند و از نوکران عمدهٔ دارا بی‌شکوه سیدعزتخان که برهبری سعادت در ملتان از همراهی او تخلف ورزیده بود وشیخ موسی کیلانی که از قبل او بحکومت بلدهٔ ملتان قیام داشت وسید مسعود بارهه که او نیز بیاوری بخت درین هنگام ازو جدا شده بود باستلام سدهٔ سلطنت سر بلندی یافتند و سید عزتخان بعطاي خلعت ومنصب سه هزاری پانصد سوار وسید مسعود بعنایت خلعت ومنصب هزار و پانصدی دوصد سوار مشمول مرحمت گشت و فیض الله خان از تغییر خواجه عبید الله قراول بیگی شده بعنایت خلعت قامت مباهات برافراخت و نوازش خان بفوجداري سرکار مندو وحراست حصار آن نوازش یافت و از اصل و اضافهٔ منگلي خان بمنصب هزاري ششصد سوار و بادل بختیار بمنصب هزاري سه صد سوار و محمد علي ولد تقرب خان بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار مباهي گشتند *

———

تعین یافتن شیخ میر با فوجی تازه از عساکر گردون شکوه بتعاقب دارا بی شکوه ادبار پژوه

اگرچه صف شکنخان بموجب یرلیغ گیتی مطاع با فوجی از جنود قاهره چنانچه سبق ذکر یافت چهارم محرم از ملتان بتعاقب او بر آمده از روی کار طلبی بر جناح سرعت و استعجال در پی آن خسران مآل شتافته بود لیکن چون با خان مذکور لشکر و سامانی در خور اینکار نبود و هنوز دارا بی شکوه لشکری آراسته با خزانهٔ وافر و توپخانهٔ بسیار داشت حزم و احتیاط شهنشاهانه اقتضای آن نمود که عمدهٔ نوئینان صائب تدبیر شیخ میر که سرداری با سکینه و وقار و نقد شجاعت و بسالتش بر محک امتحان کامل عیار بود با فوجی دیگر از عساکر نصرت شعار بتعاقب آن ره نورد وادی فرار و مرحله پیمای بادیهٔ ادبار تعین یابد تا هیچ جا مجال اقامت و درنگ نیافته خیال فاسدی بخاطر راه ندهد و اگر بالفرض جای ثبات قدم ورزیده بجنگ و مدافعه برگرد جنود اقبال از عهدهٔ نبرد و پیکار آن برگشتهٔ روزگار بر آمده کفایت آنمهم توانند نمود بنابران آن زبدهٔ نوئینان هشتم شهر مذکور مرخص شد که برجناح تعجیل بصف شکنخان و لشکر پیش ملحق گشته باتفاق یکدیگر کمر همت به تقدیم این خدمت بندند و دلیرخان بادلیرورن مست پسران بهادرخان روهیله و قباد خان و شرزه خان و پردلخان و مانسنگه بندیله و سید منصور و منگلی خان و جمعی دیگر از مردان کار و مبارزان شهامت شعار که مجموع نه هزار سوار

بودند با او معین گشتند و هنگام رخصت آن نوئین اخلاص آئین بعطای خنجر خاصه با علاقهٔ مروارید و انعام یک لک روپیه و دلیر خان بمرحمت یک زنجیر فیل و جمدهر میناکار و شرزه خان بعنایت خلعت و فیل ودیگران هریك درخور حال بمرحمتی مفتخر و مباهي شدند و روز دیگر شهنشاه یزدان پرست حق آگاه بقصد زیارت روضهٔ فیض آئین جناب قدوة الاولیاء الواصلین عارف صمدانی قطب ربانی شیخ بهاؤ الدین ملتانی قدس الله سره العزیز بشهر کرامت بهر ملتان شرف قدوم بخشیده فیض اندوز مزار برکت نثار آن مقرب درگاه احدیت گردیدند و استمداد همت و استفاضهٔ انوار توجه از باطن پر فتوح آن نقاوهٔ کبراء عارفین فرموده[۲] شیخ بهاوالدین صاحب سجادهٔ آن پیشوای اولیاء عظام و خدمهٔ مجاوران آنمقام قدسی احترام را از فیض انعام عام بهره ور ساختند ودررفتن و آمدن از زرفشانیء دست جود و عطا خلقي انبوه را نقد آرزو بدامن أمید افتاد و دو روز دیگر قرین نصرت و ظفر انجا بسر برده نشاط اندوز دولت و کامرانی بودند و دربن ایام شاه نواز خان که بنابر بعضی مصالح ملکی چنانچه در محل خویش گذارش یافته تا این هنگام در قلعهٔ برهانپور محبوس بود مورد انظار فضل و کرم گشته عاطفت شهنشاهانه اورا از قید تقصیر و حجاب تشویر برآورده

(۲ ن) ایک هزار روپیه بشیخ بهاء الدین صاحب سجاده که از اولاد کرام آن پیشوای اولیاء عظام است و یک هزار روپیه بخدمه و مجاوران آن مقام قدسی احترام انعام نمودند

و بعنایت ارسال فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص ومنصب قدیم باضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه و سه اسپه که از سابق ولا حق ششهزاری ششهزار سوار ازانجمله پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد نوازش نموده خدمت صوبه داری گجرات که تاآنوقت دردست مرادبخش بود باو تفویض فرمود و معصوم خان مهین خلف خان مذکور باضافهٔ هشتصدی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و میر محمد معظم پسر دیگرش باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری پانصد سوار مورد انظار تربیت گشتند و محمد حسین سلدوز از نوکران دارابیشکوه بمنصب هزاری دو صد سوار و لودیخان بمرحمت شمشیر ومیرداد افغان بعنایت اسپ سر بلند شدند واگرچه لشکرخان صوبه دارکشمیر بصوبه داری ملتان معین گشته یرلیغ همایون بطلب او صادر شده بود لیکن چون تا رسیدن خان مذکور بجهت نظم مهمات آنصوبه حاکمی ضرور بود مقرر گردید که خانعالم تا آمدن لشکرخان بحکومت و ضبط آنجا قیام نماید و بعد از رسیدن او بحضور پر نور آید و بعنایت خلعت نوازش یافته بدین خدمت مرخص شد و محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت وعزیزی شاه یوسف کردیزی که مرقد شریف آنجناب دربلدهٔ طیبهٔ ملتان است بعطای خلعت و مادهٔ فیل سرمایهٔ اعتبار اندوخت *

معاودت موکب منصور از دار الامان ملتان بدار السلطنة لاهور و نهضت نمودن از انجا بدار الخلافت شاهجهان اباد قرین فتح و فیروزی بنابر فتنه انگیزی ناشجاع وشرح سوانحی که بعد ازان روي نمود

با آنکه حضرت شاهنشاهی که ذات قدسی ملکاتش مظهر الطاف الهی و مصدر اعطاف نامتناهي است در بارهٔ ناشجاع انواع احسان و اصطناع بجا آورده بودند چنانچه بعد از شکست دارابی شکوه و وصول موکب اقبال بمستقر خلافت از عظائم امور اول کاری که پیش نهاد خاطر والا ساخته بر جمیع مطالب و مهمات مقدم داشتند این بود که مونگیر را با صوبهٔ بهار و پتنه که همیشه آن ادبار قرین آرزوی آنداشت و میسر نمی شد از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای اوگرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانیدند و فرمان تفویض این ولایات ازان حضرت حاصل کرده فرستادند و با او در مقام کمال عطوفت و محبت بودند چنانچه بعد ازین مفصلا گزارش خواهد یافت درین هنگام از عرائض وقائع نگاران ممالک شرقی بمسامع حقائق مجامع رسید که آن بیخرد سفاهت پرور از نا سپاسی و حق نا شناسی قدر این دولت و عافیت ندانسته هوای خود سری و زیاده طلبی در دماغ نخوت و پندار افگنده است و باندیشهای محال از بنگاله برآمده عزم مخاصمت و منازعت دارد چون این خبر بطریق تواتر و توالی بجناب خلافت رسیده بمقتضای مصالح سلطنت و فرمانروائی دفع مادهٔ شورش افزائي او لازم و متحتم نمود و مهمات مملکت گیهان

فسحت هندوستان نیز چنانچه باید هنوز انتظام نیافته خاطرجهان
پیرا بپرداخت امور ملک وملت و رفع اختلال قواعد دولت متعلق
بود لاجرم درین هنگام که دارا بی شکوه رمیده بخت ادبار فرجام
بهزاران نا کامی و سرگشتگی رهگرای وادي فرار و آوارگی گشته از
ملتان بجانب بهکر شتافت و افواج قاهره بتعاقب آن بد عاقبت
تعیین یافت خاطر اقدس را عزم معاودت بسوی مستقر سریرخلافت
مصمم گشته دوازدهم محرم الحرام رایات ظفر اعتصام از ظاهر بلدهٔ
ملتان که مدت پنجروز فیض اندوز اقامت موکب گیتی فروز بود
باهتزاز آمد و شهنشاه فیروز بخت عالمگیر از کنار آب راوي قرین
عز و جلال بر سفینهٔ اقبال نشسته لواي مراجعت بر افراختند
درین تاریخ حاجي بلوچ که از زمینداران عمدهٔ ملتان است باستلام
عتبهٔ فلک رتبه فائز گردید و بمرحمت خلعت و فیل و اسپ کامیاب
عزت و مباهات گشته بحال زمینداری خود مرخص گشت وطاهر
خان بعنایت نقاره مورد نوازش شد و قباد خان از کومکیان شیخ میر
بمرحمت ارسال نقاره مصحوب عبد الله بیگ پسرش بلند آوازگی
یافت و سعادت خان خویش خلیفهٔ سلطان که در جاگیر خود بود
باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار والارتبه
گشته حکم شد که باله آباد شتافته در سلک کومکیان خان دوران باشد
و بعد از طی چهار مرحله رای رایان که بموجب یرلیغ والا از لاهور
عازم پیشگاه حضور گشته بود بلشکر منصور پیوسته دولت استان
بوس دریافت و موکب گیتي کشا کوچ برکوچ قطع منازل نموده
بیست و چهارم شهر مذکور باغ و عمارات آنچهره که در ظاهر دار

السلطنة بر سمت راه ملتان واقع است مهبط سرادقات دولت و عظمت گردید و اعتقاد خان که در شهر بود و سیفخان که رخصت از راه یافته بشهر آمده بود وسید هدایت الله صدر و جمعی دیگر از بندهای عتبهٔ سلطنت دولت اندوز ملازمت اشرف گشتند و پرم دیو سیسودیه از وطن رسیده غبار آستان خلافت را صندل ناصیهٔ اعتبار ساخت و بعنایت خلعت قامت افتخار افراخت و معین خان (۲) و سید فیروز ومحمد حسین سلدوز و عباس افغان از نوکران عمدهٔ دارا بی شکوه که بیاوري طالع از سلیمان بی‌شکوه مفارقت جسته بودند وخواجه صادق بدخشي که در لاهور از دارا بی‌شکوه جدائي گزیده بود بتقبیل سدهٔ جلال مشرف شده بمرحمت خلاع ومناصب شایسته سرافرازگشتند و دومهین(؟) بمنصب هزاری دو صد سوار مباهي شد و چون از وقائع صوبهٔ گجرات بعرض همایون رسید که دلدار خان فوجدار پتن ودیعت حیات مستعار سپرده سردار خان برادرش بخدمت او منصوب گشته باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار ازانجمله هزار سوار دو اسپه و سه اسپه نوازش یافت و چون درین روز برای ملازمت فروغ اختر عظمت و جلال غرهٔ جبین ابهت و اقبال بادشاه زادهٔ والا قدر محمد اعظم ساعتی مختار اختر شناسان نبود حکم شد که فردای آن که ساعتی مسعود بود و رایات عالیات ظل ورود بشهر می افگند آن نوگل حدیقهٔ دولت احراز سعادت ملازمت اشرف نمایند واگرچه خاطر ملکوت ناظر حضرت شهنشاهی چنان میخواست

---

(۲) موسی خان

که روزی چند در دارالسلطنة لاهور بساط اقامت گسترده بپرداخت
مهمات پنجاب که از وجود دارابی شکوه کمال خلل و فتور پذیرفته
بود بپردازند و خاطر اقدس از بند و بست آنحدود جمع سازند لیکن
چون مصلحت ملک و دولت بنابر سببی که گذارش یافت مقتضی
توقف نبود قرار اقامت در دار السلطنة لاهور و نزول اجلال در قلعهٔ
مبارکه نداده امر والا بنفاذ پیوست که اردوی معلی داخل شهر
نگشته باغ فیض بخش که در بیرون دارالسلطنت بسمت دهلی واقع
است منزلگاه نصرت شود و مقرر فرمودند که خود بدولت بر سبیل
عبور شهر را از فیض قدوم کرامت بهر آفرین سعادت بسته از انجا ظل
ورود بباغ اندازند و روز دیگر که بیست و پنجم ماه بود بادشاهزادهٔ
عالیقدر والاگهر از شهر رسیده بادراک شرف پایبوس سرمایهٔ دولت
و کامگاری اندوختند و محمد امین خان میر بخشی و سائر بندهای
که در خدمت آن نهال گلشن حشمت و بختیاری بودند بتقبیل
سدهٔ سنیه چهرهٔ مباهات افروختند و شهنشاه جهان با جهانی فر و
جلال بر کوه پیکر فیلی فلک تمثال سوار شده از آنجهره رایت توجه
بشهر افراختند و تا دروازه هتیه پول شرف قدوم بخشیده لمحهٔ سواره
توقف فرمودند و قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه نمودند و امان الله
قلعه دار دولت زمین بوس یافته باحکام ارشاد آئنی که در هر باب
بنفاذ پیوست مسترشد گردید و از آنجا عنان اقبال منعطف ساخته
در اثنای راه بمسجد وزیر خان فرود آمدند و نماز ظهر آنجا بجماعت
گزارده نزدیک سه پاس روز ساحت باغ فیض بخش از نزول اشرف
فیض اندوز گشت و لشکر خان که بجهت صوبه داری ملتان بموجب

یرلیغ معلی از کشمیر آمده بود کامیاب دولت ملازمت گردید و از
نفائس امتعهٔ کشمیر پیشکشی بنظر انور در آورده بقبول آن سر
بلندی یافت و بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشید و خلیل الله
خان بتفویض صوبه داری پنجاب مباهی شده بعطای خلعت خاصه
و انعام محالي که یك کرور دام جمع آن بود مشمول نوازش شهنشاهانه
گردید و چون بجهت نظم و نسق بعضی مهمات ضروری صوبهٔ
پنجاب و رفاهیت و آسودگی جنود ظفر مآب که بتازگی درین ایلغار
تعب بسیار کشیده بودند چند روز اقامت ضرور بود تا بیست و نهم
ماه مذکور آن سرا بستان حشمت و جاه از فیض بهار اقبال خرمی
و نضارت پذیرفت درین ایام منصب مکرم خان فوجدار جونپور
باضافهٔ پانصدی پانصد سوار چهار هزاری چهار هزار سوار مقرر
گردید و احتشام خان از کومکیان خاندوران که بمحاصرهٔ قلعهٔ
اله آباد قیام داشت باضافهٔ پانصدي به منصب چهار هزاری
سه هزار سوار و مبارز خان از کومکیان صوبهٔ کابل باضافهٔ پانصدی
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه امر سنگه
نروری که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار وکلیان سنگه زمیندار باندهو بموجب
التماس خان دوران بمنصب هزاری پانصد سوار و علی بیگ ولد
مرشد قلیخان مرحوم که تازه از دکن باستلام سدهٔ سلطنت رسیده
بود بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد
سوار و عباس افغان از نوکران دارا بی شکوه به منصب هزاري چهار
صد سوار و میر محمد صادق ولد میر عبد الله صفوي از گوشه

نشینان لاهور به عطاء خلعت و انعام یکهزار روپیه نوازش یافتند و حاجی بقا ملازم نا شجاع که چندی قبل ازین از جانب او تهدیت نامهٔ فتح آورده بود بمرحمت خلعت و انعام[2] مباهی گشته رخصت مراجعت یافت سلخ محرم مواکب نصرت طراز از باغ فیض بخش باهتزاز آمده قرین سعادت بصوب دار الخلافة شاهجهان آباد نهضت نمود و آنروز اندک مسافتی طی گشته نزول اجلال شد و پیشکش بهادر خان از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه و غیر آن بنظر انور گذشته برخي رتبهٔ قبول یافت و خاندوران بعنایت ارسال خلعت مشمول نوازش گردید و رضوان خان که درین ایام از مستقر الخلافة اکبرآباد بسدهٔ سپهر بنیاد رسیده بود خلعت یافته بخدمت عرض مکرر منصوب گشت و سید فیروز رستمخانی بفوجداری دوآبهٔ چناب و راوي معین شده خلعت سرافرازي پوشید و روز دیگر که غرهٔ صفر بود مقام شده خدیو اقلیم شکار عالمگیر نشاط اندوز صید نخچیر گشتند درین اوقات نوری بیگ و امام قلی آغر که همراه صف شکنخان بودند چون خان مذکور حقیقت کار طلبی وحسن خدمت آنها معروض بارگاه جلال داشته بود مشمول مراحم شهنشاهانه گشته اولین بترکتاز خان و دومین بآغر خان مخاطب گردید دوم ماه مذکور کوچ شده آنطرف تالاب راجه تودرمل مضرب خیام اقبال گشت و درین منزل خلیل الله خان که بصوبه داری پنجاب معین شده بود

(۲ ن) بمرحمت خلعت و انعام یک هزار روپیه — بمرحمت خلعت و انعام دو هزار روپیه

بمرحمت خنجر با علاقهٔ مروارید مباهی گشته رخصت مراجعت
بلاهور یافت ولشکرخان که صوبه داری ملتان باو تفویض یافته بود
بعنایت نقاره و فیل واسپ سرافراز گشته مرخص شد و میر خان
خلف خلیل الله خان بفوجداری دامن کوه کانگره و عنایت خلعت
و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند شد
و راجه مان سنگه گوالیاری بمرحمت دهکدهکی مرصع مشمول
عاطفت گردید و از اصل و اضافهٔ تهور خان بمنصب دو هزاری
پانصد سوار و سید مقتدر بمنصب هزاری ششصد سوار و غیرت
بیگ بانعام دو هزارروپیه کامیاب عنایت گشتند سوم موضع چنپال
و فودای آن نواحی سرای چوهرمل از سایهٔ سنجق جهانکشا نورآما
گردید و حیات زمیندار راجور بخطاب راجگی و عنایت اسپ
و خلعت نوازش یافت و چنپت بندیله و انکد پسرش بمرحمت
خلعت مباهي شده بدار السلطنت لاهور مرخص گشتند که درسلک
کومکیان خلیل الله خان باشند پنجم آب بیاه که بموجب حکم
بادشاه دین پناه بران جسر بسته شده بود از پرتو عبور رایت
خورشید تاب رشک چشمهٔ آفتاب گشته آن روی آب فیض اندوز
نزول خدیو ممالک رقاب شد و روز دیگر موکب منصور از سلطانپور
گذشته نزول فرمود درین هنگام قباد خان که در سلک همراهان شیخ
میر بود بصوبه داري تتهه تعین یافته بعطای نقاره و باضافهٔ
پانصدی پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار نوازش
یافت محمد یوسف از اولاد کرام عزیز مصر کرامت و عزیزی شاه
یوسف گردیزی که مرقد شریفش در بلدهٔ طیبهٔ ملتان است بمرحمت

خلعت و مادهٔ فیل سرمایهٔ اعتبار اندوخت ششم موکب منصور از سلطان پور گذشته نزول فرمود درین ایام منصب وزیر خان صوبه دار خاندیس باضافهٔ هزاری هزار سوار پنج هزاری سه هزار سوار مقرر گردید و منصب میرزا سلطان صفوی فوجدار دهامونی و چوراگده باضافهٔ پانصد سوار چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار قرار یافت و حسین بیگ خان بفوجداری هردو بنگش از تغییر فتح الله خان و عطای خلعت و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری دوهزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه و داور داد بفوجداری و قلعه داری اٹک از تغییر ابراهیم بیگ و عنایت خلعت و اسپ نوازش یافته بخدمات مرجوعه مرخص گشتند و کاکرخان بفوجداری سرکار کره مانك پور و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هفت صد سوار سر بلندي یافتند و میر غضنفر میر توزک و چندي دیگر بمرحمت اسپ مباهي گردیدند هفتم مابین سلطانپور و نور سرای مضرب خیام ظفر پیرا گشته روز دیگر باغ نور سرای از پرتو رایت جهانکشا نور آگین شد و خواجه اسمٰعیل کرمانی از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار و محمدتقی برادر زادهٔ وزیر خان و شیخ کتب هریک بانعام یکهزار روپیه و جمعی از بندها بمرحمت خلعت و برخی بعنایت اسپ سرافرازي یافتند نهم گذار آب ستلج از نزول اشرف کامیاب فیض و صفا گردید درینوقت عاطفت شهنشاهانه عمدهٔ امرای عظام معظم خان را که چندي قبل ازین چنانچه گذارش پذیرفته از حبس رهائی یافت و بعنایات و مکارم ارجمند سربلند گشته مخلی

بالطبع در قلعهٔ دولت آباد بود بصوبه داری خاندیس مباهی ساخت که یکچند آنجا بوده بنظم و نسق احوال خود و سر انجام لشکر و سپاه پردازد و فرمان مرحمت عنوان مشتمل بر نوید این سرافرازي بالشمشیر خاصه براي او مرسل گشت وزیر خان صوبه دار خاندیس بعنایت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافته حکم شد که بعد از رسیدن معظم خان ببرهانپور ازانجا باورنگ آباد شتافته به تنظیم مهمات آن صوبه دولت بنیاد و خدمت بادشاهزادهٔ عالیقدر و الانژاد قیام نماید و مهابتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت خاص مصحوب طهماسپ پسرش شرف امتیازیافت و از کنار دریای ستلج بسه مرحله رایت جهان پیرا همای آسا ظل ورود به بلدهٔ فیض قرین سهرند افگند و باغ خلد آئین آن که مشتمل بر عمارات دلنشین عالیشان و به نزهت و صفا گل سر سبد باغهاي جهان است به یمن نزول اشرف روکش حدیقهٔ جنان گشت و پیشکش راجه تودرمل از اقسام امتعه و نفائس سهرند از نظر اشرف گذشت و از آنجا لواي گیتی کشا بدو منزل پرگنهٔ انباله که باغی خوش و بستانسراے دلکش دارد پرتو سعادت گستر د و باغ مذکور از نزول همایون خرمی و نضارت پذیرفت درین وقت منصب سارنگدهر زمیندار جمون باضافهٔ پانصد سوار و منصب مراد قلي سلطان ککهران از کومکیان صوبهٔ کابل باضافهٔ پانصدي صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت و نوبتخان چیله بفوجداری دوآبهٔ جالندر از تغییر نصیري خان معین شده خلعت سرافرازی پوشید پانزدهم نواحی قصبهٔ شاه آباد و روز دیگر

ظاهر قصبهٔ تهانیسر مضرب خیام نصرت و ظفر گشت و شیخ عبد الکریم تهانیسري بنظم مهمات چکلهٔ سهرند از تغییر راجه تودرمل سر بلند شده بعنایت خلعت و فیل و باضافهٔ هزار و پانصدي هشتصد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار چهرهٔ اعتبار بر افروخت و از تهانیسر بدو منزل ظاهر قصبهٔ کرنال محل ورود موکب جاه و جلال گشته نوزدهم نواحی قصبهٔ پانی پت از سایهٔ سنجق جهان کشا نور اندوز شد و از آنجا بچهار منزل بیست و سوم ساحت دلکشاي باغ اعزآباد از فیض نزول اشرف خرمي و طراوت پذیرفت و هواي ظاهر دار الخلافة از گرد قدوم موکب عالمگیر دامن دامن عبیر رفت و راجه جسونت سنگه که بموجب حکم لازم الانقیاد در شاهجهان آباد بود و سعادتخان صوبه دار آنجا و دانشمند خان و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که هردو دران مرکز خلافت گوشه نشین بودند و دیگر بندها و متصدیان آنمصر دولت واقبال جبهه ساي آستان جلال گشته سعادت ملازمت یافتند و راجه افرده کور از اکبر آباد رسیده جبهه سای عتبهٔ عبودیت گشت و سوبهاک پرکاش زمیندار سرمور که تازه بتقبیل سدهٔ سلطنت رسیده بود بعنایت خلعت و سرپیچ مرصع تارک افتخار افراخت و عاطفت بادشاهانه راجه جسونت سنگه را بمرحمت خلعت خاص با نادري عز اختصاص بخشید و چون ساعت دخول شهر و قلعهٔ مبارکه چهارم ماه ربیع الاول بود مدت نه روز خدیو جهان دران سرا بستان فیض مکان اقامت گزیده بهار افروز دولت و بخت و نشاط اندوز حشمت و کامرانی بودند درین هنگام اسلام خان از اکبر آباد وبهاوسنگه هاده

و کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه و گردهرداس کور و سبل[۲] سنگه سیسودیه و جگت سنگه ولد نکبد سنگه هاده و سورجمل و منوهرداس کور از اوطان خویش رسیده جبهه سای آستان سلطنت گردیدند و بعطاي خلعت کسوت مباهات پوشیدند و بهار سنگه مذکور پنج زنجیر فیل بطریق پیشکش گذرانید و سوبهاگه پرکاش زمیندار سرمور بعطاي خلعت و گوشوارهٔ مروارید و اسپ با زین و ساز نقره و خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید مورد مراحم گوناگون گشته رخصت وطن یافت و راجه مانسنگه گوالیاري بمرحمت سرپیچ مرصع سربلند شد و داؤد خان که در نواحی بهکر از دارا بیشکوه جدا شده ازراه جیسلمیر بحصار فروزه که وطن اوست رفته بود بعنایت ارسال خلعت نوازش یافت و محمد صالح کرماني که قبل ازین دیوان بیوتات دارالخلافة شاهجهان آباد بود بدیواني بیوتات مستقر الخلافة اکبر آباد وخواجه اسمعیل کرماني بدیوانی دار السلطنت لاهور معین گشته بعنایت خلعت سرافراز گردیدند و از اصل و اضافهٔ درویش محمد بمنصب هزاري پانصد سوار و سلطان بیگ بمنصب هزاری چهار صد سوار و جمعی کثیر از بندهاي عتبهٔ خلافت و گروهي انبوه از نوکران دارابی شکوه که نو سرافراز دولت بندگی بودند بعطاء خلعت و اسپ کامیاب مواهب شاهنشاهانه گردیدند و از وقایع صوبهٔ گجرات معروض حجاب بارگاه اقبال گشت که ابو القاسم ولد سیفخان مرحوم که در سلك کومکیان صوبهٔ مذکور بود باجل طبعی بساط حیات در نوردید

(۲ ن) سنبل سنگه

از سوانح عبرت بخش آنکه درین ایام منهیان کار آگاه از ممالک شرق رویه پیاپی بدرگاه خلائق پناه رسیده خبر فتنه جوئی و شورش انگیزی نا شجاع حق ناشناس و عزیمت او از پتنه بصوب الهآباد بقصد افراختن لوای عناد و افروختن نیران جدال بمسامع عظمت و جلال رسانیدند و عرائض امرا و نوشتهای وقائع نگاران آنحدود نیز مشعر باینمعنی بر سبیل تواتر و توالی به پیشگاه خلافت رسید و آنچه قبل ازین از بعض اخبار و امارات مظنون خاطر دور بین شهنشاه دانش آئین بود درین اوقات بیقین پیوسته منشاء تعجب خردوران هوشمند گردید و الحق این حرکت ناهنجار و عزیمت دور از کار ازان مدهوش نشاء غفلت و پندار ری صدور باعثی بغایت مستبعد و نامزاوار بود زیرا که همیشه با حضرت شاهنشاهی لاف مخالصت و مصادقت و دم یکجهتی و موافقت میزد و همواره بمشافهه و مکاتبه اظهار اینمعنی نموده عهود صفوت و صفا و مواثیق یگانگی و ولا درمیان می آورد آن گوهر یکتای معدن فتوت را نیز بمقتضای مهر اندیشی و محبت اخوت از قدیم الایام با او رابطه الفت و التیام بود و همواره در رواج کار و رونق حال و حفظ بنیان دولت و استقلال او کوشیده درصدد نصرت و اعانتش بودند چنانچه از قضیهٔ شکستی که اورا از عناد و افساد دارا بی شکوه در نواحی بنارس رویداد و خلل وفتوری که ازین جهت بمبانی احوال و مراتب ملک و مالش راه یافت پیوسته خاطر عاطر ملالت آگین بود و میخواستند که جبر آن انکسار فرموده دگر باره کار اورا رونق و نظام و اساس ملک و دولتش را استحکام بخشند لا جرم بعد ازانکه دارا

بی‌شکوه فتنه پژوه در نواحی اکبر آباد از عساکر گردون شکوه منهزم
گشته بوادی آوارگی شتافت و دست تسلط و استیلای او کوتاه شده
نظم اسباب سلطنت و بست و کشاد مهام خلافت بعرصالدهی واقتدار
خدیو زمان قرار یافت چنانچه گزارش پذیرفت از عظائم امور اول
کاری که پیش نهاد خاطر اشرف ساخته بر جمیع مطالب و مهام
مقدم داشتند این بود که مونگیر را با صوبهٔ بهار و پتنه که همیشه
نا شجاع را آرزوی آن مکنون ضمیر بود بمبالغهٔ تمام از حضرت اعلی
برای او گرفته ضمیمهٔ ولایت وسیع بنگاله که باقطاع او تعلق داشت
گردانیدند و فرمان آنحضرت مشتمل بر تفویض این ولایت حاصل
نموده با قدسی صحیفهٔ ملاطفت پیرا مبنی بر تفقد و دلجوئی
بسیار و مشعر بسوانح و حقائق دربار جهانمدار مصحوب محمد
میرک گرز بردار از پیشگاه خلافت نزد او فرستادند و باو نوشته بودند
که چون همواره خواهش ایتصوبه داشتید بالفعل آنرا با ولایت بنگاله
متصرف شده بجمعیت خاطر و فراغ بال روزی چند بنظم وپرداخت
آنصوبه و جبر اختلال احوال خود پردازید تا آنکه جنود قاهره از تعاقب
دارا بی شکوه و کفایت مهم او فارغ شده بمستقر اورنگ حشمت
مراجعت کنند درانوقت مطالب و مدعیات دیگر که داشته باشید
در حصول آن نیز خواهیم کوشید و چنانچه آئین اخوت ومقتضای
فتوت است درهیچ چیز از مراتب ملک و مال مضایقه نخواهیم
نمود و چون محمد میرک به بنگاله رسیده فرمان عالیشان وملاطفت
نامهٔ خدیو جهان باو رسانید از وقوع این عطیهٔ عظمی که فوق تصور
و تخیل او بود منت پذیر گشته در پیراهن نشاط نگنجید و از خبر

فرار و ادبار دارا بی شکوه که همواره باو کمان کین و عناد کشیده داشت و کفایت شر و دفع افسادش جز بسطوت اقبال دشمن مال شهنشاه عالمگیر صورت پذیر نبود بغایت مسرور و مبتهج گشت و تهنیت نامهٔ مشتمل بر مراسم مبارکبادی و مراتب شکر گزاری در جواب نوشته بجناب والا فرستاد و خود از اکبر نگر که حاکم نشین بنگاله است به پتنه آمد لیکن ازانجا که بخت و سعادت ازو رمیده روزگار دولتش بسر رسیده بود و ضمیر کار آگاه و عقل معامله دان که سرمایهٔ تمییز سود از زیان است نداشت بعد از رسیدن به پتنه و تصرف در صوبهٔ بهار سودای زیاده طلبي در سرش جاي کرده بطمعهای خام و فکرهای دور از کار دیگر باره سر انجام اسباب ادبار نمود و قدر نعمت و عافیت ندانسته و حق تفقد و دلجوئی خدیو زمان نشناخته راه نا سپاسي و طریق حق ناشناسی پیمود و چون دانست که رایات خورشید تاب بتعاقب دارا بی شکوه متوجه پنجاب شده و اتمام آنمهم را بزودي گمان نمی برد و تختگاه سلطنت و مستقر خلافت را از فر شکوه موکب جلال خالي می شمرد از خام طمعي و بیخردي باین وادي افتاد که لشکری جمع آورده بصوب اله آباد آید و ازانجا اگر تواند خود را باکبر آباد رساند شاید باین تیز دستی کاری از پیش برود و اغواي نوکران و خوشامدگویان و تحریک واقعه طلبان و فتنه جویان که چشم ازصلاح دولتش پوشیده رونق کار و گرمیء بازار خود مي جستند نیز علاوهٔ بیداندیشی و تبه رائی او شده دماغ پندارش را بشورش آورد و بعد از اندک توقفی در پتنه با لشکرهاي آنحدود و توپخانه و نوارهٔ عظیم بنگاله اواسط صفر این سال

که رایات عالیات ظل ورود بساحت پنجاب افگنده خاطر جهان پیرا
مشغول دفع‌فتنهٔ دارا بیشکوه بود انتهاز فرصت نموده لوای‌عزیمت
از پتنه بسمت اله آباد افراشت و باغوای مفسدان کوته اندیش قدم
جسارت از حد خویش پیش گذاشت و چون بنواحی قلعهٔ رهتاس
رسید رام سنگه نوکر دارابیشکوه که از جانب او بحراست آن حصن
فلک اساس قیام داشت بایمای آن فتنه پژوه که بعد از فرار از
مستقر الخلافة اکبر آباد باو و دیگر قلعه داران سمت اله آباد
نوشته بود که قلاع آن نواحی به نا شجاع دهند رفته باو ملاقی‌شد
و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الجلیل بارهه که از جانب
دارا بی‌شکوه حارس قلعهٔ چناره بود قلعهٔ مذکور باو داد و در خلال
این ایام همواره سید قاسم خان قلعه دار اله آباد باو مینوشت که
من هم باین ماموروم که اگر خود باینصوب آیند قلعه را تسلیم کنم
و منوح اینمقدمات نیز باعث رسوخ عزیمت باطل و ازدیاد مواد
بیخردی او گشته قدم‌جرأت‌پیشتر نهاد و چون این حقائق واحوال
معروض بارگاه اقبال گردید اگرچه بمقتضای عموم رافت و صلاح
اندیشی که شیمهٔ قدسیهٔ این خدیو مهر پرور خیر گستر است‌مرکوز
ضمیر انور آن بود که تا ممکن‌و مقدور باشد پردهٔ مسامحه و اغماض
برکار او کشیده این حرکت ناهنجار ازان‌بیخرد نگوهیده اطوار ناکرده
انکارند و از مقالات هوش افزا و مقدمات دولت پیرا اورا بشاه راه
اهتدا آرند و چنان نشود که کار بفتنه و خونریزی کشد چنانچه بعد
از تحقیق این اخبار شورش افزا مکرر از کمال بزرگ منشی و والا
نهادی موعظت نامهاي دلاویز صلاح آمیز بآن بیهوده کوش باطل

ستیز نوشتند که شاید سرمایهٔ شعور و آگاهی شده از کردهٔ نا صواب
خود باز آید و دست ندامت بذیل اعتذار زده باز گردد لیکن
درینوقت بنابر رعایت مراتب حزم و احتیاط که مناط حفظ
سلطنت و جهانداري و مقتضاي خردمندی و هوشیاری است بر
خاطر خورشید مآثر چنین تافت که اگر آن رمیده بخت برگشته
روزگار از بیهوشی نشاء غفلت و پندار بخود نیاید و ترک ارادهٔ
ناپسند و عزیمت نا سزاوار خویش نکرده بر مخالفت و عناد
اصرار نماید چون خاندوران با عساکر کومکی اله آباد تاب مقاومت
او ندارد چندی دیگر از اعظم امرا و فوجی از مواکب نصرت پیرا
در ظل رایت بادشاهزاده محمد سلطان بدانصوب تعین نمایند تا
سد راه او بوده از حقیقت حال و کیفیت عزیمت و ارادهٔ آن نادان
فتنه سگال هرچه دریابند بسدهٔ جلال معروض دارند بنابران یرلیغ
کرامت طراز بطغرای نفاذ پیوست که بادشاهزادهٔ والا تبار نظم مهام
مستقر الخلافة بعمدة السلطنة امیر الامرا که آنجا بود وا گذاشته با
توپخانه و لشکر اکبرآباد هفتم ربیع الاول که ساعتی مسعود بود
لوای نهضت بآنصوب بر افرازند و از پیشگاه حضور نیز جمعي از
مبارزان نبرد آزما و دلیران عرصهٔ وغا معین گشتند و حکم شد که
چون نا شجاع باله آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصرهٔ
قلعه باز کشیده بجنود مسعود پیوندد و تتمهٔ این احوال
عنقریب مرقوم کلک سوانح نگار گشته عبرت افزاي ناظران این
مجموعهٔ بدائع قدرت ایزدي خواهد شد اکنون بوضیفهٔ معهود
زبان خامه بگزارش وقائع حضور قدسي نشان گوهر افشان

میگردد چهارم ربیع الاول مطابق نهم آذر ماه رایات نصرت پیکر
اوائل روز از باغ دلکشای اعز آباد بقصد دخول دار الخلافه باهتزاز
آمد و چون ساعت داخل شدن قلعهٔ مبارکه اواخر روز بود
شهنشاه جهان نخست بشکارگاه توجه نموده نشاط اندوز شکار
گشتند و بعد از مراجعت که قریب دو پاس از روز گذشته بود بباغ
سندر بازی که مابین شهر و اعزآباد واقع است نزول سعادت نموده
ساعتی چند آنجا باستراحت گذرانیدند و آخر روز با بخت فیروز و
اقبال عدوسوز چون خورشید جهانتاب و بدر عالم‌افروز که بر اوج سپهر
برین بر آید بر فیلی کوه پیکر بدیع منظر که تخت زرین بر کوههٔ
پشت آن نصب گشته بود سوار شده لوای عزیمت بصوب عرصهٔ
مصر دولت و اقبال و ساحت دار الملک مجد و جلال افراختند
نقارهای نشاط و کورکهای شادیانه بنوازش آمده از غریو طبل و کوس
و خروش کرنا و نفیر طنطنهٔ شوکت و غلغلهٔ حشمت درگوش روزگار
پیچید و گیتی خدیو عالم‌گیر با فر الهی و شکوه شهنشاهی همعنان
نصرت و ظفر فیل سوار از میان بازار فسحت آثار شهر عبور فرموده
چون وقت نماز عصر رسیده بود نخست پرتو نزول بمسجد جامع
انگندند و نماز بجماعت گذارده قرین دولت سوار شدند و دو نیم
گهری از روز مانده قلعهٔ مبارکه از فر نزول اشرف سر کوب حصار
افلاک و شرافت بخش مرکز خاک گشت *

جشن وزن فرخندهٔ شمسی سال چهل ودوم

بر حقایق سنجان این صحائف مآثر اقبال و دقائق شناسان

این دفاتر مفاخر عظمت و جلال مخفي نماند که از بدائع قوانین معمولهٔ این دولت جاوید طرازیکي آنست که فرما روایان این دودمان عظیم الشان عمیم الاحسان درهرسال از سنین عمرسعادت قرین چون تاریخ میلاد میمنت بنیاد در رسد بشرائف نقود از زر و سیم و دیگر نفائس اشیا سنجند باین طریق که یکدفعه بطلا و دیگر مرتبه بنقره و پس ازان چند نوبت دیگر بسائر فلزات و اشیاي که مقرر و معهود شدهٔ آن مبارک وزن بعمل می آید و وجوه مذکوره به محتاجین و ارباب استحقاق بذل و انفاق کرده جهانی را نقد مقصود بدامن آرزو میریزند و دران جشن خجسته ملازمان عتبهٔ خلافت و ایستادگان پیشگاه قرب بروفق رتبه و شایستگی بمراحم والا عز امتیاز مي یابند و بنابر اختلاف تاریخ شمسي و قمري درسالی دو بار این جشن عالم آرا پیرایهٔ انعقاد یافته مگر را باعث جهان پیرائي و طرب افزائي میگردد *

* رباعي *

هر سال شود بعادت اهل زمان * با گوهر و زر وزن شه ملک ستان

لیکن اگرازروی حقیقت سنجند * افزون آید سایهٔ حق از دوجهان

وهمانا غرض از وضع این قانون فرخندهٔ آنست که هم اینمعني وسیلهٔ کامیابي بینوایان و حاجتمندان شده برکات دعاء اجابت اثر آنگروه سرمایهٔ حصول مقاصد علیا گردد و هم تقریب جشن و سور منشاء صدور آثار عنایت و تربیت شهنشاهانه گشته نوازش و کامبخشيء بندهاي مدهٔ سلطنت و ایستادگان بساط خدمت بظهور رسد ودرین ایام خجسته فرجام کهسال چهل و یکم شمسي از عمر مسعود شهنشاه کیوان غلام بسعادت فیروزی صورت انجام یافته آغاز جهان افروزی

سال چهل و دوم بود جشن وزن شمسي بآئين مقرر و رسم معهود
صورت انعقاد پذيرفت و هفتم ربيع الاول مطابق دو ازدهم آذر
بزم والا جشن دلکشا ترتيب يافته در ايوان گردون آساس غسلخانهٔ
مبارک اوائل روز که ساعت بانوار ميمنت قرين و ميزان فلک را
چشم حسرت برزمين بود کفهٔ ترازو از گوهر عنصر مقدس شهنشاه
دنيا و دين گرانبار قدر و شرف گشت و آن پيکر دولت و هيکل
اقبال که از فرط بزرگی و کمال عظمت با گوهر جانهای پاک وجواهر
خزائن افلاکش نتوان سنجيد بمقتضاي رسم و عادت و آئين صورت
و مجاز بزر و سيم و سائر اشياء معهوده سنجيده شد و بعد از ادای
اين رسم ميمنت پيرا خاقان جهان چون آفتاب جهان از برج ميزان
برآمده سرير آراي دولت و کامرانی شدند و دران جشن خجسته
بسياري از بندهای عتبهٔ خلافت بمواهب و مکارم ارجمند سر بلند
گرديدند ازآنجمله مهاراجه جسونت سنگه بعنايت طرهٔ مرصع تارک
افتخار بر افراخت و محمد امين خان مير بخشي و بهادر خان
و مرتضی خان و سائر امراي رفيع الشان و بسياري از منصبداران
و ملازمان سدهٔ سپهر نشان بقدر تفاوت رتبه و پايه بخلعتهای فاخر
گرانمايه کسوت امتياز پوشيدند و امير الامرا که در مستقر الخلافة
اکبرآباد و راجه جيسنگه که در وطن بود و جعفر خان صوبه دار مالوه
و خليل الله خان صوبه دار لاهور و سائر امرا و عمدهای که از پايهٔ
سرير خلافت دور بودند بارسال خلعت سرمايهٔ مباهات اندوختند
و مهابتخان صوبه دار کابل باضافهٔ هزار سوار بمنصب ششهزاری
پنجهزار سوار سه هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه بلند

پایگی یافت و اسلامخان باضافهٔ دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و مرحمت اسپ با ساز طلا و شمشیر سرفراز گشته بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان مرخص شد و بهادر خان که بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار مباهی بود باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه والا رتبه گردید و مرتضی خان بعنایت علم لوای امتیاز افراخته از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار سر بلند گشت وراجه انرده(۲) کور از اکبرآباد رسیده جبهه سای عتبهٔ خلافت شد و بمرحمت فیل و سر پیچ مرصع مباهی گردید و نجابتخان که چندی قبل ازین بنابر صدور تقصیری عظیم به تغییر منصب و جاگیر و عزل از رتبهٔ شوکت و اعتبار و سلب خطاب خانخانانی و سپه سالاری مورد بی عنایتی گشته مدتی از دولت بار و سعادت کورنش سایهٔ آفریدگار محروم بود چون درین هنگام بوسیلهٔ شفاعت و التماس ایستادهای بساط قرب مراحم شهنشاهانه رقم عفو بر جریدهٔ جرائمش کشیده اورا رخصت کورنش ارزانی داشته بودند درین روز خجسته بوساطت امیر خان جبهه سای سدهٔ اقبال گشته عرق خجلت وتشویر از ناصیهٔ تقصیر افشاند و بعطای خلعت خاص اختصاص یافت و دانشمندخان و ابراهیم خان که در سلک گوشه نشینان بودند بعنایت خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و داؤد خان که در حدود بهکهر از دارا بی شکوه جدا شده بود بمساعدت سعادت درین ایام دولت آستانبوس درگاه والا یافته بود

(۲ ن) انرود سنگه کور

بعطای خلعت و شمشیر و منصب چهار هزاری سه هزار سوار کامیاب عنایت شد و بهاو سنگه هاده که تازه از وطن باستلام عتبهٔ سپهر رتبه رسیده بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و یک زنجیر فیل و نقاره و علم مورد انظار مرحمت گردید و چون همواره شخصی که ارشد آن سلسلهٔ شهامت آئین و مورد نوازش فرماندهان این دولت ابد قرین باشد از پیشگاه سلطنت مخاطب براو میشود عاطفت بادشاهانه او را از روی تربیت و خانه زاد پروری باین خطاب نامور ساخته محسود اقران گردانید و محمد بدیع بن خسرو بن نظر محمد خان که سابق بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق که سه هزاری چهار صد سوار بود سر بلند گشته و گردهر داس کور باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و پرسوجی دکنی باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرمایهٔ افتخار اندوختند و سوبهاگ پرکاش زمیندار سرمور که درین تازگی دولت آستانبوس دریافته بعطای خلعت و اسپ و سر پیچ مرصع با علاقهٔ مروارید مورد مراحم گونا گون گشته رخصت وطن یافت و فیض الله خان بمرحمت شمشیر و علم و الله یار خان بعطاء جیغهٔ مرصع سرافرازی اندوختند و از اصل و اضافهٔ دیندار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و شیخ عبد القوی بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار مشمول مراحم خسروانی گردیدند و همت خان خلف اسلام خان بمکرمت خلعت و فیل مباهی گشته با پدر خویش مرخص شد و مخلص خان خلعت یافته باکبر آباد مرخص شد که

کومکیان آن مستقر الخلافة را که برکاب بادشاهزاده محمد سلطان
معین شده بودند در برآمدن قدغن و سزاواری نموده مجال تعلل
و امهال ندهند و مصحوب او یک عدد جیغهٔ مرصع از سرنوازش
بجهت بادشاهزادهٔ والا تبار مرسل شد و غیرت بیگ بخطاب شجاع
خانی و محمد صادق بخطاب دلاور خانی و وزیر بیگ بخطاب
ارادتخانی و محمد علی ولد تقرب خان بخطاب خانی نامور گشته
و شیخ عبد الوهاب بخاری و ملا عوض وجیه و قاضی عبد الوهاب
اقضی القضات هریک بانعام یکهزار روپیه کامیاب گشت میر حسین
بندیله و میر رستم خانی و میر عزیز بدخشی از نوکران عمدهٔ دارا
بی شکوه که درین ایام بمساعدت طالع بدولت آستانبوس رسیده
بودند بعطای خلعت و بمناصب شایسته مباهی گردیدند و بسیاری
از امرا و عمدهای بارگاه سلطنت و سائر بندهای عتبهٔ خلافت
بافزایش منصب و عطای خلعت و شمشیر و خنجر و اسپ و فیل
و برخی بمرحمت نقارة و علم و بعضی بانعام نقود نوازش یافتند
و خوشحال خان و بسرامخان که سر امد نغمه سنجان هندوستان اند
هریک بعنایت مادهٔ فیل بهره اندوز عزت گردیدند و بسائر اهل
نغمه و نشاط و سرود سرایان آن محفل انبساط پنجهزار روپیه انعام
شد و پیشکش بادشاهزاده محمد سلطان مشتمل بر سه زنجیر فیل
و یک سر اسپ عربي و نفائس جواهر و مرصع آلات بنظر انور
رسیده رتبهٔ قبول پذیرفت و همچنین نوئینان عالیمقدار و امرای
نامدار و سائر بندهای آستان فلک مدار هریک در خور حال رسم
پیشکش و نثار بجا آورده از مجموع موازي سه لک روپیه درجهٔ

پذیرائي یافت و چون آن روز فرخنده بآئین بهجت و کامرانی و
و قرین طرب و شادمانی بانجام رسید شب هنگامهٔ آتشبازي که
باشارهٔ والا دران روی آب جون صحازي درمن مبارک آلات وادوات
آن ترتیب داده بودند مسرت افروز خاطر نظارگیان شده فروغ افزای
انجمن عشرت گردید و شب دیگر چراغاني که هم دران روی آب در کمال
خوبي سر انجام یافته بود نظر فریب تماشائیان گشت و تا سه روز
این جشن پرنشاط و بساط انبساط مرتب و ممهد بود و درین ایام پیشکش
امیر الامرا مشتملبر جواهر و مرصع آلات از مستقر الخلافة به پیشگاه
حضور رسید و پذیرای انوار قبول شد و درین هنگام یرلیغ گیتي
مطاع بنام زبدهٔ امرای عظام معظم خان صادر گردید که نظم مهمات
صوبهٔ خاندیس بنیابت خویشکی از کومکیان صوبهٔ مذکور که
مناسب داند مفوض داشته برخی از تابینان خود آنجا بگذارد و بر
جناح تعجیل روانهٔ پیشگاه حضور گردد و شب دوازدهم ماه مذکور
که شب میلاد سعادت بنیاد خلاصهٔ نشاء ایجاد برگزیدهٔ خالق عباد
سرور عالمیان بهتر آدمیان حضرت خاتم الانبیاء صلوات الله وسلامه
علیه و علی آله و اصحابه الاصفیاء بود شهنشاه دین پرور بآئین مقرر
این دولت خیر اثر دوازده هزار روپیه بارباب استحقاق ومحتاجین
و زمرهٔ اتقیا و صالحین انفاق فرموده سعادت دارین اندوختند
دوازدهم هوای سیر باغ دلکشای صاحب آباد که درعین دارالخلافة
واقع شده درگلشن همیشه بهار خاطر اشرف سربر زده نشاط اندوز
گلگشت آن سرا بستان فیض مکان گردیدند و روز دیگر عزم زیارت
روضهٔ منورهٔ حضرت جنت آشیاني همایون بادشاه طاب ثراه مرکوز

خاطر اقدس گشته کشتي سوار بدانصوب توجه فرمودند و روان پاک آن همای سدره نشین را بفاتحه ودعا روح و راحت بخشیده پنج هزار روپیه بخدم و مجاوران آن روضهٔ خلد مانند انعام نمودند و بعد از فراغ آن بطواف مزار فائض الانوار قدوهٔ عرفای کرام حضرت شیخ نظام الدین معروف باولیا که در همان سمت است تبرک جسته یکهزار روپیه بمستحقان و مجاوران آن بقعهٔ متبرکه انفاق کردند و ازانجا بروضهٔ قدسیهٔ جناب قطب الاولیاء الواصلین قدوة الاتقیاء الموحدین خواجه قطب الدین کاکی قدس الله سره العزیز که در هفت کروهیِ دار الخلافة است توجه نمودند و رسم زیارت بجای آورده و استمداد همت نموده دو هزار روپیه بسدنهٔ آن مقام قدسی احترام مکرمت فرمودند و اواسط روز ازانجا قرین توفیق رباني و برکات آسمانی عنان معاودت معطوف داشتند و در اثنای راه عشرت اندوز شکار گشته اواخر روز دولتخانهٔ همایون از فر قدوم اشرف رشک بیت الشرف خورشید گردید و درین هنگام تابان اختر سپهر سلطنت گرامی گوهر بحر حشمت بادشاه زادهٔ والا قدر محمد سلطان را بمرحمت دو اسپ از طویلهٔ خاصه یکی با ساز مینا کار و دیگری با ساز طلا نوازش نموده مصحوب اراد تخان ارسال داشتند و یرلیغ گیتي مطاع بنام ذو الفقار خان صادر گشت که قلعهٔ مبارک اکبر آباد را بعد از رسیدن رعد انداز خان که بقلعه داری آن مرکز سلطنت مقرر شده بود باو سپارد و یک کرور روپیه با برخی اشرفي از خزانهٔ عامرهٔ آنجا برداشته با توپخانه و همراهان خویش روانهٔ الهآباد شود و به بادشاهزادهٔ فلک مکان محمد سلطان ملحق گردد

و راجه انردهٔ[۲] کور و راو بهاو سنگه هاده و گردهرداس کور وجگت سنگه هاده و پرم دیو سیسودیه و علیقلیخان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت نشان ضمیمهٔ جنود معلی گشته مرخص شدند و همگی در خور حال بعطایا و مواهب بادشاه دریا نوال سرافراز گردیدند •

توجه الویهٔ ظفرپیرا بشکارگاه سورون جهت اطفاء نائرهٔ فتنهٔ ناشجاع

چون بتواتر اخبار و ظهور شواهد وآثار معلوم خاطر مهر انور گردید که ناشجاع عافیت دشمن ناسپاس با وجود اطلاع بر معاودت موکب ظفر اياب از حدود پنجاب و وصول بمستقر اورنگ خلافت از اندیشهٔ کج و پندار خطا باز نگشته بوسوسهٔ خیال باطل راه مخالفت و عناد می سپارد و بکام جسارت با جنود ادبار بحدود بنارس نزدیک رسیده قصد اله آباد و عزم جنگ جوئي و افساد دارد رای مصلحت پیرای حضرت شاهنشاهی که گنجور اسرار دانش و آگاهی و دستور رموز خلافت و جهان پناهي است بر آن قرار گرفت که قرین دولت از مقر سلطنت نهضت نموده بسمت شکار گاه سورون توجه فرمایند و یکچند دران نواحی بنشاط شکار گذرانیده منتظر ورود اخبار و تحقیق حال آن خلاف منش ستیزه کار باشند که اگر بنصائح هوش افزا و مواعظ غفلت زدا بصلاح کار راه برده دست ندامت بذیل اعتذار زند و قدم جرأت از حدوه

(۲ ن) انرود سنگه کور

بفارس پیش نه نهاده بسمت پتنه معاودت کند پادشاهزادهٔ نامدار
والا تبار محمد سلطان را با عساکر منقلا باز گردانند و خود نیز
بسعادت بعد از فراغ شکار سوورن بمستقر دولت روز افزون مراجعت
فرمایند و اگر از غنوده بختی وبیدولتی توفیق آگاهی و انتباه نیافته
سرنخوت و استکبار افرازد و بالهٔ آباد آمده بارتکاب محاربه و پیکار
پردازد و تنبیه و گوشمال اورا وجه همت گیتی کشا ساخته بدفع
آن فتنه جو توجه فرمایند و بنابرین عزم خیر اساس شانزدهم ربیع
الاول موافق بیست و دوم آذر عملهٔ منشیخانه را خلعت داده حکم
فرمودند که سرادق اقبال بیرون زنند و عمارات فیض بنیاد خضر
آباد محط بارگاه حشمت وجاه کردند و روز دیگر که ساعتی فرخنده
اثر بود اوائل روز با بخت فیروز و طالع دشمن سوز از قلعهٔ مبارک
بر فیل ظفر گنج سوار شده بهمعنانی جنود آسمانی رایت عزیمت
همایون بصوب مقصد بر افراختند و از میان شهر متوجه گشته تا
خضر آباد همه جا خلائق را از زر افشانی دست جود کامیاب
ساختند و برای سر انجام بعض امور دو روز دران مقام دلکشا بساط
اقامت گسترده انتظام بخش مهام دولت بودند قلعه داری دار
الخلافة و حراست و خبرداری مراد بخش که در انجا محبوس
بود بدستور سابق بامیر خان تفویض یافت و سیادتخان بنظم
مهمات آن مرکز خلافت معین گردیده بعنایت نادری خاصه مباهی
شد و دانشمند خان بانعام بیست هزار روپیه کامیاب مرحمت
گشته باقچابتخان و ابراهیم خان و فاخر خان و ظفر خان که از
منصب معزول شده در دار الخلافة وظیفه خوار احسان بودند رخصت

انصراف یافتند و رعد انداز خان که بقلعه داری مستقر الخلافة اکبرآباد مورد انظار اعتماد گشته بود بعطای جمدهر میناکار و باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار نوازش یافته مرخص شد که خود را بر جناح سرعت باکبر آباد رساند و خدمت میر بخشی گری زمرهٔ احدیان که باو متعلق بود بسزاوار خان تفویض یافت و راو بهاو سنگه بعنایت فیل و جمدهر مرصع و اسپ با ساز طلا و پرم دیو سیسودیه بعطای دهکدهکی مرصع و اسپ با ساز طلا و سبل سنگه سیسودیه بمرحمت اسپ و راجه اودیبهان مرتبه بعنایت خلعت مباهي شده ضمیمهٔ جنود منقلا گشتند و فضل الله خان بخدمت بخشي گری واقعه نویسی دار الخلافة و کرم افغان بفوجداری نواحئ شهر تعین یافته بعنایت خلعت سرفراز گردیدند و خواجه عبد الوهاب دهبیدی و میر عبد الرحیم ولد اسلام خان مرحوم و جمعي دیکر از بندها در سلك کومکیان آن دار الملک حشمت و جاه انتظام یافتند و کیرت سنگه بکامان بهاری که فوجداری آن باو متعلق بود مرخص شد و راجه پرتهي چند باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافراز گشت بیستم ماه مذکور رایات منصور بفیروزي و نصرت از خضر آباد نهضت نموده بعد از طی سه مرحله بعرض اشرف رسید که غرهٔ ناصیهٔ فتح و ظفر بادشاهزادهٔ عالیمقدار والا گهر محمد سلطان با عساکر منقلا نوزدهم همین ماه بآتاوه رسیدند باجمله شهنشاه جهان صید کذان و شکار افگنان طي منازل نموده سیوم ربیع الثاني سایهٔ عز و جلال بر نواحئ قصبهٔ سورون گستردند و روز دیگر دران

نخچیر گاه اقبال مقام کرده بنشاط شکار پرداختند و ازانجا که خدیو
جهان را نیت خیر فرجام و همت حق شناس بر هدایت ناشجاع
فتنه انگیز نا سپاس مقصور بود و بمقتضای عموم رافت و صلاح
اندیشی میخواستند که تا ممکن و میسر باشد این مهم بمدارا
و مصالحه انجام یابد و کار به ستیز و آویز نکشد از یک منزلی سوررن
دیگر باره قدسی صحیفه مبنی بر مراتب نصیحت و خرد پروری
مرقوم کلک فتوت گستری ساخته مصحوب یکی از بندهای درگاه
نزد او فرستادند تا کیفیت عزیمت و حقیقت ما فی الضمیر آن
بی بهرهٔ جوهر دانش و تدبیر بوضوح پیوسته اتمام مراتب حجت نیز
بظهور رسد و در همین منزل مخلص خان که برسم سزاولی عساکر
منقلا تعین یافته بود ازلشکر بادشاهزاده خورشید قدر سپهر مکان محمد
سلطان رسیده احراز دولت ملازمت اشرف نمود و عرضه داشت آن
والا نسب مشعر بکیفیت حال جنود مخالف بخدمت همایون
گذرانید و چون اخبار قرب وصول نا شجاع و مقدمات فتنه جوئی
و شورش انگیزی او روز بروز بمسامع دولت میرسید و بیقین انجامید
که آن شوریده دماغ سودای سلطنت بزواجر نصائح و شرائف
ملاطفات خسروانه ترک باطل ستیزی نکرده از بیخردی همت بر
استیصال خود میگمارد و در کج اندیشی و عناد بنوعی راسخ است
که بهیچ وجه مدارا و مواسا باو سود ندارد لاجرم نیران سطوت وجلال
خدیو کشور و اقبال باشتعال آمد و چهرهٔ غیرت و عتاب بادشاهانه
فروزان شده پنجم ماه مذکور از سوررن لوای توجه بمدافعهٔ اعدا
افراختند و به بادشاهزادهٔ والا نژاد و عساکر منقلا فرمان شد که در

جنگ و پیکار تعجیل نکرده انتظار وصول موکب مسعود برند و در همین روز که از نواحی سوزون کوچ میشد ذو الفقار خان از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده بلشکر ظفر اثر ملحق گشت و بهادر خان بلشکر منقلا مرخص شد و بعد از طی دو سه مرحله بوضوح پیوست که ناشجاع باله آباد رسید و سید قاسم قلعه دار الهآباد بمقتضای قرار داد رفته باو ملاقی گردیده است ـ مجملی از حال بد فرجام آن ناحق شناس بعد بر آمدن از پتنه آنکه چون به بنارس رسید از ظلم پرستی و بیداد گری که همواره در طبع او مرکوز بود دست جور و اعتساف بر سکنه و متوطنین آن بلده کشاده محصلان و متشددان گماشت که مبلغی خطیر از زمرهٔ تجار و متمولین هنود و مسلمانان که درانجا بودند بگیرند و بجبر و قهر و عنف قریب سه لک روپیه بزور سر پنجهٔ تطاول از اهل بنارس گرفت و از کمال بی پروائي و بیهوشي او جمعی که متصدی این جور و ظلم بودند بر وفق مضمون * بیت *

به نیم بیضه که سلطان ستم روا دارد * زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

اضعاف مبلغ مذکور از میان برده انواع ظلم بعرض و مال و ناموس آن مظلومان رسانیدند و آن بی خرد بد مآل جمع این مال را سرمایهٔ جمعیت اسباب پریشانی و نکال ساخته ازانجا قدم جرأت پیش گذاشت و چون فوجي بسر کردگی سید عالم و حسن خویشگی و خواجه خسرو نوکران خود بر سر جونپور فرستاده بود و آنها رفته بمحاصرهٔ آن پرداخته بودند مکرمخان صفوی حاکم آنجا تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد از انداختن توپی چند و اندک

آویزشی از قلعه بر آمد و باتفاق فرقهٔ مذکور در دو منزلی اله آباد
بار پیوست و هفتم ربیع الثانی که آن موقد نیران فتنه و فساد
باله آباد رسید سید قاسم بارهه نیز از قلعه بر آمده باو ملاقی شد
و چون آن باطل اندیش بیخرد بدستور سابق قلعه را بتصرفش
واگذاشت و سید تاج الدین نام سیدی از اقوام خود بنیابت
خویش آنجا گذاشته با جمعیتی که داشت ضمیمهٔ جیش فتنه
گشت و ناشجاع بعد از هشت و نه روز توقف در اله آباد از آب
گذشته قدم جسارت پیش نهاد و سرانجام حالش عنقریب عبرت افزای
هوشمندان خواهد گردید درین هنگام عاطفت بادشاهانه داؤد خان را
بمرحمت فیل با جل زر بفت نواخت و حسن علیخان را قوش بیگی
کرده عطای خلعت و علم باضافهٔ پانصد بمنصب دو هزاری و هزار سوار
مباهی ساخت و یزدانی پسر عم او بفوجداری فتح پور خانوه از تغییر
راجه مهاسنگه بهدوریه و مرحمت خلعت و اسپ و باضافهٔ شش صدی
چهارصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و سزاوار خان بخدمت
میر بخشیگری احدیان از تغییر رعد انداز خان و عنایت خلعت
و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار و قزلباشخان
بانعام پنجهزار روپیه و شجاع خان و چندی دیگر از بندها بمرحمت
اسپ مورد نوازش گشتند دوازدهم ماه مذکور میر ابو المعالی ولد
میرزا والی مرحوم از جایگیرداران صوبهٔ بهار که بنابر ضرورت
بناشجاع گرویده درین وقت برهبری سعادت از لشکر او روی ارادت
بموکب اقبال آورده بود دولت زمین بوس دریافته بعطای خلعت
و اسپ با ساز طلا و فیل با جل زر بفت و شمشیر با ساز مینا کار

و خطاب میرزا خانی و انعام سی هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گونا گون گردید و بعرض اشرف رسید که راجه انرده کور از کومکیان عساکر منقلا که بسبب اشتداد آزار قدیم چند روزي در اکبر آباد توقف کرده درین اوقات با وجود بقیهٔ کوفت از روي کار طلبی بعزیمت لشکر ظفر اثر ازانجا روانه شده بود در نواحیٔ مستقر الخلافة اکبر آباد روزگار حیاتش بسر آمد چهاردهم که عبور موکب منصور از نواحیٔ مکن پور می‌شد شهنشاه مؤید دین پناه که همواره طلب همت از دلهاي آگاه واستفاضهٔ انوار توجه از بواطن اولیاء الله شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت است بروضهٔ قدسیهٔ قدوهٔ اصفیاء عظام نقاوهٔ عرفاء کرام حضرت سید بدیع الدین قدس سره که بزبان عوام اهل هند بشاه مدار اشتهار دارد عنان توجه والا انعطاف داده رسم زیارت بجا آوردند ومجاوران (۲) آن مزار فائض الانوار را از فیض انعام عام بهره ور ساختند هفدهم ظاهر قصبهٔ کوره که بادشاه زادهٔ والا تبار عالیمقدار ارجمند بخت بلند محمد سلطان با عساکر منقلا آنجا نزول داشتند و ناشجاع بچهار کروهیٔ آن رسیده توقف ورزیده بود و توپخانه در برابر خود چیده عزم صف آرائی داشت مضرب سرادق نصرت وظفر گردیده و بادشاهزادهٔ ارجمند بلند مقدار محمد سلطان احراز سعادت ملازمت اشرف نموده یکهزار مهر بطریق نذر گذرانیدند و بعطای خلعت

(۲ ن) و دو هزار روپیه بخدم ومجاوران آن مزار فائض الانوار عطا کردند هفدهم الخ

خاص با نادری مورد نوازش گردیدند وهمچنین سایر امرا و بندهای
که در رکاب ایشان بودند بدولت زمین بوس رسیدند - از شرائف
اتفاقات و بدائع اسباب فیروزی آنکه زبدهٔ امرای عظام معظم‌خان
که بموجب یرلیغ گیتی مطاع از خاندیس متوجه درگاه آسمان جاه
گشته بود درین تاریخ که دو روز بعد ازان محاربه و قتال روی داد
بموکب جاه و جلال پیوسته جبهه سای آستان سلطنت شد و از
رسیدن بوقت مجددا حسن اخلاص و نیکو بندگی و جوهر همت
و کار طلبی آنخان والا مکان که در پیشگاه خلافت جلوهٔ ظهور نموده
مشمول انظار عاطفت وتوجه بادشاهانه گشت و یکهزار مهر بر سبیل
نذر گذرانیده بعطای خلعت خاصه با نادری قامت مباهات
افراخت و شهنشاه مؤید مظفر روز دیگر دران منزل فیروزی اثر
اقامت گزیده بتقسیم افواج نصرت شعار و تمهید لوازم رزم و پیکار
پرداختند و درین روز بادشاهزاده محمد سلطان بعنایت خنجر
خاصه با علاقهٔ مروارید و یک صد اسپ ازانجمله ده اسپ عربي
و عراقي و معظم خان بعطای جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و یک
صد اسپ ازان جمله پنج اسپ عربي و عراقي یکي با زین
و ساز طلا و خان دوران و راجه رای سنگه هر یک بعطای خلعت
و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمرحمت اسپ عراقي
و پرسوجي باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
مطمح انظار نوازش گردیدند ●

ذکر محاربهٔ شیران بیشهٔ هیجا و بهادران رزم پیرا و فتح و فیروزی عساکر ظفر لوا و فرار ناشجاع ادبار افزا از معرکهٔ مرد آزما

بر ضمائر دور بین دیده وران دانش آئین صورت اینمعنی جلوه‌گر است که هیچ صفتی در آدمی نکوهیده تر از لجاجت و پرخاش جوئی و شور انگیزی و فتنه خوئی نیست چه بر داءت این خصال ذمیمه بسیار باشد که دولتهای عظیم خلل پذیر گردد و کاخ رفعت و قصر حشمت سلاطین والا مقام بانهدام گراید بسا نامداران والا نژاد بافروزش نیران جدال و عناد خرمن اقبال و کامرانی بباد داده اند و از باطل ستیزی و سبک سری سر بر سر کینه وری نهاده • شعر • بنزدیک کار آگهان روشن است • که زنجیر گردن رگ گردن است کجا شعله باخار و خس آن کند • که با خویش مغرور نادان کند تهی مغز کم ظرف همچون حباب • زخویش است بنیاد کارش خراب خاصه دران هنگام که این رذائل فساد انجام با سوء تدبیر و اختلال رای که خود به تنهائی سرمایهٔ هزار زیان و بحقیقت دشمن خانگی عبارت از آنست قرین شود و اگر بااینحالت و خامت اثر کفران نعمت و نا سپاسی و نسیان عهود و ناحق شناسی علاوه گردد و نیت خیر اساس و اندیشهٔ حق پژوه که دولت و بهروزی و سعادت و فیروزی از نتائج و برکات آن است مفقود باشد مکافات آن بطریق اولی از پیشگاه عدالت منتقم حقیقی که پاداش هر نیک و بد در کارخانهٔ قدرت بدیع او آماده و مهیاست بمنصهٔ ظهور رسد و پیداست

که چون کسی را اتفاق ظهور این احوال با یکي از خداوندان اقبال و برگزیدهای خاص ذوالجلال افتد زود تر از زود مستحق خذلان و نکال وسزاوار نکبت و ادبار گشته سرانجام کارش بخواري ونگونساری کشد آري در پیشگاه ارادهٔ ازلي و مشیت رباني هرکس غبار خلاف انگیزد روزگارش خاک مذلت بسر ریزد و هرکه از محال جوئي و نا خرسندي با قضا و قدر ستیزد و با کارکنان آسماني در آویزد ● ع ● چنان افتد که هرگز بر نخیزد ● مصداق این بدیع سخن صورت حال ناشجاع فتنه جوي عاقبت دشمن است که از بی خردي و باطل‌اندیشی وزیاده طلبی و حسد کیشی حقوق مروت و مردمي خدیو جهان و مراعات سوابق عهد و پیمان بر طاق نسیان گذاشته بباد دامن نخوت و غرور نیران خلاف و نزاع افروخت و بدست کردار خویش تیشه بر پای بخت و بدولت زده بآتش کین خود سوخت تفصیل این مقام آنکه چون بنصائح والای بادشاهي که هریک عنوان نامهٔ هوشمندی و آگاهی بود آن سر خوش نشاء غفلت و غرور را افاقهٔ شعور دست نداد و چنانچه گزارش یافته از الهآباد بقصد محاربه و پیکارگام ادبار پیش نهاده در عزیمت ناصواب خویش رسوخ و اصرار داشت و درین وقت با جنود نکبت اثر در برابر موکب ظفر پیکر نشسته همت بر استیصال خود می گماشت لاجرم شعلهٔ قهر جهان سوز شهنشاه دشمن گداز از کانون غیرت زبانه زده صرصر سطوت بادشاهی از مهب غضب وزیدن گرفت و تنبیه و گوشمالي آن بیخرد بد مآل از واجبات دولت و اقبال دانسته روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثاني مطابق بیست و سیوم دی ماه

که روز سیوم وصول رایات ظفر پناه بموضع کوره بود عزم صف آرائی و کارزار با آن برگشته بخت تیره روزگار از خاطر اقدس سر بر زده فرمان قهرمان جلال صادر شد که توپخانهٔ رعد نهیب برق نشان را پیش برده در برابر افواج غنیم صاعقه بار و آتش فشان سازند و مواکب نصرت پیرا لوای همت بدفع اعدا برافرازند بمجرد صدور امر کرامت اثر دریا دریا لشکر چون بحر از جنبش نسیم بجوش آمد و نهنگان شیر افگن دشمن شکن تن بزیب جبه و جوشن پیراسته فوج فوج مانند موج از پی هم برخاستند و یساولان جنود دولت و میر توزکان بهرام صولت به ترتیب و تسویهٔ عساکر گردون شکوه پرداخته صفوف قتال بر آراستند هراول برایت اقتدار غرهٔ جبین حشمت و سربلندی طرز کسوت نصرت و فیروزمندی بادشاهزادهٔ والا تبار محمد سلطان رونق یافته خانعالم و سید مظفرخان بارهه و سید نجابتخان بارهه و ارادتخان و شیر سنگه راتهور و قزلباش خان و راجه اودیبهان میرتیه و هرجس^(۲) کور و بهادر بیگ و راجسنگه کور و اودیبهان کور و گروهی دیگر از مبارزان شهامت نشان بایشان معین شدند و ذو الفقار خان با توپخانه و اکثر برقندازان و جمعی از دلیران عرصهٔ وغا و ثابت قدمان معرکهٔ هیجا مثل فتح جنگخان و رشیدخان انصاری و راو بهاو سنگه هاده و لودیخان و سید شیرخان بارهه و زبردستخان و سکندر روهیله و رام سنگه راتهور و دولت افغان و سید نور العیان بارهه و کاکر خان و عبد الباری و قادر داد

(۲ ن) میر حسن

انصاري و عبد الرسول بیگ روز بهانی و محمد مراد بیگ بهراولی
آن مقدمة الجیش فتح و فیروزی و اهتمام مراسم برق افگنی
و دشمن سوزي پیش قدم میدان نصرت گشته گوي مسابقت از
اقران ربود و راجه جسونت سنگه را با سپاه و راجپوتان او دربرانغار
نصرت آثار حکم صف آرائی شد و مهیس داس راتهور و محمد
حسین شلدوز و میر عزیز بدخشي و بلوی چوهان ورامسنگه و هر رام
راتهور ضمیمهٔ فوج او گشتند و اسلام خان با احتشام خان وسیفخان خان
واکرام خان و همت خان و سید بهادر و سید علی اکبر بارهه و سید
زبردست بارهه وشجاعتخان و دلاور خان و ابومسلم خویش اسلام خان
و ممریز مهمند و سید یادگار حسین بارهه و عبدالله بیگ وکشور سنگه
هاده و سید احمد کبیر و سید کرم الله بارهه و شهاب الدین قلیخان
وسبحان سنگه بیگ روز بهانی با برخی از توپخانه وجمعي از برقندازان
بهراولی آن فوج دریا موج قرار یافت و سرداری جرانغار فیروزی
شعار نام زد قرهٔ باصرهٔ دولت و کامگاری و غرهٔ ناصیهٔ حشمت و
بختیاري بادشاهزادهٔ عالیقدر سعادت توام محمد اعظم شده سپاه
ایشان با خان دوران و راجه رایسنگه سیسودیه و میرزا خان و بیرم
دیو و سنبل سنگه سیسودیه و هوشدار خان و مسعود خان و سندر
داس سیسودیه و سید شمس بارهه و راجه چترمن جادون وجمعی
دیگر از بندها و منصبداران دران طرف صف نصرت آراستند وکذور
رام سنگه بارا و امرسنگه بارا و چندراوت و علي قلیخان و جگت سنگه
هاده و مورجمل کور و شرفخان بیگ ترکمان و کاکر خان و میر
حسینی و میر برهانی و فتح سنگه کچواه و چندی دیگر از مبارزان

نصرت منذ بهمراهی آن فوج مامور شدند و سرگردگی التمش
به حسن جرأت و کوشش بهادر خان تفویض یافته مصری و غلام
محمد افغان و عبد النبي انصاری ولد هادی‌داد خان و محمود خان
والزاق و سلطان داؤد زئی و عمر ترین و گروهی دیگر از بهادران
جلادت منش شهامت آئین در سلک همراهی او منتظم گردیدند
و در دست راست موکب جلال داؤد خان با جمعی از دلیران
عرصهٔ قتال مثل راجه اندرمن دهندیره و راجه دیبی سنگه بندیله
و یکه تاز خان و سادات‌خان و سید شجاعت خان و عبد الرسول دکنی
و چتر بهوج چوهان و اندرمن بندیله و ابو المکارم ولد افتخار خان
مرحوم وخواجه رحمت الله و خواجه حسن و خواجه محمد شریف
ده بیدی وکشن سنگه چندراوت بطریق طرح معین گشته کمر
جانفشانی برمیان همت بست و راجه سجان سنگه با سید فیروز
خان و هزبر خان و حسن قلیخان (۵) و سید بهادر بهکری و فتاح خان
و کامگار خان ولد شاه بیگ خان و مقیم خان و اوزبکخان و سید
مقبول عالم و بهرام ولد یوسف محمد خان و میرزا علي عرب و
قاسم و خضر پسران هزبر خان و سید قطب عالم و دیگر مبارزان
بسالت کیش ثابت قدم در دست چپ طرح شده چتر آسمان
سای هما آسای از اوج قول سایهٔ سعادت برمفارق فدویان عقیدت
منذ افگنده قلب لشکر بفر شوکت و حشمت بادشاهی که پرتو انوار
عظمت و جلال آلهي است قوت گرفت و جمعی از بندهای

(۵ ن) علیخان

اخلاص نشان مثل عابد خان و اسد خان بخشی دوم و فیض الله خان
با محمد عابد برادر خود و سید عزتخان و محمد بدیع بن خسرو
بن ندر محمدخان و دیندار خان و رضوانخان (۶) و منعمخان و غیرتخان
و تهور خان و مخلص خان و افتخار خان و اله یار (۷) خان و سید
هدایت الله صدر و رای رایان و شیخ عبد القوی و نصرتخان و پلنگ
حمله و میر نعمت الله و محمد علیخان و مراد خان و ذوالقدر خان
و سیف الدین صفوي و شیخ نظام و ملتفتخان و اسمعیل ولد
نجابتخان و لطف الله خان ولد سعد الله خان و افتخار ولد فاخرخان
و قباد بیگ و آقا یوسف و محمد مقیم دیوان بیوتات و معین خان
و قطب کاشي و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم و فتح الله نواسهٔ
معتمد خان و جهانگیر قلي بیگ داروغهٔ قور خانه و محمد تقی
برادر زادهٔ وزیر خان و اختیار ترین و عبد الله بیگ شیرازی و ولي
محمد انصاري و جمال غوري و صالح بیگ و کامل بیگ گرز بردار
و خواجه بختاور و خدمتگار خان کامیاب ملازمت رکاب ظفر مآب
شهنشاه مالک رقاب گردیدند و تا بنده اختر برج سلطنت رخشنده
گوهر درج خلافت بادشاهزاده محمد اعظم را بدستور دیگر معارک
و حروب بهره اندوز سعادت همراهي نموده باخود درحوضهٔ فیل خاص
نشانیدند و عمدهٔ امراي عظام معظم خان را که با جمعی قلیل
بایلغار رسیده بود در حوضهٔ فیلی جاي داده حکم فرمودند که فیل
مرکوب او در جنب فیل مبارک باشد و یمین و یسار قول که دو

(۶ ن) رضوی خان (۷ ن) الله یار خان

بازوي نصرت وظفر بود بدو فوج دیگر استحکام یافته سرداری میمنه
بجوهر شهامت و کار فرمائي محمد امین خان میر بخشي مقرر
گردید و گنج علي خان و سید منصور بارهه و بهگونت سنگه هاده
و مترسین بندیله و سید مسعود بارهه و عباس افغان و فرهاد بیگ
علیمردان خاني و خواجه صادق بدخشي و جیسنگه بهدوریه و سید
تاتار بارهه و شیخ نظام قریشي و سید حامد بخاري و روپسنگه راتهور
و چندی دیگر با خان مذکور معین شدند و کار فرمائي میسرة بحسن
بسالت و جانفشانی مرتضی خان تفویض یافته سید حامد
خلف او و کیسری سنگه بهورتیه و راي سنگه راتهور و سوبهکرن
بندیله و محمد بیگ ارلات و نصرت خان و نیازی خان و رگهناتهه
سنگه راتهور و خانه زاد خان و قابلخان و سلطان بیگ و میر رستم و
احد کاشی و شیخ جلال داؤد زئی و لطف الله میداني بهمراهی
او تعین یافتند و عبد الله خان سرای و عبد المجید دکنی و
رنبهاجی و سیف بیجاپوري و آتش قلماق و ولی بیگ کولابی و
امام وردي و یادگار بیگ ارلات و عرب شیخ ولد طاهرخان مرحوم و
جمعی دیگر از دلیران کار طلب بقراولی سپاه ظفر پناه توسن جلادت
بر انگیختند و خدمت چنداولی بخواصخان و اخلاصخان و سزاوار
خان و رای قنوجی و جمعی دیگر از منصبداران و گروهی از احدیان
مفوض گشت و فیلان فلک پیکر خصم افگن دشمن ربا که هریک
تیره ابر طوفان خیز بلا و مایهٔ سیه روزی اعدا بود باسلحه و یراق
جنگ شکوه آسمانی یافته و برق افگنان چابك دست قوی بازو
و تفنگچیان موشگاف شعله خو بر پشتهٔ پشت آنها جای گرفتند

و در هر فوج چندی ازان عربده جویان معرکهٔ آشوب با توپخانهٔ جداگانه معین گشته از اسباب سطوت و صولت دقیقهٔ نا مرعی نماند در آنروز از کثرت سپاه و جوش لشکر آثار شور محشر هویدا بود و از غبار سم ستور و وفور مواکب منصور چهرهٔ آسمان و روي زمین ناپیدا لشکري آراسته و رنگین چون خیل سبزه و ریاحین تو گفتي از زمین میجوشید و جیشی پر قهر و طیش مانند امواج بحر مواج از شورش کین میخروشید زمین با همه تحمل و سخت جانی از حمل گرانیء آن خیل انبوه ستوه بود و از بسیاریء فیلان آهنین جوشن فلک شکوه سراسر دشت و صحرا کوه می نمود * شعر *

زمانه شور محشر عرض میکرد * زمین از چرخ وسعت قرض میکرد
چنان از جوش لشکر قحط جا بود * که نقش سایه بر دوش هوا بود
اگر سیماب باریدي چو باران * بماندی بر سنان نیزه داران

القصه قریب نود هزار سوار مکمل آراسته که کم وقتی در ظل رایت سلاطین نامدار و خواقین گردون اقتدار مثل آن فراهم آمده باشد مهیاي نبرد و آمادهٔ گیر و دار گردید و حکم اشرف صادر شد که اردوی معلی و دولتخانهٔ والا در همانجا که بود نزول اجلال داشته باشد و در همین روز ناشجاع نیز به ترتیب و تسویهٔ افواج خویش پرداخته خود بالله وردیخان و عبدالرحمن بن نذر محمد خان در قول قرار گرفت و بلند اختر پسر خرد خود را با سید عالم بارهه و سید قاسم قلعه دار اله آباد و سنجر و سیف الله پسران الله وردیخان با فوجی خان مذکور و قشوني دیگر از مردم کاری هراول کرد و شیخ ولی فرملي را با جمعی بهرواليء آنها تعین نمود و زین الدین پسر بزرگ را

با فوجی عظیم در برانغار باز داشته حسن خویشکی را با جمعی
هراول او ساخت و مکرمخان صفوي‌را با سید راجي وچندی‌دیگراز
سرداران عمده و گروهی انبوه در جرانغار مقرر نمود و شیخ ظریف
داؤد زئی را با فوجی طرح ساخته اسفندیار معموری را در التمش
مقرر داشت و اهتمام توپخانه با ابو المعالی میر آتش گذاشته میر
علاء الدوله دیوان خود را با جماعهٔ بچنداولی و سید قلی اوزبك را
با جوقی بقراولی گماشت مجملا بعد از انقضاي چهار گهڑي از
روز مذکور که صفوف قتال ترتیب یافته شهنشاه مؤید عالمگیر
بسنت سنیهٔ خویش که در معارک رزم و پیکار و التزام سواری بر
فیل فرموده اند تا فروغ طلعت مهر انوار از اوج رفعت و علو بر عرصهٔ
کارزار تافته هم از حسن دلیری و تلاش و جوهر سعي و کوشش
مجاهدان فیروزی شعار آگهي یابند و هم‌افواج نصرت اثر وکافهٔ سپاه
و لشکر را مشاهدهٔ فر عظمت و جلال آنحضرت سرمایهٔ ثبات و قرار
همت و استقلال گردد بسان خورشید که بر سپهر اعلی‌برآید بر فیلی
ظفر پیکر آسمان منظر سوار شده پایه افزای عزت و علا گردیدند
و همعنان جنود توفیق و تایید با فر فریدون و حشمت جمشید در
کمال آهستگی و آرام بنوعي که ترتیب صفوف و تسویهٔ افواج برهم
نخورد مسافتی که تا لشکر گاه غنیم بود بگام نصرت پیمودند و سه
پاس‌از روز گذشته بفاصلهٔ نیم‌کروه از معسکر مخالف در سر زمینیکه
توپخانهٔ همایون را نصب کرده قراولان موکب اقبال آنجا میدان
جنگ دیده بودند در برابر اعادی صف کشیدند ناشجاع فتنه
اندیش‌آنروز قدم جرأت از جای خود پیش نگذاشته برخی از

توپخانه را با سید عالم بارهه و سید مرتضی امامي و شیخ ظریف
و شیخ ولي فرملی و سید راجی و سرداران خویش ربع کروه از لشکر
گاه پیش فرستاد که آمده برابر جنود ظفر اثر به توپ و تفنگ
نیران جنگ بر افروزند باشارهٔ والا کار فرمایان توپخانهٔ منصور نیز
شعله افروز حرب و پیکار گشته اژدهای آتش فشان بان و نهنگ
خون آشام توپ و تفنگ را سر بجان مخالفان دادند و تا شب از
طرفین هنگامهٔ جدال گرم بود و چون شب در رسید و ظلمت لیل
پردهٔ تیرگی بر چهرهٔ بخت اعدا کشید ناشجاع فرقهٔ مذکور را باتوپخانه
باز پس طلبیده سپاه خود را یکجا فراهم آورد و چون سرزمینی که
اعدا آنجا بجنگ پیش آمده بودند مکانی مرتفع بود و بر معسکر
آنها اشراف داشت معظم خان بصواب دید رای صائب چهل توپ
از توپخانهٔ بادشاهي برده در سرزمین مذکور رو به لشکر ادبار نصب
نموده و یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که عساکر ظفر قرین بهمان
ترتیب و آئین که صف بسته ایستاده بودند از اسپان فرود آمده با
جوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزي نشان هریک
در پیش موج خود مورچال بسته از غدر و کید اعدا غافل نباشند
و بموجب امر اعلی معظم خان تا پاسی از شب بر اطراف لشکر
فیروزی مصاف گشته باهتمام مورچالها و تاکید مراتب خبرداری
و کشک قیام داشت و آن شب بر طبق فرمان لازم الامتثال مبارزان
موکب فیروزی مآل سلاح از بر نیفگندند و زین از اسپان بر نداشتند
و گیتی خدیو عالم گیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط بادشاهانه
از فیل فرود آمده بدولتخانهٔ مختصری که باشارهٔ والا دران نبردگاه

اقبال ترتیب یافته بود نزول اجلال ارزانی داشتند و بعد از اداي
نماز مغرب و عشا و طلب نصرت و فیروزي از حضرت خلاق ما یشاء
با بخت بیدار و دل هوشیار بر بستر استراحت تکیه فرمودند و در
اواخر این شب سعادت پرتو سانحهٔ شورس افزا بظهور پیوست که
ظاهر بینان صورت پرست آنرا چشم زخمي عظیم دانستند و ازانجهت
في الجمله تفرقه و برهم خوردگي بعساکر منصور راه یافت چنانچه
جمعی از کوته فطرتان تنک حوصله را که از پیرایهٔ ثبات نفس
و رسوخ همت بهرهٔ نداشتند پای ثبات و قرار لغزش پذیرفته عنان
استقلال از کف رفت وتیره درونان نفاق پژوه را که هیچ لشکری
از وجود فساد آمود آن گروه خالی نیست دست آویز خلاف منشی
و بیراه روی بدست آمد اما هوا خواهان وفا کیش عقیدت مند
که پیوسته لطائف تاییدات آسمانی و امداد عون عنایات ربانی
در بارهٔ این دولت جاوداني بی توسط اسباب ظاهری بچشم شهود
و عیان دیده و حسن توکل و رسوخ همت آسمان پیوند این خدیو
مؤید فیروز مند بارها در مهالک و اخطار سنجیده بحبل المتین
اقبال بیزوال شهنشاه دین پناه وثوق و اعتصام تمام داشتند تزلزل
در اساس والای عبودیت و اخلاص شان راه نیافت - شرح این واقعهٔ
عبرت افزا آنکه راجه جسونت سنگه ضلالت کیش جهالت خو که
شهنشاه فضل پرور فتوت گستر از کمال مروت ذاتی و کرم جبلی
سوابق زلات وتقصیراتش را بعفو و بخشایش مقرون ساخته مراحم
و عنایات بی اندازه که بعض ازان رقم زدهٔ کلک حقائق نکار شده
در بارهٔ او بظهور رسانیده بودند اگرچه بظاهر سر بر خط بندگی و

انقیاد نهاده اظهار دولت خواهی میکرد چنانچه بدین جهت درین یورش ظفر پیرا بهمراهیٔ موکب جهانکشا اختصاص یافته بود لیکن ازانجا که طینت فتنه سرشت او از خمیر مایهٔ کفر و عناد مخمر و داعیهٔ شر و فساد در ضمیر نفاق پرورش مرکوز و مضمر بود و نظر بر خبث باطن خویش کرده خائف و نا ایمن می زیست پیوسته از بد نهادی و شقاوت منشی فرصت افساد و بد اندیشی می جست و نهانی مادهٔ خلاف و طغیان در خاطر می پخت تا اینکه درینوقت که خدیو جهان نظر بر ظاهر حال آن کافر بد سگال کرده اورا سردار فوج برانغار ساخته بودند بعزم شورش انگیزی از معرکهٔ کارزار قصد فرار نمود و شباشب کس نزد ناشجاع فرستاده از داعیهٔ فاسد خود اورا خبرداد و اواخر شب مذکور از تیره روزی و برگشته بختی با تمام لشکر و سپاه خویش وگروهی دیگر از راجپوتان ضلالت کیش که با او در برانغار معین بودند مثل مهیس داس ورام سنگه و هر رام راتهور و بلوی چوهان و جمعی دیگر از سست عقیدتان باغوای غول جهل و غرور از موکب منصور روگردان شده عنان بوادیٔ ادبار تافت ونخست باردوی بادشاهزاده محمد سلطان که بر سر راه آن گمراه بود گذشته مردمش دست جسارت بغارت کشودند و هرچه توانستند تاراج نمودند و چون بلشکرگاه اقبال رسید نیز در اثنای گریز از مقاهیر لئیم دست اندازیهاي عظیم واقع شد و همچنین آن سر خیل اهل نکال با آن حزب کفر و ضلال بهرجا میگذشت هرچه و هرکس بر سر راه مي آمد دست خوش تاراج و پایمال تطاول راجپوتان میگشت و ازین جهت شورش و انقلاب عجبی

در اردوی معلی راه یافته مردم بهم بر آمدند و خبرهاي موحش لشکر آشوب شائع شد و مفسدان فتنه جو و هرزه کاران اردو سر بفساد برداشته دست جرأت بخزانه و کارخانجات و دواب بادشاهی و امتعه و اموال امرا و منصبدار و سپاهی دراز کرده بخود سري و شورش افزائی پرداختند و چون نزدیک بصبح این خبر بلشکر ظفر پیکر رسید باعث برهمخوردگی جنود فیروزي اعلام گشته سلك جمعیت موکب همایون از انتظام افتاد و بسیاری از مردم پست فطرت کم حوصله و آحاد لشکر و سپاه برای خبر گیریٔ بنگاه از روی سراسیمگي و اضطراب بمعسکر والا شتافتند و باین تقریب رخ از عرصهٔ کارزار تافتند و جمعی از سفله نهادان کوته اندیش و دو رویان منافق کیش بخیالات باطل و فکرهای لا طائل احتمال غلبهٔ طرف مخالف را رجحان داده شبا شب بلشکر ناشجاع پیوستند و گروهی دیگر از بیدلان عاقبت گزین و کم فرصتان ادبار قرین پای همت پس کشیده از دولت مرافقت و همراهیٔ موکب جهانکشا باز ماندند بالجمله چون خبر فرار آن ضلالت شعار بمسامع جلال رسید خدیو روزگار که ذات قدسي نشانش معدن تحمل و وقار و همت ثابت ارکانش در شدائد و مهالک بسان کوه استوارست اصلا و قطعا بوقوع این مقدمه از جا نرفته تزلزل در بنای استقلال آنحضرت راه نیافت و از سرا پردهٔ اقبال بیرون خرامیده بر تخت روان سوارہ ایستادند و بخواص امرا و بندهای که در رکاب فیروزی مآب حاضر بودند خطاب کرده فرمودند که سنوح این قضیه را از متممات اسباب فتح و ظفر میدانیم چه هرگاه آن مفسد ضلالت کیش را داعیهٔ بدخواهی وخلاف

اندیشی در خاطر بود رفتن او عین مصلحت دولت است و عنقریب
سزای کردار نکوهیدهٔ خویش خواهد یافت و بجبر بر همخوردگی
صفوف و تجدید توزک افواج پرداخته اسلام‌خان‌را که هراول برانغار بود
بجای آن رمیده بخت تیره روزگار سردار کردند و سیفخان و اکرام‌خان‌را
با جمعی از دلیران پیکار جو و مبارزان بسالت خو هراول او ساختند
و دیگر باره صفوف نصرت و فیروزی آراسته لوای دولت و بهروزی
افراختند و چون کوکبهٔ اقبال جهان افروز صبح ظاهر شده غبار فساد
هندوی تیره روز شب فرو نشست و خسرو گردون سریر عالم گیر مهر
بقصد جهان کشائی ترکش زرین از خطوط شعاعی بر میان بست
شهنشاه خورشید قدر فلک اقتدار بعزم رزم و پیکار و آهنگ جنگ
و کارزار جوشن نصرت و توفیق پوشیده و تیغ بخت و تایید حمائل
کرده بدستور روز پیش بر فیلی کوه پیکر سپهر مانند سوار شدند و
اگرچه از لشکری که روز گذشته در ظل رایت فتح آیت مجتمع بود
بواسطهٔ سنوح قضیهٔ شورش انگیزی راجه جسونت سنگه تیره‌بخت
درین روز خجسته قریب بنصف متفرق شده از موکب جلال
تخلف ورزیده بودند لیکن ازانجا که این بادشاه توفیق سپاه را
بمقتضای وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰه در معارک کشورکشائی و جهان
ستانی جز بر تایید آسمانی و نصر و اعزاز ربانی نظر نیست و از
کمال صدق توکل و حسن اعتقاد اعتماد همت خدا دادش بر
اعانت و امداد سپاه و لشکر نه چه بکرات در شدائد محاربات صدق
کریمهٔ کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِیْلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کَثِیْرَةً بِاِذْنِ اللّٰه را هنگام کثرت
اعادی و قلت اعوان و انصار آزموده به نیروی ثبات و استقامت

در مضمار شجاعت و شهامت گوی سروری و قصب السبق
برتري از خسروان آفاق ربوده نظر التفات همت بر تفرق افواج
و نقص کمیت لشکر منصور نیفگنده باستظهار جنود غیبی واعتضاد
جیوش سماوي با بقیهٔ عساکر فیروزي مآل متوجه میدان رزم
و عرصهٔ قتال گردیدند و ناشجاع که روز پیش چنانچه گزارش یافت
تقسیم افواج نموده میمنه و میسره و قلب و جناح مرتب داشته بود
درین روز آن ترتیب و صف آرائی را تغیر داد و مجموع لشکر
خویش یک صف کرده در عقب توپخانه باز داشت و خود با بلند
اختر پسر خرد در وسط فوج قرار گرفته زین الدین پسر بزرگ او و سید
عالم و شیخ ظریف داؤد زئي و شیخ ولی فرملی و حسن خویشگی
در دست راست و سید قاسم و مکرم خان و عبدالرحمن خان بن نذر
محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند مجملا شهنشاه جهان
با عساکر گیهان ستان به توزک و آئین شایسته آهسته آهسته روان
شده چهار پنج گهري از روز گذشته با فوج غنیم رسیدند و نخست از
طرفین بان اندازي و جنگ توپ و تفنگ سر شده نیران جدال
اشتعال یافت و هنگامهٔ برق افروزی و عدو سوزی گرمی پذیرفت
از نهیب صور ضرب زن و نیش زنبورک خصم افگن آثار قیامت
آشکار و رگ جان دشمن نگار گردید توپ سیه درون آهنین دل
بآواز بلند آوازهٔ اجل در شش جهت معرکه در داد و مهرهٔ تفنگ
جان گسل از مهرهٔ پشت مخالفان گذر کردن آغاز نهاد و از گرمی برق
بندوق و بان آب تیغ و سنان آتش آمیز شد و بسکه نائرهٔ کین
برافروخت توگفتي زمین شعله خیز و آسمان شرارهٔ ریز گشت

* شعر *

شد از برق کین گرم بازار جنگ * خروشید باز اژدهائی تفنگ
دمادم ز خوابیدن ماشها * همین رفت دشمن بخواب فنا
ز بس آتش کینه‌ها در گرفت * عرق بر بدن رنگ اخگر گرفت

درین حالت از توپخانهٔ همایون توپی به فیل مرکوب زین الدین پسر ناشجاع رسیده یکپای فیلبان و یکپای شخصی که در عقب فیل نشسته بود بر پرانید لیکن باو و فیل آسیبی نرسید و رفته رفته شعلهٔ حرب افروخته تر شده میان هراول جنود مسعود و لشکر مخالف کار جنگ از رعد خروشی و صاعقه ریزی توپ و تفنگ گذشته بآمد و شد ناوک و خدنگ رسید و مبارزان پیکار جو و بهادران شهامت خو از هر دو سو دست کوشش از آستین جرأت برآورده بمقاتله و ستیز پرداختند و بآتش غیرت هنگامهٔ کارزار گرم ساختند از کثرت بارش تیر کمان نمودار ابر مطیر بود و عرصهٔ دار و گیر از مبارزان دلیر نیستان پر شیر می نمود نوک پیکان جگر فرسا سوزن آسا خار آرزوهاي باطل از دل اعدا بیرون کرد و ناوک مغفر شکاف جان ربا بمشبک سازی و رخنه پردازی هوای پندار و غرور از سر پرشور مخالفان برآورد

* شعر *

ز برج کمان طائران خدنگ * پریدند بر روی مردان جنگ
نهان گشت از تیر فرق عدو * بدان سان که در زیر نرگس کدو
گذشتی خدنگ از تن زخمدار * به بیرحمیء باد از لاله زار

درین اثنا سید عالم بارهه که از سرداران عمدهٔ آن لشکر و رکن اعظم آن جیش نکبت اثر بود با فوجی عظیم از دلیران کار طلب جلادت

قشان و سه فیل مست جنگي کوه توان که هریك آشوب کشوری و برهم زن لشکري بود از دست راست غنیم بر جرانغار موکب ظفر شعار حمله کرده بصدمهٔ فیلان مذکور افواج دست چپ برهم‌خورد و پاي ثبات اکثر مردم آن سمت لغزش پذیرفته توفیق مدافعه و محاربه نیافتند و بی کوشش و آویزشي هزیمت خورده براه بی ناموسي شتافتند از وقوع اینحال کمال تفرقه و فتور بعساکر منصور راه یافته تمام افواج بحر امواج بهم برآمد و مردمی که نه آبروي غیرت و حمیت داشتند و نه بهرهٔ از گوهر بي بهاي اخلاص و ندویت بوسوسهٔ دیو پندار و رهزنی غول ادبار از سعادت و اقبال رو گردان شده عنان بوادي گریز سپردند و بی ضرورت عار فرار گزیده عرض سپاهگری و ناموس مردی خود بردند و سلك جمعیت قول همایون نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب فیروزي مآب نماند بالجمله مخالفان تیره اختر از مشاهدهٔ تزلزل افواج نصرت اثر خیره تر شده به همان‌هیئت اجتماعی با فیلان مذکور روی‌جسارت بقلب لشکر ظفر اثر آوردند درین هنگام از بهادران جنود قاهره مرتضی خان از میسرهٔ قول و بهادر خان از التمش و حسن‌علی خان از طرح دست چپ هریك با معدودی‌از همراهان به نیروی همت‌واخلاص رخش شجاعت بر انگیخته سر راه بر دشمنان گرفتند و درهمین وقت شهنشاه توفیق سپاه نیز از مشاهدهٔ این حال‌روي فیل مبارک آسمان تمثال بسمت اعداي بد سگال گردانیده متوجه دفع آنها گشتند چنانچه پشت قول همایون بجانب برانغار نصرت آثار گردید و مبارزان فیروزمند و مجاهدان ظفر پیوند که بر اعادي حمله برده

بودند به نیروي جرأت و استقلال خدیو کشور اقبال و پشت گرمی امداد و اعانت سایهٔ ذو الجلال بجهد و کوشش تمام بآن گروه بد فرجام در آویخته چون باد صرصر که برخاک و خاشاک سبک سر وزد آن جسارت کیشان محال اندیش را از پیش برداشتند و به تیغ تیز و سنان خون ریز بسیاری ازان برگشته بختان باطل ستیز را برخاک هلاک افگنده لواي غلبه و استیلا بر افراشتند سید عالم را بمشاهدهٔ جوهر شهامت و دلاوری بهادران فیروزي لوا باد نخوت از سر رفته و بازوی همت سست گشته بکام فرار و ادبار براهي که آمده بود باز گشت لیکن آن سه فیل مست عربده جو که پیشاپیش فوج او بودند از دفع و منع مبارزان دلیر و ضرب تفنگ و تیر رخ از عرصهٔ کارزار نتافته بر همان وتیره خیره و تیره پیش می آمدند بلکه از بارش تیر و پیکان و صدمهٔ بندوق و بان بسان سیل از ریزش ابر تند تر شده روی قهر و صولت بجانب قول ظفر قرین آوردند و ازان سه فیل کوه پیکر عفریت منظر یکی پیشتر آمده بفیل مرکوب مبارک قریب شد و چون ابر تیره بخورشید تابان نزدیک رسید شهنشاه گران قدر کوه وقار بحملهٔ آن سیه مست بادهٔ کین از جا نرفته سررشتهٔ ثبات و قرار که مهین شیمهٔ آن خاقان مؤید کامگار است از کف نگذاشتند

* شعر *

بمردي ز جا یک سر مو نشد * ز راه چنان سیل یک سو نشد

به تمکین سرشته زبس جوهرش * نجنبید جز نبض از پیکرش

و بقراولی که در حوضهٔ یکی از فیلان همراه نشسته بود اشارهٔ والا بصدور پیوست که فیلبان بد گهر خیره رو را که سوار آن فیل دلیر

جنگ جو و باشارهٔ کجک محرک صولت و تندی آن بد مست دیوانه خو بود به تفنگ بزند و او بچالاکی و تیز دستی بندوقی انداخته بمساعدت اقبال خصم افگن شهنشاه جهان تیرش بر نشان آمد و آن مقهور لئیم مانند دیو رجیم که بشهاب ثاقب از آسمان فرو افتد و بسان پلنگ خشمگین که از قلهٔ کوه نگونسار گردد از بالای فیل فرو افتاد و فیلان بادشاهی رسیده فیلبانان دلیر و چالاک خود را به پشتهٔ پشت او رسانیدند و آن دد صفت گسسته عنان در قید اطاعت و فرمان خویش آوردند و آن دو فیل دیگر از قول همایون گذاره شده لجانب دست راست جنود مسعود حمله بردند ودرین اثنا بلند اختر پسر ناشجاع وچندی دیگر از سرداران او مثل شیخ ولي فرملی و شیخ ظریف داؤد زئي وحسن خویشگی و خواجه خسرو هریک با فوجی روي جسارت بسمت برانغار موکب فیروزی آوردند و هم از رفتن فیلان مذکور و هم از حرکت این فریق بآن طرف درین وقت که خدیو کامگار مخالفان تیره روزگار را از جرانغار دفع کرده بودند از عقب قول منصور که بجانب برانغار گشته بود آثار برهم خوردگی و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که غنیم بآن طرف حمله کرده شهنشاه مالک رقاب خواستند که با ملازمان رکاب نصرت مآب عنان توجه والا بآن‌سو تافته بدفع اعادی پردازند ازانجا که یکی از کرائم فضائل و جلائل خصائل آنحضرت این است که در عین شدت هنگامهٔ حرب و پیکار که کم کسی از شجاعان و پردلان روزگار را دران‌حالت‌مرد آشوب متانت رای بر جاي ماند و اجرای آثار شهامت و دلاوری بر نهج اقتضاي عقل اتفاق افتد آن خدیو

مؤید عالمگیر را با کمال جوش نشهٔ بادهٔ شجاعت و پر دلی سررشتهٔ
دانائی از کف نمیرود و همواره جوهر شمشیر با گوهر تدبیر بکار
میبرند در اثنای این اراده بخاطر دانشور رسید که چون روی جنگ
و کارزار بسمت جرانغار گشته هجوم افواج مخالف در آن طرف است
و ازین جهت هراول منصور نیز بآن جانب میل کرده مبادا از انحراف
قول بسمت برانغار بادشاهزادهٔ عالیقدر والا تبار محمد سلطان
و ذو الفقار خان را که مقدمة الجیش ظفر اند تذبذبی بخاطر راه
یافته این حرکت را بر چیزی دیگر حمل کنند و خدا نخواسته
فتور و تزلزلی بفوج هراول رسد و باعث مزید خیرگی و چیره دستی
اعدا گردد لهذا بحکم دور اندیشی و پیش بینی کس نزد بادشاه
زادهٔ والا تبار و خان شهامت شعار فرستاده حقیقت حال باز نمودند
و پیغام فرمودند که شما بخاطر جمع و دل قوي در برابر غنیم بوده
سررشتهٔ کوشش و پایداری از کف ندهید که ما بسطوت و اقبال
دشمن مآل این جسارت کیشان محال اندیش را از برانغار دفع کرده
بکومک خواهیم رسید و بعد از رعایت این دقیقهٔ حزم به نیروی
همت خسروي و معاضدت تایید سماوي روي فیل مبارک بجانب
دست راست گردانیده بمدافعهٔ مخالفان توجه نمودند و در خلال
اینحال فیلی که اسلام خان سردار برانغار بران سوار بود بصدمهٔ
بان رم کرده افواج آن طرف برهم خورد و اکثر مردم آن سمت از جای
رفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیفخان و اکرامخان که هراول
اسلام خان بودند با معدودي قدم همت فشرده کوششهاي مردانه
نمودند و بختاور بیگ روز بهانی که کار فرماي توپخانهٔ برانغار

و پیش روي سیفخان و اکرامخان بود دران آویزش و پیکار جان نثار
گشته بمرتبهٔ والای شهادت و نیکنامی رسید و در اثناي این اختلال
شهنشاه فیروزي سپاه با جنود نصرو تایید آلهی و صلابت و شکوه
شهنشاهی بکومک رسیده بقیهٔ عساکر ظفر مآل را که قدم استقلال
فشرده روی همت از عرصهٔ کارزار نتافته بودند قوي دل ساختند
و به یمن دلیري و دلاوری آن حضرت مجاهدان بهرام‌صولت وملازمان
رکاب دولت دست جلادت از آستین سعی بر آورده باعداي تیره
بخت در آویختند و بکوششهاي دلیرانه و نبردهاي مردانه سلک
جرأت وجمعیت آنها از هم گسیختند و درین گیرودار شیخ ولي
فرملی که هراول بلند اختر بود از دم تیغ مبارزان شهامت پرور زهر
هلاک چشید و حسن خویشکی زخمی شده در عرصهٔ رزمگاه افتاد
و بسیاری ازان مخذولان بد نهاد را شعلهٔ سنان آتش بار و برق
شمشیر صاعقهٔ کردار مجاهدان بسالت شعار خرمن حیات بباد فنا
برداد و بلنداختر چون اختر راجع برگشته با معدودي خود را بناشجاع
برگشته طالع رسانید القصه خدیو فیروز بخت کامیاب چون خورشید
جهانتاب که بیک تیغ کشیدن ساحت میدان سپهر از هجوم نجوم
بپردازد و مانند باد صبا که بیک وزیدن صحن چمن از خس
و خاشاک پاک سازد بیک توجه بادشاهانه عرصهٔ برانغار را نیز از
غبار تسلط و استیلاي مخالفان جسارت منش پرداختند و بعد از
دفع آن مقهوران بدسگال قرین عظمت و جلال متوجه پیش شده
لواي همت بدفع ناشجاع افراختند و قدمی چند رفته بودند که
مکرمخان صفوی فوجدار جونپور که چنانچه قبل ازین گزارش یافته

بنابر اضطرار بناشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او شده بود و درینوقت
بدلالت بخت و رهبری سعادت از جنود ادبار روگردان گشته بجانب
موکب ظفر قرین می آمد از دور برسم زنهاریان نمایان شد و از میامن
مراحم بادشاهانه امان یافته شرف زمین بوس دریافت خاقان
جهان او را بر حوضهٔ فیلی جای داده همراه گرفتند و بعد ازو
عبد الرحمن بن نذر محمد خان که در زمان اعلی حضرت در
سلک کومکیان بنگاله انتظام یافته با ناشجاع می بود رسیده جبههٔ
نیاز بر خاک عبودیت سود و سنجر پسر الله وردیخان که جدائی
پدر اختیار کرده روی ارادت بلشکر ظفر اثر آورده بود با حراز ملازمت
اشرف چهرهٔ مباهات بر افروخت و درین اثنا پیک اقبال مژدهٔ
نصرت رسانیده خبر فرار ناشجاع سامعه پیرای اولیای سلطنت
گشت و از گلشن عنایت ازلی باد بهار مسرت و خوشدلي بر غنچهٔ
خاطر بندهای عقیدت مند و فدویان اخلاص پیوند وزیده گل فتح
و فیروزي از گلبن امید شگفت هماي دولت بال سعادت کشود
و شهباز حشمت اوج عزت گرفت زمانه تهنیت دوستکامی داد
سپهر بشارت کامراني فرستاد دهان تیر از خندهٔ نشاط لبریز گشت
تیغ را زنگ غم از دل زدوده شد کمان آبروي نیاز بالا کشید سنان
قد برعنائی افراخت نقارهای شادیانه و نشاط بر پشت فیلان واسپان
بنوازش در آمده نواي دلکشای بهجت وکامیابی بلند گردید و از
صدای کرنا و خروش نفیر طنطنهٔ عظمت و جلالت بگوش گردون
رسید و بالجمله بمیامن تاییدات رباني وامداد جنود آسماني وحسن
ثبات قدم و نیروی بازوي همت و جرأت این فرازندهٔ لواي کشور

ستانی با وجود تفرق و انتشار لشکر و برهمخوردگی افواج ظفر اثر
و ظهور انواع نفاق پیشگی و عذر سگالی منافقان کید اندیش واقعه
طلب وچندین فتور و چشم زخم عظیم که عساکر جاه و جلال را
درین مصاف اقبال روی داده اینچنین فتح نمایانی که طراز فتوحات
آسمانی و عنوان مآثر کامگاری و کامرانی تواند بود نصیب احبای
سلطنت روز افزون گردید و ناشجاع رمیده بخت برگشته ایام بهزاران
خسران و ناکامی و خذلان و بد سرانجامی با پسران الله وردیخان
و سائر جنود نکبت نشان عنان بوادی ادبار تافته راه فرار پیش گرفت
و اردو و بنگاه و اکثر اسباب تجمل و جاهش دست خوش تاراج
افواج ظفر پناه گشته بباد نهب وغارت رفت و تمام توپخانه و بیشتر
فیلان بزرگ نامی او غنیمت اولیای دولت گردید چنانچه یکصد
و چهارده توپ از خرد و کلان و یازده زنجیر فیل کوه توان بقید ضبط
و تصرف آمد القصه خدیو جهان بعد از حصول این فتح شگرف
که فی الحقیقت بی منت سپاه و لشکر و مشارکت کوشش
خدمت فروشان کوتاه نظر دست داد بلکه بمحض تائید ازلی وامداد
جیوش سماوی اتفاق افتاد دست نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش
کارساز برآورده سپاس مواهب نامتناهی الهی بجای آوردند و با
جنود مسعود از لشکرگاه غنیم که نزدیک بتالاب موضع کچهوه بود
گذشته منزل آرای اقبال گردیدند و ازانجا که بمقتضای دور بینی
و مصلحت گزینی قلع مادهٔ افساد و شورش انگیزی ناشجاع
بیخرد باطل ستیز بر ذمت همت بادشاهانه از لوازم خیراندیشی
و شر زدائی و واجبات امور سلطنت و جهان پیرائی بود و تاخیر

دران منافي قانون تدبير مينمود چه متصور بود که آن نخل فتنهٔ
ثمر بوستان ملک در حدود بنگاله قوت گرفته دیگر باره شاخ و برگ
فساد جهاند و ریشهٔ غرور و استبداد در زمین خصومت و عناد دواند
لا جرم بعد از نزول بمنزل‌گاه عز و جلال جمعي از عساکر نصرت مآل
بباشلیقی جوهر تیغ عظمت و کمال فروغ کوکب ابهت و اقبال
بادشاهزادهٔ والا قدر محمد سلطان بتعاقب آن مرحله پیمای وادی
ادبار و خذلان تعین نموده حکم فرمودند که بمراسم تکامشی پرداخته
هیچ جا اورا مجال اقامت و درنگ ندهند و تا اقصی ممالک
بنگاله رفته ساحات ولایات شرق رویه را از خار وجود شر آمودش
بپیرایند و فرمان شد که بادشاهزادهٔ والا تبار در منزل مذکور توقف
نکرده همدرین روز فیروز با جمعي که در رکاب ایشان حاضر بودند
بزودی متوجه آن مهم گردند و پیشتر منزل گزیده آنجا انتظار رسیدن
امرای کومکی و جمعیت افواج برند و آن مهین شعبهٔ دوحهٔ سلطنت
را عجالة بعطاي یک عقد مروارید گران بها که بپوشش اقدس اشرف
پذیرای سعادت و شرف بود با دو پده که بر کتف همایون داشتند
نوازش نموده مرخص فرمودند و بعد از رسیدن اردو و کارخانجات سه
تفوز خلعت خاص با شمشیر خاصه برای ایشان فرستادند و تا بیست
و ششم این ماه شهنشاه با حشمت و سعادت و اقبال و عز و جاه
دران منزل فیروزي اثر اقامت گزیده سریر آراي دولت و کامرانی
بودند و هرروز جمعی از بندگان عتبهٔ خلافت و مجاهدان جنود
نصرت کامیاب عواطف بادشاها نه می گشتند ازانجمله زبدهٔ امراي
عظام معظم خان که بعد از رهائی از قید تا اکنون بمنصب سربلند

نگشته بود بمنصب والای هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام ده لك روپيه وعطای خلعت خاص با پوستین سمور وفیل خاصه با ساز نقره و جل زر بفت و شمشیر وسپر با ساز مرصع مشمول مراحم گوناگون گردید (و محمد امین خان[2] خلف خان مذکور بمرحمت یک زنجیر فیل و بهادر خان بمکرمت خلعت خاصه با نادری) و عبد الرحمن بن نذر محمد خان که چنانچه سابق ذکر یافت در روز جنگ از خیل مخالف جدا شده به تقبیل رکاب اقبال ظلمت زدای چهرهٔ بخت گشته بود بمنصب پنجهزاری دوهزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاص و پنج سر اسپ یکی عراقی با ساز طلا و مکرمخان که کیفیت حال او نیز سمت گزارش یافته بعنایت خلعت خاصه با نادری و پنج سر اسپ یکی عربی و دیگری عراقی و یک زنجیر فیل و باضافهٔ هزاری بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار و ذوالفقار خان و اسلام خان هریک بعنایت خلعت خاصه وکنور لعل سنگه ولد راناراج سنگه بعطای یک عقد مروارید و سر پیچ و جیغهٔ مرصع و راو بهاو سنگه هاده بمرحمت خلعت و اسپ و شمشیر با ساز مرصع و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و راجه سجان سنگه بندیله باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار و رایسنگه راتهور بمکرمت اسپ با ساز طلا و سر پیچ مرصع و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و هوشدار خان

(۲ ن) بیک نسخه

باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و راو امر سنگه
چندروات و یکه تاز خان و خواصخان و راجه اندرمن و علی قلیخان
هریک بمکرمت خلعت و اکرام خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار
بمنصب دو هزاری هزار سوار و سید مسعود بارهه باضافهٔ پانصدي
بمنصب دو هزاری سیصد سوار و نصرت خان از اصل و اضافه
بمنصب هزار و پانصدي بمنصب هفتصد سوار و فرهاد بیگ علي
مردان خاني باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدی
سیصد و پنجاه سوار و از اصل و اضافهٔ عنایت افغان بمنصب هزاری
پانصد سوار و شجاع خان بمنصب هزاری سیصد سوار و محمد قاسم
علی مردان خانی بمنصب هزاري دو صد و پنجاه سوار و قطب کاشي
بمنصب هزاری دو صد سوار و قابل خان و سوبهکرن بندیله که
برادرش جان نثار گشته بود و جمعي دیگر از بندهاي سدهٔ اقبال و
مبارزان فیروزي مآل بعنایت خلعت و دیگر مراحم جلیله مستمال
گردیدند و رای مکرم فوجدار بریلی بعنایت خلعت و اسپ
کامیاب نوازش گشته بمحال فوجداری خود مرخص شد و مرتضی
خان بعطای علم و نقاره نوازش یافت و نرسنگه ولد راجه انروده گور
که پدرش چنانچه مذکور شد درین تازگی ودیعت حیات سپرده
بود بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و برادرانش هر کدام بمنصبی
در خور حال منظور انظار عنایت گشته بعطاي جایگیر در وطن
بدستوریکه راجه انروده داشت کامیاب گردیدند و میرمحمد هادي
ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلک کومکیان صوبهٔ بنگاله انتظام
داشت و بنابر اضطرار همراهیِ ناشجاع گزیده بود دولت زمین بوس

دریافته بمنصب دو هزاري پانصد سوار تارک افتخار برافراخت و بسیاری از بندهاي ارادت پیوند و مبارزان نصرت مند باضافهٔ مناصب و دیگر عطایا و مواهب از خلعت و اسپ و فیل و خنجر و شمشیر مورد انظار عاطفت خسروانه گردیدند و سی هزار روپیه بچندی از خدمتگذاران آستان سلطنت انعام شد و بیست ششم ماه مذکور راجه جیسنگه از وطن رسیده غبار آستان سلطنت را صندل ناصیهٔ دولت ساخت و پانصد مهر ویکهزار روپیه بطریق نذر گذرانیده بعطاي خلعت خاص با نادري و طرهٔ مرصع و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید عزامتیاز یافت وگردهر داس گور بموکب معلی پیوسته دولت زمین بوس اندوخت بیست وهفتم از نواحیٔ کچهوه کوچ شده بساحل رود گنگ از سایهٔ سنجق جهانکشا کسب انوار میمنت نمود و تا سلخ این ماه کنار آن رود دلپذیر شرف اندوز اقامت موکب عالم گیر بود و پس از نزول باین منزل عمدهٔ نوئینان معظم خان با ذوالفقار خان و اسلامخان وکنور رامسنگه و داؤد خان و فدائی خان و راجه اندرمن دهندیره و راو بهاو سنگه هاده و احتشام خان و فتح جنگ خان و راو امر سنگه چندراوت و اخلاص خان خویشگي و خواصخان و یکه تاز خان و رشید خان و لودیخان وسید فیروز خان بارهه و سید شیرخان بارهه و سید مظفر خان بارهه و زبردستخان و علیقلیخان و قزلباش خان و اسکندر روهیله و کاکر خان و دلاور خان و نیکنامخان ونیازي خان و قادر داد انصاری و گروهی دیگر از مردم کاری و دلیران عرصهٔ جانسپاری تعین یافت که به بادشاهزاده محمد سلطان ملحق گشته بتعاقب ناشجاع پردازد و هریک ازین فریق بمرحمتی مورد

نوازش گردید و راي سنگه راتهور که برادر خردش را شخصی از روی نادانستگی بضرب بندوق از پای در آورده بود عاطفت بادشاهانه بعنایت خلعت و سر پیچ مرصع دل جوئی نموده از لباس کدورت برآورد و درین ایام مرتضی خان بعطاي نقاره بلند آواز یافت و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بانعام ده هزار روپیه واز اصل و اضافه بمنصب سه هزاري پانصد سوار و سید عزت خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هفت صد سوار و سیف خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دوهزار و پانصدی هزار پانصد سوار و حسنعلي خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و هرجس کور باضافهٔ هشتصدی ششصد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و چتر بهوج چوهان از اصل واضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و آقا یوسف باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدي و پانصد سوار و الله یار خان و میر نعمت الله و خانه زاد خان هر کدام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار و میر رستم باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزاری و پانصدی سیصد سوار و عمر ترین باضافهٔ پانصدی هفتصد سوار بمنصب هزاري هزار سوار و از اصل و اضافهٔ سیف الدین صفوي و ملتفت خان و عباس افغان هر کدام بمنصب هزاري پانصد سوار و محمد عابد ولد زاهد خان مرحوم بمنصب هزاري دو صد سوار مفتخر و مباهی گردیدند و نرسنگه داس ولد راجه انروده کور که چنانچه گزارش یافته پدرش درین تازگی ودیعت حیات سپرده بود بمنصب دو هزاري دو هزار سوار وخطاب

راجگی و گجسنگه و انوپ سنگه برادران خردش هرکدام بمنصبی در خورحال سرفرازی یافته بمرحمت جاگیر در وطن بدستوری که راجه افزوده داشت کامیاب عاطفت گردیدند و سادات خان بعنایت نقاره نوازش یافت و میر محمد هادی ولد میر رفیع الدین صدر ایران که در سلک کومکیان صوبهٔ بنگاله انتظام داشت و بنابر اضطرار رفاقت ناشجاع اختیار کرده همراه او آمده بود باحراز دولت ملازمت اشرف چهره افروز طالع گشته بعنایت خلعت و منصب دوهزاري پانصدسوار مباهي گردید و میر رحمت الله متولی مزار فائض الانوار امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین عالم حضرت صاحب قرانی طاب مثواه که از خطهٔ سمرقند آمده درین ایام سعادت آستانه بوس درگاه معلی یافته بود بانعام چهار هزار روپیه بهره اندوز مرحمت شد و میر عرب باخرزي بفوجداری سرکار کوره و کهاتم پور و از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار ناصیهٔ اعتبار بر افروخت *

اکنون کلک سوانح طراز که نخل پیرای این گلشن مآثر دولت و کامکاری است سررشتهٔ نگارش وقائع حضور پر نور اینجا گذاشته بگزارش حقائق لشکري که بسرکردگی شیخ میر و صف شکنخان بتعاقب دارا بی شکوه معین شده بود از ابتدای آن مهم نصرت فرجام تا اختتام با برخی از کیفیت سرگشتگی های دارا بی شکوه تیره ایام نهال شاداب سخن را شاخ و برگ تفصیل میدهد تا نظارگیان این بهارستان اقبال بر حقائق احوال کما هی آگاهی یابند پوشیده نماند که صف شکنخان بموجب یرلیغ گیتی

مطابق چهارم محرم که ده روز قبل ازان دارا بی‌شکوه از ملتان رهگرای فرار گشته بود از بلدهٔ مذکوره بتعاقب آن باطل پژوه شتافته در پنج کروهی شهر منزل گزید و روز دیگر بانتظار رسیدن کومکیان و درست شدن سلک جمعیت مقام کرده ازآنجا بدو منزل مسافتی بعید پیموده بکنار آب بیاه رسید و چون پیشتر جسر برآن بسته بودند هشتم از آب عبور کرده بطی دو مرحلهٔ دیگر درکنار آب ستلج که ازآنجا تا قصبهٔ اوجه دوازده کروه است نزول کرد و باهتمام بستن پل پرداخت و ظاهر شد که دارا بی شکوه دو سه روز در اوجه مقام داشته باستماع خبر وصول جنود ظفر پناه بکنار آب بیاه هشتم اینماه در کمال خوف و سراسیمگي روانه پیش شده و روز دیگر که جسر بسته شده بود صف شکنخان با جنود منصور از آب مذکور عبور کرد و دوازدهم قصبهٔ اوجه مورد نزول افواج قاهره گشته دو روز آنجا بانتظار وصول خزانه و بعض کومکیان که هنوز نرسیده بودند مقام شد و صالح بهادر گرز بردار از جناب سلطنت رسیده هشتاد هزار اشرفی و دیگر ضروریات با جمعی از بندوقچیان و پیاده و بیلدار و سقا که از درگاه والا فرستاده شده بود رسانید و کومکیان و مردمی که عقب مانده بودند بآن جیش فیروزي ملحق شدند و چون از اوجه کوچ شده دو مرحله طي گشت از نوشتهٔ شیخ میر که با دلیر خان و قباد خان و دیگر عساکر نصرت نشان چنانچه گزارش یافته هشتم محرم از پیشگاه خلافت مرخص شده بود بوضوح پیوست که درین تاریخ با همراهان بگذر بیاه رسیده و سي کروه بین العسکرین فاصله است بیستم قصبهٔ جهجهي و آهن محل ورود جنود مسعود

گشته از تقریر سکنهٔ آن معلوم گردید که دارا بی شکوه دوازدهم ازانجا
کوچ کرده تقریبا هشتاد کروه پیش افتاده خواهد بود و چون صف
شکنخان را بانتظار رسیدن شیخ میر چند مقام بایست کرد در قصبهٔ
مذکور دو مقام نمود و بعد از طی شش مرحلهٔ دیگر که بانتظار وصول
آن جیوش قاهره دیگربارہ مقام داشت شیخ میر و دلیر خان و قباد
خان با سائر عساکر منصوره از عقب رسیده بازوی جرأت مبارزان
جلادت اثر و مجاهدان شهامت پرور باعتضاد و استظهار یکدیگر قوی
شد و درین منزل از لشکر قراول خبر رسید که دارا بیشکوه بیست و پنجم
همین ماه در بهکر از دریا عبور کرده بسکهر نزول نمود و از منزل
مذکور تا بهکر که این روی آب است شصت و هه کروه و از آنطرف
تا سکهر قریب صد کروه بود شیخ میر با صف شکنخان و دیگر
دولتخواهان کنکاش کرده مصلحت در آن دید که خود با دلیر خان
و قباد خان و لشکری که همراه اوست از آب گذشته از آنطرف بجانب
سکهر روان گردد و صف شکنخان با کومکیان خویش ازین روی
آب بسمت بهکر شتابد تا از هر دو سو بتعاقب پرداخته کار بر دارا
بیشکوه بد عاقبت تنگ سازند و اواسط همان روز هر دو لشکر کوچ
کرده در نواحی قصبهٔ کن نزول کردند و روز دیگر بنا برین صوابدید
صف شکنخان از شیخ میر جدا شده بسمت بهکر روانه شد و شیخ
میر آنروز بجهت سرانجام کشتی و تمهید اسباب عبور مقام کرد
و فردای آن چون یکصد کشتی فراهم آمده بود اردو را کوچانیده بر
ساحل دریای سند در گذر قصبهٔ کن فرود آورد و آن روز قباد خان
با سپاه خود و سائر اوزبکیه از آب گذشت و تا دو روز دیگر اردو و

لشکر بنوبت از آب عبور میکرد و اواخر روز دوم شیخ میر خود نیز از آب گذشته مقرر نمود که بقیهٔ مردم شباشب از آب بگذرند و دلیر خان و قباد خان و لشکریرا که پیشتر عبور کرده بودند برسم منقلای روانهٔ پیش ساخت و از کنار آب بسه منزل قریب هشتاد کروه پیموده پنجم صفر بدوازده کروهی سکهر رسید و چون درین سه منزل راه از کثرت بیشه و تراکم اشجار خاردار بغایت صعب وتنگ و دشوار گذار بود و طول مسافت و سرعت سیر نیز علاوهٔ آن گردید دواب بسیار تلف شد و لشکریان تعب و آزار کشیدند و در منزل سوم از خیمه و بار جدا مانده آذوقه کمتر یافتند و ششم ماه مذکور قصبهٔ سکهر محل ورود جیش منصور گردید و صف شکنخان سه روز پیشتر به بهکر رسیده روز پیش ازانجا کوچ کرده بود و ظاهر شد که دارا بی شکوه احمال و اثقال و بعض پردگیان با برخی ازخزانه و طلا آلات و نقره آلات سنگین بقلعهٔ سکهر درآورده بسنت نام خواجه سرا را که مورد اعتمادش بود با سید عبد الرزاق یکی از نوکران خویش بحراست قلعه برگماشته و چند توپ بزرگ که با خود داشته با دیگر لوازم توپخانه و گروهی از برق اندازان و تیر اندازان و پیادهای بندوقچی دران حصار استوار گذاشته سلخ محرم از سکهر تلخ کام یاس و حرمان روانهٔ پیش گشته است و بقیهٔ خزانه و احمالش در کشتیها است وخود براه بیشه و جنگل درخت بریده و راه ساخته میرود و از نوکران عمده اش داؤد خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم و سید تاتار بارهه و سید جواد بخاری و دیگرسرداران با قریب چهار هزار سوار در نواحی بهکر ازو جدا شده راه مفارقت

پیموده اند چنانچه داؤد خان با جمعی براه جیسلمیر بسمت حصار فیروزه که وطن او بود رفت و میر رستم با گروهی متوجه استلام سدهٔ خلافت شد و میر عزیز و شیخ نظام و سید تاتار و سید جواد چنانچه گزارش خواهد یافت بصف شکنخان ملحق شده خان مذکور آنها را روانهٔ درگاه سلاطین پناه نمود و جمعی دیگر نیز در بهکر ازو جدا شده آنجا مانده بودند چنانچه ازان فریق شیخ عبد الرحیم خیر آبادی که در سلک مقربان و مصاحبانش انتظام داشت دریذوقت آمده بشیخ میر ملاقی شده اظهار نمود که قریب سه هزار سوار با او همراه مانده اند بالجمله شیخ میر پس از یکروز اقامت در سکهر بجهت رسیدن بقیهٔ اردو و لشکرکه بسبب ایلغار عقب مانده بود دیگر باره راه تعاقب سپرد و از تقریر زمیندارران بوضوح پیوست که چون از سکهر بیست و پنج کروه پیشتر راهی بجانب قندهار جدا میشود دارا بی‌شکوه بعد از ورود آنجا میخواست که بقندهار رود چون دریافت که نوکرانش همراهي نخواهند کرد و اهل حرمش نیز راضي بآن عزیمت نبودند ناچار عنان ادبار بسمت تهتهه منعطف ساخت و صف شکنخان که بیست و نهم محرم در نواحی قصبهٔ کن از شیخ میر جدا شده پیشتر بسمت بهکر شتافته بود ازانجا بدو منزل سي و سه کروه پیمود و در منزل دوم از نوکران دارا بی‌شکوه فریقی که مذکور شدند باو ملاقی گشتند و خان مذکور آن گروه را بعنایت پادشاهانه مستمال ساخته روانهٔ سدهٔ والاي خلافت و جهانباني نمود و قراولان لشکر او وکوتوال دارا بیشکوه و چندی دیگر از نوکران اورا با علمهاي اردو بازارش که هنگام عبور او در بهکر

از دریا اینطرف مانده فرصت گذشتن نیافته بودند بلشکر ظفر اثر رسانیدند و ظاهر شد که پنجاه تن از سپاه مخالف در کنار دریا بآب تیغ مجاهدان نهنگ صولت غریق بحر هلاکت گشته اند بالجمله سیوم صفر صف شکنخان به بهکر رسیده نزدیک بقصبهٔ لوهری نزول نمود و روز دیگر بنظم و نسق بهکر پرداخته آغرخان را با سه صد و پنجاه سوار بفوجداری آنجا و محمد علی بیگ جماعه دار توپخانه را با دو صد سوار برق انداز و سه صد پیاده بندوقچی بگوتوالی قصبهٔ لوهری گماشت و قوچعلی بیگ را با پانصد سوار برق انداز و سه صد پیاده بندوقچی و پنج توپ از توپخانه همراه در سکهر تعین نمود که از مداخل و مخارج قلعه با خبر باشد و حتی المقدور تا معاودت لشکر منصور به توپ و تفنگ شعله افروز نیران جنگ بوده کار بر متحصنان تنگ نماید و پنجم ازانجا کوچ کرده بعد از طی هشت مرحله دوازدهم ماه مذکور در سیزده کروهی سیوستان نزول گزید و نوشتهٔ محمد صالح ترخان فوجدار و قلعه دار آنجا رسید که دارا بی شکوه به پنج کروهی قلعه رسیده باید که شما خود را زود رسانیده کشتیهای خزانه و اموال و اشیای اورا که ازعقب می آید در کنار دریا سد راه شوید لهذا خان مذکور محمد معصوم خویش خود را با هزار سوار برق انداز و چهارده شتر نال و پارهٔ بان و جمعی بیلدار و سقا پیشتر فرستاد که از کشتیهای دارا بی شکوه گذشته نزدیک بقلعهٔ سیوستان جائیکه عرض دریا کمتر باشد بر کنار دریا مورچالها بسازد و توپها نصب کرده برق اندازان و بان داران را جا بجا بنشاند و خود شباشب کوچ کرده دوازده کروه طی نموده سه

کروه از محاذی لشکرگاه دارا بی‌شکوه گذشته اوائل روز بر کنار دریا
بفاصلهٔ یک کروه از سر زمینی که محاذی قلعهٔ سیوستان بود نزول
نمود و محمد معصوم پیشتر رسیده تا نیم‌کروه راه بر کنار دریا مورچالها
بسته بود و خان مذکور خود نیز بعد از ورود بآنجا تا نیم کروه
دیگر مورچال بسته مترصد کشتیهاي غنیم نشست مخالفان کشتیها
را از جائی که بود آورده بمسافت یک و نیم کروه از معسکر ظفر
اثر در آن کنار دریا باز داشته بودند و قریب یکهزار سوار ازان خیل
ادبار نیز با ده فیل و علمي چند در آنطرف نزدیک بکشتیها نمایان
بودند صف شکنخان خواست که با جنود ظفر مآب از آب گذشته
بدفع و منع اعادی پردازد و چون کشتیهاي آنها پیش آمده مانع
رسیدن کشتیهاي همراه او بود بمحمد صالح پیغام نمود که ازان
طرف کشتي بفرستد و خود نیز با سپاه و تابینان خویش از قلعه
بر آید و عقبهٔ صعب دشوار گذاري که نزدیک بسیوستان واقع
شده و عبور دارا بي شکوه ازان میشد گرفته تا رسیدن جیش منصور
حتی المقدور در مراتب ممانعت کوشش بکار برد و باهل قلعه
تاکید نماید که هرگاه مخالفان کشتی هارا از جای خود حرکت
داده خواهند که از پای قلعه بگذرانند از قلعه ابواب انداختن
توپ و تفنگ مفتوح داشته شرائط ممانعت بتقدیم رسانند محمد
صالح از بی جوهری و فرومایه همتي توفیق خدمتی بسزا نیافته
پیغام داد که اگر کشتي فرستاده شود مردم دارا بی‌شکوه که بر روی
آب اند از راه خواهند گرفت و مرا بی امداد عساکر بادشاهی قدرت
گرفتن سرکتل و تاب مقاومت و مصادمت جنود مخالف نیست

و چون ازین کنار عمق آب بمرتبهٔ کم است که عبور کشتي امکان ندارد و بالضرورت عبور کشتیها ازان کنار خواهد شد ازان طرف در مراتب ممانعت باید کوشید بنا برین صف شکنخان از آب عبور نکرد و باجیوش قاهره تمام‌شب بانتظار کشتیهاي دارا بیشکوه برکنار دریا مستعد مدافعت و مهیاي ممانعت بسر برد و نوشتهٔ شیخ میر که چنانچه گزارش یافت از جانب سکهر بتعاقب شتافته بود رسید مشعر بآنکه ما نیز درین دوسه روز میرسیم و روز دیگر منهیان خبر رسانیدند که دارا بیشکوه مقام‌کرده لهذا مجاهدان لشکر فیروزي تمام‌آن روز درمورچالها خبر دار و مستعدکار بودند وفردای‌آن یکپاس از روز گذشته از اثرگرد و غبار آن روی‌آب ظاهر شد که دارا بی‌شکوه کوچ کرده و دران اثنا کشتیهای او نمودار گردید و صف شکنخان بگمان آنکه گفتار محمد صالح فروغ صدق دارد و کشتیهای غنیم را نا گزیر عبور ازین طرف خواهد شد با تمام لشکر آماده و مترصد بر کنار دریا نشسته بود و بعد از ساعتی معلوم شد که مخالفان کشتیها را ازان طرف روانه ساخته بسمت مورچالها نمی آیندمقارن اینحال توپخانهٔ بادشاهي‌را که بر کنار دریا نصب شده بود کشودند لیکن از جهت بعد مسافت چندان نفعي نبخشید و بغیر از دو کشتی که یکی از صدمهٔ توپ شکسته در پای قلعه ماند و یکی در گل نشست دیگر مجموع آنها بی ممانعتی از طرف قلعه عبور کرده ازان ورطهٔ تهلکه و بیم گذشت و این قسم منصوبه فتحي بکج بازیِ محمد صالح باطل گشت همانا آن بی بهرهٔ جوهر دانش و تهي دست سرمایهٔ سعادت را افسون و سوسهای طمع و امیدفریفته

و خیالات باطل مردم فریب پردهٔ بینش گشته دیدهٔ ناعاقبت بین
از شرائط دولتخواهی و خدمت گذاری پوشید و مدار کار برمسامحه
و تساهل نهاده از سطوت قهرمان عتاب نیندیشید و درینوقت که
باندک حسن سعی و جوهر همتی مصدرخدمتی نمایان میتوانست
شد سررشتهٔ صلاح اندیشی و خیرسگالی از کف داده بادای حقوق
عبودیت و نیکو خدمتی واحراز قصب السبق ارادت و هوا خواهی
که در گرو اتفاق این قسم اوقات و رهن انتهاز اینچنین فرصتها
میباشد موافق نگشت و الا اگر بدلالت بخت و یاوری سعادت
کمر همت بر میان دولت خواهی بسته سرکتل را میگرفت چنانچه
صف شکنخان ازین طرف تهیهٔ اسباب ممانعت نموده بود او نیز
ازآنطرف ابواب مدافعت برروی مخالفان میکشود نه دارابی شکوه باطل
پژوه با لشکرازان عقبهٔ صعب میتوانست گذشت و نه کشتیهای آن
غریق بحر ادبار را عبور از پای قلعه بآسانی میسر میگشت
و عنقریب زبدهٔ نوئینان اخلاص کیش شیخ میر با جنود اقبال
و عساکر دشمن سمال از پی رسیده آن سرگشتهٔ تیه نکال را با تمامی
اشیا و اموال بدست می آورد و همدران زودی ساحت ملک و
دولت از غبار فساد او پیرایش می یافت لیکن ازآنجا که برآمد
هر کار در گرو وقتی معین و حصول هر مطلب باز بسته بزمانی
مقدر است و مصلحت سنجان قضا و قدر چندی دیگرآن رمیدهٔ
کشور عافیت و راندهٔ اقلیم دولت را دربوادئ حیرت و سرگردانی
و فیافی وحشت و پریشانی سرگشته می خواستند تا باقدام رنج
و تعب نشیب و فراز دشت ناکامی و پست و بلند بیدلی آوارگی

پیموده از هر سرخاری گل پاداش اعمال چیند و از هر ریگ بادیهٔ خذلان سنگ مکافات در راه خود بیند درینوقت اگرچه بظاهر اسباب گرفتاری و استیصال آن وحشی دشت ادبار فراهم آمده بود اما ایام مهلتش منقضی نگشته زمان مقدر نرسیده بود شاهد این مقصد در آئینهٔ حصول چهره نما نشد و چندی دیگر در پردهٔ تعویق ماند و چون هنگام آن رسید که کارکنان آسمانی آن صید از دام جسته را بکمند تقدیر بسته بدست قهرمان جلال سپارند و پیش ازین اورا در بر انگیختن غبار فتنه و آشوب مطلق العنان و خلیع العذار نگذارند دست قضا عنانش گرفته از توسن اقبال فرو انداخت وگلشن دین و دولت را از خار شورش و فسادش پرداخت چنانچه تفصیل آن در جای خود عبرت بخش همگنان خواهدگردید بالجمله چون دارا بیشکوه بدعاقبت کشتیٔ عافیت ازان گرداب خوف و موج خیز خطر بساحل نجات رسانیده ازگریوهٔ سیوستان که محل بیم و هلاک بود عبور نمود شانزدهم ماه مذکور که خبر گذشتن او از کتل بصف شکنخان رسید کوچ کرده همدرین روی آب بتعاقب آن بد مآب دو مرحله پیمود و هژدهم که بانتظار رسیدن شیخ میر مقام کرده بود آن زبدهٔ نوئینان دولتخواه ازانطرف با لشکری که همراه داشت رسیدهٔ باو پیغام نمود که صلاح دولت درین است که شما هم از آب گذشته باینطرف آیند تا باتفاق راه تعاقب سپرده همت بر استیصال مخالفان گمارید [illegible] خان مذکور بیستم از دریا عبور نموده آن طرف نزول کرد و ازین جهت که [illegible]ی کم بود تا چند روز جنود ظفر مآب بنوبت از آب میگذشتند و چون تمامی

لشکر از آب عبور نمود صف شکنخان با همراهان از آن طرف دریا
کوچ کرده برجناح سرعت روان شد و بیست و هفتم بشیخ میر که
چند منزل پیش رفته بود رسید و روز دیگر هردو لشکر باتفاق کوچ
کرده راه مقصد سپردند و قراولان جنود فیروزی پیادهٔ چند که در
تهته از لشکر دارا بی شکوه جدا شده بودند بعسکر ظفر اثر رسانیدند
از تقریر آنها بوضوح پیوست که آن مرحله پیمای وادی فرار با
جنود ادبار بیست و ششم صفر داخل تهته شده بعزم رفتن گجرات
سپاه و اردوی خود از آب میگذرانید و غرهٔ ربیع الاول دیگر باره در
اثنای راه بصف شکنخان که از شیخ میر پیش افتاده بود نوشتهٔ
ترکتاز خان که با عبدالله بیگ نیمن و زمرهٔ آغران قراول افواج قاهره
بود رسید مشعر بآنکه دارا بی شکوه بیست و نهم صفر از دریا عبور
کرد و ما را بعد از وصول به تهته با گروهی از مخالفان بد مآب که
هنوز از آب نگذشته در صدد عبور بودند آویزش روی نمود و جمعی
ازان گروه خذلان پژوه طعمهٔ تیغ انتقام مبارزان شهامت کیش
گشتند و پارهٔ زخمي شده از بیم آتش تیغ خود را در آب افگندند
و چندی دستگیر سرپنجهٔ قهر و جلادت بهادران نصرت نشان
گردیدند و از بندهای پادشاهی یک کس جان نثار گشته برخي چهرهٔ
مردي بگلگونهٔ زخم پیراستند ودارا بی شکوه خود هنوز دران طرف
آب نزول دارد خان مذکور باستماع این خبر آن روز چهارده کروه
پیموده در یک کروهی تهته [illegible] دریا نزول نمود و روز دیگر مقام
کرده بخشي [illegible] نصرت پناه را با محمد معصوم بشهر فرستاد که
آنچه از اموال دارا بی شکوه بدست آمده باشد ضبط کند و همان

روز شیخ میر و دلیر خان با لشکر ظفر اثر از عقب رسیده نزدیک بشهر منزل گزیدند و قباد خان که از پیشگاه خلافت صوبه داری تهته باو مفوض گشته بود داخل شهر شد و اواخر روز خبر رسید که دارا بی شکوه ازان طرف دریا کوچ نموده بصوب گجرات روانه گشت و چهارم شهر مذکور صف شکنخان از جای که بود کوچ نمود و سه کروه از شهر پیش رفته بعزم گذشتن از دریا و قصد تعاقب برکنار آب نزول کرد و بسرانجام کشتی و بستن جسر پرداخته هفتم که جسر بسته شده بود از دریا عبور نموده آن طرف منزل گزید درخلال این احوال یرالیغ لازم الامتثال بنام شیخ میر و دلیرخان پرتو ورود افگند که ترک تعاقب نموده بر جناح سرعت و استعجال خود را به پیشگاه جاه و جلال رسانند که کارهای اهم در پیش است بنابران شیخ میر و صف شکنخان و دیگر دولتخواهان یکجا فراهم آمده درباب پیش رفتن از تهته و معاودت بدرگاه خلافت پناه باهم مشاوره و مطارحه نمودند و چون مبارزان آن جیش مسعود درین یورش فیروزی اثر مسافتهای بعید و مراحل صعب شدید پیموده دستخوش انواع رنج و تعب و متحمل اقسام محنت و مشقت گشته بودند و اکثر سپاه و لشکریانرا مرکوب و بار بردار تلف شده بضاعت ایلغار نبود معهذا درخزانهٔ عامرهٔ همراه بیش از تنخواه یکماهه مواجب سپاه زر نمانده اتمام آن مهم را کفایت نمیکرد ونیز راهی که دارا بی شکوه خذلان پژوه بنابر اضطرار اختیار کرده رهگرای وادی فرار شده بود اکثر آن چول و بیابان بی آب و آبادانی بود لاجرم رای دوربین دولتخواهان صلاح گزین تجویز پیش رفتن لشکر

ظاهر قرین از تهتهه نکرده فسخ ارادهٔ تعاقب و جزم عزیمت مراجعت
نمودند و بنابرین صوابدید نوزدهم شیخ میر با امیر خان و سائر
همراهان ازین روی دریا و صف شکنخان با کومکیان خود ازان طرف
کوچ کرده عنان معاودت بهکر معطوف داشتند و از اخبار منهیان
بوضوح پیوست که دارا بی شکوه هشتم ربیع الاول بقصبهٔ بدین که
در سی کروهی تهتهه بسمت گجرات واقع است رسیده ازانجا روانهٔ
ولایت کچهه گردید و بطی سه مرحله بکنار چول رسید و چون درین
سال از جهت کمي باران تالابهای آن راه بی آب بود و در بعضی
جاها که چاهی بود لشکر را کفایت نمی نمود دران دو سه منزل
از رهگذر کمی آب اکثر لشکران خسران مآب نزدیک بهلاکت رسیده
دواب بسیار تلف شده و یازدهم داخل چول شد حقیقت چول
مذکور آنکه دشتي شورستان است بمسافت چهل کروه بر کنار
دریای شور و در تمام آن مسافت آب شیرین مطلقا نایاب و از همه
سو بجای آب جلوهٔ امواج سرابست و بواسطهٔ قرب دریا در بعضی
مواضع آن سر زمین نوعي از گل است که در ته آب دارد و دواب
دران فرو میروند و بهندی آنرا دلدل گویند و در جادهٔ پیش از
چند سوار پهلوی هم عبور نمی توانند نمود طول آن بیابان منتهی
میشود بموضع لونه که داخل ولایت کچهه است و ازانجا یك راه
بگجرات جدا میشود و راهی دیگر بچونا گده القصه شیخ میر
و صف شکنخان با عساکر فیروزی نشان ششم ربیع الثاني به بهکر
رسیدند و یکروز بجهت بندوبست آنجا و تدبیر تسخیر قلعه اقامت
نموده یازده توپ با آنچه از آلات و ادوات توپخانه همراه بود نزد باقر

خان فوجدار بهکر گذاشته ولی بیگ علیمردان خانی را بداروغگی توپخانهٔ آنجا گماشتند و آغر خان با زمرهٔ آغران در سکهر و زاهد بیگ جوراغاسی و حاجی الله وردي را با یکصد سوار برق انداز در قصبهٔ لوهری مقرر داشتند که از طرفین با خبر بوده مانع رسیدن آذوقه بمحصوران باشند و هشتم ماه مذکور از بهکر کوچ کرده بر جناح استعجال روانهٔ پیشگاه خلافت گردیدند * اکنون خامهٔ حقائق نگار بتحریر وقائع حضور سراسر نور باز گشته سررشتهٔ نگارش سوانح دولت انزا را از جائی که گذاشته بود باز بکف می آرد *

ذکر توجه الویهٔ ظفر طراز بعد از شش روز وهزیمت ناشجاع از موضع کچهوه بمستقر الخلافه اکبرآباد جهت تدبیر استیصال دارا بی شکوه ادبارقرین و تنبیه راجه جسونت سنگه خسران مال و مژدهٔ تسخیر قلعه اله آباد

چون بعد از هزیمت یافتن ناشجاع مدت شش روز بموضع کچهوه و روز دیگر بساحل دریای گنگ از پرتو ماهچهٔ رایت جهان کشا نور آگین گشته افواج نصرت اثر بتعاقب آن بر گشته اختر تعین یافت و خاطر جهان پیرا از مهم او فراغت پذیرفت ازینجهت که خبر رفتن دارا بی شکوه بگجرات و شورش انگیزی و فتنه سگالی او درانجا بمسامع حقائق مجامع رسیده بود بیش ازین توقف در حدود آله آباد جائز ندانسته بر ضمیر مهر نظیر چنین پرتو افگند که عنان سمند عزیمت بسوی معاودت تافته لوای نهضت والا بمستقر الخلافة اکبر آباد بر افرزند و تدبیر دفع و استیصال دارا بي شکوه

فتنه اندیش و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت منش جسارت کیش نموده بزودي خاطر اقدس ازان دو مهم بپردازند بنابرین غرهٔ جمادی الاول موکب جاه و جلال از کنار گنگ باهتزاز آمده بعزم مراجعت مرحله آرای اقبال گشت و نواحيِ قصبهٔ کوره مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین منزل خجسته از عرضه داشت بادشاهزادهٔ والا نژاد محمد سلطان خبر فتح قلعهٔ اله آباد پرتو وصول افگنده طنطنهٔ کوس فیروزی سامعه افروز اولیای دولت گردید تبیین اینمقدمه آنکه چون ناشجاع قلعه داری اله آباد را چنانچه گزارش یافت بدستور سابق بسید قاسم نوکر دارا بی شکوه مفوض داشته بود و او سید عبد الجلیل نام یکی از اقوام خود بنیابت خویش در قلعه گذاشته با برخي از سپاه همراه ناشجاع آمده بود بعد از هزیمت یافتن آن تیره بخت ازروی پختگی و منصوبه شناسي ایلغار نموده پیش ازان مرحله پیماي وادیِ فرار خود را باله آباد رسانید و با تابینان خویش داخل قلعه شد و چون ناشجاع باله آباد رسید چندانکه سعی و تلاش کرد که قلعه را بتصرف آورد سید قاسم از صواب اندیشی و مآل بیني باینمعني تن در نداد اما بمقتضای زمانه سازی في الجمله مداراتی کرد و بقول و قرار و عهد و پیمان تنها از قلعه بر آمده باو ملاقي گردید و بعد از ملاقات مرخص شده بقلعه رفت و چون خبر آمدن بادشاهزادهٔ خورشید قدر سپهر مکان محمد سلطان با معظم خان و سائر عساکر نصرت نشان باله آباد شنید از صدمهٔ صولت سپاه ظفر پناه حصار عافیت بر خود تنگ فضا دیده چارهٔ کار و مصلحت امر خویش در سلوک طریق بندگی

ودولت خواهی و سپردن قلعه به بندهای بادشاهی دانست و رقیمهٔ مشعر بمراسم ندامت واستعفای جرائم و ارادهٔ تسلیم قلعه باولیای دولت بیزوال و خواهش انسلاک در سلک بندهای عتبهٔ اقبال بخاندوران که از زمرهٔ کومکیان بادشاهزادهٔ ارجمند والا تبار محمد سلطان بود نوشته با عرضه داشتی که درین باب بخدمت ایستادهای پایهٔ اورنگ خلافت بکلک عجز و انکسار نگاشته بود نزد خان مذکور فرستاد و اورا بمناسبت آنکه قبل ازین بمحاصرهٔ اله آباد قیام داشت واسطهٔ طلب امان از پیشگاه فضل و احسان ساخت خان مشار الیه مکتوب اورا با عرضه داشت بخدمت بادشاهزادهٔ والانژاد برده ایشان حقیقت اینمعنی بدرگاه خلائق پناه معروض داشتند و عرضه داشت اورا فرستادند ازانجا که عذر نیوشی و خطا پوشی از جلائل مکارم و شرائف اخلاق شهنشاه آفاق است اورا امان داده یرلیغ کرامت نشان رقم نفاذ پذیرفت که خاندوران باله آباد رفته قلعه را متصرف شود و سید قاسم را بعواطف بادشاهانه مستمال ساخته روانهٔ درگاه آسمان جاه سازد و خود صوبه دار اله آباد بودهٔ بحکومت و ایالت آنجا پردازد و خان مذکور بعنایت ارسال خلعت سرفرازی یافت و فرمان جهان مطاع به داوٗد خان که همراه معظم خان بود صادر شد که بعد از رسیدن به پتنه بصوبه داری آنجا منصوب باشد و منصبش که چهار هزاری سه هزار سوار بود باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت ودرین هنگام سیفخان قلعه دار کانگره شرف زمین بوس آستان معلی دریافته بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشید درانجه سار نگدهر ملازم باضافهٔ پانصد سوار بمنصب

هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه مانسنگه گوالیاری باضافهٔ ششصدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سرفراز گشتند و از اصل و اضافهٔ دلاور خان بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و داراب خان بمنصب هزاري پانصد سوار و قلعه دار خان بمنصب هزاري چهار صد سوار نوازش یافتند دوم ماهٔ مذکور نواحیٔ کهاتم پور مضرب سرادق منصور گردید و مکرم خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا مباهی گشته بدستور سابق بفوجداریٔ سرکار جونپور مرخص شد و میرزا خان و راجه سجانسنگه بندیله و گروهرداس و منوهر داس کور خلعت یافته ضمیمهٔ کومکیان بادشاهزادهٔ نامدار عالیمقدار محمد سلطان شدند و میر نعمت الله بخطاب نعمت الله خاني و عطای خلعت سرفراز گشته همراه مکرم خان بجونپور مرخص گردید و میر محمد هادي بخطاب هادی خاني نامور شده رخصت جاگیر یافت و سیف خان بمرحمت شمشیر و اسپ با ساز و طلا کامیاب عاطفت شد و سلطان بیگ بقلعه داریٔ آله آباد معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر بلند گردید و نصرت خان باضافهٔ پانصدی دوصد سوار بمنصب هزار و پانصدی ششصد سوار و فرهاد بیگ علي مردان خاني باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی سیصد و پنجاه سوار و شیر افغان که تازه در سلک بندگی انتظام یافته بود بمنصب هزاری دو صد سوار و ولي بیگ کولابي از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد و پنجاه سوار سرفراز گشتند و عمر تیرین بفوجداریٔ کرّه و فتحپور معین شده

بعنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار مباهی گردید سیوم رایات منصور از فتح پور گذشته نزول نمود و ازانجا که تنبیه و گوشمال راجه جسونت سنگه ضلالت شعار و سزا دادن آن جسارت منش زشت کردار که طبل خلاف و نفاق بر ملا نواخته از موکب معلی رو گردان شده بود و بکام فرار و ادبار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن دارا بی شکوه و سلوک منهج افساد باستظهار آن باطل پژوه در خاطر داشت بر ذمت همت ملک پیرا لازم بود و تاخیر درین امر و فرصت دادن او منافی آئین تدبیر و صواب اندیشی مینمود و حضرت شاهنشاهی درین منزل محمد امین خان میربخشی را با فوجی از امرا و منصبداران مثل عبد الله خان و هزبر خان و محمد بیگ ارلات و سید مسعود بارهه و پلنگ حمله و نصرت خان و فرهاد بیگ علي مردان خانی و محمد طاهر نواسهٔ رستم خان و راجه سورجمل کور و سیف بیجاپوري و سید علي اکبر بارهه و روپ سنگه راتهور و سید تاتار بارهه و سندر داس و راجسنگه کور و گروهی دیگر از بندهای کارطلب پیکار جو و مبارزان جلادت آئین شهامت خوکه قریب نه هزار سوار بودند باستیصال آن سرخیل اهل ضلال تعین فرمودند و رایسنگه راتهور را که برادر زادهٔ راجه جسونت سنگه است بخطاب راجگی نامور ساخته و بعنایت خلعت و فیل با ماده و شمشیر مرصع و نقاره و انعام یک لک روپیه باضافهٔ هزاری دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار پایهٔ قدر و منزلت افزوده همراه نمودند که بعد از مستاصل شدن آن مقهور راجگي قبیله راتهور و مرزبانی ولایت جوده پور باو متعلق

بوده بجای آن بد کیش محال اندیش ریاست قوم خویش کند
و محمد امین خان را هنگام رخصت بعطای خلعت خاص و شمشیر
و اسپ عربي با ساز طلا و یك زنجیر فیل مشمول مرحمت فرمودند
و چون بعرض اشرف رسید که سیف خان ارادهٔ گوشه نشینی دارد
اورا از منصب معزول گردانیدند و افتخار خان را از تغیر او آخته
بیگي ساخته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی دوصد سوار
بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بلندی بخشیدند و در منزل
مذکور یکروز مقام کرده پنجم ازانجا قرین دولت و کامرانی نهضت
نمودند و تا بموضع عماد پور که نزدیک به سموگر است ازین
جهت که صف آرائی عساکر اقبال با دارا بیشکوه فتنه سگال و فتح
و فیروزی اولیای دولت بي زوال در نزدیکی آن اتفاق افتاده
الحال بفرمان همایون موسوم بفتح شکار است جای دیگر مقام
نفرمودند (برخی از سوانح حضور پر نور در عرض این فرخنده ایام (۲)
آنکه سادات خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار سوار مورد مرحمت گشته بجاگیر خود مرخص شد وبهگونت
سنگه هاده که در جنگ نا شجاع زخمی برداشته بود شرف بساط
بوس دریافته بعنایت خلعت و اصل و اضافه و منصب دو هزار
پانصدی هزار سوار کامیاب نوازش شد والله یار خان میر توزوك
بخدمت داروغگی ملازمان جلو که قبل ازین بسیفخان مفوض بود
تعین یافته بعطای خلعت و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب

---

(۲) بیک نسخه

هزار و پانصدی هزار پانصد سوار سربلند گشته رخصت جاگیر یافت و اندرمن بندیله باضافهٔ پانصدی و دو صد سوار و سردار قیام خانی بخطاب الف خانی و باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و قباد بیگ باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و شرف خان بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاری نه صد سوار فیض اندوز مرحمت گشتند وحسنعلی خان و خواجه عبید الله هریک بعنایت خلعت و سنجر ولد الله وردی خان بمرحمت خلعت و اسپ و انعام سه هزار روپیه مباهی شدند) درین اوقات خانعالم از ملتان و طاهر خان ازجاگیر خود رسیده جبهه سای سدهٔ خلافت گردیدند و چون نو گل حدیقهٔ سلطنت تازه نهال گلشن خلافت بادشاهزادهٔ والا گهر محمد اکبر با پردگیان سرادق دولت و عظمت که در دولت آباد بودند بموجب منشور لامع النور ازانجا متوجه کعبهٔ حضور گشته بودند خانه زاد خان بعنایت خلعت نوازش یافته با جمعی مرخص شد که پذیره شدهٔ آن غرهٔ ناصیهٔ دولت را بزودی بعز ملازمت رساند (۲) و منصب قباد خان صوبه‌دار تهته باضافهٔ پانصدی پانصد سوار چهار هزاری سه هزار سوار و منصب مرحمت خان از اصل و اضافه دو هزاری پانصد سوار مقرر گشت و مناصب امرای که در رکاب پادشاه زادهٔ محمد سلطان معین بودند بعنایت پادشاهانه افزایش پذیرفت ازانجمله فتح جنگ خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی سه

---

(۲) بیک نسخه

هزار سوار و رشید خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و لودي خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافهٔ یکه تاز خان بمنصب سه هزاری دو هزار و دو صد سوار و سید مظفر خان بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار و علي‌قلي خان بمنصب دو هزاري هزار سوار و قزلباش خان باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و همت خان باضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و الله داد ولد اخلاص خان باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدي سیصد سوار و از اصل و اضافهٔ زبردست‌خان بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و سکندر روهیله بمنصب هزار و پانصدي هزار و دو صد سوار و عبد المجید بیجاپوري بمنصب هزاري هزار سوار و قادر و داؤد و عبد الباري انصاري هر کدام بمنصب هزاري پانصد سوار سرفرازي یافتند) دوازدهم زبدهٔ امراي رفیع مقدار امیر الامرا که از مستقر الخلافة اکبرآباد باستقبال موکب جلال بر آمده بود چهار منزلي فتح شکار بموکب معلی پیوسته با عقیدت خان و بزرگ امید خان و ابوالفتح پسران خویش کامیاب ملازمت اکسیرخاصیت گردید و بعطاي خلعت خاص کسوت مباهات پوشید و چون درین ایام از روي دور بیني و مصلحت گزیني راي عالم‌آراي اقتضاي آن نموده بود که مرادبخش را از قلعهٔ شاهجهان‌آباد که مستقر اورنگ خلافت اید بنیان است و پیش نهاد خاطر مقدس آن بود که بعد فراغ از مهم دارا بی‌شکوه آنمرکز سلطنت را بعز نزول اشرف آسمان پایه گردانند برآورده بقلعهٔ محکم اساس گوالیار

که در رفعت و حصانت و رصانت شهرهٔ روزگار و حبسگاه کج روشان جسارت شعار است بفرستند تا آنجا پای بند زندان مکافات بوده از خیالات محال فارغ بال باشد لاجرم یرلیغ گیتی مطاع بنام امیر خان حارس قلعهٔ دار الخلافه صادر گردید که بعد از رسیدن عمدهٔ نوئینان شیخ میر که بموجب فرمان همایون با عساکر منصور از تعاقب دارا بی شکوه برگشته بر جناح استعجال به پیشگاه اقبال می آید آن بی بهرهٔ جوهر دولت را از قلعهٔ مذکور برآورده با تابینان خود و کومکیان دار الخلافة و جمعی از همراهیان شیخ میر بگوالیار رساند و ازانجا بموکب معلی پیوسته با مهین برادر اخلاص پرورخویش شرف اندوز رکاب ظفر اثر باشد و صفی خان که درقلعه داری کانگره ازو آثار نیکو بندگی بظهور رسیده بود بقلعه داری دار الخلافة مورد انظار اعتماد گشت و بعنایت اسپ و علم و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار نوازش یافته مرخص شد که بزودی خود را بشاهجهان آباد رساند چهاردهم که دو کروهیٔ فتح شکار مرکز رایت ظفر نگار بود تقربخان از مستقر الخلافة اکبر آباد رسیده باستلام سدهٔ سپهر بنیاد سرمایهٔ سعادت اندوخت و روز دیگر ساحت دلکشای فتح شکار مضرب خیام حشمت شده عمارات دلنشین آن فیض اندوز نزول مسعود گردید و چون بقصد دفع و استیصال دارا بی‌شکوه و تنبیه و تادیب راجه جسونت سنگه ضلالت پژوه عزیمت صوب اجمیر پیش نهاد خاطر گیتی خدیو عالمگیر بود و می خواستند که بی توقف و درنگ رایت توجه بآنحدود افراخته کفایت آن مهم ضمیمهٔ این فتح خدا

داد سازند بنابرین عزم دخول بمستقر خلافت نفموده مقرر فرمودند که برای سرانجام بعضي مهام دو روز دران نخچیرگاه دولت و دو روز در باغ نور منزل مقام کرده ازانجا بمقصد اقبال متوجه گردند و درین روز خسرو بن نذر محمد خان که در مستقر الخلافه بود و فاضلخان میر سامان (و میرزا نوذر صفوي) (ه) و معتمد خان خواجه سرا با جمیع متصدیان مهمات مستقر الخلافه شرف اندوز ملازمت اشرف گشته بعنایت خلعت سرفرازي یافتند و راجه راجروپ که بموجب فرمان طلب از تهانهٔ چاندی که سرحد ولایت سري نگر است بسدهٔ سلطنت آمده بود جبهه ساي عتبهٔ خلافت گردید (ربهاجي دکني) (ه) که در جنگ ناشجاع زخمی برداشته بود دولت ملازمت یافته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار دو صد سوار مباهی شد و سید بهادر بارهه باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار هشتصد سوار چهرهٔ اعتبار بر افروخت و شیخ محمد سعید و شیخ محمد معصوم پسران شیخ مغفور مرحوم واقف اسرار حقائق و علوم شیخ احمد سرهندي که در هریک فضائل و کمالات صوري و معنوي خلف الصدق آن سالک مسالک طریقت و عرفان است بانعام سه صد اشرفي و میر ابوالبقا ولد میر محمود صفاهاني بانعام دو هزار روپیه و خوشحال خان کلاونت بانعام یکصد اشرفي و جمعي دیگر از بندها بانعامات لائقه مورد نوازش گردیدند) هژدهم رایت منصور از فتح شکار باهتزاز آمده باغ نور منزل از نزول همایون

(ه) بیک نسخه

خرمي و نضارت يافت و دو روز ديگر خديو مؤيد مظفر آنجا بساط اقامت گسترده چمن آرای دولت و كامراني بودند و درعرض اين چند روز كه فتح شكار و باغ نور منزل از پرتو لوای جهان كشاي فروغ سعادت داشت فاضلخان مدبر سامان برخی از اموال دارا بی شكوه را كه درين مدت بحسن سعی و اهتمام خان مذكور بحيطهٔ ضبط در آمده بود و از نقد و جنس قريب پنجاه لك روپيه ميشد بنظر انور شاهنشاه جهان گذرانيد و بيست و يكم موكب جاه و جلال ازان سر منزل دولت و بستان سراي حشمت نهضت نمود و چون مقرر شده بود كه امير الامرا درين سفر فيروزي اثر ملازم ركاب نصرت مآب باشد درمنزل دوم مخلص خان كه بصوبه داری مستقر الخلافه معين شده بود وبعنايت خلعت و فيل و باضافهٔ پانصدي دو صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهي گشته بدان خدمت رخصت يافت و تقربخان بعطای خلعت خاص و معتمد خان خواجه سرا بمرحمت جمدهر ميناكار و يك زنجيرفيل و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سيصد سوار و محمد صالح ديوان بيوتات اكبر آباد بعنايت خلعت و خطاب مكرمتخانی و حاجي محمد سعيد ديوان و سائر متصديان آن مركز اقبال (و محرم خان خواجه سرا هريك) بعطای خلعت و حكيم صالح شيرازی بعنايت خنجرمرصع سرفراز شده رخصت انصراف بمستقر الخلافه يافتند (و هوشدار خان بمرحمت يك زنجير فيل و سوبهكرن بنديله بعطای گوشوار

ە) بيك نسخه

مروارید مباهی گردیدند و میر فتح خلعت یافته در ملک کومکیان اکبرآباد منتظم شد) و بیست و سیوم عمارات فیض اساس شکارگاه روپباس شرف اندوز نزول اشرف گشته نزهت آن عرصهٔ دلپذیر و نشاط صید نخچیر بهجت افزای طبع مبارک شهنشاه اقلیم شکار عالم گیر گردید و روز دیگر آنجا مقام فرموده بشکار وحوش و طیور مسرت پیرای خاطر پرنور بودند و بیست و پنجم کهرایات عالیات از آنجا نهضت نمود عمدهٔ نوئینان اخلاص کیش شیخ میر و دلیر خان بموکب گیهان ستان پیوسته سعادت پذیر ملازمت اکسیر خاصیت گردیدند و عاطفت پادشاهانه هریک را بعطای خلعت خاص و اسپ با ساز طلا اختصاص بخشید ●

ذکر رسیدن دارا بی شکوه بد مآل بگجرات وکیفیت بر آمدن او باجمیر

چون ناظران این روز نامهٔ مآثر اقبال را اطلاع بر مجملی از حال آن خسران مآل بعد از رسیدن بولایت گجرات و کیفیت برآمدن او از آنجا بصوب اجمیر ضرور مینماید کلک بدائع ارقام سررشتهٔ وقائع حضور لامع النور را درینمقام گذاشته بشرح بعض احوالش میگراید چون افواج قاهره درتهته بموجب فرمان همایون و بنابر مقدمات دیگر که در محل خویش رقمزدهٔ کلک بیان شده از تعاقب آن بد عاقبت باز ایستاده طریق معاودت سپردند او اینمعنی را غنیمت شمرده دیگر باره هوای خود سري و سوداي محال جوئی در دماغ پندار انداخت و چون ولایت گجرات را از

وجود لشکر و سرداري که با او مقاومت و مدافعت توانند کرد خالی میدانست بعزیمت آنحدود قدم در راه چول و بیابان گذاشته برهنمائی و امداد بعض زمینداران از راه کنار دریاي شور که طریقی است غیر مسلوک و راهي صعب و دشوار گذار رهگراي وادئ ادبار گردید و چون بولایت کچهه رسید مرزبان آنجا از بیدانشی و ناعاقبت اندیشی سود خویش از زیان نشناخته باستقبال شتافت و با او ملاقی شده دارا بی شکوه از مردم فریبئ که داشت ملایمت و بخشش بسیار باو کرد و دخترش برای سپهر بی شکوه پسر خود خواستگاری نموده نامزد ساخت زمیندار مذکور بلطائف استمالت و چرب زبانی هاي او فریفته گشته آن آوارهٔ تیه خذلان را از میان ولایت خود راه داد و از آنجا با قریب سه هزار کس از مردمی که با او مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد شاه نواز خان صوبه دار آنجا که دران تازگی بآن صوبه رفته بود چون از وقوع قضیه که هنگام توجه رایات اقبال از برهانپور بقصد دفع فتنهٔ آن باطل پژوه بنابر رعایت مصالح دولت و فرمانروائی و نظر بر مقتضیات نشاء سلطنت و جهانکشائی نسبت باو ظهور یافت چهرهٔ اخلاصش خدشه ناک گشته مرآت عقیدتش غبار آلود رنجشهای نفساني بود و نیز لشکری شایسته که بآن متصدئ مدافعه و پیکار آن برگشته روزگار تواند شد هنوز بهم نرسانیده بندوبست آن صوبه نکرده بود و در کومکیان گجرات هم که کهنه فعلهٔ آنجا شده برای رونق کار و گرمئ بازار خود هنگامه جو و واقعه طلب بودند اتفاق و انقیادي که بایست نبود و جوهر توفیق خدمت و نیکو

بندگی که گوهریست کم یاب و درین قسم اوقات جز از دیرین بندهای وفا کیش راست عبودیت و ثابت قدمان مسالک اخلاص و فدویت چشم نتوان داشت درکسی مشاهده نمیکرد بازوی همت سست کرده در مقام مدافعت وممانعت نشد و با کمال دعوی دانائی و فهمیدگي سررشتهٔ صلاح داني و صواب اندیشي از کف گذاشته بمقتضاي رنجه خاطري و نقار باطن که دور از آئین بندگی است راه مسامحه پیمود اگر برجادهٔ بندگي و دولتخواهي ثابت قدم بوده به نیروي جرأت و بازوی همت کار میکرد آن بیخرد فساد اندیش را که درآن وقت لشکر و سپاهي چندان نداشت مانع دخول باحمد آباد میتوانست شد و بر تقدیری که اینمعني از نیروی طاقت و قدرت خود فراتر میدید بایستی که قبل از وصول او بآنحدود ازآنجا برآمده بدکن رود یا خود را به پیشگاه حضور رساند چنانچه شهنشاه هوشمند دانش آئین که از فرط پیش بینی صورت اینحال در مرآت ضمیر الهام پذیر میدیدند اورا پیشتر درین باب ارشاد فرموده بودند و فرمان سعادت عنوان متضمن اینمعنی از موقف عاطفت صادر شده بود حاصل که هم از خطاي کنکش و تدبیر و هم از کم عیاری نقد اخلاص وضعف عقیدت که همکنان را ازو خلاف متوقع بود باداي حقوق عبودیت موفق نگشته قرار گرویدن و سازکاری بدارا بیشگوه داد و با رحمت خان دیوان آنجا و جمیع کومکیان آنصوبه باستقبال آن بی بهرهٔ جوهر دولت و اقبال از گجرات بر آمده در موضع سرکنج که دو کروهی شهر است با او ملاقي شد و از روي هوا خواهي و خیر اندیشي پیش آمد وآن باطل پژوه بی مانع و مزاحمی بشهر

درآمده سر خود سري برداشت و دست تصرف و تعرض باموال و اشياء و کارخانجات مراد بخش که آنجا مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف گشت و چنانچه عادت آن تهی دست نقد سعادت بود ابواب اسراف و تبذیر کشوده در صدد فراهم آوردن لشکر و سپاه شد و کومکیان آنصوبه را بداد و دهش واستمالت و بخشش فریفته بدادن مناصب نا مناسب و زرهای بی موجب و خطابهاي بيجا هنگامه آراي سفاهت و بیخردي گردید و طمع در محصول و خراج بندر حاصل خیز سورت نموده امینای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یکچند حکومت آنجا کرده و آنوقت در گجرات بود از جانب خود بآنجا فرستاد و صادق محمد خان ملازم سرکار والا که بنظم امور بندر مذکور قیام داشت بی کوشش و مدافعتی از بیجوهري و ناکرده کاري خود معزول شده زمام مهام آنجا را بدست اختیار او گذاشت و چند روزي که امینا باین حکومت عاریت منصوب بود انواع اختلال بمهمات مالي و ملکي آن بندر رسانیده بتضییع اموال خاصه شریفه جسارتها کرد و آخرالامر ببازپرس عتاب بادشاهي که نمونهٔ سخط و عقاب الهی است گرفتار آمد بالجمله دارا بیشکوه خسران پژوه در گجرات مدت یکماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشکر شایسته که بیست و دو هزار سوار بود فراهم آورده توپخانهٔ خوبی آراسته دیگر باره دماغ ادبارش از بادهٔ غرور و پندار گرم شده خیالات فاسد بخاطر راه داد گاهی عزم آن میکرد که از گجرات بصوب دکن رفته آنجا غبار فساد انگیزد و از قطب الملک و عادلخان استعانت نموده در توفیر لشکر و تکثیر

مواد شور و شر کوشد و گاه ارادهٔ بر آمدن بسمت اجمیر و قصد صف
آرائی و نبرد با موکب عالم گیر میذمود لیکن ازآنجا که صدمهٔ
اقبال دشمن مال شهنشاه جهان رعب افگن باطنش گشته از لطمهٔ
قهر و سطوت پادشاهي چهرهٔ همتش رنگ جرأت در باخته بود در
ارتکاب این عزیمت تردد داشت تا آنکه خبر جنگ آله آباد
بطریق غیر واقع و بر عکس آنچه روي نمود باو رسید وسبب آنکه
بنابر چشم زخمي چند که موکب ظفر پیوند را دران محاربه روي
داد بیدلانی که در عین جنگ و آویزش از معرکهٔ قتال رخ تافته
بودند بی تحقیق انجام حال از خبرهاي موحش کشور آشوب خود
را بدر بردند و نخست آن اخبار کاذبه باطراف و اکناف رسیده
شورش افزا گردید و پس ازین خبرهای فیروزي اثر اولیای سلطنت
سامعه افروز دور و نزدیک گشته سرمایهٔ امن و امان ملک و دولت
شد مجملا آن فساد اندیش فتنه گر بمجرد شنیدن آن خبر کذب
اثر بی توقف وانتظار و تفتیش حقیقت کار عزیمت صوب اجمیر
مصمم نمودهٔ غرهٔ جمادی الآخره از گجرات بر آمد و شاهنواز خان را
با جمیع اتباع ولواحق از پسران و خویشان و کوچ مراد بخش که آنجا
بود و اکثر کومکیان عمدهٔ آنصوبه مثل رحمت خان دیوان آنجا همراه
گرفت و سید احمد برادر سید جلال بخاري را که جز نسبت فرزندی
شاه عالم و انتساب بخاندان مکرم آن هدایت شعار کرامت شیم
بهرهٔ از شایستگی نداشت صوبه دارگجرات کرده چند کسی از نوکران
خود آنجا گذاشت و چون از گجرات سه مرحله پیمود باخبار منهیان
و نوشتهای که باو میرسید کذب اخباري که اورا باعث جرأت برین

حرکت شده بود معلوم نمود و وهن و فتوری در ارکان عزم و داعیه‌اش
بهم رسید و در مصلحت کار خویش متردد گشت درین اثنا
نوشتهٔ از راجه جسونت سنگه عصیان منش مشعر بکیفیت حال
خود و تحریض آمدن آن ناقص خرد بصوب اجمیر باو رسیده
محرک سلسلهٔ عزیمت باطلش گردید و باستظهار موافقت
و مرافقت آن شقاوت شعار و امید جمعیت قبیلهٔ راتهور و دیگر
اقوام راجپوتان که اوطان آنها درنواحی اجمیربود تجدید ارادهٔ فاسد
خود نموده در پیش آمدن دلیر شد و در هر منزل نوشتهٔ مبنی
بر مزید ترغیب و تاکید از راجه جسونت سنگه ضلالت کیش بآن
فتنه جوی محال اندیش میرسید و آتش عزمش بباد سفاهت
تند تر میشد تا آنکه بمیرته که سه منزلی از جودهپور است
رسید و تتمهٔ حال بد مآل آن تیره بخت برگشته روزگار عنقریب
مرقوم خامهٔ حقائق نگار خواهد گردید اکنون عنان یکران قلم بصوب
تحریر وقائع حضور اشرف تافته از جائی که سررشتهٔ سخن از کف
گسسته بود دیگر باره سوانح نگار میگردد بیست و هفتم جمادی الاولی
رایات جهانکشا پرتو دولت وبختیاری بشکار گاه باری افگنده عمارات
فیض اساس بکنار تالاب مهبط انوار نزول خاقان فلک جناب گردید و
سه روزدرآن نخچیرگاه اقبال بساط اقامت گسترده نشاط اندوز شکار بودند
و چون قراولان در بیشهای آن نواحی دو شیر دیده بعرض همایون
رسانیدند شهنشاه شیر دل هزبر صولت بشکار آنها توجه فرموده آن
دو سبع جانگزای را که مضرت رسان ساکنان آن سرزمین بودند
به تفنگ از پای در آوردند درین هنگام غرهٔ ناصیهٔ حشمت

و بختیاری قرهٔ باصرهٔ ابهت و نامداری بادشاهزادهٔ نیک اختر
والا گهر محمد اکبر با سائر ثمرات ریاض سلطنت و پرده گزینان
تتق عظمت که بموجب فرمان طلب از دولت آباد آمده بودند
بحریم کعبهٔ حضور رسیده کامیاب سعادت ملازمت گردیدند و اصالت
خان که در خدمت بادشاهزادهٔ نیک اختر والا تبار از دکن آمده بود
شرف استلام سدهٔ سپهر احترام دریافت و اکرام خان بتفویض قلعه
داری مستقر الخلافة اکبر آباد از تغیر رعد انداز خان مورد انظار
اعتماد گشته بعنایت خلعت و اسپ و علم و شمشیر و ماده فیل
مباهی شد و خواجه عبید الله بقلعه داری گوالیار تعین یافته
بافزایش منصب و عطای خلعت و علم و شمشیر و اسپ و ماده
فیل و خطاب عبید الله خانی و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری
هزار سوار سر بلند گردید و محمد مقیم دیوان بیوتات بخطاب مقیم
خاني نامور شد و چون چنپت بندیله که هنگام معاودت رایات
خورشید تاب از پنجاب در سلک کومکیان آنصوبه انتظام یافته بود
باغوای شقاوت و تیره بختی راه بغی و طغیان پیموده از آنجا فرار
نموده بود در وطن خویش رفته بدزدی و رهزنی و افساد که شیمهٔ
قدیمهٔ آن ضلالت نهاد بود قیام مینمود و مترددین راه مالوه از
شورش انگیزی و عصیان او در آزار بودند لاجرم درین ایام دفع شر
و رفع ضرر آن مدبر بد گهر وجه همت ملک پیرا گشته سوبهکرن
بندیله که هم از قوم اوست و از حقائق بوم و بر آن ولایت و کیفیت
سر زمین آن گروه فساد آئین آگهی داشت به تنبیه و استیصال
آن خسران مآل تعین یافت و باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب

دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و عطای خلعت و اسپ و فیل و علم کامیاب عاطفت گشته مرخص شد و اندرمن بندیله بمرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ و علم و راجه مهاسنگه بهدوریه بعنایت خلعت و اسپ و مترسین بندیله (بعطای[2] خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار واو بهگونت سنگه و جیسنگه بهدوریه) و جمعی دیگر از راجپوتان بعنایت خلعت مباهی شده بهمراهیء او معین گردیدند و عزت[2] خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد سوار و حسنعلی خان بمرحمت اسپ نوازش یافتند) و همگی بعنایات خسروانه سرفرازی یافتند دوم جمادی الآخره رایات نصرت طراز از شکار گاه باری باهتزاز آمده (روز دیگر مقام شد درین اوقات مهابتخان صوبه دار کابل و اعتماد خان صوبه دار کشمیر هریک بعنایت ارسال خلعت و هوشدار خان بمرحمت یک قبضه شمشیر مفتخر گردیدند و دو زنجیر فیل پیشکش راجه نرسنگه کنور و دو زنجیر فیل پیشکش حسام الدین خان بنظر انور رسیده رتبهٔ پذیرائی یافت و محمد مقیم دیوان بیوتات بعنایت خلعت و خطاب مقیم خانی سر بلند گشته خدمت دیوانی سرکار ملکه ثریا جناب تقدس نقاب نور افزای هودج عفت و احتجاب روشن آرا بیگم ضمیمهٔ خدمتش شد و فوجدار خان از تغیر یزدانی بفوجداری روپباس خلعت سر افزای پوشیده باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار و

---

(۲) بیک نسخه

پانصدی هزار سوار مباهی گشت و درویش بیگ از اصل و اضافه بمنصب هزاري هفت صد سوار سربلند شد ' هفتم نزدیک قصبهٔ هندون مضرب خیام فیروزي گشت و آنجا یکروز اقامت شد درین منزل صف شکنخان که از شیخ میر در عقب مانده بود باهمراهان بموکب معلی پیوسته احراز دولت زمین بوس نمود و بعنایت خلعت کسوت مباهات پوشید وفاضل‌خان و اصالتخان بعطاي خلعت خاص اختصاص یافتند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهي چنان اقتضا نموده بود که پرده گزیدان سرادق عظمت و اقبال را بمستقر الخلافه اکبر آباد فرستند شیخ میرک و رضوي خان و سید هدایت الله صدر و لطف الله ولد سعد الله خان و معین خان و جمعی دیگر را بمرحمت خلعت نواخته مقرر فرمودند که مخدرات مشکوي حشمت و ابهت را بمستقر الخلافة رسانند نهم موضع وزیر پور مخیم عساکر منصور گردید درین تاریخ بهادر خان که بموجب یرلیغ همایون از پادشاهزاده محمد سلطان جدا شده روانهٔ پیشگاه حضور گشته بود بموکب ظفر نشان پیوسته دولت زمین بوس دریافت و این منزل نیز یکروز فیض اندوز اقامت موکب جاوید فیروز گشته یازدهم ازآنجا کوچ شد و تا هنگام وصول بقصبهٔ توده در جائی اتفاق مقام نیفتاد درین تاریخ سید قاسم قلعه دار آله آباد که آن حصن فلک بنیاد را بخانه‌وران سپرده خود از روی صدق نیت بقدم عبودیت روانهٔ درگاه آسمان جاه گشته بود بادراک دولت آستان بوس چهره افروز طالع گردید و بعنایت خلعت و خطاب شهامتخانی و بمنصب سه هزاري هزار سوار سرمایهٔ افتخار

اندوخت سیزدهم تربیت خان حاکم اجمیر که قبل از وصول دارا بی شکوه بآنجا از قلعه بر آمده بود بموکب نصرت قرین پیوسته ادراک دولت ملازمت نمود پانزدهم امیر خان که بموجب امر لازم الانقیاد مراد بخش را از قلعهٔ دار الخلافه شاهجهان آباد بر آورده بگوالیار رسانیده بود به معسکر همایون پیوسته کامیاب ملازمت اشرف گردید (پردل[2] خان و شرزه خان از کومکیان شیخ میر و ترکتاز خان از همراهان صف شکنخان شرف تقبیل سدهٔ سنیه یافتند) و چون دارا بي شکوه باجمیر رسیده آمادهٔ رزم و پیکار بود راي مهر انوار شهنشاه نصرت شعار چنین اقتضا نمود که جمعی برسم قراولی تعین فرمایند تا از کیفیت لشکر مخالف آگهی یافته خبر رسانند بنابرآن شانزدهم طاهر خان را بعنایت ترکش نوازش نموده با جمعی دیگر بدین خدمت رخصت فرمودند و هرجس گور بمرحمت جمدهر مرصع مباهی گشته بهمراهیٔ خان مذکور معین شد و درین هنگام زبدهٔ نوئینان عقیدت منش شیخ میر بمرحمت پنج سر اسپ ازان جمله یکی عربی باساز طلا مورد انظار عاطفت گردید و راجه نرسنگه گور بعنایت علم رایت مباهات افراخت و مهدي قلی خان سپاه منصور باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و راجه کشن سنگه تونور باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خواجه رحمت الله ده بیدي باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي سیصد سوار و از اصل و

---

(۲) بیک نسخه

اضافهٔ مصري افغان بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و غلام
محمد افغان بمنصب هزاري چهار صد سوار کامیاب عنایت
پادشاهانه گردیدند) هزدهم محمد امین خان که بنابر قرب وصول
دارا بی شکوه بموجب امر اعلی از نواحئ لوه کده[5] بر گشته بود
با همراهان بموکب اقبال پیوسته سعادت اندوز ملازمت اشرف شد
نوزدهم نواحئ قصبهٔ توده که جاگیر و وطن راجه رایسنگه سیسودیه
ست از نزول موکب ظفر قرین فیض آگین شد و راجه مذکور یك
زنجیر فیل و دو سر اسپ با دیگر آشیا پیشکش نمود و درین منزل
همایون یکروز مقام شد چون غنیم نزدیک و جنگ قریب بود حکم
والا صادر گردید که خزانه و زوائد کارخانجات و احمال و اثقال غیر
ضروري بقلعهٔ که در قصبهٔ مذکور واقعست برده نگاه دارند و باقتضای
راي اصابت پیرا بعض از پرستاران و خدمتگذاران سرادق عزت را
که سعادت پذیر دولت همراهی بودند نیز آنجا گذاشتند و راجه
رایسنگه را خلعت مرحمت کرده بمحافظت قلعه گماشتند (درین[6]
هنگام دلیر خان بمرحمت اسپ با ساز طلا و بهادر خان بعنایت
زره و خود و سید قاسم قلعه دار اله آباد بمنصب سه هزاری هزار
سوار و خطاب شهامت خان و پردل خان بعطاي خلعت و دلیر ولد
بهادر خان روهیله و رنبهاجی هر یک بمرحمت اسپ و خواجه
عنایت الله بانعام دو هزار روپیه و عطای خلعت سرفرازي یافتند)
و بیست و یکم رایات عالیات از توده نهضت نمود و بیست و چهارم

(۵ ن) بهکر (۶) بیک نسخه

شش کروهی تالاب رامسر محل نزول عسکر ظفر اثر گردید و
طاهر خان که برسم قراولی پیش آمده بود اواخر روز بعز ملازمت
رسیده آنچه از کیفیت حال غنیم دریافته بود معروضداشت و باز
مرخص شد و درین منزل حضرت شاهنشاهی پرتو توجه بترتیب
و توزوک لشکر و تقسیم افواج نصرت اثر افگنده تعین صفوف اقبال
فرمودند وسرگردگی هراول بجوهر شهامت و دلاوری راجه جیسنگه
و دلیر خان مقرر شده حسن علیخان و بهوجراج کچهواهه و دلیر
و رنمست پسران بهادر خان روهیله و سورجمل کور و بهاو سنگه کور
و پرتهیراج بهاتی و جمعي دیگر از مبارزان کار طلب جلادت نشان
بآنها معین شدند و صف شکنخان با توپخانهٔ منصور و زمرهٔ
برقندازان در پیش صف هراول مقرر گردید و سرداری التمش
بحسن شجاعت و کوشش زبدهٔ نوئینان اخلاص منش شیخ میر
مفوض گشته امیر خان برادر او و راجه رایسنگه راتهور و کیسریسنگه
بهورتیه و جان نثار خان خویشگی و جگت سنگه هاده و میر رستم
و منگلیخان و سید منصور و سید زین العابدین بخاري و شجاع
خان و میرداد افغان و جعفر بیگ ترکمان و بایزید غازي و
گروهي دیگر از دلیران جلادت کیش بهمراهیء او مامور شدند و برانغار
نصرت شعار بسرداری زبدهٔ امراي رفیع مقدار امیر الامرا رونق
گرفته پسران خان مذکور و گنج علی خان و بیرم دیو سیسودیه
و سبل سنگه سیسودیه و مسعود خان و ابو المکارم ولد افتخار خان
مرحوم و چندي دیگر در سلک کومکیان او انتظام یافتند و خانعالم
و راجه نرسنگه کور و محمد بیگ و یادگار بیگ بهراولیء آن فوج

دریا موج فرمان پذیر شدند و سرداری جرانغار فیروزی آثار نامزد
گرامی گوهر محیط سلطنت تابان اختر سپهر خلافت پادشاهزادهٔ
ارجمند سعادت توام محمد اعظم گشته حکم شد که سپاه ایشان با بهادر خان
و محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان و نصرت خان و ملتفتخان
و شیخ نظام ولد شیخ فرید و میر ابراهیم میر توزوک و فضل الله خان
و سید حامد بخاری و شیخ نظام قریشی با جمعی دیگر در آنطرف
صف آرای نصرت گردند و فیض الله خان و دیندار خان با گروهي
از مبارزان نبرد جو بهراولیِ این فوج مقرر شدند و محمد امین خان
میر بخشی با جوقي از بهادران کار طلب مثل سید مسعود بارهه
و فرهاد بیگ علیمردان خانی و محمد طاهر نواسهٔ رستم خان و کامگار
خان و عباس افغان و سید علي اکبر بارهه و اوزبک خان و قطب
کاسی و روپسنگه راتهور و سید تاتار بارهه در دست راست موکب
جلال بطریق طرح تعین یافت و هراولیِ این فوج براجه راجروپ
قرار گرفت و هوشدار خان و شرزه خان و غیرت خان و پلنگ حمله
و میرزا علی عرب و عباد الله بیگ و راجسنگه (۵) کور و گروهی دیگر
از دلیران عرصهٔ وغا طرح دست چپ شده رهزبر (۶) خان بهراولیِ آنها
معین گشت) و در قول نصرت طراز که مطلع خورشید رایت بادشاهي
و میمنت پذیر سایهٔ چتر ظل آلهی بود عبد الرحمن بن نذر محمد
خان و فاضلخان و عابد خان و افتخار خان و تهور خان و رایرایان
و آقا یوسف و محمد علی خان و قباد بیگ و شیخ عبد القوي

---

(۵) راجه جیسنگه کور (۶) بیگ نسخه (۷ ن) هزبرخان

و جانباز[2] خان و ذو القدر خان و قابلخان و امانت خان و خواجه صادق بدخشي و اعتبار خان خواجه سرا و جهانگیر قلي بیگ داروغهٔ قور خانه و خسرو چیله و قادر خواجه و خواجه بختاور و دربار خان وجمعی دیگر از بندها مقرر گشته محافظت میمنهٔ قول بحسن بسالت و اخلاص اصالتخان و نگاهداشت میسره بخدمتگذاری تربیت خان تفویض یافت و با هر کدام قشوني از مبارزان نصرت اعتصام آمادهٔ رزم و پیکار شد و دو فوج دیگر بطریق طرح بر یمین ویسار قول مرتب گشته در جانب راست مرتضی خان با بهگونت سنگه هاده و نصرت خان و رگناتهه سنگه راتهور و خانه زاد خان و اسد کاسی و قلندر داؤد زئی و سید حامد ولد مرتضی خان و ابراهیم خویشگی و در جانب چپ الله یار خان با ملازمان جلو و گرز برداران و اودیبهان راتهور و سید بهادر وشیخ ظریف قرملي مستعد کوشش و جانفشاني گردیدند و سرگردگئ فوج قراول به تکاپوی جرأت و سپاهیگرئ طاهرخان و عبد الله خان مفوض شد و رعد انداز خان و شهسوار بیگ و خواجه رحمت الله دهبیدی و آتش قلماق و ترکتاز خان و گدا بیگ و خواجه حسن ده بیدي و ولی بیگ و محمد شریف ده بیدی و عبد الله بیگ نیمن و دوست بیگ و زمرهٔ الوساقٔ کابل بهمراهئ آنها کمر همت بر میان عبودیت بستند و حکم معلی صادر شد که بعد ازین افواج نصرت قرین باین توزوک و آئین سوار شده آماده و مسلح مراحل دولت و فیروزي سپارند

(۲ ن) جاننثار خان

و در نزول و رکوب شیمهٔ حزم و احتیاط که مناط رزم آزمائی و اساس
جهانکشائی ست مرعی دارند اکنون چون بحکم اقتضای مقام
ذکر شمهٔ از حال دارا بی‌شکوه بد فرجبم بعد از رسیدن بمیرته و
کیفیت معاملهٔ او با راجه جسونت سنگه تیره ایام از متممات داستان
طرازی و وقائع نگاریست سررشتهٔ سوانح موکب اقبال اینجا گذاشته
بر سر آن سخن میرود و نخست بذکر مجملي از حال راجهٔ مذکور
که مقدمهٔ اتمام این مقال ست تمهید کلام نموده مقصود را گزارش
میدهد آن جهالت منش ضلالت شعار چون در جنگ ناشجاع
مصدر بغي و عصیان گشته از موکب نصرت نشان رو گردان شد
ازآنجا که جرم و زلت خویش را از پایهٔ عفو و بخشش فراتر میدید
و به یقین میدانست که افواج قاهره عنقریب بتادیب و تنبیه او
معین خواهد شد ناچار چارهٔ کار دران دید که محرک سلسلهٔ شورش
و افساد دارا بی شکوه گشته بلطائف ترغیب و تحریض اورا
بجانب خویش کشد و از الوس راتهور و دیگر اقوام راجپوتان
لشگری فراوان گرد آورد وباستظهار او رایت خلاف اندیشي و محال
جوئی برفرازد و آن بیخرد رمیده بخت را با خود شریک بلا سازد
بنابرین بعد از رسیدن بجوده پور چنانچه مذکور شد بتحریک
و اغوای دارا بي شکوه پرداخت و خود در صدد فراهم آوردن
راجپوتان و سر انجام لشگر شده منتظر رسیدن او بود در خلال این
احوال راجه جیسنگه که بحسن خدمت و دولتخواهی و فرط عقیدت
و خیر اندیشي در پیشگاه خلافت منظور انظار قرب و اعتبار و پیشوای
راجهای بلند مقدار بود بنابر رعایت مراسم جنسیت و رابطهٔ

نسبتی که بآن خسارت کیش داشت ترحم و عطوفت بحال آنها
نموده و جبین ضراعت بر زمین عبودیت سوده بزبان عجز و انکسار
درخواست عفو تقصیر آن نابکار از مراحم شهنشاهانه کرد و معروض
داشت که اگر عاطفت بادشاهی رقم صفح بر جریدهٔ زلات او کشد و
آن خائف نا ایمن را بمژدهٔ عفو و امان جان بخشد هم اینمعنی باعث
سرفرازی این بنده خواهد گردید و هم آن وحشی رم خورده بکمند
اطاعت و انقیاد در آمده دگر باره از سر صدق و اخلاص گردن بطوق
بندگی خواهد سپرد مراحم والای پادشاهی که نمونهٔ الطاف
الهی است بقبول این ملتمس آن عمدهٔ راجهای دولتخواه را
عزت و سر بلندی بخشیده حکم همایون صادر شد که از جانب خود
مکتوبی بار نویسد و مصحوب یکی از معتمدان خویش فرستاده
اورا از وادیٔ خلاف و گمراهی بمسلک قویم عبودیت و دولتخواهی
رهنمون گردد و بنوید عفو جرائم و صفح مآثم مستمال ساخته از
ارادهٔ پیوستن بدارا بی شکوه باز دارد و از پیشگاه مکرمت و تفضل
نیز منشور نجات و رقم عفو زلات بنام آن گمراه صادر گردید و چون
مژدهٔ این فضل و موهبت و بشارت این بخشش و مرحمت بار
رسید دل وحشت منزلش را که مغلوب جنود خوف و هراس
و دستخوش هزار اندیشه و وسواس بود ارام و اطمینان حاصل شده
از دهشت و سراسیمگی باز آمد و اینمعنی را فوزی عظیم و نعمتی
مغتنم دانسته از بیست کروهیٔ جودهپور که بعزم آمدن اجمیر و
لاحق شدن بجنود ادبار دارا بی شکوه برآمده بود فسخ آن عزیمت
ناصواب کرده مراجعت نمود چندانکه آن باطل پژوه مبالغه و الحاح

در طلب او کرد سودمند نیامد بالجمله چون دارا بی شکوه بمیرته که سه منزلی جودهپور است رسید و اثری از آمدن راجه جسونت سنگه ظاهر نشد متردد خاطر گشته آنجا توقف نمود و دوبین چند نام هندوی معتمد خود را نزد او فرستاد و طلب ایفاي وعده و تکلیف سرعت در آمدن کرد و فرستادهٔ مذکور در پنج کروهی جودهپور که راجه مدتی بود که ببهانهٔ انتظار فراهم آمدن اعوان و انصار آنجا مقام داشت و در آمدن تعلل و امهال می ورزید باو برخورده پیغام رسانید و او جواب داد که وجه تاخیر انتظار رسیدن مردم و درست شدن سلک جمعیت ست و صواب دید من آنست که دارا بیشکوه پیشتر رفته در اجمیر که مرکز اوطان راجپوتان است رحل اقامت اندازد تا اقوام راجپوت از همه سو رو باو آرند و من نیز سپاه و اتباع خود جمع نموده عنقریب میرسم و فرستادهرا رخصت نمود بنابرین آن بیخرد برگشته روزگار بامید رسیدن و فراهم آمدن راجپوتان پیشتر باجمیر آمد و تربیتخان ناظم مهمات آنجا چون تاب مقاومت نداشت قبل از وصول او چنانچه سبق ذکر یافت از آنجا برآمده بموکب معلی پیوست و دارا بی شکوه بعد از رسیدن باجمیر دگر باره دوبین چند را نزد راجه جسونت سنگه فرستاد که متحرک شده بزودي اورا بیاورد این نوبت در بیست کروهی جودهپور در حالتي که راجه را ارادهٔ آمدن اجمیر بنابر مقدماتی که گزارش پذیرفت نتور یافته عزم مراجعت جزم شده بود باو برخورده تحریک و تاکید آمدن نمود چون از سیماي حال و فحواي مقال دریافت که عزم آمدنش بسستي گرائید و در مقام یکدلی و اتفاق که

اظهار مینمود نیست امید از نیل مطلب بریده باجمیر مراجعت
نمود و راجه از آنجا برگشته روانهٔ جودهپور شد و باوجود اینمراتب
دیگر باره دارا بی شکوه بعد از برگشتن دوبین چند از خام طمعی و
باطل اندیشی سپهر بی شکوه را باصد سوار نزد راجه فرستاد که بهرنوع
که باشد اورا بکمند تدبیر و تزویر باجمیر کشاند آن ثمرهٔ شجرهٔ
فساد بر جناح سرعت شتافته در نواحی جودهپور باو رسید و
ملایمت بسیار کرده تکلیف آمدن را بسرحد مبالغه و الحاح رسانید
و چون راجه از صدمهٔ قهر و سطوت بادشاهي لطمهٔ بیم و دهشت
بر رخسار همت خورده بود و خذلان و استیصال خویش در صورت
اتفاق بآن بیخرد محال اندیش بدیدهٔ پیش بینی مشاهده
مینمود واز مژدهٔ عفو و بخشایش خدیو زمان و وصول منشور امان
حیات تازه یافته بیقین میدانست که اگر این بار راه خلاف و طغیان
پیماید و طریق سرکشی و عدوان سپارد بعد ازین ندامت و اعتذار
سودی ندارد لا جرم باقتضای راي مصلحت بین و خرد صواب
گزین بافسون ملایمت و الحاح او نپذیرفته قدم عزیمت بر جادهٔ
انابت و بازگشتی که کرده بود استوار داشت و بلیت و لعل و
لطائف معاذیر وحیل دفع الوقت مینمود تا آنکه آن شعبهٔ دوحهٔ
خصومت و عناد از آمدن او نومید شد و بی نیل مقصود باجمیر
معاودت نمود و چون دارا بی شکوه قطع طمع از آمدن راجه کرده
از اتفاق و امداد او دیدهٔ امید فرو بست و مقارن اینحال رایات
جهانکشا نیز باجمیر نزدیک رسید بالضرورت صلاح کار در ارتکاب
آویزش و پیکار دیده خواه مخواه دل بر محاربهٔ سپاه ظفر پناه نهاد

و چون میدانست که لشکرش تاب صدمهٔ عساکر اقبال و طاقت مقاومت با مواکب جاه و جلال ندارد و جرأت صف آرائي و معرکه پیرائی در خود نمی یافت از کوته اندیشی و ناقص خردي مصلحت وقت در آن دید که درهٔ کوهستان اجمیر را که از دو جانب بجبال فلک تمثال محدود ست گرفته سراسر عرض آن را مورچال بندد و سیبها ساخته بتوپ و تفنگ و سائر آلات و ادوات جنگ استحکام دهد و باین عنوان روزي چند گذرانیده به بیند که چه رخ مینماید ازینمعنی غافل بود که باستظهار مشتي خاک و گل که دست کوشش باطل برهم نهد از آسیب سطوت تند سیل خروشان ایمن نتوان نشست و بدیوار پستی که بر آوردهٔ همت کوتاه بود بلند آفتاب تابان را راه نتوان بست القصه باین خیال خام و تدبیر سست تا تمام قبل از وصول موکب ظفر اعلام شروع در بستن مورچال نموده سیبها بر مردم خود بخش کرد و هر سیبه بعهدهٔ محافظت و اهتمام یکی از عمدها مقرر ساخته بآلات توپخانه استحکام تمام داد از جانب یمین خویش مورچال نخستین که متصل بکوه کده بیتهلی بود بکار فرمائی سید ابراهیم که او را مصطفی خان خطاب داده بود و عسکر خان نجم ثانی و جان بیگ پسرش که دران وقت میرآتش بود مقرر نمود و مورچال پهلوی آن بفیروز میواتی که از سرداران عمدهٔ او بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلان بر فراز پشتهٔ که بردره مشرف بود نصب کرده نزدیک بآن جای بودن خود قرار داد و از جانب چپ پهلوی خود مورچالی دیگر بسته شاهنواز خان را با پسران و سائر اتباع و اشباع خان

مذکور و محمد شریف نام نوکر عمدۀ او که اورا قلیچ خان خطاب داده دران اوقات میر بخشی ساخته بود و برق انداز خان و جمعی دیگر بضبط و نگاهداشت آن گماشت و ازان گذشته مورچالی دیگر که بکوه معروف بکوکله پهاڑی متصل بود نامزد سپهر بی شکوه کرده سپاه مردم او را با مغول پسر تحماق (۲) خان خوافي آنجا گذاشت چون برخي از احوال آن کوتاه اندیش بدسگال که مقدمۀ گزارش سوانح اقبال بود بتحریر پیوست اکنون بنگارش وقائع موکب ظفر لوا پرداخته کلک نکته پرداز را داستان طراز نصرت و فیروزی میسازد ببست و پنجم جمادی الآخره شهنشاه گیتی پناه بآئین صف آرائی و توزوک جهان کشائی از پانزده کروهی اجمیر نهضت نموده نواحی تالاب رامسر را از نزول والا سر بر اوج سپهر برافراشتند و روز دیگر نیم کروهی موضع دیوراني که ازانجا تا اجمیر سه کروه ست و تا محل اقامت دارا بی شکوه اندک مسافتی داشت مرکز رایات فلک فرسا گردیده فرمان قهرمان جلال صادر شد که صف شکنخان میر آتش توپخانۀ همایون را برده رو بروی مورچالهای غنیم درمکانی مناسب نصب نماید و شروع درپیش برد کار و تمهید مراسم رزم و پیکار کرده تفنگچیان برق صولت و شعله خویان جنود دولت سرگرم دشمن سوزی و آتش افروزی گرداند و جمعي از مبارزان نبرد جو مثل پردلخان و سید نصیر الدین دکنی و جمال و عنایت بیجاپوری و یوسف نیازي و ایمن آفریدي بهمراهی خان مذکور مامور شدند و او با

(۲ ن) کمال خان

همراهان بموجب حکم معلی توپخانه را بقدر یک توپ انداز از موکب نصرت طراز پیش برده درجای مناسبي باز داشت و چون بغنیم نزدیک بود از کمال دور بیني و حزم بادشاهانه حکم اشرف صادر شد که عمدهٔ نوئینان عقیدت منش شیخ میر با لشکر التمش و دلیر خان با دلیر و رنمست پسران بهادر خان روهیله از معسکر ظفر قرین پیش رفته نزدیک به توپخانه مهیای رزم و پیکار و از غدر و دست برد مخالفان خبر دار باشند و روز دیگر عساکر گردون شکوه نیم کروه پیش آمده نزول نمود و از پیشگاه جلال پرتو اشارت تافت که امیر الامرا با جنود برانغار و راجه جیسنگه با فوج هراول بر دست راست موکب نصرت شعار محاذي کوکله پهاري و جیوش جرانغار دردست چپ عسکر فیروزی اثر در برابر کده بیتهلی دائر کنند و سائر افواج بحر امواج با لشکر قول بر اطراف و حواشي دولتخانهٔ والا نزول کرده دائره سان بر مرکز اقبال احاطه نمایند و درین روز صف شکنخان توپخانه را از جائی که بود پیشتر برده بفاصلهٔ نیم توپ انداز در برابر مورچالهای غنیم عاقبت وخیم نصب نمود و مجاهدان دشمن سوز شعله افروز کوشش وجدال گشته برخنه کردن دیوار عمر مخالفان و هدم بنیان استقلال مقهوران بازوي جرأت و جلادت کشودند و توپ رعد خروش قیامت نهیب از طرفین بغرش در آمد و سحاب ژاله ریز تفنگ از هردو سو بارش گرفت هواي معرکه از دود باروت نمودار ابر صاعقه بار شد و زمین کارزار از مجاورت شعله و شرر حکم کبریت احمر پذیرفت

* شعر *

زهر سو فرو ریخت توپ و تفنگ * درآتش نهانگشت میدان جنگ
بانداز خون ریز هم از دو سو * نشستند برق افگنان رو برو
القصه مبارزان خصم افگن دشمن شکن بصدمات توپ و ضرب زن
زلزله در اساس قرار و ثبات اعادي انگنده سر گرم تلاش نصرت و
فیروزي بودند و آن تیره بختان باطل ستیز نیز از مورچالها توپ
و تفنگ و بان بر توپ خانهٔ همایون و افواج منصور انداخته آثار
مدافعت و مقاومت بظهور میرسانیدند و آن روز و آن شب و روز
دیگر تا سه پاس برین وتیره نائرهٔ حرب و آویزش فیمابین اشتعال
داشت و گاهی جمعی از مخالفان محال اندیش از مورچالها بر
آمده خیرگی مینمودند و قابوي کین جسته در کمین انتهاز فرصت
بودند و چون اهل توپخانهٔ همایون اسایش و آرامش را خیر باد
گفته درمراسم پاس داری و لوازم هوشیاري تهاون نمی ورزیدند و شب
و روز کمر همت بسته مردانه وار میکوشیدند مخذولان محال طلب
مجال دستبرد نمی یافتند و ازین جهت که مورچالهای غنیم بد
فرجام در کمال متانت و استحکام بود و چنانچه مذکور شد سر تا
سر دایرهٔ دیوارهای استوار بر آورده سدی شدید و حائلی محکم
در پیش رو داشتند و جا بجا توپ وتفنگ و سائر آلات نبرد
و ادوات جنگ نصب کرده از سر جمعیت خاطر درپناه حمایت
دیوار همت بمدافعت و محاربت می‌گماشتند بنابرآن شیخ میر و
دلیرخان و سائر سرداران موکب ظفر نشان ازروي پیش بیني و دور
اندیشی مصلحت دولت درین نمیدیدند که سوار شده بر مورچالها
یورش کنند چه در صورت ثبات و استقلال مخالفان در مراتب

مقاومت مردم خوب کار آمدني بعبث تلف میگشتند و احتمال
آن بود که باوجود این نیز کاري از پیش نرفته خدا نخواسته چشم
زخمی بجنود مسعود رسد که تدارک آن مشکل باشد لهذا در باب
صف آرائی و یورش و حمله بردن بر اعادي بد منش سرعت
و تعجیل جائز نداشته بنابر رعایت مراتب حزم و تدبیر تأنی
و تاخیر می ورزیدند و منصوبه می اندیشیدند که بی آنکه مردم
خوب ضائع شوند و بی فائده جمعی برخاک هلاک افتند صورت فتح
و نصرت در آئینهٔ حصول جلوه گر آید و نیز ظفر و فیروزی از افق
اقبال چهره نماید تا آنکه کار کنان آسماني و نقش پردازان تقدیر که
همواره در تمهید مقدمات رفعت و اعتلاي این دولت ابدی بقا
و اعداد مواد غلبه و استیلاي این سلطنت ازلی بنا چهره کشای
بدائع اسباب اند و پیوسته مقاصد و مدعیات این برگزیدهٔ الهی
را بنوعي که در حوصلهٔ عقول و اوهام نگنجد و مدارک و افهام
دوربینان بمقیاس تصور نسنجد بدست توفیق سرانجام میدهند
شاهد این فتح دشوار نما را ببدیع ترین صورتي و آسان ترین وجهی
پیرایهٔ حصول بخشیده برمنصهٔ ظهور جلوه دادند تا ظاهر بینان سبب
اندیش و تدبیر گزینان تقدیر ناشناس را که از سر کار و کنه اقبال
این برگزیدهٔ ذو الجلال غافل اند روشن و مبرهن گردد که بخت
جهانکشایش کامیاب نصرت ازلی و دولت عالم آرایش بهره اندوز
تایید لم یزلی ست •

ذکر محاربهٔ شیران بیشهٔ هیجا و نهنگان بحر وغا وفتح وفیروزی اولیای دولت وفرار دارا بی شکوه بد عاقبت از اجمیر

مصلحت سنج دقائق آفرینش که رموز حکمت نهانش چهره افروز حال جهان ست چون بشگرف کاری مشیت بالغه نقش اقبال برگزیده را در کارگاه عز و جلال درست نشین سازد و اسباب دولت و کمال سعادت درپیشگاه ازل بدست عنایت خویش پرداخته خواهد که چتر والای جهان خدیوی و عالم گیری بر فرق فرقد سای عزت او بر افرازد نخست باقتضای حکمت کامله اختر طالع دشمنان فتنه سگال و مدعیان باطل خیال را به وبال نکال افگنده پرتو نظر هدایت اثر توفیق که شمع راه سعادت و بختیاری همان تواند بود از حال آن گروه خسران پژوه باز گیرد و قضا و قدر را که طرازندگان صور آمال و نقشبندان بدائع احوال اند از موافقت آرا و عزائم آن کج اندیشان محال طلب باز دارد تا نقش هر مامول که بکلک بد اندیشی بر لوح تدبیر کشند باقتضای تقدیر کج نشیند و صورت هر مطلوب که بچشم بد خواهی در مرآت اندیشه بینند عکس آن در آئینهٔ وقوع جلوهٔ ظهور گزیند پیوسته بخت واژون چراغ دولت شان در رهگذر باد نهد و همواره طالع بد شگون رخت امید شان بسیلاب دهد از دست زمانه لطمهٔ حرمان بر رو وسنگ ناکامی بر سبو خورند و بپای نا مرادی و سرگشتگی وادی بخت برگشتگی سپرند بوسوسهٔ دیو پندار اگر صد ره بعزم پیکار برخیزند

روزگار شان بر زمین ادبار زند و بسوداي دور از کار اگر هزار بار گرد نخوت انگیزند سپهر شان بر خاک مذلت افگند دائم از محال جوئي داغ حسرت بر دل و پاي حیرت در گل بدنند و مدام از فتنه جوئي چشم دولت خیره و روز حشمت تیره یابند بناخن سعي خویش همه چهرهٔ اقبال خراشند و بدست تدبیر خود خاک ناکامي بر فرق آمال پاشند * شعر *

کسی را که لطف ازل یاور ست * همیشه ز بختش بسر افسرست
چو اقبالش آید بخصم افگني * کند دشمنش را فلک دشمنی
کشاید عدویش چو بازوي کین * زند آسمانش سبک بر زمین
باو هرکه جست از خصومت نبرد * نه با او که با چرخ آویزه کرد
بد اندیش از بخت بد کاسته * جهان کین ز بد خواه او خواسته

از شواهد صدق این مدعا شکست یافتن دارا بی شکوه باطل ستیز هزیمت نصیب ست بتازگی در اجمیر از جنود نصرت نشان و آواره شدن بوادی هلاک و خذلان تبیین این مقال آنکه پس از سه روز آویزش و پیگار که میان عساکر گیتي کشا واعادی تیره بخت ادبار لوا بتوپ و تفنگ نیران جنگ اشتعال داشت و چنانچه گزارش یافت صورت پذیري یورش درمرآت ضمیر مصلحت کیش امراي خیر اندیش جلوهٔ ظهور نمی نمود و سران و سپهداران لشکر منصور صلاح در سواري و جنگ فوج ندیده وقوع نصرت و ظفر را بزودی و آسانی گمان نمي بردند روز سیوم که یکشنبه بیست و نهم جمادی الآخره مطابق سیوم فروردیني بود از نیرنگي اقبال بی زوال شهنشاه جهان و شگرف کاري طالع والای گیهان خدیو گیتي ستان

بی توطیه و تمهید هوا خواهان بغتةً صورتی بدیع از پردهٔ غیب رخ
نمود و منصوبهٔ اتفاق افتاد که نقش مراد اولیای دولت ابدي بنیاد
بر صفحهٔ شهود جلوه گر گشت و بنوعی که در تصور ظاهر بینان نمی
گنجید و از پایهٔ اندیشهٔ مصلحت گزینان فراتر بود قفل مقصود
بمفاتیح توفیق ربانی و تایید آسمانی کشایش پذیرفت کیفیت
ظهور آن فتح مترگ آنکه راجه راجروپ زمیندار کوهستان جمون که
پیادهای او در کوه گردی وکریوه نوردي ورزیده کار و چالاک اند چون
بعرض اشرف رسانیده بود که مردم من از عقب کوکله پهاڑي راه
بر آمدن بران کوه دیده اند حکم والا صادر شد که در کمین فرصت بوده
هرگاه قابو یابد پیادهاي کوهیِ خود را با جمعی از بندوقچیان
توپخانهٔ همایون ازان راه بفرستد که اگر توانند آن کوه را از دست مردم
دارا بی شکوه بگیرند بنابران راجه مذکور اواخر این خجسته آوان آن
گروه را بسمت کوکله پهاڑی فرستاده خود نیز بافواج خویش سوار شده
روبروی آن کوه بکومک آنها مستعد ایستاده ماند مخالفان برین حال
اطلاع یافته قصد مدافعت و ممانعت نمودند و ازینجهت که مبارزان
توپخانهٔ منصور ساعتی آرام گرفته دست از جنگ کشیده بودند
و توپ و تفنگ نمی انداختند انتهاز فرصت نموده قریب هزار سوار
ازان خیره رویان تیره روزگار بخیال محال و پندار دور از کار دلیرانه
قدم جرأت از مورچال بیرون نهادند و بفوج راجه راجروپ نزدیك
رسیده بجنگ و پیکار در آویختند چون حضرت شهنشاهی اوائل این
روز نصرت افروز سرداران سپاه ظفر پناه را بحضور لامع النور طلب
داشته در مراتب یورش تاکیدات خسروانه و ارشادهای پادشاهانه

فرموده بودند و آن بندهاي ارادت شعار را بنابر تاخیر در پیش برد کار به سخنان گرم عتاب آمیز و مقدمات همت بخش غیرت افزا تحریض بر حرب و قتال نموده دریں وقت آن بسالت منشان جلادت آئین را بمشاهدهٔ این حال جوهر شهامت و کار طلبی حرکت کرده کمر جانفشانی بدفع اعدا بر میان عبودیت بستند و نخست دلیر خان از دست راست توپخانه با فوج خود سوار شده باستظهار اقبال دشمن مال خدیو جهان لواي جرأت و دلیری بجانب آن جسارت کیشان بر افراخت و بعد ازو زبدهٔ دولتیان عقیدت مند شیخ میر با همراهان خویش از دست چپ سوار شده باو پیوست و همچنین راجه جیسنگه با فوج خود و امیر الامرا با عساکر برانغار و اسد خان و هوشدار خان با جنود جرانغار از دو طرف سوار شده بعزم رزم و آهنگ یورش صفوف نصرت آراستند لیکن ازین افواج قاهره لشکری که بر مورچال مخالفان یورش برده مصدر نبرد و آویزش شد فوج شیخ میر و دلیر خان بود و در سپهداران موکب گیهان ستان کسی که مصدر خدمت شایان و جانفشانیٔ نمایان گشته توفیق اداي حق عبودیت دریافت آن دو سردار دلیر شهامت آثار بودند و بعد از اتمام جنگ و پیکار که نسیم فیروزي بر شقهٔ اعلام مبارزان ظفر اعتصام وزیده اقدام ثبات خصم تیره سرانجام لغزش پذیرفته بود راجه جیسنگه از عقب رسیده ضمیمهٔ آن افواج منصور گردید بالجمله شیخ میر و دلیر خان بمیامن همت اخلاص پرور باتفاق یکدیگر بر مورچال شاهنواز خان که بسمت کوتله پهاڑی بود حمله آور گشتند و مجاهدان

توپخانهٔ همایون نیز آتش کارزار بر افروخته بازوی کوشش بخصم افگني و برق اندازي کشادند و علی الاتصال بچالاکي و گرم دستي توپ و ضرب زن تفنگ و بان بر مورچالها انداخته دشمنان تیره بخت را فرصت دیده کشودن نمیدادند چنانچه از هر مورچال جمعی که بقصد کومک بر آمده میخواستند که خود را بمورچال شاهنواز خان رسانند بصدمات متواتر توپخانه بارش ابر بلا وصولت برق اجل را برأي العین مشاهده کرده قدم همت باز پس می نهادند و درین بیغولهای مورچال می خزیدند و درینوقت که افواج گیتي کشا نزدیک بمورچال اعدا رسیده آثار تسلط و استیلای جیوش نصرت لوا ظاهر شد مردم راجه راجروپ دلیر شده چندي بر فراز کوکله پهاڑي بر آمدند و علم اورا بر بالای آن بر آورده باعث تزلزل ارکان استقلال مخالفان گردیدند و مقارن اینحال شیخ میر و دلیرخان با عساکر اقبال بادشاهی بمورچال شاهنواز خان رسیده با دشمنان مقهور که جمعیت نموده آمادهٔ مدافعت بودند بجنگ و پیکار در آویختند اگرچه مخذولان نابکار باستظهار حمایت دیوار کمال سعي و تلاش بکار ميبردند و به توپ و تفنگ و تیر در مراتب جدال و قتال نهایت کوشش بظهور میرسانیدند و چنانچه گزارش یافت از جنود نصرت طراز سوای فوج شیخ میر و دلیرخان لشکری دیگر بجنگ نرسیده لیکن مجاهدان فیروزمند و مبارزان نصرت پیوند که جانفشاني را در راه قبله و مرشد دوجهانی سرمایهٔ حیات جاودانی میدانند و سر بازی را در معارک وغا پایهٔ بلند سرفرازي می شناسند ریزش گولهٔ توپ و تفنگ و بارش ناوک و خدنگ را

چون قطرات امطار که از ابر بهار بارد و مانند اوراق ازهار که بتحریک نسیم در صحن گلزار ریزد سرمایهٔ آب و رنگ چمن اخلاص و عبودیت شمرده روی همت و جلادت ازان موقف صعب که آزمونگاه جوهر توفیق و سعادت بود بر نتافتند و بتلاش جرأت و دلیری و سطوت شجاعت و مردانگی داخل مورچال شده تیغ خون آشام بقصد دشمنان بد فرجام از نیام قهر و انتقام کشیدند و مخالفان تیره روزگار نیز پای تجلد استوار داشته بقدر طاقت و توانائی میکوشیدند از خروش های و هوی دلاوران و نهیب گیر و دار بهادران دغمهٔ جانخراش وغا بگوش جان اعدا رسید و از کر و فر یلان و زد وخورد پردلان شیر سوار میدان سپهر چون شیر علم بر خویشتن ارزید *

* شعر *

چنان تیغ را بود شوق مصاف * که چون برق جستی ز ابر غلاف

غضب آنچنان کرد درمرد کار * که رگ شد به تن افعیٔ زخمدار

چو سر پنجه ازدست میشد رها * ز کین مست گشتی بروی هوا

پلارک بدوشی نه پیوسته بود * که برقش ز زیر بغل جسته بود

ودارا بی شکوه هردم جمعی را از پیش خود بکومک تعین میکرد چنانچه شاهنواز خان را که دریدوقت با او بود فرستاد که بمورچال خود رفته در مراتب مدافعت کوشش نماید خان مذکور درعین جنگ رسیده بآویزش و جدال و تحریض مردم بر حرب و قتال پرداخت ودران نبرد مرد آزما و مصاف نصرت پیرا روز بآخر رسیده خورشید خاوری از هول و بیم آن معرکه رنگ جرأت در باخت و دران رستخیز بلا شاهنواز خان بپاداش کردار و مکافات تقصیر هدف

تیر تقدیر گشته از پا در افتاد و سیادتخان پسر خان مذکور چند زخم برداشت و محمد شریف میر بخشی دارا بی شکوه را از دست دلیر خان تیری بر شکم رسیده از پشت گذر کرد چنانچه مذکور خواهد شد بهمان زخم کاری درگذشت و محمد و ابابکر خویشکی از عمدهای لشکر مخالف بتیغ اجل سپری شده در معرکه افتادند و از مجاهدان موکب جلال زبدهٔ نوئینان عقیدت سگال شیخ میر که بر حوضهٔ فیلی سوار و مردانه وار سرگرم کوشش و پیکار بود بضرب بندوقي که بر سینه اش رسیده جان سپردني و حیات گذاشتني را در راه خدیو حقیقي و خداوند مجازي نثار کرده بپای سعادت بپایهٔ والاي شهادت که معراج کمال مجاهدان میدان ارادت است فائز شد درین وقت سیدی میر هاشم نام از اقوام خان مذکور که در عقب سر او برحوضهٔ فیل نشسته بود بتلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی مسترشد گشته حسن تدبیری بکار برد و آن نوئین شهادت نصیب سعادت نشان را در بر گرفته بوضعی که بود نگاهداشت تا جنگ بآخر رسید و غلبه و استیلا نصیب اولیاي دولت فلک اعتلا گردید و دلیر خان کوششهاي مردانه و تلاشهای دلیرانه کرده زخم تیری بر دست خورد و سائر مجاهدان جلادت پرور داد مردی و دلاوری داده بضرب تیغ و طعن سنان بسیاري ازان محال اندیشان شقاوت منش را بر خاک هلاک انداختند و رایت فیروزی و نصرت بدست جرأت و بسالت بر افراختند و درین اثنا راجه جیسنگه نیز با فوج خود رسیده ضمیمهٔ جنود ظفر شعار گشت و مخذولان نابکار را یکباره پشت همت شکسته تاب ثبات و قرار نماند دارا بی شکوه ازانجا که

نیروي طالع والای خدیو جهان و سطوت و صولت عساکر گیهان ستان را آزموده از نهیب اقبال بادشاهانه جگر در باخته بود و بیقین میدانست که بخت رمیده و طالع بر گردیده اورا دگر باره راه آوارگی و فرار و وادئ سرگشتگي و ادبار در پیش است هم در اول جنگ و پیکار مقرر کرده بود که پردگیان اورا سوار کرده و خزانه و کارخانجات ضروری بار نموده آمادهٔ فرار دارند و خود با سپهر بي‌شکوه مهیای گریز بر فراز بلندي ایستاده مشاهدهٔ کوشش طرفین میکرد و انتظار انجام کار می‌برد و باآنکه بغیر مورچال شاهنواز خان که عساکر گردون مآثر ازان راه یورش کرده بودند و مورچال سپهر بی‌شکوه بنابر قرب اتصال بآن برهم خورد و دیگر همه مورچالها استحکام داشت قریب شش هفت هزار سوار با او آمادهٔ کارزار بودند جوهر همت و ثبات در خود ندیده فرار بر قرار اختیار نمود و چون شام در رسیده پردهٔ ظلام بر روی مخالف و موافق کشیده بود و سپاه منصور نیز بسبب کشته شدن شیخ میر سر خود سري برداشته مشغول نهب و غارت بودند انتهاز فرصت نموده با سپهر بی شکوه و فیروز میواتي و چندي دیگر از سپاه راه گریز سپرد و خائف و هراسان در حجاب ظلمت لیل جان ازان عرصهٔ بیرون برد و ازین جهت که نوکران عمده‌اش اشیاء و اموال و اهل و عیال خود که همراه داشتند بقلعهٔ اجمیر در آورده بودند از سرداران سوای فیروز میواتي کسي با او رفیق طریق نکبت وخذلان نشد و مجموع اردو بنه واسباب شوکتش بتاراج حادثه رفته بسیاری از خزانه و کارخانجاتش راجپوتان و مردم بی سروپا که درین مدت بر و گرد آمده بودند دران هنگامهٔ

شورش و آشوب غارت کردند بغیر از جواهر پوشیدنی و قلیلی از اشرفی که در عماریهای اهل حرمش بر فیلان بود از امتعه و اموال چیزی باو نرسید و خائب و خاسر بصد پریشانی و بی سرانجامی ره نورد وادئ خسران و ناکامی شده عازم گجرات گردید و بعد از رفتن او جمعی از سرداران و مردمش که در مورچالهای سمت گده بیتهلی بودند و از رفتن او خبر نداشتند مثل عسکر خان و سید ابراهیم و جان بیگ پسر او و محمد بیگ ترکمان از کومکیان گجرات که اورا از آنجا همراه آورده قزلباشخان خطاب داده بود تا قریب یکپاس شب مورچالهای خود نگاه داشته بجنگ و تلاش مشغول بودند و با هوشدار خان و اسد خان و فیض الله خان و دیندار خان و دیگر سپاه ظفر پناه که بآن طرف حمله برده بودند باستظهار حمایت دیوار مدافعت و پیکار مینمودند و پس از آگهی بر کیفیت فرار آن بر گشته روزگار اواخر آن شب عسکر خان و سید ابراهیم و محمد شریف میر بخشئ او که چنانکه گزارش یافت زخم تیر خورده بود با دیگر سرداران و عمدها از صف شکنخان امان طلبیده نزد او آمدند و محمد شریف چون زخمش کاری بود آن شب در همان جا بساط حیات در نوردید و دیگران روز دیگر بوساطت خان مذکور روی عبودیت و التجا بجناب والا آورده جبهه سای آستان جلال و مورد انظار بخشایش و افضال گردیدند القصه این قسم فتحی نمایان که دین و دولت را سرمایهٔ صلاح و بهروزی بود بی آنکه شهنشاه جهان بنفس اقدس تصدیع نهضت و سواری کشند و چتر اقبال پرتو سعادت برساحت میدان رزم و عرصهٔ قتال افگند بمیامن

بخت جهانکشا و طالع نصرت پیرای آن خدیو مؤید مظفر لوا بنوعی که متوقع اولیای دولت واصفیای سلطنت بود صورت وقوع یافته ملک و ملت را زیب و پیرایش داد و بلاد و عباد را امن و آرامش بخشید در حدائق مملکت گلهای آمنیت برنهال آمنیت جهانیان شگفت و نسیم فیروزی خاشاك خلاف از طرف چمنستان خلافت رفت پیشگاه جاه و حشمت بی غبار و گلزار ابهت و کامرانی بی خس و خار شد چشم فتنه غنود و روان ملک بر آسود فتنه جویان واقعه طلب را دست آویز شورش افزائی از کف رفت و عقیدت منشان دولتخواه را خاطر از اختلال دولت فراهم آمد *

* شعر *

بنازم باین شاه فیروز مند * که هرگز مبادش زگیتی گزند
بیک تند باد نهیبش شد آب * دل اندر بر خصم همچون حباب
عدو هر کجا سد تدبیر بست * شکوهش بیک حمله درهم‌شکست
دل خصم ازان گونه درهم فشرد * که خود حمله بر قلب دشمن نبرد
جهاند اسپ نصرت شه کامیاب * بدانسان که ننهاد پا در رکاب

بر ضمایر دور بین دیده وران هوشمند و بالغ نظران حقیقت پیوند که مرآت خاطر شان نقش پذیر وقائع روزکار گشته از تصفح سوانح دهر حادثه زا و مطالعهٔ پاستانی نامهای حیرت بخش عبرت افزا تماشای سراپای اوضاع و احوال جهان نموده اند و دفاتر مآثر و صحائف مفاخر سلاطین ماضیه و خواقین سابقه جلوه گاه انظار تتبع ساخته نظارگیٔ کارخانهٔ ابداع بوده صورت اینمعنی پوشیده نیست که کم کسی از پادشاهان کشورستان و خسروان عالی مکان را درعرض

این قدر مدت این چندین محاربات شگرف خسروانی و مصافهای مرد آزمای سلطانی اتفاق افتاده و ازآن دم که توفیق ربانی وتایید آسمانی دست نوازش برسر اقبالمندان گیتی پناه نهاده کم بخت بلندی را این نصرتهای غیبی و فتوحات سماوی دست داده چه اگر بدیدهٔ تحقیق نیک ملاحظه رود و از تاریخ نامهای کهن عیار کار ملوک روزگار گرفته آید اکثر کشور کشایان نامدار را که علم عالمگیری و جهان پروری بدست همت برافراخته اند و سمند عزیمت در میدان خصم افگنی و دشمن سوزی تاخته هنگام ظهور داعیهٔ گیتی ستانی و طلوع نیر اقبال و کامرانی باقتضای قوت طالع و نیرنگی تقدیر دشمنی قوی که بحسب جاه و دولت و سپاه و شوکت با ایشان برابری کند و دم معارضه و هم سری زند مفقود بوده وصف آرائی و نبردی که کارآزمایان مواقف هیجا ازان باز گویند در مدت سلطنت بطریق ندرت روی نموده و برهمگنان ظاهر و هویداست که این پادشاه فیروز بخت نصرت سپاه خدیو عالمگیر گیتی پناه را با وجود اعادی قوی دست ذی شوکت و مدعیان با اقتدار و مکنت که هریک کلاه گوشهٔ نخوت و استکبار بر فرق پندار می شکست به نیروی توفیقات ازلی و تاییدات لایزالی در عرض سالی این محاربات سترگ و نبردهای دشمن سوز واقع شده همه جا غلبه و ظفر نصیب اولیای دولت ابد پیوند گردید و خود بنفس نفیس در سه موقف دشوار و معرکهٔ خونخوار که جگرگسل شیردلان روزگار و زهره گداز رستم و اسفندیار بود نبرد جو و رزم آزما بودند و در هر صف آرائی و کارزار از کارنامهٔ دلاوری و استقلال بر طاق بلند

همت و مردانگی نهاده بضرب تیغ سر افشان و قوت بازوي نصرت نشان گوي سروري و قصب السبق برتري از معاندان دعوي کار و شرکت اندیشان نخوت شعار بردند و با این کوشش همت وتلاش جرأت و مساعي جهانکشا و محاربات ظفر پیرا که ازان خاقان‌گیتی ستان مشهود عالمیان گشته از غایت آگاه دلي و هوشمندي هرگز پندار این امور شگرف پردهٔ غفلت بر دانش خدا داد آنحضرت نمی کشد و از نهایت خضوع و نیازمندی که بدرگاه کبریا دارند این مراتب را ببازوي قوت و نیروی‌اقتدار خویش اسناد نکرده همواره در خلوات قدس و محافل انس بر زبان حق ترجمان که مفتاح خزائن صدق و ایمان ست میگذرد که ظهور این مواهب عظمی و فتوحات علیا را از معجزات باهرات حضرت سرور کائنات و آثار میامن امداد و اسعاد باطن مقدس‌آن‌خلاصهٔ موجودات علیه و علی آله و اصحابه شرائف الصلوات و کرائم التحیات میدانیم لا جرم پیوسته شکراین نعمت ارجمند بطاعات و عبادات و ابتغای مرضیات الهی و ترویج شرع مطهر حضرت ختمی پناهی و محوآثار بدع و مناهی‌بجا می آورند و از قدسی منشي و توفیق نصیبی با وجود کثرت اسباب جاه و تجمل و وفور مواد حشمت و کامرانی لمحهٔ تن بغفلت و تن آسانی نداده بدوام آگاهی و ایزد پرستی و کمال عدل پروری و رافت گستري و پژوهش حال سپاه و رعیت ورعایت قانون انصاف و سویت که غرض از سروری و سرفرازی همان تواند بود سلطنت را فروغ خلافت بخشیدند امید که پیوسته کشور صورت و معنی و اقلیم ظاهر و باطن از فر فرماندهیِ آن خدیو عالم گیر

رونق پذیر بوده تیغ سطوت و اقبالش سر انداز خود سران و ماهچهٔ رایت عزو جلالش هم چشم خورشید خاوران باد بالجمله حضرت شاهنشاهي بعد از استماع مژدهٔ این فتح آسماني روی نیاز بدرگاه ایزد نصرت بخش کار ساز آورده مراسم شکر و سپاس الهی بتقدیم رسانیدند لیکن خاطر حق پرست وفا جوی که قدردان جوهر عبودیت و قیمت شناس گوهر عقیدت ست از قضیهٔ کشته شدن زبدهٔ نوئینان اخلاص شعار شیخ میر که از دیرین بندهای فدوی ارادت کیش و سرخیل دولتخوهان خیر اندیش بود قرین تاسف وتاثرگردیدند و روح اورا بانوار توجهات باطنی و طلب غفران وآمرزش نوازشهاي معنوی والطاف روحاني نموده حکم فرمودندکه چون صبح شود نعش آن نوئین مغفور را بآئیني شایسته بر داشته در روضهٔ قدسیهٔ معینیه بسمت پائین پای قدوهٔ ابرارحضرت خواجه بزرگوار قدس الله سره العزیز دفن کنند و نعش شاهنواز خان را نیز با آنکه نقد حیات نه در راه اخلاص و عقیدت باخته بود نظر بر سابقهٔ نسبت و خدمتش حکم شد که باعزاز و احترام بر داشته در همان بقعهٔ مبارک مدفون سازند و روز دیگر که سلخ جمادی الآخره بود خاقان مؤید پاک دین بطواف روضهٔ منورهٔ پیشواي اهل یقین نخبهٔ اصفیای کرامت آئین حضرت خواجه معین الدین قدس سره العزیز شرف قدوم ارزانی داشته بعد از تقدیم آداب زیارت پنجهزار روپیه بمجاوران و خدمت گذاران آن مزار قدسی انوار انعام فرمودند و از آنجا عنان توسن اقبال را انعطاف داده درعمارات فیض اساس دولتخانهٔ پادشاهی که در کنار تالاب انا ساگر واقع

سمت نزول اجلال نمودند و اردوي همایون باشارهٔ معلی از جائی که
بود کوچ کرده بنواحیء تالاب آمد و چون تعاقب دارا بی شکوه
خسران پژوه از متممات جهان پیرائی و فتنه زدائی بود بعد
معاودت از روضهٔ معینیه باقتضای رای عالم آرای راجه جیسنگه
و بهادر خان را با جمعی از بندهای کار طلب و مبارزان نصرت
نشان مثل پردلخان و محمد بیگ و یادگار بیگ و اودیبهان
راتهور و بهوجراج کچهواهه و شهسوار بیگ و مصري افغان و مسکت (۲)
سنگه تونور و سورجمل کور و یوسف نیازي و آتش قلماق و
جان نثار خان و غلام محمد افغان و ترکتاز خان و شیخ نظام
بتکامشی او تعین کرده مرخص ساختند که آن سرگشتهٔ تیه ادبار را
هیچ جا مجال درنگ و قرار نداده اگر میسرشود دستگیر کنند و الا
همت بر تعاقب اوگماشته اورا آوارهٔ دشت ناکامی سازند و هنگام
رخصت راجه جیسنگه را بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل
و شمشیر مرصع و انعام یک لک روپیه و بهادر خان را بعطای
خلعت و جمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید و انعام سي هزار روپیه
نوازش فرمودند و از کومکیان آن جیش فیروزی یادگار بیگ
بعنایت خلعت وخطاب یادگارخاني ومحمد بیگ برادرش بخطاب
سرانداز خانی و دیگر عمدها بمرحمت خلعت و بعضی بعطای اسپ
سربلند گشتند و برای تسلیهٔ خاطر رمیدهٔ راجه جسونت سنگه که
صدق ندامت و بازگشت او بر ساحت ضمیر خورشید نظیر شهنشاه

(۲ ن) سکت سنگه لولور

جرم بخش عذر پذیر پرتو وضوح افگنده بود فرمان مرحمت عنوان مبني برمژدهٔ بخشایش و عفو سوابق زلات وخطایا از پیشگاه عاطفت صادر گشته خلعت خاص جهت او مرسل شد و بمنصب سابق که هفت هزاری هفت هزار سوار ازانجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سرفراز گردید و چون از وقوع تقصیرات و مآثم گذشته اثر خجلتی در ناصیهٔ عبودیتش بود جلائل مرحمت و افضال پادشاهانه چنان اقتضا نمود که یکچند از بساط قرب و حضور دور بوده از خجلت کردار و تشویر تقصیر بر آید لهذا صوبه داری گجرات بار تفویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم مهمات و جبر اختلال امور آنجا پردازد و کنور پرتهی سنگه پسر خود را روانهٔ پیشگاه حضور سازد و تا سه روز دیگر رایات جهانکشا دران مکان فیض نشان اقامت گزیده سایهٔ چتر اقبال فروغ بخش ساحت آن بوم و بر بود و هر روز محفل کامراني و کام بخشي مرتب گشته هم امور ملک و ملت انتظام می یافت و هم آثار نوازش و مکرمت بظهور میرسید و درین هنگام باقتضای رای عالم آرای امیر الامرا بمستقر الخلافه اکبرآباد مرخص گشته بعطای خلعت خاص و شمشیر مرصع گران بها عزاختصاص یافت و عاطفت خسروانه امیر خان (۱) را که از قصبهٔ شیخ میر شهسوار بود بعطای

(۱ ن) و پرتو توجه بحال باز ماندهاي شیخ میر افگنده همگی را بعطاي خلعت از لباس کدورت بر آورد و امیر خان برادر آن مغفور باضافهٔ دو هزاري دو هزار سوار بمنصب چهار هزاری

خلعت از لباس کدورت بر آورده دل جوئی و نوازش نمود وجمعی
دیگر از خویشان و منسوبان آن نوئین مغفور خلعت مرحمت شد
وچون سوابق نسبت و بندگی شاه نوازش خان منظور خاطر عاطر
پادشاه حق پرست حق شناس بود پرتو التفات بحال فرزندان و باز
ماندهای او افگندند و به پسران آن خان مرحوم و اصالت خان و
میر صالح هردو دامادش و خانه زاد خان که نسبت قرابت باو دارد
خلعت عنایت کرده آنهارا نیز از کلفت ماتم بر آوردند ومعصوم
خان مهین پسر اورا که سابق هزار و پانصدی هزار سوار منصب
داشت بمنصب دو هزاری و هزار و دو صد و پنجاه سوار و

سه هزار سوار و مرحمت نقاره و شمشیر و جمدهر با علاقهٔ مروارید
و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم بمنصب هزاري چهار صدسوار
و دو پسر دیگرش بمناصب شایسته سربلند گردیدند وبه جمعی
دیگر از خویشان و به منسوبانش خلعت عنایت شده مجموع
کامیاب عاطفت شدند و چون سابقهٔ نسبت بندگی شاهنواز خان
منظور خاطر عاطر بادشاه‌حق پرست و حق شناس بود بازماندهاي
آن‌خان‌مبرور را نیزمطرح انوارالتفات ساختند وهمه‌را بعطاي‌خلعت
نواختند و معصوم خان پسر بزرگ اورا بمنصب دو هزاری یکهزار و
سیصد سوار و سیادتخان پسر دومین را بمنصب هزار و پانصدی
هفتصد سوار و میرصالح‌دامادش را بمنصب هزارو پانصدي پانصد
سوار سرفرازي‌بخشیدند و بسیاري ازبندهاي‌عقیدت‌آئین و مبارزان
نصرت قرین‌بمواهب سنیه و مکارم‌بهیه مورد انظار نوازش گردیدند.

سیادت خان پسر دومین را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفتصد سوار و میر صالح دامادش را بمنصب هزاري و پانصدی پانصد سوار ومحمد احسان پسر خرد را بمنصب هفتصدی سیصد سوار سرافرازی بخشیدند و فیض الله خان بعنایت فیل با ماده فیل و اسد خان بمرحمت ماده فیل و صف شکنخان بعطاي خلعت و نقاره وماده فیل و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و پردلخان بمرحمت اسپ و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و عقیدت خان ولدامیرالامرا باضافهٔ پانصدی دوصد سوار بمنصب دوهزار وپانصدی دو هزار و از اصل و اضافه اودی بهان راتهور و بهوجراج کچهواهه هر کدام بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و ابو المکارم ولد افتخار خان مرحوم بمنصب هزاري ششصد سوار سر بلند گشتند) و عسکر خان و سید ابراهیم و برق انداز خان و جمعی دیگر ازنوکران دارا بی شکوه که ازو مفارقت گزیده ملتجی بجناب خلافت گردیده بودند بعطای خلاع فاخره و مناصب شایسته سرفراز گشته در سلک بندهاي درگاه خلائق پناه انتظام یافتند و رحمت خان دیوان گجرات که دارا بی‌شکوه اورا بجبر و عنف همراه آورده بود به تقبیل عتبهٔ جلال چهرهٔ طالع بر افروخت و چون بعرض اشرف رسید که دارا بي شکوه جمعی کثیر و فرقهٔ انبوه را بمظنهای بیجا و گمانهای غلط از کمال سفاهت و بیخردی محبوس و مقید ساخته بود و آن گروه در قلعهٔ اجمیر اند خدیو عدل پرور فضل گستر باقتضای عاطفت و مهرباني حکم فرمودند که آن بیگناهان را از قید رهائي

بخشند و قریب یك صد زنجیر فیل از نر و ماده و خرد و بزرگ از لشکر غنیم غنیمت اولیای دولت گشته داخل افیال خاصهٔ شریفه شد *

معاودت رایات ظفر پیرا بدار الخلافه شاهجهان آباد

چون خاطر جهان پیرا از مهم دارا بی شکوه و دفع فتنهٔ او فراغت یافت و راجه جسونت سنگه برهبری طالع بیدار دست ندامت بذیل اعتذار زده سر انقیاد بر خط عبودیت نهاد شهنشاه عالمگیر را عزم مراجعت از اجمیر بدار الخلافه شاهجهان آباد مصمم گشته چهارم رجب که ساعتی میمنت اثر بود قرار نهضت فرمودند و اوائل آن روز فرخنده همعنان سعادت و توفیق بطواف روضهٔ قدسیهٔ معینیه توجه نمودند و چون بدروازهٔ قلعه رسیدند از فرط نیازمندی و حق طلبی پیاده شده زمین را رشک افزای آسمان گردانیدند و بقدم صدق اعتقاد بآن بقعهٔ فیض بنیاد خرامش اقبال فرموده بعد از تقدیم مراسم زیارت و استفاضهٔ انوار توجه از باطن کرامت مواطن آن قدوهٔ اکابر عظام و صفوهٔ اولیای کرام سدنه (۲) و خدام آن مطاف قدسی احترام را کامیاب فیض انعام ساختند و قرین دولت روز افزون بدولت خانهٔ همایون مراجعت نموده تا اواخر روز آنجا بسر بردند و یک گهری از روز مانده که ساعت نهضت مسعود بود لوای توجه بسوی معاودت برافراختند و روز دیگر که مقام بود تربیت

(۲ ن) پنجهزار روپیه بسدنه و خدام آن مطاف قدسي احترام انعام کردند

خان‌را بدستور سابق بصوبه داری اجمیر منصوب کرده بعنایت خلعت و اسپ نواختند (وماٰنسنگه[۲] راتهور بعز ملازمت فائز گشته یك زنجیر فیل و دو سر اسپ پیشکش گذرانید و بمرحمت خلعت سرپیچ مرصع سربلند گشته رخصت وطن یافت رعد انداز خان بخدمت میر بخشیگری احدیان معین گشته خلعت سرافرازي پوشید و رحمت خان بعنایت خلعت مباهی شد) ششم ماه مذکور نزدیک تالاب رامسر مستقر رایات ظفر اثر گردید و روز دیگر که ازانجا کوچ شد راجه رایسنگه سیسودیه از قصبهٔ توده که موطن اوست رسیده دولت زمین بوس دریافت و مقیم خان دیوان بیوتات نیز باخزانه و زوائد کارخانجات که بموجب امر اعلی در قلعهٔ قصبهٔ مذکور بود بموکب معلی پیوسته احراز ملازمت اشرف نمود و هشتم که بدستور روز پیش کوچ بود از عرضه داشت اختر برج سلطنت گوهر درج خلافت بادشاهزادهٔ والا قدر محمد سلطان و معظم خان بوضوح پیوست که ناشجاع باطل ستیز فتنه سگال که بخیال محال روزی چند در مونگیر ثبات قدم ورزیده باستظهار پای دیواری استوار که در قدیم الایام افغانان در پیش آن بلده کشیده اند مغرور گشته بود و میخواست که آنرا استحکام داده چندی آنجا پای همت فشارد از نهیب قرب وصول افواج قاهره اساس استقلالش تزلزل یافته تاب ثبات و پایداری نیاورد و بیست و یکم جمادی الاولی از مونگیر رایت ادبار افراشته بکام ناکامی روانهٔ جهانگیرنگر گردید و معظم خان

---

(۲) بیک نسخه

با دیگر بندهای بادشاهی بیست و چهارم شهر مذکور داخل قلعهٔ مونگیر شد از ورود این مژدهٔ بهجت پیرا اولیای دولت و اصفیای سلطنت را مسرت بر مسرت افزوده صفیر نفیر نصرت و طنطنهٔ کوس شادمانی نوای بشارت بمسامع همگنان رسانید و مراحم خسروانهٔ بادشاهزاده محمد سلطان را بارسال خلعت خاص عز اختصاص بخشید و شش هزار سوار از تابینان خود آن والا نژاد را دو اسپه سه اسپه مقرر فرمود که از اصل و اضافه بمنصب پانزده هزاري ده هزار سوار ازان جمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند باشند و معظم خان بارسال خلعت خاصه و انعام محالي که یك کرور دام جمع آن بود کامیاب عنایت گشت نهم موکب جلال از قصبهٔ نوده گذشته نزول اقبال فرمود روز دیگر آنجا مقام شد درین منزل دلیر خان که در جنگ زخم تیر برداشته بود عز بساط بوس دریافته بعنایت خلعت و شمشیر و انعام پنجاه هزار روپیه نوازش یافت و از منصبش که پنجهزاری پنجهزار سوار بود یکهزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر گشت (و سید^(٦) منصور بفوجداری بقلانه معین شده بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مباهي گردید و هرجس کور بمرحمت علم لوای مباهات افراخته رخصت جاگیر یافت و دلیر و رنمست پسران بهادر خان روهیله هر یک بعنایت خلعت و اسپ سرفراز گشت) یازدهم کوچ شد و بطیء ده مرحله بیستم ماه مذکور

(٦ ن) بیک نسخه

ظاهر قصبهٔ هندون مخیم عساکر منصور گردید و دو روز آنجا مقام شد درین ایام رخشنده (۷) اختر برج دولت؛ تابنده گوهر درج حشمت بادشاه زادهٔ عالیقدر فرخنده شیم محمد معظم که در دکن بودند بارسال خلعت خاص و یک قبضه سپر خاصه مورد نوازش گشتند و بمحمد امین خان و فاضل خان از روی عاطفت خلعت عطا شد و راجه رایسنگه سیسودیه بمرحمت خلعت وجمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و بیرم دیو سیسودیه بعنایت خلعت واسپ و نقاره و پر سوجي دکني و سندر داس سیسودیه و مسعود خان و اودیبهان راتهور و پرتاب سنگه جهالا وجمعی دیگر بمرحمت خلعت سرفراز شده در سلک کومکیان دکن انتظام یافتند و هنگام رخصت همگی بعنایات و مراحم خسروانه مورد نوازش گردیدند و قطب الدین خویشگی فوجدار سورتهه و چوناگده که هنگام شورش انگیزی دارا بی شکوه در گجرات بمقتضای پیش بینی و کار آگهی سررشتهٔ بندگی و دولت خواهی از کف نگذاشته از سعادت منشی بآن باطل پژوه نگرویده بود منظور انظار عاطفت بادشاهانه گشته باضافهٔ پانصدی پانصد سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار ازآنجمله هزار و پانصد سوار دو اسپه سه

(۷ ن) باقتضاي رای عالم آراي راجه رایسنگه و بیرم دیو و سندر داس سیسودیه و پرسوجی دکني و مسعود خان و اودیبهان راتهور و پرتاب سنگه جهالا و جمعی دیگر درسلک کومکیان دکن انتظام یافتند

اسپه و عنایت و ارسال خلعت و خطاب خانی مشمول مرحمت شد (و[2] راجه اندرمن که چهار هزاری سه هزار سوار منصب داشت پانصد سوار از تابینان او دو اسپه و سه اسپه مقرر گردید و شرزه خان بفوجداری سلطان پور وندربار سربلند گشته بعنایت خلعت و نقاره نوازش یافت و هوشدارخان بمرحمت یک قبضهٔ شمشیر مورد عاطفت گردید و فتح الله خان ولد سعید خان بهادر مرحوم و خواجه عنایت الله هریک باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصد سوار و از اصل و اضافهٔ گوپال سنگه واد راجه سروپ از کومکیان صوبهٔ کابل بمنصب هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و مصری افغان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و غلام محمد افغان بمنصب هزاری چهارصد سوار) ومحمد قاسم علیمردان خانی از کومکیان بادشاهزاده محمد سلطان بخطاب اهتمام خانی سرفرازی یافته (و[6] منگلی خان بفوجداری سرکار سارن معین شده بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدي چهار صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت) و درین هنگام حضرت شاهنشاهی بنابر رعایت مراسم قدر داني و ذره پروری روزي در حین نهضت و سواري عنان توجه پادشاهانه بسر منزل باز ماندهای شاهنواز خان انعطاف داده از روی نوازش پرسش آنها فرمودند و بیست و سیوم که موکب نصرت طراز از قصبهٔ هندون باهتزاز آمد فاضلخان میر سامان برای سرانجام بعضي مهام بمستقر الخلافه

---

(۶) بیک نسخه

اکبرآباد رخصت یافت او دلیرخان ولد بهادرخان روهیله که هزاری هزار سوار منصب داشت دو صد سوار از تابینان او دو اسپه و سه اسپه شد و منصب راجه بهروج زمیندار مونگیر از اصل و اضافه هزاری هزار سوار مقرر گردید و فتح افغان بعنایت خلعت و شمشیر مباهی گشته رخصت وطن یافت) و بیست و چهارم عرصهٔ دلکشاي فتح پور از پرتو رایات جاه وجلال مطلع خورشید اقبال گشته عمارات فیض اساس دولتخانهٔ آن شرف اندوز نزول همایون گردید خدیو حق پرست مکرمت شعار مبلغی گرانمند برسم نذر بروضهٔ قدسیهٔ قدوهٔ اکابرعظام شیخ سلیم چشتی فرستاده چهرهٔ دولت و سر بلندي را فروغ نیازمندی بخشیدند درین روز مخلص خان از اکبر آباد رسیده ناصیه سای آستان سلطنت شد و فرداي آن امیر الامرا که پیشتر آمده بود و تقربخان که درخدمت اعلی حضرت بود و کومکیان و متصدیان آن مستقر الخلافه از شهر رسیده دولت اندوز ملازمت گشتند و روز دیگر معتمد خان خواجه سرا آمده زمین عزت بوسیده یك هزار اشرفي که پرده آرای هودج عزت نور افزای شبستان حشمت ملکهٔ قدسی صفات ملکي ملکات بیگم صاحب برسم تهنیت قدوم اشرف فرستاده بودند بنظر انور رسیده درجهٔ پذیرائی یافت و تا پنجم شعبان آن عرصهٔ دل نشین فیض اندوز اقامت موکب ظفرقرین بود درین ایام پیشکش عادلخان حاکم بیجاپور از نفائس امتعه و جواهر و مرصع آلات به پیشگاه حشمت

---

(۵) بیک نسخه (۶ ن) مبلغ چهار هزار روپیه

و جاه رسیده رتبهٔ قبول پذیرفت و دو اسپ عربي باد رفتار که امام اسمعیل والي یمن از روي اخلاص و عقیدت مندی مصحوب میر ابراهیم ولد میر نعمان برسم پیشکش بدرگاه خلافت پناه فرستاده بود بنظر اکسیر اثر رسیده پذیرای انوار استحسان گردید و پیشکش رانا راجسنگه مشتمل بر دو قبضهٔ شمشیر با[5] ساز مرصع و یک عدد برچهی مرصع مینا کار به پایهٔ سریر اعلی رسید (و[6] مهابت خان صوبه دار کابل و خلیل الله خان ناظم مهام دار السلطنة از لاهور بعنایت ارسال خلعت خاص عز اختصاص یافتند وعبدالرحمن بن نذر محمد خان که در اجمیر بنابر تقصیری از منصب معزول شده بود بمنصب سابق که پنج هزاری پانصد سوار بود سرفراز گردید و باصالت خان و مرتضی خان و طاهر خان و اسد خان بخشی دوم و هوشدار خان و خانعالم و راجه رایسنگه راتهور از روی عنایت خلعت مرحمت شد) وکنور اعل سنگه ولد رانه راجسنگه که دولت اندوز ملازمت رکاب ظفر مآب بود بمرحمت خلعت و سرپیچ مروارید و جیغهٔ مرصع و فیل با جل زربفت سربلند گشته رخصت وطن یافت (و[7] راجه دیبي سنگه بندیله وجعفر فوجدار متهرا بتقبیل سده سنیه فائز گردید) و شهامت خان بتهانه داری غزنین از تغیر شمشیر خان منصوب گشته بعنایت خلعت و یک زنجیر فیل مباهي شد و عزتخان بفوجداری سرکار بهرایچ ([7] سرافراز گشته بمرحمت خلعت و اسپ و باضافهٔ هشتصد سوار بمنصب سه هزاری

(٥ ن) یکی ازان با ساز الخ (۷) بیک نسخه

هزار و پانصد سوار نوازش یافت) و اعتبارخان خواجه سرا بقلعه‌داری مستقرالخلافه اکبرآباد از تغیر اکرام‌خان بعنایت خلعت و اسپ و معتمد خان خواجه‌سرا بخدمت ناظری حرم سرای مقدس بجای اعتبارخان منصوب گشته بعنایت خلعت و مراحم نوازش یافتند و سیفخان که بعد از جنگ آله‌آباد از منصب معزول شده بود درین هنگام عاطفت پادشاهانه شامل حالش گشته بعطای خلعت بمنصب سابق که دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار بود مورد انظار التفات شد (و راجه سجان سنگه بندیله باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب (۶) سه هزار و پانصدی سه هزار سوار والا رتبه گردید و عسکرخان نجم ثانی از نوکران دارا بی شکوه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار سرفراز گشت و بالله یار خان و میر توزوک افتخار خان آخته بیگی و سید نصیر الدین و جمعی دیگر از بندهای حضور خلعت مرحمت شد و فوجدار خان بفوجداری فتح پور و خانوه از تغیر یزدانی و عنایت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار دو اسپه و سه اسپه) و میر فتاح بفوجداری بروده (و عطای خلعت و اسپ وخطاب فتاح خانی و از اصل اضافه (۷) بمنصب هزار پانصدی هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفرازی یافتند و روپ سنگه سیسودیه و پرتهی راج بهاتی و راجه کشن و محمد طاهر نواسهٔ سنگه مذکور و رستم خان بعنایت خلعت مباهی شده

---

(۶) بیک نسخه (۷ ن) که از اعمال صوبهٔ گجرات تعین یافته بخطاب فتح خانی تارک مباهات بر افراخت

در ملک کومکیان صوبهٔ کابل منتظم گشتند) و همت خان از لشکر پادشاهزاده محمد سلطان رسیده جبهه ساي عتبهٔ خلافت گشته (بعطاي خلعت کسوت مباهات پوشید و محمد ابراهیم و محمد یعقوب و محمد اسحاق پسران شیخ میر مغفور که در مستقر الخلافه اکبر آباد بودند دولت زمین بوس دریافته بشمول مراحم خسروانه منظور انظار نوازش گردیدند) و محمد بیک ترکمان از کومکیان صوبهٔ گجرات که دارا بی شکوه اورا با خود آورده بود خلعت یافته بدستور قدیم در ملک خدمتگذاران آنصوبه منسلک گردید (و خواجه[٢] عنایت از خواجهاي ماوراء النهر درین ایام بدولت آستان بوس رسیده بعطاي خلعت و انعام پنج هزار روپیه کامیاب شد) ششم شعبان رایت منصور از فتح پور بعزم توجه بدار الخلافه شاهجهان آباد نهضت نموده موضع چنداولي مضرب خیام ظفر اعتصام گردید درین تاریخ از عرضه داشت پادشاهزاده محمد سلطان و معظم خان بر پیشگاه سلطنت پرتو بشارت تافت که ناشجاع رمیده بخت تیره اختر چنانچه گزارش یافت بصدمهٔ صولت عساکر قاهره در مونگیر تاب ثبات نیاورده به اکبر نگر که آنرا محل عافیت و مسکن امنیت خویش می پنداشت رفته بود درین وقت که جنود گردون شکوه برهبری دولت و اقبال از مونگیر بتعاقب آن فتنه پرور شتافته باکبر نگر نزدیک رسید چون بر قرب وصول افواج نصرت شعار اطلاع یافت درآنجا نیز تاب مدافعه و پیکار از اندازهٔ جمعیت و اقتدار خود افزون

---

(٢) بیک نسخه

دانسته دیگر باره عزم فرارش بیقرار ساخت و بیست و یکم رجب با اهل و عیال و مردم خود رخت ادبار بکشتیها کشیده از دریای گنگ گذشت و اکبر نگر که مرکز حکومت و مقر ایالت او بود بتصرف بندهای درگاه خلائق پناه در آمد از ورود این مژدهٔ دولت افزا انوار بهجت ومسرت فروغ افزاي خواطر اصفیای سلطنت شد و نواي تهنیت از بار یافتگان بساط عزت بلندي گرا گشت ونقارهاي شادیانه بنوازش آمده امراي رفیع مقدار و سائر ایستادهای محفل سلیمانی تسلیم مبارکباد این فتح آسمانی نمودند (٦) (درین منزل حکیم نور الدین دیوان بیوتات اکبر آباد و دیگر متصدیان آن مستقر خلافت خلعت یافته مرخص شدند) و روز دیگر کنار دریای جون برابر موضع کوکل مضرب سرادق ظفر پیرا گشته فردای آن مقام شد ومخلص خان بعنایت خلعت کسوت افتخار پوشیده بر نهج سابق بنظم مهام اکبر آباد مرخص شد (٦) (وحکیم صالح شیرازي که بموجب امر والا دولت اندوز خدمت حضرت اعلی بود بعنایت خلعت مباهی گشته رخصت معاودت یافت) نهم ماه مذکور باغ و عمارات بادشاهي که ما بین متهرا و بندرابن ست فیض اندوز نزول اشرف گردید و پیشکش جعفر خان فوجدار متهرا مشتمل بر اسپان خوب و نفائس مرغوب بنظر اکسیر اثر رسیده پذیراي انوار قبول شد (٦) (درین هنگام عواطف بادشاهانه پرتو التفات و توجه بحال باز ماندهای شیخ میر افگنده هریک را کامیاب فیض عنایت

---

(٦) بیك نسخه

و رعایت ساخت امیر خان برادر آن مغفور بمرحمت خلعت
خاص و شمشیر با ساز میذا کار و جمدهر میناکار با علاقهٔ مروارید
وعطاي نقاره و باضافهٔ دو هزاري دو هزار سوار بمنصب چهار
هزاري سه هزار سوار سربلند شد و میر ابراهیم مهین پسر آن مرحوم
بمنصب هزاري چهارصد سوار و میر اسحاق و میر یعقوب پسران
خرد و سید محمد خواهر زادهٔ او بمناصب شایسته مورد انظار
تربیت و نوازش گردیدند و فیض الله خان بعنایت خلعت و اسپ
با ساز طلا و شمشیر با ساز مینا کار و سیف خان و همت خان بمرحمت
شمشیر مباهي گشتند) و بعد از طي سه مرحله باغ بلوچپور
از نزول مسعود خرمي و نضارت پذیرفته روز دیگر آنجا مقام شد
و دانشمند خان که برهبري سعادت از دار الخلافه استقبال موکب
جلال نموده بود جبهه ساي عتبهٔ اقبال گردید و جعفر خان فوجدار
متهرا خلعت یافته بخدمت مرجوعه مرخص گشت و اکرام خان
قلعه دار سابق اکبرآباد بعز ملازمت فائز شد و بعرض اشرف رسید
که سید شجاعت خان بارهه بساط حیات در نوردید و سردار خان
که در سلک کومکیان گجرات انتظام داشت چون درین هنگام
که دارا بی‌شکوه بد فرجام از اجمیر فرار نموده بآن صوب رفته بود
و دیگر باره قصد تصرف گجرات داشت مصدر دولت خواهی
و خدمات شایسته گشته آن بلده را از تصرف آن باطل پژوه
محافظت کرده بود عاطفت بادشاهانه اورا باضافهٔ پانصدي
هزار و پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار و
پانصد سوار از آنجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه نوازش نمود

(۱) (وکامگار خان که بفوجداری سکندره بود بعنایت خلعت و اضافهٔ پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی نهصد سوار و سید مرزا سبزواری از کومکیان پتنه که درین ایام بپایهٔ سریر اعلی آمده بود بمرحمت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاری سیصد سوار سرفراز شدند) هژدهم یک منزلی خضر آباد مضرب خیام نصرت اعتصام گردید و فاضلخان میر سامان که بموجب حکم والا بجهت آوردن کارخانجات پادشاهی در مستقر الخلافه اکبر آباد مانده بود بموکب معلی پیوسته فیض اندوز ملازمت همایون گردید نوزدهم عمارات فیض بنیاد خضر آباد از سایهٔ سنجق جهانکشا فروغ سعادت پذیرفته روز دیگر سیادتخان ناظم مهام دار الخلافه ونجابتخان و ابراهیم خان و ظفر خان و فاخر خان که درسلک گوشه نشینان بودند با متصدیان آن مرکز خلافت بدولت آستان بوس رسیدند ومدت یازده روز شهنشاه جهان قرین دولت وکامرانی دران منزلگاه اقبال بساط اقامت گسترده نزول اجلال داشتند درین وقت (۲) (راجه جسونت سنگه صوبه دارگجرات و راوبهاو سنگهگورکه درسلک کومکیان دکن بود بعنایت ارسال خلعت سرمایهٔ مباهات اندوختند و بجیسنگه عم رانا بعنایت خلعت و اسپ سرفراز شده بوطن مرخص گردید) و راجه دیبی سنگه بندیله بفوجداری بهلسه از تغیر راجه عالم سنگه و عنایت خلعت و اسپ و اکرامخان بفوجداری نواحی مستقر الخلافه اکبر آباد از تغیر سید سالار خان (۲) (و عطای خلعت وفیل و باضافهٔ هزار سوار

---

(۲) بیک نسخه

بمنصب دو هزاري دو هزار سوار ازانجمله پانصد سوار دو اسپه سه اسپه) و حسنعلی خان بفوجداري نواحيء دار الخلافه شاهجهان آباد از تغیر کیرت سنگه (و(۶)عنایت خلعت و اسپ و فضل الله خان بداروغگيء جواهر خانه و مرحمت خلعت و سید ابراهیم بیشکوهی بمنصب هزاري چهار صد سوار و سید محمد قنوجي بانعام دو هزار روپیه سرفرازی یافتند و قابل خان که پدرش فوت شده بود بعنایت خلعت مورد عاطفت شد) و رعایت خان بفوجداري سیوستان از تغیر محمد صالح ترخان تعین یافته مشمول مراحم خسروانه گشته و درین ایام میمنت پرتو شهنشاه حق پژوه قدسی خصال همعنان دولت و سعادت بزیارت روضهٔ منورهٔ قدوهٔ اکابر عظام اسوهٔ مشایخ کرام حضرت خواجه قطب الدین کاکی قدس الله سره العزیز توجه فرموده برکت اندوز گشتند و خدم(۷) و مجاوران آن بقعهٔ مبارکه را از فیض مکرمت و انعام بهره‌ور ساختند و سلخ ماه مذکور که ساعت داخل شدن بمستقر اورنگ حشمت بود گیتي خدیو عالم گیر اوائل روز قرین عزو جلال با کوکبهٔ بخت و دبدبهٔ اقبال بعزم دخول دار الخلافه بر فیلی فلک خرام کوه تمثال سوار شده پایه افزاي عزت و اعتلا گردیدند و صدای نقاره و خروش طبل و کوس از گنبد آبنوس درگذشت و صفیر نفیر و نواي کرناي پرده کشای گوش افلاکیان گشت و چنانچه رسم و آئین این دولت ابد قرین ست

---

(۶) بیک نسخه (۷) دو هزار روپیه بخدم و مجاوران آن بقعهٔ مبارکه انعام نمودند و سلخ الخ

فیلان کوه پیکر بدیع منظر گردون شکوه گروها گروه آراسته بیراقهای طلا و نقره و جلاجل زرین و سلاسل سیمین و برگستوانهاي زردوزی و مخمل زربفت و بر پشت هریک علمهای خورشید تاب نورافشان چون رایت آفتاب از اوج چرخ کبود درخشان و کوکبهای کواکب نشان بسان قندیل ماه و مهر از پیش طاق سپهر تابنده و درخشان و پري چهره اسپان عراقی نسب عربی نتاج همه زرین ستام و مرصع لجام و ماده فیلان کوه پایه و شتران نر و ماده جمله با زینت و پیرایه و پیادهاي بسیار از تفنگچي و باندار با برقهای زر نگار پیش پیش افواج نصرت شعار نظر فریب تماشائیان شهر و بازار گردید و امرای نامدار و نوئینان رفیع مقدار آن بدر منیر و خورشید عالم گیر را هاله وار درمیان گرفته و عساکر ظفر مآثر از عقب و یمین و یسار فوج فوج مانند خیل کواکب سیار صف بسته در ظل رایت مهر انوار هریک بجا و پایهٔ خویش روان گردید ترک بهرام را از مشاهدهٔ این شوکت و احتشام چشم نظاره خیره گشته بحیرت و شگفت فرو ماند و فلک جهاندیده از حسن این توزوک وآئین پسندیده ترک خرامش کرده بتفرج ایستاد از بس زر و سیم نثار در هر طریق و رهگذار بسان شگوفه از باد بهار ریزان بود و دامن آمید نظارگیان از نثار چیني لبریز نقد عطا و احسان

* شعر *

وهم پنداشت مگر خاک زمین زرخیز ست
عقل میگفت که گردید فلک سیم فشان

القصه خدیو سکندر نشان باین توره وآئین و شوکت و شان از میان بازار شهر قدبم با امرا و ندیم عبور فرموده پرتو ورود بساحت

دار الخلافه افگندند و از راه دروازهٔ لاهوری داخل قلعهٔ مبارکه شده نخست در ایوان سعادت بنیان خاص و عام و پس ازآن در محفل دولت اساس غسلخانه سریر آرای حشمت و کامرانی گردیدند زبدهٔ نوئینان عظام امیر الامرا مبلغی (۲) گرانمند بصیغهٔ تصدق و نثار گذرانید و دیگر امرای والا مقدار و ایستادهای بساط سلطنت درخور حال رسم تصدق و نثار بجا آوردند و صفی خان قلعه دار دولت اندوز ملازمت اشرف گردید از سوانح دولت افزا آنکه درین ایام از عرضداشت خان دوران صوبه دار آله آباد معروض پیشگاه خلافت و جهانداری گردید که قلعه چناده که چنانچه قبل ازین گزارش یافته بعد از برهم خوردی دارا بیشکوه بتصرف ناشجاع آمده بود و سید ابو محمد نام یکی از نوکران او بحراست آن حصن منیع قیام داشت اوائل رمضان المبارک این سال فرخنده فال بی تعب محاصره و جدال بتصرف اولیای دولت بیزوال درآمد و سید ابو محمد برهبری طالع بیدار بشاه راه عبودیت و دولتخواهی مهتدی شده اختیار بندگی درگاه آسمان جاه نمود و یرلیغ گیتی مطاع بصدور پیوست که حراست آن حصن فلک اساس بخواص خان که از کومکیان آن صوبه بود مفوض باشد و سید ابو محمد به پیشگاه حضور آید •

گفتار در تمهید جلوس ثانی

قبل ازین در داستان نخستین جلوس سعادت قرین گزارش

(۲ ن) پنج هزار روپیه بصیغهٔ الخ

یافته که چون دران هنگام فرخنده فرجام مواکب نصرت اعلام بقصد دفع دارا بي شکوه عزیمت یورش پنجاب داشت و وقت فرصت را گنجایش آن نبود که جشنهای پادشاهانه و بزمهای خسروانه که شایان این امر سترگ باشد آراسته گشته جمیع مراتب و مراسمي که معمول این دودمان کرامت بنیاد و سنت سریر آرائي اورنگ نشینان این سلطنت خدا داد ست رعایت کرده شود لا جرم خدیو جهان آن جلوس میمنت طراز را بحکم تقاضای وقت و حال مختصر قرار داده خطبه و سکه و تعین لقب اشرف را موقوف داشتند و پیش نهاد ضمیر مهر تنویر آن بود که چون خاطر ملکوت ناظر بالکلیه از دفع فتنهٔ اعدا بپردازد و غبار شورش فساد اندیشان باطل سگال بآب تیغ جهانکشا از ساحت ملک و دولت فرو نشیند و موکب ظفر لوا از رنج سفرها و محنت یساقها آسایش یافته قرین سعادت و کامراني و نصرت بمرکز خلافت و جهانباني معاودت گزینند دران دار الملک مجد و جلال بجمعیت خاطر و فراغ بال دیگر باره به تمهید جشن جهان پیرائی و بزم سریر آرائی بنوعي که این امر جلیل القدر را سزاوار و در خور باشد پرداخته اورنگ سلطنت بجلوس عالم آرا آسمان پایه گردانند و رؤس منابر و وجوه دنانیر بخطبهٔ دولت و سکهٔ اقبال آرایش داده آنچه از مراسم جشن و سور و طرب و سرور و لوازم عطا پروري و کرم گستري و مراتب داد و دهش و انعام و بخشش در حیز توقف و تاخیر مانده باشد بعمل آوردند لهذا درین ایام فیروزي انجام که مهمات سلطنت و گیتي ستانی بر وفق خواهش اولیای دولت جاوداني انتظام

یافته رایات نصرت پیکر کامیاب فتح و ظفر بمستقر خلافت نزول اجلال نمود این ارادهٔ دلپسند که مرکوز ضمیر آسمان پیوند بود از پیشگاه باطن الهام مواطن سر بر زده اشارهٔ والا بصدور پیوست که مجسطی کشایان رصد بند و اختر شناسان دقیقه سنج فرخنده ساعتی میمنت بخش برای این جلوس همایون اختیار کنند و باتفاق زمرهٔ ارباب تنجیم از اهل فرس و هند بیست و چهارم شهر رمضان المبارک که مستجمع انوار فیوض و برکات و منتخب جداول تقویم ازمنه و اوقات بود ساعت این جلوس مسعود مقرر شد و حکم گیتی مطاع بناظمان مناظم دولت صادر گشت که تا ساعت مذکور تهیهٔ لوازم جشن و سرانجام مراسم طرب نمایند و بارگاه حشمت و جاه را بزیب اسباب تجمل و شکوه به پیرایند کار پردازان امور سلطنت و پیشکاران پیشگاه خلافت کمر بامتثال فرمان بسته بآرایش محفل نشاط و سامان اسباب انبساط دست سعی و کوشش کشودند و بموجب حکم اعلی سقف و ستونهای ایوان چهل ستون دولتخانهٔ خاص و عام را بمخمل زر بفت و مخمل زر دوزي و زر بفتهای طلا باف و نقره باف عراقي و طاسهای گجراتي پرکار در کمال خوبی و نظر فریبی آذین بسته رشک نگار خانهٔ چین ساختند و کوکبهاي مرصع و مینا کار و طلای ساده مانند کواکب رخشان از طاقهای آن ایوان سپهر نشان بزنجیرهای زرین در آویختند و در وسط ایوان تختگاهی مربع ساخته اطراف آن را بمحجر طلا مزین گردانیدند و تخت مرصع را که تا خسرو زرین کلاه مهر بر سریر سیماب گون سپهر قرار گرفته چندان فلک پایهٔ اورنگ گرانمایه ندیده

بر روی آن جای دادند و در پیش تخت شامیانهٔ لولو نگاری که
حاصل عمان صرف آن شده و مسلسل دورش از مرواریدهای گران
بها ترتیب یافته بچهار ستون مرصع بر پای کردند و بر جانبین
تختگاه دو فرخنده چتر مرصع و مسلسل از مرواریدکه خورشید درسایهٔ
آن از شرف سر بر آسمان ساید باوج اقبال بر افراشتند و بر دو بازوی
تخت مرصع دو زرین سریر مینا کار گذاشتند و در عقب تخت
سندلی‌های طلا نهادهٔ قور خاصه را که مشتمل ست بر شمشیرهای
مرصع ساز با پردلهای جواهر طراز و سپرها و برچهای مرصع
کار جواهر نگار که در ترصیع آنها از جواهر ثمینه خراج کشوری
بکار رفته بر روی آن سندلی‌ها گذاشتند و در پیش ایوان مذکور
بر فراز صحن آن که محاط ست بمحجر سرخ شاد روانی عظمت
نشان از مخمل زر بفت که ایوان کیوان سایه نشیمن دامانش تواند
بود بستونهاي سیمین صبح فروغ بر افراختند بر دور آن شامیانهای
مخمل زربفت و مخمل زر دوزي بستونهای نقره برپا کردند
و فرشهای زرنگار رنگارنگ و بساطهای گونا گون گسترده بیرون محجر
نقره که کنار ایوان منصوب ست محجر نقرهٔ دیگر درمیان محجر
سرخ نصب کرده بر دو طرف خرگاههای عالی با پوششهای
زرنگار بر پای کردند ودر و دیوار خاص و عام را بمخمل
زر بفت و مخمل کلابتون دوزي و دہ یک دوزي و پردهای فرنگي
و دیباهای رومي و چینی زینت دادند و پیرایش حجرهای دور
صحن خاص و عام بعهدهٔ امرای عظام و نوئینان والا مقام مقرر شده
مجموع آنها را برقیاس ایوان عام و خاص بنفائس اقمشه از

زر بفت و مخمل و طاس آذین بستند و شامیانهای زربفت و مخمل
زر دوزي بر فراز صحن ایوان هر حجره برپا کرده فرشهای ملون
و بساطهاي مزین گستردند و همچنین محفل خلد مشاکل غسلخانه
را که انجمن خاص دولت ست بآذین حشمت و ابهت پیراسته
اسپک مخمل زر بفتي که عاشر فلک اطلس تواند بود بدو ستون
عظیم الشان نقرهٔ که هریک از کهکشان نشان میداد در پیش ایوان
باوج کیوان بر افراشتند و در زیر اطراف دامن اسپک مذکور محجر
نقرهٔ بر زمین نصب کرده درون آن قالیهای نفیس کرماني و
بساطهای رنگین خسروانی فرش کردند و اندرون ایوان را که از
غایت تکلف و تجمل و زیب و آرایش اصلی تماشا گاه صورت
صنع جهان آفرین ست و سقف و جدار و طاق و رواقش از
صنعت گري و کارپردازي هنروران بدائع طراز سحر آئین نسخهٔ از
نقش ارژنگ و نگارخانهٔ چین بود بحال خود وا گذاشته کمال حسن
و حسن کمالش را محتاج تکلفی ندانستند جز اینکه از طاقهای آن
ایوان فلک نشان کوکبهای مرصع و میناکار و پرچمهای طاق پردهای
زرنگار آویختند و تخت کوچك مرصع و میناکار را که مخصوص جلوس
این انجمن خاص ست در پیش ایوان قرار داده زرین تختی کلان
مثمن مسقف در وسط ایوان گذاشتند و ایوانهای اطراف صحن
غسلخانه را بزربفتهای نفیس تزیین نموده درپیش آن
شامیانهای زربفت و مخمل بستونهای نقرهٔ برپای کردند و در
ایوانهای مذکور چندان اوانیِ طلا و ظروف نقرهٔ که از لوازم آرایش
این قسم بزمهای دولت آذین ست بر کرسیهای زرین و سیمین

چیده شد که دیدهٔ نظارگیان از مشاهدهٔ آن خیرگی می پذیرفت
و باشارهٔ معلی اکثر عمارات فیض آیات بتجلیه و تصفیه و سفیدکاری
و نقاشی و تجدید تصویر ورنگ و روغن زینت و صفای تازه یافت
القصه هرچه از مراتب زیب و آراستگی و فر و بها و شان و شکوه
و شوکت و عظمت درحوصلهٔ روزگار می گنجید ودست قدرت و مکنت
امکان بآن میرسید در تمهید این بزم دلکشا جلوهٔ ظهور نمود وآن
قدر نقش بدیع غریب و تصرفات دل پسند خاطر فریب که درکارگاه
فکر و خیال گنجایش داشت در آرایش و پیرایش این انجمن
طرب پیرا بروی کار آمد * شعر *

چو خلد برین محفلی ساز شد * بنظارهٔ چشم فلک باز شد
مزین بصد نقش خاطر فریب * همه آشنای دل اما غریب
برنگینیٔ باغ در نو بهار * بزیبائیٔ خلوت وصل یار
هویدا درو نقش هر صنعتي * ز هر معنیٔ جلوه گر صورتی
ز نظاره اش دیده رنگین چنان * که شد بال طاؤس مژگان ازان *

جلوس میمنت عنوان پایه افزای هفت اورنگ امکان گیهان خدیو فیروزمند جهان ستان دوم باره بر سریر سلطنت جهان شوکت وتعین خطبه و سکهٔ گرامی و نام زدالقاب سامی این برگزیدهٔ الطاف ذوالجلال الهی

یگانهٔ ایزد جهان آفرین که رافت مصلحت بینش بناء نشاء ایجاد
و تکوین را بر آساس والای حکمت نهاده و از عطا خانهٔ جود وافضال
اسباب خیر و کمال بهرذرهٔ از ذرات امکان داده بمقتضای مشیت

بالغه سلسلهٔ کثرت عالم کون و فساد و طبائع مختلفهٔ اضداد را
بوحدت قهری و عدالت قسری انتظام و التیام بخشیده و صدمهٔ
سطوت و عتاب خداوندان اقبال و تهذیب عدل و داد اورنگ نشینان
کشور جاه و جلال را سرمایهٔ صلاح حال زمان و پیرایهٔ اعتدال مزاج
دوران گردانیده اگر سررشتهٔ انصاف و سیاست فرماندهان نامدار
شیرازهٔ جمعیت روزگار نگردد دفتر آراسته نظام کل بصرصر حادثه
مانند اوراق گل از باد پریشان گردد و اگر رابطهٔ حفظ و حراست
خسروان ذوی الاقتدار در نظم مهمات احوال جهانیان رشته وار پا
درمیان نهد چون سبحهٔ گسیخته حال خلق بتفرق و اختلال گراید
آری نعمت امن و امان باز بسته بوجود کشور کشایان ذی شان ست
و رونق کار گاه کون و مکان از فیض هست و بود ایشان بپاس
رافت و نصفت این گروه معدلت پژوه ست که عافیت گزینان
کشور تعلق در مهد تنعم و آسایش تن به بستر راحت داده
اند و خاک نشینان کوی تجرد در زاویهٔ مسکنت از خشت
فقر بالش عافیت در زیر سر نهاده هم اقلیم صورت از برکات فیض
وجود شان بیت المعمور ست و هم دار الملک معنی از وجود
مسعود شان دار السرور * شعر *

ز شاهان کشور آبادی پذیرد * که از خورشید عالم نور گیرد
چه گل چیدن توان زان ملک واقلیم * که نبود خلق را از کس درو بیم
ز سلطانست خرم گلشن ملک * ملک جانست گوئی در تن ملک
اساس رافت و خیرند شاهان * ستون این کهن دیرند شاهان
جهان بی پادشاه از عقل دورست * چمن را گلشن آرائی ضرورست

و چون نباشد که کاخ دین و قصر ایمان بمعماری سیاست سروران
اسلام قوي بنیان ست و اوامر شرع و احکام عقل بفرمان فرمانروایان
صاحب احتشام کامیاب نفاذ و جریان ازان دم که کلک قضا رقم
هستی برلوح امکان زده منشور ترویج حق پرستی بنام نامی
بادشاهان دین پرور نوشته وازان ساعت که دست تقدیر تخمیر
عالم آب و گل نموده خمیر مایهٔ نظام ملت بآب تیغ دین پناهان
شریعت گستر سرشته بی مفتاح شمشیر جهان کشا ابواب رواج و رونق
بر روي اوامر حق کشوده نگردد وبی مصقل تدبیر جهان پیرا
زنگار شرک و بدعت و غبار کفر و ضلالت از چهرهٔ مرآت دین
زدوده نشود * شعر *

وجود شهان در جهان کیمیاست * شکست آنکه بالاترازوي خداست

لاجرم حکمت کاملهٔ ایزد بیچون بهر دوری از ادوار یکی از برگزیدهاي
خاص خود را که بخامهٔ موهبت ازلی رقم قبول و اقبال بر ناصیهٔ
حالش کشیده مظهر اتم قدرت برکمال و مرآت صفات کبریا وجلال
خویش گردانیده باشد برتبهٔ علیای ظل اللهی و منصب والاي
گیتی پناهی کرامت امتیاز داده بر خلق جهان سرور و فرمان روا
سازد و سررشتهٔ امور بدائع انام بقبضهٔ اختیار او نهاده رایت
اقتدارش باوج رفعت و برتری و ذروهٔ سپهر سروری برافرازد تابیمیامن
عدل و رافت و مکارم احسان و نصفت و اجرای لوازم لطف وقهر
و امضاي عزائم نهی و امر و تمهید مراسم داد دهی و کرم گستری
و تشیید قواعد کفر سوزی و شریعت پروری اساس قوام عالم سفلی
و مناط استحکام نظام جملی بوده دین و دولت در سایهٔ حمایت

و معدلت گیرد و ازانجاکه بنای نگار خانهٔ هستی بر تغیرات گوناگون
و تقلب اوضاع و تلون احوال از خصائص عالم کن فیکون ست
سنت سنیهٔ الهی برین رفته که هرگاه سریر سلطنت و خلافت از
وجود فرمانروائی خالي و عاطل ماند یا باقتضای سنوح حوادث
آسمانی که سر ظهور آن جز مصلحت سنجان تقدیر ندانند وهن
و فتوري در قواعد سروري و استقلال یکی از خسروان نامدار راه یافته
حال جهان و جهانیان ازان باختلال گراید بحکم صلاح اندیشیِ
الطاف شامله اختر دولت بخت بلندی دیگر از مطلع نور ظهور
عالم آرا سازد و سریر فرمانده‌ی از شکوه اقبال سعادت مندی
آسمان پایه گرداند که بقوت تایید ازلی و نیروي توفیق آسمانی
حامل امر جلیل خلافت و جهانبانی تواند شد و بار گران سروري
و پاسبانیِ عالم بردوش همت بلند نهمت تواند گرفت و از زنجیر
عدالت سلسلهٔ انتظام جهان بر پاي دارد و بکار فرمائیِ عقل متین
همت برسد رخنهای مملکت گمارد پاس سیرت عالمیان را ناگزیر
ناموس سلطنت و جهانداری داند و اغماض از زلات زیر دستان
فرض عین عفو و بردباری شناسد بالهام اقبال در عظائم امور قدم
تدبیر از حد اندیشهٔ ظاهر بینان فراتر نهد و به نیروي شهامت و
استقلال در مهالک و اخطار پاي همت از منتهاي طاقت شیر دلان
پیشتر گذارد بمیامن حق طلبی دین و دولت را چون شیر و شکر
باهم آمیزش وحدت دهد و از فیض شریعت پروري ملک و ملت
را مانند شاخ و برگ بایکدیگر پیوند الفت بخشد تیر تدبیرش در
مضمار جهانبانی بحدی دور آهنگ بود که خدنگ فکر و اندیشهٔ

عقل دور اندیش بآن نرسد و ممند عزیمتش در طریق کشور ستانی بمثابهٔ جهان نورد باشد که توسن همت فلک تیز گرد از همراهی آن باز ماند کوس انصاف را از پوست تن جور اندیشان بلند صدا دارد و قانون سیاست از تار موی نازک گردن کشان خوش نوا سازد بنگاه گرم عتابش نگه در دیدهٔ خیره چشمان بی ادب بسوزد و لطمهٔ نهي احتسابش آتش از رخسار مبتدعان دین بر افروزد کمند زود پیوند سطوتش تارک گردن سرکشان نخوت مند تاب خورد و آب تیغ گرم خونش با خون اعدای دولت جوش الفت زند افسر سر بلندی از سجود درگاه صمدیت جوید و منشور جهان مطاعی از اطاعت فرمان شریعت طلبد چتر والای ظل آلهی بآن نیت بر سر افرازد که ظلال احسان و افضال بر مفارق کائنات اندازد و پای دولت بر اورنگ گیتی پناهي بآن عزیمت نهد که خلائق را در کنف عاطفت و مکرمت پناه دهد طنطنهٔ کوس اقبالش پردهٔ غفلت از گوش جباران اطراف کشاید و جبهه سای آستان جلالش چین نخوت از پیشانیء سرکشان اکناف فرساید عموم وظایف مکرمتش از ادرارات سحاب نیسان باز گوید و دوام عواطف مرحمتش بفیض بخشي آفتاب تابان نسبت جوید ببارش سحاب تربیتش نهال استعداد ارباب هنر نشو ونمای نمایان گیرد و از تابش آفتاب عنایتش گلبرگ فطرت اهل کمال رنگ و بوی امتیاز پذیرد حریم درگاهش کعبهٔ سعادت ساکنان شش جهت عالم بود که رنج ره نوردي و محنت بادیه گردی بر خود پسندیده همت بر طوف آن گمارند و بارگاه جاهش قبلهٔ ارادت قاطنان هفت کشور باشدکه

مهاجرت اوطان و مفارقت خلان گزیده روی عبودیت و نیاز بدان آرند باقبال بلند دست دعوی دشمنان از دامن مملکت کوتاه دارد و بطالع نصرت مند همت بر نصرت و اعزاز دین گمارد و ترویج سنن نبوی را از واجبات دولت و کامکاری داند و تعظیم احکام الهی را از موجبات عظمت و بخت یاری شناسد مشعلهٔ دولت از مشکوة دین بر افروزد و سرمایهٔ ابهت از طریق شریعت اندوزد تسخیر قلوب آزادگان بر تسخیر عالم مقدم داند و دستگیری از پا افتادگان زکوت نصاب قدرت و زبردستی شناسد ارباب فضل و کمال را بمواید جود و افضال موظف دارد و صحبت اهل ورع و صلاح سرمایهٔ فوز و فلاح شمارد و ولایش در خاطر مسافران مقیم شود و دعایش بر زبان غریبان وطن کند * شعر *

کسی را کند حق سزاوار ملک * که باشد بدانش نگهدار ملک
بآن بختور زیبد اقبال و بخت * که نازد بشمشیر او تاج و تخت
فلک دولت آنرا دهد بیدریغ * که باشد نگهدار دولت به تیغ
برآنکس مسلم بود سروری * که بر سر نهد بار دین پروری
خلافت کسی را ز آدم رسد * که عدلش بفریاد عالم رسد

مصداق این مکارم و مفاخر دلپذیر و مرآت صورت صدق این تقریر ذات مقدس گیهان خدیو فلک قدر عالمگیر ست که چون نقشبند قضا در نگارخانهٔ تقدیر چهرهٔ سعادت سیمای دولتش بفروغ این فضائل شگرف و محاسن ارجمند برافروخته بود و کسوت طراز قدر در کارگاه ابداع خلعت والای دین پناهی و عالمگیری بر قامت طالع کشور کشایش دوخته لاجرم پیوسته روزگار برای تمهید مقدمات

سلطنت و کامگاری او در کار بود و چرخ دوار در سرانجام اسباب حشمت و بخت یاری او بیقرار هر دم اقبال بلندش بنیرنگ سازی توفیق نقشی مینمود و هر لحظهٔ طالع فیروز مندش بسر انگشت تایید عقدهٔ میگشود بشیر بختش هر روز بنو مژده میداد وسروش دولتش هر نفس بتازه بشارتی می فرستاد چنانچه هم در مبادی انکشاف صبح فطرت و جهان پیرائی و عنفوان ظهور تباشیر نورخلقت و عالم آرائي که نخل برومند حشمتش در سرا بستان سعادت نونهال و سرو سرفراز قدرش نو رستهٔ جویبار جاه و جلال بود نسائم کامراني از گلشن کمالاتش بر پیشگاه خاطر ارباب فطنت و ذکا میوزید وشمائم جهان بانی از بهارستان فضائلش بمشام ادراک تیز هوشان میرسید فروغ جهان فروزی از سایهٔ چترش چون آفتاب روشن بود و جوهر دشمن سوزی از جوهر تیغش مانند شرر از شعله بر ساحت ظهور پرتو افگن می نمود رصد بندان ملک دانش و شعور از جداول تقویم خطوط جبهه اش استخراج دلائل بخت مندی و استنباط درجات سربلندي میکردند و واقفان رموز رمل سعادت از نقاط خال رخسار سعادت فالش قرعهٔ سلطنت ربع مسکون بنام همایونش بر لوح تفاول و شگون مي زدند زینت دادن افسر عزت و سروری از فر تارک آسمان سایش هویدا میگشت و پا نهادن بر اورنگ خلافت و برتری از نقش پاي فلک فرسایش خوانده میشد لمولفه * شعر *

هنوزش بود با گهوارهٔ الفت * که بودش خار خار تخت دولت
هنوزش بخت در نشو و نما بود * که با پیل دمان تیغ آزما بود
لبش بودي هنوز آلودهٔ شیر * که میزد همتش سر پنجه با شیر

چو با نخچیر و صید افتاد کارش * غزال ملک بود اول شکارش
ز فر بخت و اقبالش عیان بود * که شاهنشاه عالم می شود زود
تا آنکه درین هنگام سعادت فرجام که کار پردازان امتداد تقدیر اسباب
خلافت و جهانبانی آن پادشاه عالم گیر بر وجه کمال آماده ساخته
صلاح حال جهان و مصلحت امور جهانیان منوط بفر معدلت و
فرمانروائی او دیده بودند و خلق عالم خصوصا ساکنان کشور هند
که یکچند بنابر اختلال مبانی مملکت و شورش افزائی مدعیان
سلطنت مورد حوادث و فتن و دستخوش تقلبات و محن بودند
سزاوار برکات سروری و جهانداری او گشته استحقاق این موهبت
علیا داشتند باقتضاي حکمت بالغهٔ ایزد بیهمال نیر عالم آرای جاه
و جلال و کوکب سعادت پیرای عظمت و کمالش از مطلع نصرت
و فیروزی پرتو جهان افروزی بر عرصهٔ آفاق گسترد و جهان افسرده
و عالم برهم خورده را دیگر باره روزگار دولتش بهارستان خرمي
و نگارستان بیغمي کرد زمانی که معود آسمانی در ادوار و اکوار
امکان سرگردان وصول آن بودند رسید و وقتی که وقت شناسان
سلسلهٔ کون و مکان در دهور و قرون انتظار ورود آن میبردند بجلوه‌گاه
ظهور خرامید مرادي که زمینیان از گردش افلاک و انجم میجستند
بحصول پیوست و مقصدی که علویان در تمناي آن دیده بر زمین
دوخته بودند بپایهٔ والاي روائي برآمد در ساعتی فیض آیت لامع
النور که زبدهٔ اوقات سنین و شهور و جامع برکات بطون و ظهور بود
یعنی روز فرخنده یکشنبه بیست و چهارم ماه مبارک رمضان سال
هزار و شصت و نه هجري مطابق بیست و پنجم خرداد ماه الهی

وبیست و هفتم خرداد ماه جلالي سنه پانصد و هشتاد و یک ملکشاهی و ششم آذر ماه قدیمی سنه هزار و بیست و هشت یزد جردی وپنجم خریزان ماه رومی سنه هزار و نهصد و هفتاد اسکندری که عمر ابد طراز بچهل سال شمسي و هفت ماه و سیزده روز و چهل و یک سال قمري و ده ماه و ده روز رسیده بود بعد از انقضاي هشت گهری و هفت پل از روز مذکور که سه ساعت و پانزده دقیقهٔ نجومی باشد خاقان سپهر سریر مهر افسر شهنشاه عالمگیر عدل پرور دیهیم کرامت آثار جهان بانی برسر و خلعت سعادت نگار کامرانی در بر بایوان فلک نشان چهل ستون خاص و عام که بآذین ابهت و احتشام زیب و آرایش یافته وقوع این لطیفهٔ ارجمند و عطیهٔ شرافت پیوند درانجا مقرر شده بود خرامش اقبال نمودند و بافر آلهي و شکوه و عظمت شهنشاهی بر اورنگ حشمت و جلال و سریر عظمت و استقلال جلوس اجلال فرمودند لمولفه * شعر *

شد از مشرق بخت شاهنشهی * جهان تاب انوار ظل اللهی
ز شاهنشه نوجهان تازه شد * تن ملک را باز جان تازه شد
شب هند را صبح دولت دمید * بهر کلبهٔ آفتابی رمید

سریر مرصع سپهر آسا که از جواهر شب تاب و گوهرهای فروزان در انتظار این جلوس دولت همه تن چشم گشته بود بآرزوي خود فائز شد و چتر زرین مهر فرسا که عمري بترصد این لطیفهٔ سعادت بیک پا ایستاده بود بتمنای خویش رسید در آندم ساکنان صوامع جبروت از الواح قدس آیات بینات فرخي و بهروزي خوانده برتارک افسر زیبش دمیدند ومقدسان مجامع ملکوت حرز سعادت

و کامکاري بر ورق منشور اقبال نوشته ببازوي پرنیروی قدرش بستند قدسیان دفع گزند را از کوکب بخت بدخواه سپند بر مجمر گردون سوختند و علویان از جواهر خزائن افلاک دامن دامن گوهر بهر نثار اندوختند سپهر و اختران شادمانی کرده بشارت کامراني دادند و زمین و زمان تهنیت گوگشته باین ترانه زبان بر کشادند * شعر *

کاي ز تو اورنگ شهی سرفراز * تاج خلافت ز تو گوهر طراز
آئینهٔ صورت شاهی توئی * سایهٔ خورشید آلهی توئی
تیغ ترا شد چو مسخر جهان * خیز و کنون خطبهٔ دولت بخوان
کوس شهی بر سر جمشید زن * سکهٔ خود بر زر خورشید زن
زیب ده از همت والای خویش * نامهٔ اقبال بطغراي خویش

غریو کوس شادی و صفیر نفیر شادماني آهنگ ذروهٔ افلاک کرد و غلغل گلبانگ دعا وشور زمزمهٔ تحیت و ثنا با خروش ذکر کروبیان بهم آمیخت شعلهٔ آواز خنیاگران در خرمن طاقت ناهید در گرفت و مضراب ساز مطربان تار صبر برجیس را بگسستن برد نوای طنبور و قانون و نغمهٔ ناي و ارغنون بآواز چنگ زهره در یک پرده کوک شد و حرکات شوقیِ افلاک بر اصول دست افشانی و پای کوبیِ اهل نشاط افتاد * شعر *

شده نغمه سازان دستان سرا * در آن گلشن بزم بلبل نوا
سرود آن چنان اوج برداشته * که یک بخت خوابیده نگذاشته
کدوهای بین کاسهای رباب * میِ نغمه پیموده بر شیخ و شاب

ساکنان انجمن علوي همچو خوبان جلوهٔ دوست و لعبتان پري چهر بتماشاي این شگرف مجلس طرب پیرای سر از غرفات چرخ و

مناظر سپهر برآوردند و شاهدان استار فلکی که پیوسته از گوشهٔ چادر شب رو می نمودند در عین روز بنظارهٔ آن فرخ آئین محفل دل افروز بر بام افلاک جلوه گر گشتند روزگار بعذر کجروی وستمکاري کمر خدمتگاری بر میان بسته سر بر خط بندگی و فرمان برداری نهاد و آسمان از کهکشان دست کورنش بر سر گذاشته با مقربان دولت و نوئینان عالی جاه دران والا بارگاه دوش بدوش ایستاد چتر بسرفرازی علم گردید که سایه بر سر سایهٔ الهی گستره و تخت بر خویشتن بالید که کوه وقار و جهان حلم برو تکیه کرد دین و دولت باهم برآمیخته یکدیگر را تهنیتها گفتند و صورت و معنی هم آغوش گشته غبار دوئی از میان رفتند شام فتنه را سحر دمید و روز تفرقه بسر رسید جهان هوای جوانی از سر گرفت ودوران قبای کامرانی در بر کرد آئین حشمت و جلال تازه شد و خطبهٔ دولت و اقبال بلند آوازها گردید خطیب سعادت منش بلاغت نشان دران محفل عالی شان بپای مردی بخت بلند برمنبر کرامت پایه آسمان پیوند که سلم بام شرف و معراج سپهر عزت بود برآمده از رفعت ردای کهکشان بردوش گرفت و با خطبه سرایان حظائر قدس همزبان و هم آغوش شد و خطبهٔ بلیغ انشا کرده بعد از سپاس آفریدگار جهان و درود واسطهٔ ایجاد کون و مکان بنشر مدائح و مناقب نام آوران این دودمان همایون و ذکر القاب سامي و اسماء گرامی تاجداران این خاندان ابد مقرون پرداخته داد بلاغت داد وچنانچه رسم و آئین این سلطنت فیض قرین ست نام والا مقام هریک از از آبای عظام و اجداد کرام آن حضرت که بر زبان جاری می ساخت

بعطاي تشريفي از خلعت خانهٔ جود و احسان قامت مباهات می افراخت و چون زبان را بگوهر نام ارجمند خدایگان جهان زینت بخش هفت اورنگ امکان پیرایهٔ سعادت بخشید و دهان بذکر دعا و نشر ثنای پادشاه دولت و دین چون دهان غنچه عطر آگین گردانید بگران مایه خلعتی زر نگارکه کسوت شرف و افتخار نامجویان روزگار تواند بود تشریف امتیاز پوشید و جیب و دامن امیدش بنقد مقصود آموده شد چندان طبقهای سیم و زر بر نام والای خاقان دین پرور نثار کردند و آن قدر خوانهای در و گوهر بر تارک آسمان سای خدایگان دین پرور بر افشاندند که از نثار چینیٔ آن بزم فرخنده کیسهٔ فراخ اهل مجلس پر شد و دست کشادهٔ آز لب ریز در گشت ایستادهای بساط عزت و بار یافتگان محفل قرب در موقف تسلیم عبودیت دست ادب بر تارک اخلاص نهادند و از صفای عقیدت و صدق ضمیر دل به بندگی و هواخواهی بسته زبان بدعای بقاي خلیفهٔ زمان کشادند خزائن انعام پادشاهی چون ابواب رحمت عام آلهی برروی جهانیان کشایش یافت و از خلعت های رنگا رنگ و تشریف هاي گوناگون قامت تمنای پیر و جوان آرایش پذیرفت خدمت پیشگان انجمن دولت پیالهای ارگجه بگردش آورده بردوش ایستادهای آن بزم عشرت را چون جیب غنچه و گریبان یاسمین مشک پر و عطر آگین ساختند و خوان‌های پان بخش کرده خرد و بزرگ آن محفل انبساط را ببرگ طرب و نشاط نواختند دود بخور عنبر و عود زلفهای مشکین عنبر آمود بر روی هوا فرو هشت و شمیم عطر و عنبر دماغ جهانیان را از بزم روحانیان خبر داد در همان روز

عالم افروز زرهای ناب بسکهٔ دولت آن پادشاه مالک رقاب چهره بزیور قبول آراسته نقش رواج گرفت و زادگان کان از فر نام والای او با پاک گوهران دودمان دریا دعوی مباهات کردند گنجینه داران آسماني طبقهای افلاک از اختر شب تاب مملو ساخته بدار الضرب اقبال رسانیدند تا بسکهٔ سلطنت فرمان روای جهان زیب و زینت گیرد و حارسان خزائن سپهر طلای بیغش خورشید را دیگر باره گداخته بعیار گاه عزت و جلال آوردند تا بزیور نام همایون خدیو زمان عیار کامل پذیرد لمولفه * شعر *

از سکهٔ اقبال شه مهر نظیر * سیم و درم ستاره شد نقش پذیر
ازخطبهٔ او غلغله درچرخ افتاد * گردید زر از سکهٔ او عالم گیر

چون در عهد سلطنت اعلی حضرت مذن یک روي اشرفي و روپیه بکلمهٔ طیبه و حاشیه باسامیء سامیء خلفای راشدین مهدیین رضوان الله علیهم اجمعین و روی دیگر بنام نامي و القاب گرامیء آن حضرت مزین بود شهنشاه موفق شریعت آئین را که در جمیع امورمنظور نظرحق بین اقتفای آثار شرع مبین و رعایت اعزازدین حضرت خاتم المرسلین صلواة الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین ست و همواره از سعادت منشی و والا گهری در تعظیم و احترام شرع و اسلام کوشیده امری که مستلزم اهانت و ازراء بقواعد ملت بیضا باشد جائزنمیدارند بخاطرهوشمند وضمیرآسمان پیوند رسید که نقش کلمهٔ طیبه بر دراهم و دنانیر که شب و روز دست فرسود طوائف انام میگردد و لوث کف کفار ضلالت آثار بآن میرسد موجب سوء ادب و هتک حرمت ست لاجرم باالهام سروش غیبي

و القای توفیق الهی مقرر فرمودند که یک روي اشرفي و روپیه را
بنقش این بیت دل پذیر که * * بیت *

سکه زد درجهان چو بدرمنیر * شاه اورنگ زیب عالمگیر

و روي دیگر را بنگارش ضرب بلده و سنه جلوس همایون زیب و
زینت بخشید و منشور اقبال بطغرای غرای ابو المظفر محی الدین
محمد اورنگ زیب بهادر عالم گیر بادشاه غازی مزین
و محلی گردید و فرمان شد که دبیران سخن پرداز عطارد نشان
مناشیر جلادت عنوان مشتمل بر مژدهٔ این جلوس میمنت طراز
بصرداران و سپه کشان اطراف و امرا و حکام صوبجات نگاشته
مصحوب مسرعان خجسته پی باکناف و حدود ممالک محروسه
فرستند و بشارت امن و امان و نوید معدلت و احسان بجهانیان
رسانند القصه پایه افزای اورنگ جهان بانی درآن محفل
خسرواني تا هفت گهري بر سریر مرصع جلوس اجلال نموده فروغ
افزاي بزم دولت و کامرانی بودند و ازانجا بمشکوي قدس شرف
قدوم بخشیده ساحت آن حرم کدهٔ عزت بانوار ظل اللهی برافروختند
و دران شبستان سعادت نیز همایون مجلسی نور افروز بزم قدسیان
و مقدس محفلی نمودار مجمع روحانیان ترتیب یافته محتجبات
سرادق حشمت و مخدرات استار سلطنت پروانه وار برگرد آن
شمع انجمن خلافت و گیتي ستانی جمع آمدند و وظائف
تهنیت و مبارک بادي بجاي آورده برای نثار آن برگزیدهٔ
الهی طبق طبق سیم و زر با گوهر جان برآمیختند و دامن
دامن دز و گوهر با نقد حیات درهم ریختند خدیو بحرکف

دریا نوال دست عطا و افضال کشاده هر یک از بیگمان معظم
و بانوان مکرم و پرستاران بارگاه خاص و پردگیان حریم عزت و اختصاص
را بانعامات سامیه و مواهب عالیه نوازش فرمودند ازان جمله
بمسند نشین حرم عزت و احترام پرده گزین نقاب ابهت و احتشام
ملکهٔ ملکی خصائل مالکهٔ قدسی شمائل عاقلهٔ هوشمند کاملهٔ
سعادت پیوند نخلهٔ ریاض عظمت و اقبال دوحهٔ گلشن جاه و
جلال روشن رای بیگم گرامی همشیرهٔ خویش که بمیامن شرافت
ذات و کرامت صفات و محاسن اخلاق گزیده و مکارم اطوار پسندیده
و صدق اخلاص و عقیدت و رسوخ یک جهتی و ارادت بخدمت
خدیو جهان و خلیفهٔ زمان که صدر مسند مشکوی دولت بوجود برکت
آمود آن ملکهٔ تقدس نقاب مزین ست پنج لک روپیه مرحمت
کردند و به پرده آرای هودج عز و علا نوربخش تتق عظمت و اعتلا
زبدهٔ مکرمات دودمان خلافت اسوهٔ مقدسات خاندان شرافت بارقهٔ
انوار ساحت دانش و هوش مندی لامعهٔ نیر سعادت و سر بلندی
زیب مسند عزت مخدرهٔ نقاب عظمت زیب النسا بیگم چهار لک
روپیه و بدرهٔ فاخرهٔ بحر حشمت و کامرانی ثمرهٔ طیبهٔ نخل دولت
و جهانبانی زینت سرادق ابهت طراز طیلسان عفت زینت النسا
بیگم دو لک روپیه و بقرهٔ باصرهٔ دولت و سروری غرهٔ ناصیهٔ سعادت
و برتری زهرهٔ سمای رفعت بدر آسمان جلالت بدر النسا بیگم یک
لک و شصت هزار روپیه و بمحجوبهٔ استار عزت نور افزای شبستان
ابهت زبدهٔ طاهرات نخبهٔ مکرمات زبدة النسا بیگم یک لک و پنجاه
هزار روپیه و بچندی دیگر از پرده گزینان سرادق عصمت یک لک

و ده هزار روپیه انعام فرمودند و چون حرم سرای اقبال از انوار
شوکت و جلال خدیو زمان فروغ میمنت یافت ازانجا بدولت کدهٔ
خاص غسل خانه پرتو قدوم افگنده سریر آرای سعادت گردیدند و
دران محفل سپهر احترام نیز بدستور مجلس خاص و عام انجمن
نشاط آراسته گشته آئین کام بخشی و کامرانی تازه شد و هنگامهٔ
عشرت آرائي و جهان پیرائی دیگر باره گرمي پذیرفت و از فیض
سحاب عنایت و مکرمت بادشاهي نخل مراتب و مناصب بالیدن
گرفت و از نسیم باد دستیء جود و احسان خلیفهٔ آلهی غنچهٔ آمال
و اماني شگفتن آغاز نهاد و هریک از بادشاه زادهای کامگار نامدار
مؤید منصور بختیار را مورد انظار توجه و نوازش ساخته بمواهب
عظمی و مراحم علیا عز اختصاص بخشیدند ازان جمله برای مهین
شعبهٔ دوحهٔ سلطنت گزین بارهٔ نهال خلافت بادشاه زادهٔ نام دار والامکان
محمد سلطان که در بنگاله بودند سه لک روپیه و جهت رخشنده اختر
برج دولت و سروری تابنده گوهر درج عظمت و برتری پادشاه زادهٔ
عالی قدر فرخنده شیم محمد معظم که در دکن بودند دو لک روپیه برسم
انعام فرستادند و نوگل حدیقهٔ عزت و ارجمندی تازه نهال جویبار
حشمت و سربلندي بادشاه زادهٔ کامگار سعادت توام محمد اعظم را
بانعام دو لک روپیه و مرحمت شمشیر مرصع گران بها و فیل خاصه
با یراق نقره و جل زر بفت و باضافهٔ یک هزار سوار به منصب والای
ده هزاري پنج هزار سوار نواختند و قرة العین سلطنت و نامداری
مسرة الصدر ابهت و بختیاري پادشاه زادهٔ والا گهر محمد اکبر را
بانعام یك لك روپیه مشمول عاطفت ساختند و همچنین بهر

کدام از امرای نامدار و نوئینان عالی مقدار و سرداران و سپه داران جنود نصرت و سائر بندهای آستان خلافت بقدر رتبه و شایستگی مواطف نمایان و عنایات شایان که در سبیل تفصیل جداگانه رقم زدهٔ کلک بیان خواهد شد سمت ظهور یافت و بزمرهٔ صلحا واتقیا و سخن سنجان و شعرا و ارباب طرب و نشاط و سرود سرایان آن انجمن انبساط انعامات لائقه و صلات گرانمایه مرحمت شد بالجملة آن مجلس دل کشا و محفل سعادت پیرا در کمال رنگینی و دل فریبی و زیب وزینت و شکوه و عظمت و بهجت و سرور و شاد کامی و حضور بسر رسید و حضرت شاهنشاهی تا دو گهری دران بارگاه جلال و نگارین سرای اقبال سریر آرا و بزم افروز گشته بالطف و نوازش و عطا و بخشش داد تمنای عالمی دادند واشارهٔ معلی بصدور پیوست که این جشن سعادت آذین بهمین ترتیب و آئین تا دهم ذي الحجه ممتد بوده بمقدم فرخندهٔ عید اضحی متصل باشد تا در عرض این اوقات خجسته فرجام که ایام دولت روزگار و روزگار دولت ایام ست جهانیان را کام دل در کنار آمده آرزوهای دیرین جهان بحصول انجامد تاریخ این جلوس میمنت قرین را ملا شاه بدخشی که بسمت فقر و تجرد معروف بود و دارا بی شکوه بلو رابطهٔ ارادت و اعتقاد عظیم داشت ظل الحق گفته و این گوهر نظم سفته •

• رباعي •

صبحی دل من چون گل خورشید شگفت
کامد حق و غبار باطل را رفت
تاریخ جلوس شاه حق آگه را

ظل الحق گفت الحق این را حق گفت

و یکی از فضلای پایهٔ سریر اعلی (بادشاه ملک هفت اقلیم) گفته
و دیگری از نکته (سنجان زیب اورنگ و تاج پادشاهان) یافته و ملا
عزیز الله خلف ملا محمدتقي مجلسی صفهاني بالقای سروش غیبی
و امداد الهام رباني تاریخ وقوع این عطیهٔ ارجمند را از انوار مشکوت
کلام آلهي چنین اقتباس نموده که (انَّ الْمُلْکَ لِلّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ)
الحق ورود این لطیفهٔ بشارت پیرا ببیان فصیح بل بنص صریح ازان
افصاح مینماید که طلوع نیر این دولت آسماني و جلوس
این زیبندهٔ افسر خلافت و جهانباني بر اورنگ عظمت و کشور
ستانی بمیامن تاییدات سماوي و کرائم توفیقات سبحاني
ست و آنچه از مراتب غلبه و استیلای این برگزیدهٔ ایزدی
و مدارج رفعت و اعتلای این سلطنت سرمدي و دفع و استیصال
اعداي بد سگال و نصرت و فیروزي جنود ظفر مآل درین فرصت
اندك و مدت قلیل بمنصهٔ بروز آمده چون مصلحت کاملهٔ ازلی
و حکمت شاملهٔ لم یزلی اقتضای ظهور آن نموده لا محاله
بشرائف رضای ایزد بیچون مقرون بوده ست و چون نباشد
که بمیامن آثار دینداری و برکات دولت و کامگاری این بادشاه حق
پسند شریعت پرور احکام ملت بیضا و شرع مطهر امروز در
شش جهت و هفت کشور کامیاب نفاذ و روائیست و شاهد مستور
حقیت و حقانیت که از غلبهٔ بطلان و استیلای باطل گزیدان مجال
ظهور نداشت درین عهد سعادت مهد نقاب خفا از رخ بر افگنده
سرگرم جلوهٔ خود نمائی ست در پناه حمایت دولتش دین از

کشاکش شرکت شرک و ضلال فارغ البال و بتکاپوی اقدام سعی و همتش آثار کفر و رسوم بدعت پایمال محو و زوال ست امید که تا بدر منیر را بر اورنگ مینا رنگ سپهر جای قرار و خورشید عالم گیر را بر تخت مرصع و چتر زرنگار باشد سریر شاهنشاهی و چتر گیتی پناهی ازین دست پرورد الطاف الٰهی فلک پایه و خورشید سایه باد ●

ذکر زایچه طالع سعادت مطالع جلوس میمنت مانوس قرین بطور اختر شناسان فرس

لمؤلفه

ای رصد آموز خرد دستگاه ● کوکب طالع نگر و اوج جاه
طالع فرخندهٔ شاهی به بین ● مطلع انوار الٰهی ببین
دیده برین زایچهٔ ارجمند ● باز کن و زیج سعادت ببند

چون بمقتضای تقدیر ازلی و تایید سبحانی جلوس مسعود این پایه افزای اورنگ خلافت و کشور ستانی در اسعد اوقات و ایمن ساعات که جامع برکات کونی و آلهی و حاوی میامن ارضی و سماوی بود اتفاق افتاده لاجرم خامهٔ نکته سنج حقائق نگار که رصد بند آسمان معانی و دقیقه یاب جداول اسرار نکته دانی ست زایچهٔ طالع آن جلوس همایون درین صحیفهٔ اقبال ثبت و مرقوم میسازد و ازانجا که استیفای جمیع دقائق و نکات و استیعاب همه مزایا و خصائص این سعادت نامهٔ هفت آسمان فراتر از نیروی شرح و بیان ست بتبیین بعضی از لطائف رموز و شرائف احکام آن بنوعی

که اختر شناسان فرس استخراج نموده اند می پردازد تا ارباب دانش و ادراک و دقائق سنجان انجم و افلاک را برخي از انظار سعادات علوی و آثار برکات آسمانی که این زائچهٔ میمنت طراز بآن مخصوص و ممتاز ست بر خاطر حقائق ناظر جلوهٔ ظهور نموده باصطرلاب حقیقت پیمای فکر و تعمق ارتفاع درجات آفتاب این دولت ازلی اساس توانند گرفت و ازین جدول تقویم سعادات راوحهٔ ارقام مرادات استخراج احکام فرخي و بهروزی و استنباط انوار عالم آرائی و جهان فروزی این سلطنت ابد پیوند توانند کرد ٭

شرح مراکز بیوت دوازده گانه

خانهٔ اول برج اسد ست

که بیت نیر اعظم و عطیه بخش عالم ست و در کتب اختیارات مسطور ست که بهترین بروج برای طالع جلوس برج اسد ست مرکز این خانه درجهٔ هفتم ازین برج ست که حد زهره و وجه زحل و اثنا عشریه زهره ست و نه بهر عطارد و هفت بهر زهره و دریجان شمس وآذرجان زهره ست و رب مثلثه آفتاب ست بشرکت زحل و مستولی برین خانه آفتاب و سهم الملک و السلطان درین خانه ست و دقیقه سنجان علم احکام بودن سهم الملک در وتد طالع دلیل دوام و ثبات دولت گرفته اند ٭

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر استحکام اساس دولت و فرمان روائی و انتظام امور خلافت و جهان پیرائی و کثرت و آراستگی

خیل و حشم و صلابت و جلالت در دلهای اهل عالم و غلبه و فیروزی در معارک وغا و نگونساری وتیره روزئ اعدا - ووقوع مشتری درین خانه واتصال او بآفتاب که صاحب خانه ست بنظر قبول دلیل ست برثبات ملک و بقای حشمت و صدق اخلاص و یکرنگئ اولیای دولت و رسوخ عقیدت و یک جهتئ اصفیای سلطنت و کثرت بندهای جانسپار خیر اندیش و وفور ملازمان دولت خواه وفاکیش و روز افزونئ اسباب سعادت و کمال بمیامن تایید ایزد متعال و نشو و نمای نهال جاه و جلال از فیض بهار بخت و اقبال - و از بدائع تاییدات آسمانی انکه طالع مهرفروغ این آفتاب جهان تاب اوج عالم گیری وجهانبانی موافق عاشر قران علویین در برج قوس واقع شده و اهل قرانات این قران را قران اوسط گمان کرده اند چه در مثلثهٔ آبی دوازده نوبت قران شده و این اول قرانیست که از مثلثهٔ آبی بآتشی انتقال نموده و قران مذکور در مدت دویست و چهل و پنج سال تقریبا واقع میشود - و از شرائف اتفاقات غریبه آنکه طالع ولادت سعادت قرین خدیو زمان و زمین با طالع این قران موافق ست و این هر دو اتفاق بدیع دو دلیل قوی و دو شاهد صادق ست برینکه پایهٔ والای این دولت خدا داد و رتبهٔ ارجمند این سلطنت کرامت بنیاد در مراتب عز و علا و مدارج رفعت و اعتلا هم چشم فیرین و انگشت نمای خافقین گردد و صیت عالم گیری و دولت و آوازهٔ جهانستانی و صولت این حضرت در انتشار باطراف واقطار بر پیک صبا و شمال و برید وهم و خیال مسابقت جوید بضرب شمشیر و حسن تدبیرش

ممالک و اقالیم جهان بحیطهٔ تصرف و تسخیر آید و سمند عزیمت آفاق گیرش عرصهٔ دوران بکام نصرت و فیروزی پیماید و سرکشان اطراف و نخوت منشان اکناف سر اطاعت و انقیاد بر درگاه سلاطین مطافش نهند و خواقین روزگار و فرمان‌دهان نامدار گردن از ربقهٔ متابعتش نه پیچیده کشور دلها بتصرف والیان والایش دهند و دلیل ست بر توفیق یافتن آنحضرت باعلای اعلام دین متین و احیای سنن حضرت سید المرسلین صلوت الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه اجمعین و ابداع قواعد سلطنت و جهانبانی و اختراع قوانین خلافت و کشور ستانی و تصرفات بدیعه و دخلهای بجا در هر باب و وضع ضوابط و رسوم پسندیده بذهن ثاقب و فکر صواب پیدا که سالها و قرنها در روزگار از آن باز گویند و بزرگان جهان و سرداران دوران آن را دستور معاملهٔ خود سازند *

خانه دوم برج سنبله ست

که خانهٔ عطارد و شرف او ست و مرکز این خانه درجهٔ ششم ست که حد عطارد و وجه شمس و اثنا عشریه مریخ و نه بهر زحل و هفت بهر قمر و نوبهان عطارد و آذرجان مشتری ست و رب مثلثه زهره ست بشرکت مریخ و این درجه مضیئه و مذکر ست و مستولی برین خانه عطارد که واقع ست در یازدهم درخانهٔ خود *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند بر آبادی خزانهٔ عامره و کثرت نقود و

جواهر و اجتماع کنوز و ذخائر و فراهم آمدن تحف و نفائس از هر دیار و رسیدن اموال خراج و پیشکشهای نمایان از اطراف و اقطار و ازدیاد محصول مملکت بسبب تدابیر صائبه و ضبط و نسق مداخل و مخارج سلطنت از روی معامله فهمی و هوشمندی و دلیل ست بر آنکه اولیای دولت ابد قرین و بندهاي اخلاص آئین مصدر خدمات شایسته و ترددات پسندیده گشته کارهای بزرگ و مهمات سترگ بمساعیِ همت ایشان بظهور رسد و معضلات امور و عقدهاي مشکل بحسن کار داني و راي و رویّت آن گروه اخلاص طویّت کشایش پذیرد و همواره بصدق ارادت و خدمت گذاري و حسن عقیدت و جان سپاري مشمول عنایات و منظور توجهات پادشاهانه باشند و بودن سهم السعادة که دلیل مال ست با صاحب ذاني مفصح از کمال قوت و سعادت خانهٔ مال ست و وقوع سهم المال در برج میزان وبودن صاحبش در وتد عاشر در خانهٔ شرف خود هم دلیل کثرت خزائن و ذخائر و وفور اسباب حشمت وبخت یاری و وسعت دستگاه مکنت و نامداري و حصول گوهرهاي قیمتی و جواهر نفیسه ست ٭

خانه سوم برج میزان ست

که خانهٔ زهره و شرف زحل ست و مرکز این خانه درجهٔ چهارم ازین برج واقع شده که حد زحل و وجه و اثنا عشریه مریخ و نه بهر و هفت بهر و دریجان زهره و آذرجان عطارد ست و رب مثلثه زحل بشرکت مشتري و این درجه مونث ونیرة ست

و مستولی برین خانه زحل ست واقع در بیت شرف وحد در مثلثهٔ خود *

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر غلبه و برتری و بزرگی و سروری بر اخوان و اقربا و غالب آمدن بر اعدای سلطنت و مدعیان مملکت در معارک وغا و مهالک هیجا و کمال مهر اندیشی و رافت و عطوفت پروری و شفقت نسبت بخواهران و خویشان و نهایت اکرام و افضال درحق ایشان و مسرور گشتن طبع مبارک از بعضی سفرها و نهضتهای همایون که رایات عالیات را روی دهد و متضمن فوائد و منافع عظیمه باشد و وصول مژدهای فتح و ظفر و رسیدن خبرهای مسرت اثر از اطراف ممالک و حدود ولایات بر سبیل تواتر و توالی بدرگاه سپهر آیات و میل خاطر ملکوت ناظر بکشف مسائل دینیه و تحقیق مباحث یقینیه و غور و تامل در قضایای شرعی و عرفی و تدبر و تعمق در مقدمات عقلی و نقلی و رغبت بصحبت علما و دانشوران و مجالست اتقیا و پرهیزگاران و رسوخ و تصلب در امور دین و استقامت و استدامت بر جادهٔ شرع مبین و امر به بنای مساجد و معابد اسلام و حکم بهدم بت کدها و عبادت خانهای کفار ضلالت فرجام *

خانه چهارم برج عقرب ست

که خانهٔ مریخ ست و مرکز این خانه درجهٔ اول از حمل ست

که حد و وجه و اثنا عشریه مریخ ست (و نه[2] بهر قمر و هفت بهر و دریجان و آذرجان مریخ) و رب مثلثه مریخ ست بشرکت قمر و این درجه مونث و قیمه ست و مستولی برین خانه مریخ ست *

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر اقتران عواقب آمور بسعادت و بهروزي و اختتام مقاصد و مهام به خجستگی و فیروزی و آبادانی مملکت و آسوده حالی رعیت و مدبر حاصلی ولایات و افزونی محصول خالصات و آراستگی ساحت دولت بمساکن عالی بنا و منازل خلد آسا و طرح افگندن عمارات عالی اساس و بساتین فردوس مانند بمعماری همت بلند و بودن راس درین خانه دلیل ازدیاد مواد جاه و دولت و ترقی باقصای مدارج حشمت و ابهت و حصول سعادات و توفیقات و روائی مرادات و مقاصد وادراک اجر و مثوبت باحداث بقاع خیر و مساجد *

خانه پنجم برج قوس ست

که خانهٔ مشتري و شرف ذنب ست مرکز این خانه درجهٔ پنجم ازین برج ست که حد مشتري و وجه عطارد و اثنا عشریه زحل و نه بهر زهره و هفت بهر مریخ و دریجان مشتری و آذرجان قمر ست و رب مثلثه آفتاب ست بشرکت زحل و این درجه نیره و مذکر ست و مستولی برین خانه مشتري ست که واقع شده در طالع *

---

(۲) بیک نسخه

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر دوام عیش و سرور و کمال خرمی و حضور و شگفتگی گلزار همیشه بهار خاطر ملکوت ناظر و نزاهت و تقدس باطن و ظاهر و توجه طبع اقدس بمخالطت و مقارنت نسوان و تعلق و تعشق بمه طلعتان و پری رویان و میل کردن بلذات مشروعهٔ مباحه و رغبت بلباسهای فاخرهٔ متشرعانه و آمدن رسل و رسائل با نفائس تحف و هدایا از ملوک اطراف و اکناف بپایهٔ سریر سلطنت و رسیدن خبرهای مسرت پیرا و مژدهای سامعه افروز بجناب خلافت و سعادت مندی و برخورداری فرزندان کامگار و شاهزادهاي نامدار بتوفیق فرمان پذیري و حسن خدمت و انقیاد و صدور آثار شفقت و ظهور انوار تربیت در بارهٔ آن زمرهٔ عالی نژاد

خانهٔ ششم برج جدی ست

که خانه زحل و شرف مریخ ست و مرکز این خانه ۱ رجهٔ هفتم ازین برج واقع شده که حد عطارد و وجه و اثنا عشریه و نه بهر و هفت بهر مشتري و دریجان زحل و آذر جان شمس ست و رب مثلثه زهره ست بشرکت مریخ و این درجه مونث و قیمه ست و مستولی برین خانه زحل ست که دربیت شرف قوی حال ست واقع بتسدیس مشتری ٭

بیان احکام

این خانه دلالت مي کند بر آنکه ذات اقدس و عنصر مقدس در اکثر اوقات قرین عافیت و سلامت باشد و اگر گاهي مزاج قدسی

امتزاج را از منهج اعتدال انحرافي رو دهد زود بصحت و استقامت گرایدو عاقبت کوفتها بکمال خیریت اقتران یابد و مادهٔ تغیر مزاج اکثر سردي و خشکي و گاه نزله و زکام باشد و دلیل ست بر آنکه بندهای فدوي جان نثار و ملازمان کار آگاه هوشیار بر آستان سلطنت و سدهٔ خلافت فراهم آیند که مصدر خدمات سترگ و کارهای بزرگ گشته آثار کفایت و درایت وجان فشانی و عبودیت از ایشان بظهور رسد و پرستاران خجسته منظر زیبا و مخدرات فرخنده طلعت مه سیما درسرا پردهٔ دولت و حرم کدهٔ سلطنت بهم رسند که بحسن خدمت رضا جوئی خاطر مهر انوار کامیاب قدر و اعتبار باشند*

خانه هفتم برج دلوست

که خانه زحل ست و او قوي حال مرکز این خانه درجهٔ هفتم ازین برج ست که حد عطارد و وجه زهره و اثنا عشریه مریخ و نه بهر و هفت بهر مشتري و فریحان و آذرجان زحل ست و رب مثلثه زحل بشرکت مشتری و این درجه نیره و مذکر ست و سهم الغیب که منسوب بآفتاب ست با سهم الرجا درین خانه ست و جمیع کواکب باین خانه ناظر اند *

بیان احکام

این خانه دلالت میکند بر بهره مندیٔ طالع همایون از فتح و فیروزی در جمیع معارک و میادین و ظفر یافتن بر دشمنان دولت و اعدای دین و اقتران سفرها بحسن عواقب و حصول مطالب و مآرب و دلیل ست بر ذوق و ابتهاج طبع وهاج از مناکحه و ازدواج

و عفت و طهارت پردگیان حریم جاه و جلال و سعادت مقدی مخدرات مشکوی اقبال *

خانه هشتم برج حوت است

که خانهٔ مشتری و شرف زهره ست و مرکز این خانه درجهٔ ششم ازین برج ست که حد مشتری و وجه عطارد و نه بهر آفتاب و هفت بهر مشتري و اثنا عشریه زهره ست و رب مثلثه مریخ ست بشرکت قمر و این درجه قیمه و مونث ست و مستولی برین خانه زهره ست واقع در وتد عاشر در بیت خود *

بیان احکام

این خانه دلالت دارد بر آنکه ذات اقدس در مهالک و اخطار و معارک و اهوال از آسیب بلیات در کنف حفظ ایزدی و حمایت عنایت سرمدی بود و دراکثر اوقات و ازمان از علل و امراض وآفات و اعراض مصون بود بر چار بالش صحت و عافیت متمکن باشد و اگر گاهي عارضهٔ روی دهد زود بصحت گراید و هرگز غبار اندوه و مکروه برآئینهٔ خاطر ملکوت ناظر نه نشیند و همواره طبع مبارک قرین بهجت و نشاط و کامیاب ذوق و انبساط باشد واموال اعدا و اضداد و اسباب جاه و مکنت اهل عناد بتصرف اولیای سلطنت ابدی بنیاد آید و ملک و دولت موروث بتمام و کمال در قبضهٔ تصرف و تملک بندهای این آستان اقبال باشد *

خانه نهم برج حمل ست

که خانهٔ مریخ و شرف آفتاب ست مرکز این خانه درجهٔ چهارم

ست که حد مشتري و وجه مریخ و اثنا عشریه و نه بهر زهره و هفت بهر و دریجان و آذر جان مریخ ست و رب مثلثه آفتاب ست بشرکت زحل و این درجه مونث و مظلم ست و مستولی برین خانه مریخ ست و او قوی حال *

بیان احکام

این خانه دلیل ست بر درستی نیت و پاکی اعتقاد و ثبات و استقامت بر جادهٔ صلاح و سداد و کمال ورع و پرهیزگاری و نهایت تقوی و دینداري و حسن توفیق بادای طاعات و عبادات و تایید یافتن باحراز مثوبات و سعادات و تقدیم مراسم امر معروف و نهی منکر و ترویج احکام شریعت طاهرهٔ حضرت خیر البشر علیه و علی آله و اصحابه صلوات الله الملک الکبر و آگاهی از اصول و فروع دین و بهره مندی از فضیلت علم و یقین و دیدن خوابهای راست و سهولت حصول مهماتی که پیش نهاد همت والا گردد و ظهور لطیفهای غیبی و منصوبهای آسمانی و موافقت تدبیرات با تقدیرات ربانی و متانت فکر و رزانت رای و ملهم گشتن باراده‌های صواب و عزائم جهانکشای *

خانه دهم برج ثور ست

که خانه زهره و شرف قمر ست و مرکز این خانه درجهٔ اول ازین برج ست که حد زهره و وجه عطارد و اثنا عشریه زهره و نه بهر زحل و هفت بهر و دریجان زهره و آذر جان قمر ست و این درجه مونث و قیمه ست و مستولی برین خانه زهره بشراکت قمر و هر دو قوي حال و متصل بنظر قبول *

بیان احکام

این خانه دلیل ست برکمال دولت و جلالت سلطنت و علو قدر و سمو منزلت و انتظام قواعد خلافت و فرمانروائي و اتساق قوانین نصفت و جهان پیرائی و بر آمد حاجات و حصول آمال و مساعدت طالع و مظاهرت اقبال و تصرف یافتن بر ولایات و ممالک و فیروز گشتن درمیادین و معارک و اطاعت و انقیاد سرکشان و متابعت و خراج گذاری نخوت منشان و والا رتبگی جاه و دولت و بلندی صیت انصاف و معدلت و کمال سطوت و نهایت صلابت و چون بیت عاشر برج ثابت و صاحبش در وتد و قوی حال ست دلالت می کند بر ثبات ملك و دوام سلطنت و استقرار قواعد شوکت وابهت *

خانه یازدهم برج جوزا ست

که خانهٔ عطارد و شرف راس ست و مرکز این خانه درجهٔ پنجم ازین برج ست که حد عطارد و وجه مشتری و اثنا عشریه قمر و نه بهر مریخ و هفت بهر قمر و دریجان عطارد و آذرجان آفتاب ست و رب مثلثه زحل ست بشرکت مشتری و این درجه مذکر و تیره ست و عطارد که صاحب این برج ست درین خانه واقع شده و سهم السعادة و آفتاب نیز در همین خانه اند *

بیان احکام

این خانه دلالت میکند برآنکه نقش هر مامول که بر لوح ضمیر مقدس ارتسام یابد عنقریب بحصول گراید و شاهد هر امید که در

پیشگاه خاطر اقدس جلوه نماید از پردهٔ غیب بخوبترین صورتی چهره کشاید و دلیل ست بر وجود ملازمان صافي عقیدت یکدل و یکرنگ و فراهم آمدن بندهای کارآگاه قوی فرهنگ و توفیق یافتن ایشان بتقدیم خدمات مرضیه و حل مهمات معضله و اشتهار مکارم ذات و صفات و انتشار صیت نیک نامی در اقطار و جهات و اظهار محبت و داد سلاطین ذی شان و ارسال رسل و رسائل باین آستان سپهر نشان و همیشه در مقام متابعت و یکرنگی بودن ایشان *

خانه دوازدهم برج سرطان ست

که خانهٔ قمر و شرف مشتری ست مرکز این خانه درجهٔ هفتم ست ازین برج که حد مریخ و وجه زهره و اثنا عشریه و نه بهر عطارد و هفت بهر زحل و دریجان قمر و آذرجان زحل ست و این درجه مونث و قیمه ست و مستولي برین خانه قمر ست و او در خانهٔ شرف و قوي حال *

بیان احکام

این خانه دلالت می کند برآنکه دشمنان و مخالفان اگرچه بدعوی ملک و دولت بر خیزند وگرد خلاف و نزاع انگیزند عاقبت منکوب و مخذول و برخی آواره و بعضی مقتول گردند و دلیل ست بر محفوظ بودن ذات بیهمال از آفات عین الکمال وعدم تضرر پیکر مقدس در مواضع اخطار و اهوال و معارک رزم و قتال و آراستگی این دولت خدا داد به فیلان فلک توان کوه پیکر و هیونان دیو هیکل پری منظر و مراکب باد سیر

برق رفتار و خیول و دواب بسیار بر رموز دانان اسرار فلکی ودقیقه سنجان اوضاع آسمانی پوشیده نیست که چه مایهٔ نظرات سعد درین طالع همایون جمع آمده و چه انوار شرف و میمنت از مطالع آن روی نموده چون بمیامن تاییدات سماوی و تقدیرات سبحانی بزیور جمیع سعادات محلی و از نقص همه نحوسات معری ست و نادر ست که طالع جلوسی باستجماع شرائط و ارتفاع محذورات بدین مثابه آراسته و پیراسته باشد دلیل ست برآنکه این اورنگ نشین کشور اقبال را ترقی باعلی مدارج جاه و جلال و عروج باقصی معارج عظمت و کمال که کم کسی از سلاطین ذی شان و خواقین گردون نشان را مثل آن دست داده باشد روی نماید و انوار این دولت آسمان بسطت چون پرتو مهر منیر جهان تاب و عالمگیر گشته اکثر ممالک ربع مسکون بتصرف اولیای این سلطنت روز افزون در آید (۲) *

ذکر وضع تاریخ مجدد از مبدای ایام عالم آرائی این زیب اورنگ کشور کشائی

بر واقفان حقائق اوضاع روزگار و ناظران دفاتر لیل و نهار پوشیده نماند که چنانچه ضبط روز نامهٔ وقائع یومیه باز بسته بتعین ماه وسال ومحاسبهٔ سوانح کونیه بی تبیین ازمنه و اوقات محال ست همچنین حفظ سررشتهٔ حوادث ایام و تصاریف دهور و اعوام را

(۲ ن) در آید مستبعد نیست *

از تقدیر مبدأی معین ناگزیر و سلسلهٔ اطلاع بر وقائع دوران باعتبار
فرض بدایت جزئی از زمان انتظام پذیر ست لاجرم از مبدای
ظهور آفرینش ناظمان مناظم دانش و بینش به جهت ضبط
دقائق اطوار عالم و حفظ مراتب احوال بنی‌آدم بعد از تقدیر ازمنه
و اوقات بمقادیر حرکات و اوضاع علویات پیوسته جزئی خاص از
سلسلهٔ زمان را که حامل ظهور شرافتی عظیم و مشتمل بر وقوع
امری شگرف بوده مبدای اوقات سوانح قرار داده مدار انضباط احوال
نشأة کون و فساد و اندازهٔ بست و کشاد کارخانهٔ تکوین و ایجاد بران
نهاده اند و هر چندی که بنابر طول عهد و تمادی عصر حفظ آن
سررشته ونگاهداشت آن قاعده تغیر یافته تا از طلوع نیر سعادتی جدید
وظهور صورت سانحهٔ غریب پرتو نسخ برساحت اعتبار آن تافته ست
بتجدید آن سنت سنیه پرداخته وقوع امری خطیر و سنوح حادثهٔ
بدیع منشای تاریخ مجدد ساخته اند و از بدو ایجاد عالم همواره
طوائف امم را تاریخی بوده که بنای احکام معاملات دینی و دنیوی
خود بر آن می نهاده اند چنانچه منقول ست که نخست هبوط
حضرت ابو البشر و بعد ازان بعثت نوح و ازان پس واقعهٔ
طوفان و ازان گذشته مبعث دیگر انبیای عالی مکان و وقوع سوانح
غرابت نشان از حدوث دول و تجدد ملل منشای تاریخ بوده تا
آنکه وضع تاریخ میمنت طراز هجری زیب فهرست ازمنه و ادوار
و زینت دفاتر لیل و نهار گشته رقم نسخ بر اعتبار و اشتهار تواریخ
ماضیه کشید و چون سنت طائفهٔ عجم قبل از ظهور دولت اسلام
چنین بوده که جلوس ملوک و خسروان خود را بر سریر حشمت و

فرمانروائی منشای تاریخ می‌ساخته اند و در ایام دولت اسلام نیز
این طریقه بعمل آمده و با وجود تاریخ فرخندهٔ هجري بواسطهٔ بعد
آن عهد سعادت مهد جلوس بعضی از خواقین ذي شان مبدای
تاریخ مجدد گشته ست چنانچه تاریخ جلوس ملکشاهي تا حال
معتبر ارباب نجوم و در تقاویم مثبت و مرقوم ست لهذا بنابر
اقتضای سنت سالفین در عهد سلطنت حضرت عرش آشیاني
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه که مجدد آئین جهانباني
و مشید قوانین این سلطنت جاوداني اند بر موجب خواهش
و فرمودهٔ آن حضرت فضلای پایهٔ سریر خلافت مثل افلاطون الزماني
امیر فتح الله شیرازي و مؤتمن الدوله شیخ ابو الفضل و غیرهما
تاریخ جدیدي وضع کرده تاریخ الٰهی نام کرده بودند و بطریق
سالهای ترکان هر دوازده سال از مبدای جلوس اکبری یک دور
قرار داده و هر سال را بنام یکی از شهور اثنا عشریهٔ شمسی موسوم
گردانیده نو روز سال اول را از مبدای جلوس اکبری که مقارن
و مقارب جلوس آن حضرت بوده مبدای سنوات الٰهی ساخته
بودند چنانچه در اکبر نامه بتفصیل مذکور ست و در نوبت
سریر آرائیء حضرت جنت مکاني نور الدین محمد جهان گیر
بادشاه طاب مثواه جلوس جهانگیری مبنای تاریخ گشته بر همان
نهج آغاز سنین از فروردین نشاط آئین رتبت اعتبار یافت و بهمان
دستور ضبط وقائع بر سنین و شهور شمسي قرار گرفت و بعد ازآنکه
سریر خلافت بجلوس اشرف اعلی حضرت صاحب قران ثاني والا
پایه گردید آن حضرت تاریخ الٰهی و جهان گیری را که مبتنی

بر سال و ماه شمسی بود اعتبار نکرده بنای ضبط حوادث و مدار
حفظ وقائع بر وفق معمول اهل اسلام بر سنین و شهور قمری
که مبنای تاریخ هجری ست نهادند و غرهٔ جمادی الآخره که در
هشتم آن بر سریر سلطنت جلوس فرموده بودند مبدای تاریخ قرار دادند (۲)
بنابرین درین عهد شرافت قرین و زمان میمنت آئین که جهان پیر
از فیض بهار دولت شاهنشاه جوان بخت عالمگیر نشاط جوانی از سر
گرفته افسر سلطنت و فرمانروائی از تارک آسمان سایش سر بلندی
یافت و اورنگ خلافت و جهان پیرائی بفر جلوس والایش بپایهٔ
ارجمندی رسید همان سنت سنیه که بشیمهٔ کریمهٔ دین پروری اقرب
بود مختار و پسند خاطر حق گزین آمده بآن طریقهٔ انیقه عمل
فرمودند و مدار ضبط وقائع بر سنین و شهور قمری گذاشته ظهور این
دولت کرامت نشان که سرمایهٔ برکت کون و مکان و پیرایهٔ شرافت
زمین و زمان بود مناط تاریخ مجدد نمودند و اگرچه نخستین جلوس
همایون در غرهٔ ماه مبارک ذی قعده سنه هزار و شصت و هشت
هجری اتفاق افتاد لیکن چون لمعان انوار نصرت و فیروزی و طلوع
نیر جهان فروزی آن فرازندهٔ لوای دولت و بهروزی در ماه مبارک
رمضان این سال پرتو سعادت بر جهان گستر و طلوع اختر شوکت
و استقلال آن برگزیدهٔ ذوالجلال درآن خجسته ایام چهره افروز بخت
و اقبال شد غرهٔ آن ماه مبارک اثر را که غرهٔ جبین سعادات نامتناهي
و حاصل برکات کونی و الهي بود مبدای سنین این دولت کرامت

(۲ ن) بیستم

قرین اعتبار نموده حکم معلی بنفاذ پیوست که در دفاتر و تقاویم و اسناد و مناشیر برین نمط ثبت نمایند و مدار ضبط حوادث و نگارش احوال درین صحیفهٔ مآثر عظمت و جلال برین فرخنده تاریخ بوده سال بسال وقائع این سلطنت بی زوال برین منوال بقید تحریر آمده چنانچه بقرار مذکور تا حال سوانح یک سال و بیست وچهار روز از عهد سعادت مهد خلافت و شهنشاهیٔ این شایستهٔ اورنگ دین پناهي مرقوم کلک حقائق رقم گشته و قبل ازین چهار ماه وقائع ایام میمنت فرجام بادشاه زادگي از هنگام اهتزاز موکب ظفر طراز بعزیمت عالمگیري وکشور ستاني از خطهٔ دولت بنیاد اورنگ آباد که در غرهٔ جمادی الاولی سنه هزار و شصت و هشت هجری اتفاق افتاده تا غرهٔ رمضان آن سال که مبدای اعوام این خلافت سعادت قرین ست سمت گزارش یافته که مجموع یک سال و چهار ماه و بیست و چهار روز باشد و من بعد بیاوریٔ سعادت و سرگرمیٔ توفیق از سال دوم جلوس مسعود وقائع نگار خواهد گردید امید که تا رقم شهور و اعوام و نقش لیالی و ایام بر صفحهٔ روزگار ست محاسبان دفاتر تکوین و ایجاد و محرران روز نامچهٔ کون و فساد را سنین و شهور این دولت ابد بنیاد مبنای حساب باد *

رفع بدعت نوروز و تبدیل آن بجشن نشاط افروز جلوس مبارک

چون سلاطین عجم و اکاسرهٔ فرس بدأب و سنت جمشید که واضع آئین کسروی و مختار قوانین خسروي ست عمل نموده غرهٔ

فروردین را از عیدهای بزرگ میدانسته اند و بعد ازان خواقین
اسلام نیز بنابر رسم و عادت پیشینیان آن طریقه را معمول داشته دران
روز رعایت مراسم جشن و نشاط میکرده اند لا جرم قبل ازین درین
دولت همایون و سلطنت روز افزون نیز بسنت ملوک سالفه وخواقین
ماضیه در هر نو روز لوازم جشن و عید بعمل می آمد چنانچه در
عهد سلطنت اعلی حضرت هم این طریقه معمول بود و رسوخ این
بدعت بمرتبهٔ رسیده بود که عوام الناس این روز را در تعظیم و
رعایت حرمت ثانی عیدین می شمردند و از ایام متبرکه گمان
مي بردند ازانجا که این پادشاه موئید حق آگاه را همواره همت والا
نهمت شریعت پیرا بر رفع آثار بدعت و نسخ اطوار جاهلیت
مقصور و طبع حق پسند حقیقت پیوندش از رسوم و قواعدکه نه بر
قانون شرع و سنت باشد نفور ست رفع آن بدعت مستمره که از
آثار عجم و اطوار مجوس ست از ضروریات دین پروری و لوازم
شریعت گستری شمرده حکم فرمودند که من بعد آن رسم مبتدع
منسوخ باشد و بجای جشن نو روزی هر سال درماه فرخندهٔ رمضان
که غرهٔ آن شهر کرامت بهر مبدای سال مجدد از سنین این دولت
میمنت قرین ست وجلوس عالم آرا نیز دوم باره برسریر اقبال و اورنگ
استقلال درآن ماه خجسته فال واقع شده بچندین جهت اولیاي این
سلطنت ابد مدت مبارک و متیمن ست جشنی پادشاهانه وبزمی
خسروانه ترتیب دهند وآن جشن مسعود را بعید همایون فطر
متصل ساخته لوازم عیش و نشاط و مراسم شادی و انبساط عیدی
که قبل ازین در نو روز بفعل می آمد درآن جشن جهان افروز

که فی الحقیقت جشن عید ماه صیام واقرب برعایت آئین اسلام
ست بعمل آید لا جرم راقم سوانح این دولت جاویدانی نیز درین
صحائف اقبال و کامرانی بر خلاف وقائع نگاران باستانی که غرهٔ
فروردین را مبدای سال نو قرار داده در تعریف بهار و نو روز دستان
سرائی و سخن پیرائی کرده اند از غرهٔ ماه مبارک رمضان به‌تمهید
قدوم سال نو خواهد پرداخت و بتوصیف جشن جلوس میمنت
مانوس از تعریف عید مجوس عدول نموده طرح سخن بر اساس
نو خواهد انداخت امید که بمیامن دین پروری و مآثر شریعت
گستری این خلیفهٔ جهان و خدیو جهاندار جهان ستان تا منقرض
ایام پیرایهٔ نظام ملک و دولت و سرمایهٔ استحکام شرع و ملت
بوده روزگار عالم آرای سلطنتش رشک افزای صبح عید قوانین
جهان پیرای خلافتش غیرت بخش آئین جمشید باد *

تعین محتسب و منع منهیات و مسکرات

ازانجا که شهنشاه اسلام پرور دین پناه را همواره همت بلند نهمت
بر رفع آثار مناهي و ملاهي مقصور و از سلطنت و پادشاهي و
خلافت و گیتي پناهي پیوسته اجرای احکام آلهي و ترویج شرع مطهر
حضرت رسالت پناهي صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و اصحابه
مقصود و منظور ست درین هنگام رای عالم آرا چنان اقتضا نمود
که یکی از فضلاي پایهٔ سریر اعلی که بصفت تدین و مسلماني
و سمت فقاهت و مسئله داني موسوم باشد بخدمت احتساب
منصوب سازند تا خلائق را از ارتکاب منهیات و محرمات خصوصاً

شرب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سائر مسکرات و مباشرت فواحش و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از قبائح اعمال و شنائع افعال باز دارد بنابران ملا عوض وجیه را که سرآمد دانش وران توران ست باین خدمت سربلند نموده بعطای خلعت نواختند و در عوض سالیانه اش که پانزده هزار روپیه بود منصب هزاري صد سوار عنایت کرده اورا کامیاب عاطفت ساختند و جمعي از منصبداران و احدیان براي معاونت و دستیاري برفاقت او معین فرمودند که اگر بعضی بی باکان و خود سران از روي جهل و ناداني و شقاوت و خیرگی از منع و نهی او سر کشیده و دوش اطاعت و تسلیم از درهٔ احتسابش پیچیده بجنگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خذلان پژوه را تنبیه و تادیب نماید و بحکام جمیع صوبجات و اطراف و اکناف ممالک محروسه یرلیغ گیتي مطاع صادر شد که باین دستور سد ابواب خباثت و منکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات نموده کما هو حقه بمراسم احتساب پردازند ولله الحمد که امروز بدولت دین پروری و میامن شریعت گستری این پایه افزاي اورنگ خلافت و سروری تمام مملکت فلک فسحت هندوستان و سرتاسر ساحت این خرم بوستان از لوث نافرمانی شریعت غرا و خس و خاشاک بدع و اهواء پیراسته و مبری ست و معالم شرع نبوی و مآثر سنت مصطفوی از وصمت خلل و فتور و سمت نقصان و تصور مصئون و معری لمولفه

* قطعه *

زهی خدیو موفق که در مدارج حق

نهیب دولت او داد دین و ملت داد

بزور بازوي توفيق و نوك كزلك تيغ
زدود نقش مناهى ز صفحهٔ ايجاد
چنان ز سطوت او مى پرست شد هشيار
كه دست لاله بلرزيد و ساغرش افتاد
ز بيم آنكه بمستى كنند متهمش
نهال تن بتمايل نميدهد از باد
رواج شرع بعهدش چنانكه در رمضان
چمن گر آب خورد سرو را كند آزاد

امید كه ايزد بيهمال و دادار هستى بخش بي‌زوال دين و دولت و شرع و سلطنت را از يمن حمايت و پاس عدالت اين پادشاه يزدان پرست حق آگاه كامياب رونق و رواج داراد و فيض توفيقات الهي وامداد روح مقدس حضرت رسالت پناهى اجراين مساعى مشكور بروزگار فرخنده آثار دولت پايدارش عائد گرداناد ٭

شرح بعضى از عنايات و مراحم شهنشاهى كه از جلوس ميمنت عنوان عيد قربان كه منتهاى ايام جشن بود نسبت بامراي نامدار و اعيان دولت پايدار سمت ظهور يافته وگزارش بعضى از سوانح حضور لامع النور درعرض مدت جشن و سور

چون مدت دو ماه و شانزده روز هنگامهٔ اين جشن عالم‌افروز امتداد داشت و خديو كام بخش كرم پرور در عرض اين ايام فرخنده اثر هر روز ابواب بذل و عطا بر روى جهانيان مى كشودند و همواره بندهاى

عقیدت مند و اخلاص منشان سعادت پیوند را که سزاوار لطف و تربیت پادشاهانه بودند کامیاب مکارم و مواهب ساخته بقدر مایهٔ اخلاص و پایهٔ بندگي مراتب و مناصب می افزودند و امرا و ارکان سلطنت و عمدهاي آستان خلافت نیز هر روز بنوبت اداي مراسم پیشکش و نیاز می نمودند و درهر تاریخ برخی از بندها بخدمات ارجمند سربلند گشته جمعی بصوبجات و اطراف ممالک مرخص می گشتند و گروهی از اوطان و محال تیول و اقطاعات خویش بسدهٔ سلطنت رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف میگردیدند و دیگر وقائع دولت افزا نیز درین مدت روی داد که نگارش تاریخ آن درین روز نامچهٔ مآثر اقبال ناگزیر است لاجرم بجهت حفظ سررشتهٔ وقائع نگاری و ضبط سلک کلام سوانح این ایام سعادت فرجام از داستان جلوس مبارک جدا کرده تاریخ وار برسبیل تفصیل بدین گونه گزارش میدهد بیست وچهارم ماه مبارک رمضان که روز جلوس همایون بود عنایت بادشاهانه رخشنده اختر برج عظمت تابنده گوهر درج سلطنت بادشاه زادهٔ والا تبار محمد معظم را که در دکن بودند بارسال خلعت خاص عز اختصاص بخشید و عمدهٔ نوئینان عظام امیرالامرا بعطای خلعت خاصه با چارقب زردوزي وجمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و دو سر اسپ یکی بازین و ساز طلا مشمول مرحمت گردید و برخصت نوازش نوبت در ایام شرف اندوزی حضور پرنور بعد از نواختن نوبت پادشاهی بدستوري که یمین الدوله عضد الخلافه آصفخان خان خانان مرحوم درین دولت ابد طراز بآن امتیاز داشت و غیر ازآن

نوئین والا احتشام هیچ کس از امرای عظام و عمدهای سلطنت
ابدی دوام را دستوری آن نبود رتبهٔ مباهات یافت و به محمد امین
خان میر بخشي خلعت وجمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید وبتقرب خان
خلعت و سی هزار روپیه برسم انعام و بدلیر خان خلعت و شمشیر
با ساز مرصع با علاقهٔ مروارید و بعبدالرحمن بن نذر محمد خان خلعت
و خنجر مرصع و بامیر خان خلعت و اسپ و سپر و بمرتضی خان
خلعت و جمدهر میناکار باعلاقهٔ مروارید و یک زنجیر فیل و باصالت
خان خلعت و اسپ و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و باعتقاد خان
خلعت مرحمت شد و فاضلخان میر سامان بعنایت خلعت
و باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار والا
پایگی یافته اهتمام نگارش امثله جلیله و مناشیر عالیشان که درین
دولت ابد نشان بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد بار مفوض
گردید و منصب وزیر خان که در دکن بود باضافهٔ هزاری هزار سوار
پنج هزاری سه هزار سوار مقرر شد و دانشمند خان که از اواخر زمان
اعلی حضرت تا این هنگام در سلک گوشه نشینان انتظام داشت
مورد انظار عاطفت پادشاهانه گشته بعطاي خلعت و جمدهر مینا
کار با علاقهٔ مروارید و منصب چهار هزاری دو هزار سوار نوازش
یافت و طاهر خان بمرحمت خلعت و باضافهٔ هزاری بمنصب پنج
هزاری دو هزار و پانصد سوار و عابد خان بمکرمت خلعت و یک
زنجیر فیل از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری یک هزار سوار و اسد
خان بخشی دوم بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و باضافهٔ
پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری و پانصدی دو هزار و

پانصد سوار و فیض الله خان بعطای خلعت و نقاره و باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار سوار و شیخ میرک باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاری دو صد سوار سر بلند گردیدند و بنجابتخان و ابراهیم خان و سیف خان خلعت و یک زنجیر فیل و بصف شکنخان خلعت و اسپ و شمشیر با ساز مینا کار و بعقیدت خان ولد امیر الامرا خلعت و جمدهر مرصع و بمالوجي دکنی خلعت و اسپ و شمشیر و بخان عالم خلعت و جمدهر مرصع و بافتخار خان خلعت و علم و (۵) باالله یار خان خلعت و یک زنجیر فیل وبهمت خان خلعت و اسپ عنایت شد و رای رگهناتهه متصدی مهمات دیوانی بخطاب راجگی نامور گشته بمرحمت خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار مباهي شد وصفی خان بخدمت بخشیگری و برخی از بندهای ایام خیر فرجام بادشاه زادگي و عساکر کومکي دکن از تغیر مخلص خان منصوب گشته خلعت سرفرازی پوشیدند (و (۶) کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه بمرحمت خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرفراز گردید) و قریب سی کس دیگر از امرای عظام و بندهاي سدهٔ فلک احترام بعنایت خلعت قامت مباهات افراختند و برخي بافزایش منصب سرفرازی اندوختند و درین روز جهان افروز از جانب نهال برومند گلشن جاه و جلال گوهر ارجمند محیط اقبال پادشاهزادهٔ فرخ خصال محمد معظم نه هزار اشرفي عوض

(۵ ن) بآله وردي خان (۶) بیک نسخه

پیشکش بنظر کیمیا اثر رسیده انوار قبول پذیرفت و پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر زواهر و سائر تحف و نوادر مبلغ یک لک و سی و پنجهزار روپیه بنظر انور در آمده درجهٔ پذیرائی یافت و پیشکش مهابت خان صوبه‌دار کابل مشتمل بریکصد اسپ و دیگر تحف و نفائس بمحل عرض رسید و همچنین دیگر امرا و بندها پیشکش‌ها کشیدند و رسم نثار بجا آوردند و سید محمد علی سفیر عادل خان و محمد ناصر حاجب قطب الملک که برای ادای مراسم تهنیت با پیشکشها بدرگاه معلی امده بودند جبهه سای عتبهٔ سپهر رتبه گردیده بعطاي خلعت تشریف امتیازپوشیدند وآنچه آورده بودند بمحل عرض رسانیدند پیشکش عادل خان‌که مشتمل بر بیست و یک زنجیر فیل و نفائس جواهر و مرصع آلات بود بهشت لک و پنجاه هزار روپیه و پیشکش قطب الملک از اقسام جواهر و مرصع آلات بدو لک روپیه بها شد ودرین تاریخ کنور رامسنگه و امر سنگه چندراوت و شیر سنگه راتهور که بنابر سببی که در مقام خود گزارش خواهد یافت از لشکر بادشاهزادهٔ والا قدر عالی منزلت محمد سلطان جدا شده بودند بجبهه سائی سدهٔ سلطنت ناصیه افروز عبودیت‌گردیدند (و[۱] سید محمد قنوجی و میر ابراهیم ولد میر نعمان مرحوم و شیخ قطب و نعمت خان هریک بانعام یک هزار روپیه کامیاب نوازش گشت) و بچندي از نغمه سنجان و سرود سرایان پایهٔ سریر گردون مصیر که در فن خود سر آمده و بی نظیر اند برخی از حلی و حلل

---

(۱) بیک نسخه

عطا گردید و بغیر فرقهٔ که نام برده شد به بسیاری از منصبداران و برق اندازان و گرز برداران و بساولان و بجمیع ارباب نغمه و سرود از خلعت خانهٔ جود و احسان پادشاهی تشریفات گوناگون و خلعتهای رنگارنگ مرحمت شد و شب هنگام هنگامهٔ چراغان کنار دریا که بموجب حکم اشرف باهتمام امرای عظام سر انجام یافته بود فروغ افزای انجمن عشرت و شادمانی گشته شب تیره را چهره بهم چشمیِ روز روشن برافروخت و روشندان سپهر را دل از تاب آتش غیرت سوخت از بس پرتو شمعهای خورشید تاب که بر آئینهٔ بلورین آب می تافت چرخ سیماب گون را دل از هوس آب گردید و ماه شب گرد بحکم آنکه درجذب انوار آن لیلة القدر عشرت مانند چراغ پیش آفتاب پرتو نداشت در نقاب خفا احتجاب گزید بپرتو انوار عیش ونشاط بخت سیاه شب چون روزطالع مقبلان روشن گشت وازگلریزیِ شمع و چراغ سطح دریا نمودار صحن چمن وساحت گلشن شد و کشتیهایِ که گماشتهای امرا بفرمان همایون برآنها چوب بندی بطرحهای غریب کرده چراغان نموده بودند با ساز و نقاره و کرنا و فانوسهای رنگین بدیع آئین هریک چون سپهر مکوکب که با چراغ انجم و قندیل ماه و مهر بسیر وگردش درآید بر روی آب جلوه گر شده نظر فریب تماشائیان گردید روز دیگر که بیست و پنجم بود بدستور روز پیش انجمن نشاط مرتب گشته پرتو مراحم شهنشاهانه چهره پیرای حال جهانیان شد و دریں روز فرخنده قریب (۲) یکصد

(۲ ن) پنجاه وهشتکس ازامراو قریب شصتکس ازامراومنصبداران الخ

و بیست کس از امرا و منصب داران بعطای خلعت تشریف امتیاز پوشیدند و راجه نرسنگه کور بعنایت سرپیچ مرصع تارک مباهات افراخت و جعفر ولد آله و ردیخان که فوجدار متهرا بود بمرحمت اسپ نوازش یافته بمحال فوجداری خود مرخص شد (و [۱] از اصل و اضافهٔ محمد بدیع بن خسرو بن نذر محمد خان بمنصب سه هزاری هفت صد سوار و دیندار خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و نصرت خان باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هفت صد سوار و شیخ عبد القوی باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاری سیصد سوار) و میر رستم خان خوافی بمرحمت اسپ و [۲] باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و ملتفت خان باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و فضل الله خان باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سیصد سوار و از اصل و اضافهٔ حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد مهدی اردستانی هر یک بمنصب هزار و پانصدی پنجاه سوار و شیخ نظام بمنصب هزاری پنجاه سوار مباهی گردیدند) و سید بهار بعنایت شمشیر با ساز مینا کار و سید نصیر الدین بمرحمت علم نوازش یافتند و پیشکش قاسم خان مشتمل بر دو زنجیر فیل و نه سر اسپ

(۲ ن) و پانزده کس از عمدهای آستان سپهر مدار باضافهٔ منصب از ذات و سوار مطرح انوار التفات شهنشاه روزگار گردیدند پیشکش الخ

عراقی و ترکی بنظر انور گذشته رتبهٔ قبول یافت و محمد امین خان میر بخشی و دلیرخان و اصالت خان و مرتضی خان و امیر خان و اسد خان (و[2] فیض الله خان) و جمعی دیگر از امرای عظام و عمدهاي بارگاه سپهر احترام پیشکشها از نفائس جواهر و دیگر رغائب و نوادر گذرانیدند و امیر الامرا دیگر باره پیشکشی از جواهر مرصع آلات گذرانید و ظفرخان و فاخرخان چون از منصب معزول شده درسلک دعاگویان دولت قاهره انتظام یافته بودند نخستین بسالیانهٔ چهل هزار روپیه و دویمین بسالیانهٔ سی هزار روپیه کامیاب مراحم پادشاهانه گشتند و غضنفر خان فوجدار میان دو آب چون فوجداری موضع دون ضمیمهٔ خدمت شده بود منصبش باضافهٔ پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار مقرر گردید چون درین هنگام بعرض اشرف رسید که مغول خان حارس قلعهٔ ارک کابل ودیعت حیات مستعار سپرده سعادت خان که حراست حصار شهر کابل باو مفوض بود بمحارست قلعهٔ ارک معین گشته بعنایت ارسال خلعت سر بلند شد و محافظت قلعهٔ شهر از تغیر او بفتح الله خان که از کومکیان آن صوبه بود تفویض یافت و عاطفت پادشاهانه اورا بعطاي خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب دوهزاري هزار و پانصد سوار نوازش فرمود (و[2] منصب رعایت خان که بفوجداری سیوستان از تغیر محمد صالح ترخان منصوب شده بود باضافهٔ هفت صد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر گشت

(۲ ن) بیک نسخه

و الله بیگ خان و عاقل خان که در دکن بودند هر یک از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار مباهی گردید و غیاث الدین ولد اسلام خان مرحوم از کومکیان دکن بخطاب خانی سربلندي یافته خدمت بخشیگری صوبهٔ اورنگ آباد از تغییر میر ابو الحسن باو تفویض یافت و علی‌خان ولد میر موسی مازندرانی بخطاب تشریف خانی و زاهد بیگ ترکمن از کومکیان تهته بخطاب زاهد خانی کامیاب عزت گشتند و از اصل و اضافه افتخار ولد فاخر خان بمنصب هزاري دو صد سوار و احمد بیگ نجم ثانی بمنصب هزاری صد سوار سرافرازی یافتند و سلخ این ماه مبارک اثر سی هزار روپیه بزمرهٔ اتقیا و صالحین و ارباب استحقاق و محتاجین بوساطت صدر الصدور مرحمت گشته برکات مثوبات آن ضمیمهٔ ذخائر حسنات و میامن توفیقات شهنشاه حق آگاه یزدان پرست گردید و روز مبارک یک شنبه موافق غرهٔ ماه تیر مقدم فرخندهٔ عیدفطر مسرت‌پیرا ے خاطر جهانیان گشته آئین عشرت و خوشدلی تازه شد و هنگامهٔ بهجت و خرمي از نو رونق و گرمي پذیرفت خلائق را از اتفاق این عید مسعود در ایام این جشن نشاط آمود مسرت بر مسرت فزود و شاهد معني نور علی نور در نظر اهل بصیرت جلوهٔ ظهور نمود و شهنشاه دین پرور شریعت گستر که بادای فرض صیام و دیگر عبادات مسنونهٔ آن ماه متبرک لازم الاحترام به نیروی توفیق آسماني و قوت تائید ربانی قیام نموده بودند قرین حشمت و جاه بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده اواسط روز بهم عنانئ اقبال و سعادت معاودت‌نمود

و بعد از مراجعت سریر آرای دولت و کامرانی گشته ابواب کام بخشی و کرم پروری بر روی جهانیان کشودند و درین روز خجسته دانشمند خان و فاضل خان و طاهر خان و چند دیگر از عمدها هریک پیشکش از جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی انوار درآورد و راجه رایسنگه راتهور و چندی دیگر از عمدها درخور حال پیشکشها گذرانیدند و عاطفت بادشاهانه طاهر خان و کیرت سنگه واد راجه جیسنگه و عبد الله خان سرائی را هر کدام بمرحمت جمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و دیندار خان را بعطای جمدهر میناکار نوازش نمود و سزاوار خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری سه صد و پنجاه سوار و محمد شریف بکاول بخطاب شریف خانی سر بلندی یافتند و چون شب در رسید چراغانی که هوشدار خان درآن روی دریا محازی عمارت فیض آساس غسل‌خانه بر روی زمین از شمع ترتیب داده بود مسرت افزای خاطر نظارگیان گشته پسند طبع اقدس افتاد و روز دیگر جمعی از امرا و عمدهای بارگاه درخورحال پیشکشها گذرانیدند و پنجاه و پنج کس از بندهای آستان خلافت بعنایت خلعت مباهی گردیدند و شبنگاه بفرمان فرمانروائی ایام دیگر باره چراغان کشتیها بدستوری که قبل ازین شده بود هنگامه آرای انجمن عشرت گردید سوم شوال هوای گلگشت باغ و بستان از بهارستان خاطر ملکوت ناظر شهنشاه جهان سر بر زده باغ آباد خجسته بنیاد توجه نمودند و در اثنای راه نشاط شکار گشته یک نیله گاو بتفنگ صید کردند و شب دران گلشن سرای دولت بسر برده دو طرف شاه نهر را چراغان فرمودند بموجب حکم والا بر طرفی آن نهر فیض بهر لگنهای

میمین گذاشته شمع کافوری بر افروختند تو گفتی اُستاد صنع صفحهٔ
نقره فام آب را بخط شعاعی آفتاب جدول کشیده بود یا در گلزار
همیشه بهار خلد از لب جویبار تسنیم گلهای آتشین دمیده چون
هوای دلکشای آن سرا بستان اقبال ملائم طبع اقدس افتاد روز
دیگر نیز آنجا بساط انبساط گسترده بهجت اندوز بودند و پنجم قرین
سعادت ازانجا عزم معاودت بشهر فرمودند و نخست از باغ سایهٔ
توجه بشکارگاه افگنده نشاط اندوز صید نیله گاو شدند و ازانجا مراجعت
کرده اواخر روز داخل قلعهٔ مبارک گردیدند درین ایام دلیرخان
رخصت جاگیر یافته بمرحمت ده اسپ عراقی و سی اسپ ترکی
سربلند شد و غضنفر خان فوجدار میان دواب بعنایت یک زنجیر
فیل مشمول عاطفت گشته بمحال فوجداری خود مرخص شد
و پیشکش جعفر الدوله فوجدار متهرا و یردیخان دو زنجیر فیل یکی
ازآن جمله با ساز نقره و بیست و سه سر اسپ عربی و عراقی
و ترکی و پیشکش عابد خان مشتمل بر اسپان ترکی و شتران
بختی و دیگر نفائس توران و پیشکش شیخ عبد الکریم تهانیسری
متصدی مهمات چکلهٔ سهرند از قسم جواهر و مرصع الات و یک
زنجیر فیل پیشکش هزبرخان بنظر اکسیر اثر رسیده پایهٔ قبول
یافت و افتخار خان و خواجه عبد الوهاب ده بیدی و جندی
دیگر از عمدها در خور حال پیش کشها گذرانیده و جگت
سنگه ولد مکند سنگه هاده از وطن رسیده جبهه سای سدهٔ
سنیه گردید و بعطای خلعت و دهکدهکی مرصع کامیاب
نوازش شد و سردار خان که در سلک کومکیان صوبهٔ گجرات منتظم

بود بعنایت یک زنجیر فیل سرفرازی یافت و از اصل و اضافه
اسد کاشی بمنصب هزاری شش صد سوار وآقا یوسف بمنصب
هزاری پانصد سوار و سید مسعود بارهه بمرحمت شمشیر با ساز طلا
و داورداد فوجدار اتّك و حکیم صالح شیرازی هریک بعطاي ماده
فیل پلنگ حمله بخطاب ارسلان خانی و عبدالرحیم ولد اسلام‌خان
بخطاب خانی و سی‌کس از بندها بعنایت خلعت و چندی باضافه
مناصب مباهی گشتند و درین هنگام از وقائع صوبهٔ بنگاله معروض
بارگاه جاه و جلال گردید که محمد قاسم مخاطب باهتمام خان که
دیوان لشکر بنگاله و داروغهٔ توپ خانهٔ آن جیش فیروزی بود در
محاربه و پیکار نا شجاع بجوهر مردی و دلاوري نقد جان نثار
کرده سرخ روئی جاوید اندوخت چنانچه شرح این مقدمه بعد
ازین درطی نگارش سوانح شرق رویه رقم زدهٔ کلک حقایق نگار
خواهد گردید گذیبي خدیو بنده پرور عاطفت گستر پرتو التفات
بحال باز ماندهای او افگنده انها را بوظائف عنایت و شرائف
رعایت نوازش فرمودند سیزدهم ماه مذکور که مطابق
سیزدهم ماه تیر بود جشن فرخندهٔ عید گلابی بآئین معهود
مرتب گشت بادشاهزادهٔ کامگار نامدار عالي قدر خجسته شیم
محمد اعظم و نوئینان عظام و امرای والا مقام بدستور مقرر
صراحی هاي مرصع و مینکار پرگلاب و عرق نذده و بهار گذرانیده
مسرت افزاي طبع مبارک خدیو روزگار گردید و جمعي از عمده‌هاي
بارگاه سلطنت پیشکشها کشید درین ایام مهاراجه جسونت
سنگه صوبه دار احمد آباد و قاسم خان فوجدار مراد آباد بعنایت

ارسال خلعت سربلند گشتند و دانشمند خان بعطای جمدهر میناکار با علاقهٔ مروارید وکنور رای سنگه بعنایت خلعت و راجه رای سنگه راتهور بمرحمت گوشوارهٔ مروارید نوازش یافتند و سید بهار بخطاب شجاعت خانی و انعام پنج هزار روپیه سرفراز گشت و چون بعرض اشرف رسید که بزرگ خانم کوچ ظفرخان که صبیهٔ سیف خان مرحوم از بطن عفت نقاب ملکه بانو بیگم بنت غفران پناه یمین الدوله آصفخان بود جهان گذران را پدرود نمود عنایت بادشاهانه ظفرخان و عنایت خان پسرش را بعطای خلعت از لباس کدورت بر آورد و سید اشرف ملازم عادل خان و مترسلین بندیله و جمعی کثیر از بنده های آستان خلافت تشریف مرحمت پوشیدند و چون متصدیان توپخانه بفرمان همایون بجهت این جشن فرخنده انواع ادوات آتش بازیهای غریب دلفریب سامان نموده روبروی عمارت دولت بنیان غسل خانه بر کنار دریا چیده بودند حضرت شهنشاهي بعد فراغ از نماز مغرب در سمت شرقی ایوان غسل خانه که جانب دریاست سریر آرای گشته بنگاه کرم متوجه آتش افروز گرمی آن هنگامهٔ دل پذیر شدند ترا کم ابر دود سپهری دیگر بر روی هوا آشکار کرد و از کثرت شراره خیل ستاره درو نمودار شد برق آتش بدامن سیه خیمهٔ افلاک رسید و از خروش صدای باروت آثار نهیب رعد هویدا گردید فروغ انوار مهتابی کرهٔ خاک را چون جرم قمر منور کرد و سطح مرآت الصفا آب را آئینه رخسار ماه انوار گردانید تو گفتی ماه نخشب از جیب شب سر بر زده یا شام تیره روز را صبح سعادت از افق طالع دمیده هر تیر

هوائی که سوی آسمان میرفت هنگام برگشتن صد عقد پروین بر روی هوا می گسیخت و دامن دامن اختر شب تاب و خرمن خرمن کوکب فروزان ازان میریخت حاصل که از آندم که پیر گردون از برق و تیر شهاب سرگرم شغل آتش بازیست چنین هنگامهٔ دل افروزی بیاد ندارد ٭

وصول خبر مخالفت بادشاهزادهٔ والا تبار محمد سلطان در بنگاله

از سوانح نا ملائم که درین ایام بحسب نیرنگیهای تقدیر روی داده سرمایهٔ کدورت خواطر اولیای دولت و اصفیای سلطنت گردید انکه در خلال این جشن عالم افروز که جهان لبریز عشرت و نشاط وجهانیان کامیاب طرب و انبساط بودند از وقایع بنگاله بمسامع حقایق مجامع رسید که بادشاه زادهٔ بلند قدر عالی نژاد محمد سلطان که با زبدهٔ نوئینان معظم خان و عساکر کیهان ستان چنانچه سبق ذکر یافته باستیصال ناشجاع فتنه سگال معین بودند درحالتی که خان مذکور باقتضای مصلحت با بعضی از جیوش قاهره چهارده کروه پیشتر از اکبر نگر در موضع سوتی اقامت گزیده مشغول دفع اعادی بود و آن بادشاه زادهٔ والا گهر در اکبر نگر با برخی از افواج نصرت اثر این طرف دریای گنگ در مقابل جیش مخالف نزول داشتند با کمال جوهر دانش و هوشمندی و سرمایهٔ علو فطرت و شکوه سربلندی ازانجا که خامیهای جوانیست بافسون فریب ناشجاع ادبار نصیب که نهانی بارسال رسل و رسائل دام تزویر گسترده

در صید خاطر ایشان میکوشید فریفته شده برخی خیالات و امور وهمیه نیز علاوه آن گردیده بیست و هفتم شهر رمضان که جلوس همایون بر سریر سلطنت روز افزون در بیست و چهارم ان روی داده با چندی از نوکران عمدهٔ خود برکشتی نشسته از دریای گنگ عبور نمودند و بعزم موافقت و مرافقت بشجاع پیوسته طریق مخالفت پیمودند و از سنوح این حادثه لشکری که در رکاب آن والاگهر معین بود بهم بر آمده کمال اختلال بحال سپاه ظفر پناه راه یافت و معظم خان بمجرد آگهی بر سنوح این حادثه از سوتی بایلغار خود را بمعسکر شاهزاده رسانیده بتدارک این فتور و ضبط و نسق لشکر منصور پرداخت حضرت شاهنشاهی را از وقوع این قضیهٔ مکروه که چشم زخم این دولت آسمان شکوه بود خاطر مقدس غبار ملالت پذیرفته جبران سانحه و حل آن معضله را بلطایف عون و امداد ایزد کارساز که همواره کام بردار این سلطنت جاوید طراز است حواله فرمودند و بمعظم خان یرلیغ رفت که بمظاهرت بخت فیروزی مند و نیرنگسازی اقبال ابد پیوند مستظهر بوده سررشتهٔ ثبات و استقلال ازکف نگذارد و افواج بحر امواج را گرداوری نموده همت بر انصرام آن مهم گمارد که عنقریب پس از انقضای ایام جشن جهان پیرائی و فراغ از نظم و نسق مهمات سلطنت و جهانکشائی رایات عالیات نیز از مرکز خلافت بدانصوب نهضت خواهند گزید و تفصیل این وقائع و سرانجام این احوال در مقام خود مبین و و مشروح سمت گزارش خواهد پذیرفت *

دستگیر شدن بیشکوه ادبار پژوه بسعی کار کنان قضا و قدر در دست جیون زمیندار دادر [۲]

سبحان الله اقبال خصم افکن دشمن شکار خدیو جهان را طرفه خاصیتی است که صید از دام جستهٔ او بهٔ نیروی تکاپوی گریز از چنگ صیاد قضا ایمن نیست و نخچیر رم خوردهٔ اورا بپایمردي صحرا نوردی و دشت پیمائی رهائی از کمند بلا ممکن نی زخمی تیغ ابدار صولتش اگرچون مرغ نیم بسمل گامی چند بپای اضطراب بهر طرف پوید آخر از پا در آید و هزیمت خوردهٔ جیش سطوتش اگرچند روز از جهان پر فریب و سپهر غدار فرصت یافته راه چاره جوئی سپرد عاقبت در بوادي ادبار پای امیدش بسنگ ناکامي بر آید همانا روزکار با این دولت پایدار در ازل عهد بسته که تا دشمنان بد فرجام اعداي تیره سرانجام را سر بطوق گرفتاري نیارد سر آمایش و ارام نخارد و تا مدعیان باطل ستیز و محال جویان فتنه انگیز را دست بسته بدست قهرمان جلال این بهین مظهر اقبال نسپارد دست از کوشش و اهتمام بر ندارد آری سعادت مندی را که ایزد توانا از خلق جهان برگزیده برتبهٔ والای طلب خویش سر بلندی دهد و ذات قدسی خصالش را بتشبیه ذات بیهمال خویش رتبهٔ ارجمندی بخشد ساحت حریم و حشمتش کي غبار آلود نقص شراکت اغیار پسندد و رخنه گران مملکتش را کجا مجال افساد و فتنه سازي

(۲ ن) دهادهر

و فرصت دعوی همسري و انبازی دهد از بدائع شواهد صدق این
مقال درین اوقات خجسته فال گردنداري دارا بشکوه رمیده بخت
برگشته اختر است در موضع دادر بحسن سعي جیون زمیندار ان
بوم و برتبیین این کلام و تفصیل این مقدمهٔ دولت پیرا از اغاز تا
انجام آنکه آن بد عاقبت تیره ایام بعد از جنگ اجمیر و هزیمت
یافتن از موکب عالم گیر یکبارہ سلک جمعیتش از هم گسسته و
پشت همت و شوکتش شکسته پریشان حال و بي پر و بال بصوب
گجرات رهگرای وادي آوارگی و نکال گردید که شاید دران حدود
چند روز بجبر حال پر اختلال خود پرداخته کار خویش را چاره و
تدبیري اندیشد و درین رجوع با او از عمدها و سرداران همین
فیروز میواتي بود با ده دوازده سوار غارت زدهٔ بی سامان و اگرچه
دران روز که شب هنگام آن هزیمت یافت بنابر احتیاط و پیش
بیني اهل حرم خود را بر عماریهای فیلان سوار کرده با خزانه و طلا
آلات و نقره آلات و کارخانهاي ضروری که بر فیلان و شتران و استرها
بار بود از اواسط روز بر کنار تالاب اناساگر دور از جنگ گاه بازداشته
بود و جوقی از سوار و پیاده با آنها گذاشته که اگر شکست روی دهد
خود را بآن ها رسانیده بجمعیت و سامان راه فرار سپارد لیکن درآن
وقت از غایت رعب و دهشت و خوف و وحشت خبری ازآن‌ها
نگرفت و بهیچ خبر هیچ کس ملتفت نگشته از طرفی بدر رفت
و خواجه معقول خواجه سرای معتمد قدیمی او که ناظر حرمش
بود چون مشاهدهٔ آثار شکست و برهم خوردگي لشکر نکبت اثر او
گردید دید که عساکر قاهرهٔ بادشاهي غلبه و استیلا یافته بلشکرگاه

او ریختند و بقتل و غارت پرداخته نزدیک بتالاب رسیدند و ازآن
تیره بخت هزیمت نصیب خبری نرسید فرار اورا متیقن شد
و پردگیانش را ازآن آشوب گاه فتنه بسمت کوهستان کشید و ازمیان
کوه و دره راهی سر کرده دوازده فیل که زوجه و صبیه و سائر عوراتش
در عماری ها برآن فیلان سوار بودند بپرده داری ظلمت شب بصد
کوشش و تعب با معدودی از خواجه سرایان و پیادها بدر برد و
جمعی که بحراست آنها گذاشته بود متفرق شده هیچکس همراهی
نکرد بلکه نخست همان واقعه طلبان آشوب جو درآن تاریکی بروفراهم
آمده بودند بتاراج پرداخته دست جسارت بنهب و غارت برآوردند
چنانچه قطارهای اشتران را که اشرفی برانها بار بود راجپوتان که
بمحافظت آنان گماشته بود و در نواحی اجمیر وطن داشتند پیش
انداخته بجانب اوطان خود شتافتند حاصل که از خزانه و اسباب
و کارخانجات و دواب هیچ باو نرسید و اکثر بتاراج حادثات رفت و آن
وخیم العاقبت و اهل حرمش که تمام آن شب و روز دیگر هریک
از طریقی راهی فرار سپرده بودند وآخر روز بعد از هشت پاس
با یکدیگر ملحق شدند و بعد از ساعتی توقف دیگر باره بهمان
سرعت و سراسیمگی روان گردیده سرگشته و حیران و غارت زده و
پریشان گامی بنا کامی میزدند القصه آن رمیده بخت تیره روزگار
بپای مردی فرار درعرض هشت نه روز بنواحی گجرات رسید و
چون امرا و کومکیان آنصوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علاقهٔ
اُمید ازو کرده دل بدولت خواهی خدیو جهان نهاده بودند وباخود
قرار این معنی داده که اگرآن آوارهٔ کشور دولت و راندهٔ اقلیم

عافیت قصد داخل شدن شهر کند اورا راه ندهند بنابرین سردار
خان ازبندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان آنصوبه
انتظام داشت ازسعادت منشی ونیک سرانجامی باداى حق عبودیت
وخدمت گذاری موفق شد و باجمعی متفق وهم داستان گشته سید
احمد برادر سید جلال بخاری را که دارا بیشکوه حاکم گجرات کرده بود
دستگیر نموده مقید ساخت و باستحکام قلعه و بندبست شهر
پرداخته آمادهٔ ممانعت و مدافعت گردید دارا بیشکوه بعد از اطلاع
برین معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به پرگنهٔ کری که هشت
کروهی گجراتست رفت و آن جا بکانجی کولی آنجا برده ازو
اعانت و امداد خواست کانجی با اتباع خود همراه شده اورا بحدود
ولایت کچه برسانید و ازان جا مراجعت نمود و در اثنای این احوال
گل محمد نام یکی از نوکرانش که او را فوجدار بندر سورت کرده بود
با پنجاه سوار و دو صد پیادهٔ بندوقچی باو ملحق گشته همراه شد و
چون بکچه رسید راجهٔ انجا که هنگام آمدن او بگجرات مسافت بعیدی
باستقبال بر آمده انواع خدمت و همراهی بظهور رسانیده بود چنانچه
سابق ذکر یافت دختر خود نامزد پسرش کرده این نوبت در کمال
بیگانگی پیش آمد و باو برنخورد لهذا بیش ازدو روز آنجا توقف نکرده
بعزم حدود بهکهر روانهٔ پیش شد و چون بکنار دریای سند رسید فیروز
میواتی که ازبهبودکار آن تیره روزگار نومید گشته بوی خیر از اوضاعش
نمی شنید و سیمای فرخی و بهروزی در ناصیهٔ احوالش نمی دید
ازعاقبت بینی و مصلحت گزینی دل از همراهی او بر گرفته با
همراهان خود راه مفارقت پیمود و از نیک اختری و سعادت یاوری

عازم استلام درگاه خلائق پناه گردید و آن سیه روز فتنه اندوز از دریای سند گذشته بولایت چاند خان (۱) رسید آن گروه باو بمخالفت پیش آمده دست بغارت و رهزنی کشودند و در صدد گرفتن او نیز بودند چون هنوز جمعی با او مانده بودند بجنگ و کوشش بسیار از چنگ آنها رهائی یافته بولایت مکسیان رفت و میرزای مکسی که سرخیل آن قوم و مرزبان آن حدود بود اورا استقبال کرده بوطن خود که ازانجا تا قندهار ده دوازده منزل است برد و از راه موافقت پیش آمده قدومش را باحترام تلقی نمود و اظهار اخلاص و هوا خواهی و تقبل امداد و همراهی کرده متعهد گشت که بدرقه کرده او را بسرحد قندهار رساند ازانجا که آن رمیده بخت بی دولت را ایام مهلت منقضی گردیده روزگار حیاتش بسرحد انتها رسیده بود و کارکنان تقدیر بمقتضای مصلحت نظام کل اسباب گرفتاری و مواد نگونساری او آماده کرده بودند قبول این معنی ننموده بتدابیر سابقهٔ معرفتی که باملک جیون زمیندار دادر داشت گمان موافقت و هوا خواهی باو برده بموجب مضمون • مصرع •

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود • روی عزیمت بسرحد دادر نهاد باین خیال خام که روزی چند انجا از محنت سفر و تعب راه آسوده شده ببدرقهٔ امداد و همراهی او خود را بقندهار رساند • نظم •

اجل راه سرکرد و افتاد پیش • کشان سوی دام نقاصید خویش

تماشائیان قضا و قدر • بر آورده از روزن غیب سر

(۱ ن) جاندبان

همی رفت شادان و دامن کشان * کشیده قضا تیغ کین بر فسان
القصه طالع بدشگون و بخت سیه روزگار عنان ادبارش گرفته بحدود وطن
ملک جیون که مهبط کوکب آمال و آخرین منزل اقبال او بود رسانید
و چون پیشتر رقیمهٔ مشعر بآمدن خود بآن صوب نوشته بود و او را
ازین معنی اطلاع داده ملک جیون ایوب نام افغانی برسم استقبال
فرستاد و در حالتی که دارا بیشکوه داخل حدود زمینداری او شد
ایوب مذکور رسیده همراه گردید چون بیک کروهی وطن ملک
جیون رسید ملک برآمده باو ملاقی گشت و درین وقت هنوز داخل
وطن او نشده بود زوجهٔ آن خسران مآل که بعد از فرار اجمیر عارضهٔ
سل بهمرسانیده درین مدت بیمار بود و روز بروز کوفتش می افزود
مرحلهٔ هستی طی کرده بسر منزل فنا پیوست دارا بی شکوه را
از حدوث این سانحه کمال اندوه و ملال دست داده جزع و بیتابی
بسیار نمود و ماتم‌زده و سوگوار نعش او بر داشته بوطن ملک جیون
آورد و چون آن عورت وصیت کرده بود که نعش او را بهندوستان
فرستند بعد از دو روز خواجه معقول ناظر را همراه تابوتش کرده
روانهٔ هندوستان نمود که بلاهور آورده در مقبرهٔ زبدة السالکین میان
میر که آن بطلان پژوه تهمت مریدی او بر خود بسته بود مدفون
سازد و چون درین اوقات او را اختلالی در رای و فتوری در شعور
روی داده و سررشتهٔ تدبیر ناقص از کفش رفته این معنی علاوهٔ
بیدانشی فطری و باطل اندیشی ذاتی او شده بود اعتماد بر اظهار
اخلاص و هوا خواهی ملک جیون کرده حزم و دوربینی را کارنه بست
گل محمد نوکر خود را که جوانی سپاهی کارآمدنی بود با قریب

هفتاد سوار خوب که بغیر ازان لشکر و سپاهی دیگر نداشت و باستظهار همراهی آن معدود تا اینجا رسیده بود همراه نعش زن کرد و خود با چندي از خواجه سرایان و خدمتگاران آنجا مانده قرار داد که چند روز دیگر اقامت نموده از ماتم برآید و بعد ازان متوجه قندهار شود چون ملک جیون از کار روائي و مصلحت شناسي صلاح کار خویش در دستگیر ساختن آن فتنه اندوز فساد اندیش دیده بود و بیقین میدانست که اگر او را از محال زمینداري خود راه دهد و در رفتن قندهار امداد و همراهی نماید عنقریب دستخوش نائرهٔ قهر و غضب و مورد باز پرس و عتاب خسرو مالک رقاب خواهد گردید لهذا انتهاز فرصت نموده صبح بیست و نهم ماه مبارک رمضان این سال که دارا بیشکوه ازانجا کوچ کرده داعیه سمت قندهار داشت با اتباع و مردم خود بر سر راه او آمد و آن تیرهٔ اختر بر گشته بخت را با سپهر بیشکوه پسرش دستگیر نموده و حقیقت حال با بهادر خان و راجه جیسنگه که با افواج قاهرهٔ بادشاهی راه تعاقب آن بد عاقبت می سپردند و درین وقت بآن حدود نزدیک رسیده بودند و همچنین بباقر خان فوجدار بهکهر نگاشت باقر خان بمجرد وزود نوشتهٔ ملک جیون این مقدمه را بدرگاه خلائق پناه عرض داشت نموده با رقیمهٔ ملک جیون مصحوب مسرعان بجناب والاي خلافت فرستاد و این مژدهٔ دولت افزاي بیست و یکم ماه فرخندهٔ شوال بمسامع جاه و جلال رسید حضرت شهنشاهی بعد از مطالعهٔ عرضداشت باقر خان و نوشتهٔ ملک جیون باظهار اینخبر میمنت اثر سامعه افروز ایستادهای پایهٔ اورنگ اقبال گردیدند لیکن ازانجا که شیمهٔ قدسیهٔ

آن تربیت کردهٔ ایزدي و دست پروردهٔ سعادت سرمدي است که نه از وقوع صعاب امور و شدائد مهمات آثار دلتنگی و ملال بر چهرهٔ وقار آن حضرت ظاهر میشود و نه از حدوث مقدمات طرب بخش مسرت فزا امارات فرح و شادمانی و علامات بشاشت و کامرانی در بشرهٔ همایون مشاهده میگردد از وصول این خبر بهجت پیرا و مژدهٔ عشرت آما از جا در نیامده از کمال حوصلهٔ خدا داد و متانت و وقار ذات قدسی نژاد مورد نشاط و مغلوب انبساط نگشتند و به تکرار و تذکار آن زیاده توجهی نفرمودند چنانچه حکم بنواختن شادیانه نیز صادر نگردید تا آنکه بعد از چند روز دیگر که خبر رسیدن بهادر خان بدادر و بدست آوردن آن باطل پژوه فتنه گر رسید بنابر مصلحت اعلام عامهٔ خلائق که بعضي ازانها را در وقوع این معنی شائبهٔ شکی مانده بود باشارهٔ والا شادیانهٔ اقبال بنوازش آمد بالجمله بهادر خان بعد از وصول نوشتهٔ ملک جیون از جای که بود ایلغار کرده خودرا بدادر رسانید و ان خسران پژوه را با سپهر بیشکوه بقید ضبط و تصرف آورد و ملک جیون را همراه گرفته با راجه جیسنگه و سائر جنود فیروزي بر جناح سرعت روانهٔ بهکهر شد و عنقریب سرانجام حال آن بد فرجام درین سعادت نامهٔ بدائع ارقام گزارش یافته دیده وران هوشمند ازان کامیاب عبرت و آگهی خواهند گردید اکنون کلک حقایق نگار سوانح حضور لامع النور رفته تتمه وقائع ایام جشن جلوس مبارک را از جاي که گذاشته بود بر صفحهٔ بیان مرقوم میسازد بیست و دوم شوال سید محمدعلی حاجب بیجاپوري از جانب عادل خان یکعقد مروارید و یک انگشتری الماس که زیاده از پنجاه هزار روپیه ارزش

داشت برسم پیشکش گذرانید و تقربخان الماسی که بدرهٔ هزار روپیه قیمت باشد باسه اسپ عراقی پیشکش نمود و روز دیگر جعفرولد الهوردیخان از متهرا رسیده احراز دولت ملازمت نمود و بمرحمت خلعت مباهی شد و درین ایام رای عالم آرا اقتضای آن کرده بود که گوهر درج حشمت اختر برج عظمت بادشاهزادهٔ والا نژاد فرخنده شیم محمد معظم را که مدتی از شرف ملازمت کیما سعادت محروم بودند از دولت آباد فیض بنیاد بپایهٔ سریر گردون مصیر طلب فرموده یکچند آن والا تبار سعادت پیوند را در پیشگاه عز وجلال کامیاب دولت حضور و بهره‌مند سعادت خدمت لامع النور دارند لهذا زبدهٔ امرای عظام امیر الامرا را از تغییر آن غرهٔ ناصیهٔ حشمت و بختیاري بصوبه داری دکن سربلند ساختند و بیست و چهارم ماه مذکور او را بعنایت خلعت خاص و خنجر خاصه باعلاقهٔ مروارید و سپر با ساز مرصع و ماده فیل و بیست اسپ ازانجمله ده راس عربی و عراقی یکی باساز طلا مشمول مراحم گوناگون ساخته مرخص فرمودند و عقیدت خان مهین پسر خان مذکور بمرحمت خلعت و اسپ عراقی باساز طلا و ابو الفتح و بزرگ امید دو پسر دیگرش هریک بمرحمت جمدهر مینا کار با علاقهٔ مروارید مباهی شده با پدر مرخص گشتند و حکم والا صادر شد که عقیدت خان از تغییر عاقل خان بحراست قلعهٔ ارک دولت آباد قیام نماید و خان مذکور به پیشگاه حضور آید و سید محمد علي سفیر عادلخان بعطای خلعت و انعام پنج هزار روپیه و محمد ناصر حاجب قطب الملک بعنایت خلعت و اسپ عراقی و انعام پنج هزار روپیه سرفرازگشته رخصت انصراف یافتند و مصحوب

حکیم محمد حسین گیلانی فرمان مرحمت عنوان با خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید و دهکدهکی الماس گرانبها برای سرفرازی عادلخان مرسل شد و فرمان عاطفت نشان با خلعت خاص و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید برای قطب الملک ارسال یافت و بیست کس از امرای دکنی تشریف عنایت پوشیده با آن عمده نوئینان مرخص گردیدند و یرلیغ عاطفت پارا بنام قرهٔ باصرهٔ سلطنت و اقبال پادشاه زادهٔ محمد معظم طغرای نفاذ یافت که پس از رسیدن امیر الامرا با وزیر خان که در خدمت آن بادشاهزادهٔ عالیقدر کامگار بود متوجه کعبهٔ حضور گردند و مرحمت پادشاهانه سرپیچ مرصع گرانبها برای آن درة التاج خلافت و جهانبانی و خلعت خاصه جهت وزیر خان مرسل گردانید و از امرای کومکی دکن راجه رایسنگه سیسودیه و سرافراز خان و خان زمان و چهل کس دیگر از عمدهاي آن صوبه بعنایت ارسال خلعت قامت امتیاز افراختند و درین هنگام فیروز میواتی از نوکران بیشکوه که چنانچه مذکور شد در کنار آب سند ازو جدا شده بود برهبری سعادت بدولت آستان بوس رسیده ظلمت زدای اختر طالع گردیدو بعنایت خلعت و شمشیر و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار مشمول نوازش یافت بیست و پنجم چون روز وزن ششم سال شمسی از عمر گرامی تازه نهال ریاض سعادت و بخت مندی نوگل حدیقهٔ دولت و سربلندی شاهزادهٔ و الانژاد خجسته شیم محمد اعظم بود آن بادشاه زادهٔ گران قدر بعنایت سرپیچ مرصع و خنجر خاصه با علاقهٔ مروارید و پنج سر اسپ از طویلهٔ خاصه

ازانجمله دو راس عراقی یکی با زین و ساز مینا کار و دیگری باساز
طلا مورد انظار عاطفت گردیدند و درین ایام سید جعفر مهین
خلف سید جلال بخاری که بجای پدر صاحب سجادهٔ آن سلسله
است بعنایت ارسال خلعت بهره اندوز عزت گردید و شجاع خان
بقلعه داری چناده از تغییر خواصخان وعبد الرحیم و لد اسلام خان
مرحوم بخطاب خانی سرفراز گشتند و پیشکش بهرام ولد نذر محمد
خان و بهگونت سنگه هاده از کومکیان دکن و خواصخان و چندی
دیگر از عمدها بنظر قدسی اثر در آمد و بعرض بار یافتگان پیشگاه
عزت رسید که میادتخان برادر اسلام خان مرحوم باجل طبیعی
روزگار حیاتش بسر آمد و اقاعلی سمنانی مخاطب بامانت خان
بموت مفاجات در گذشت بیست و هشتم طبع اقدس پایه افزای
اورنگ جهانداري بنشاط شکار وسواری رغبت نموده بیرون دارالخلافة
توجه فرمودند و در شکار گاههاي نواحی شهر آهوی چند بتفنگ
صید نمودند و سلخ ماه مذکور عزم سیر اعزاباد از خاطر فیض بنیاد
سر بر زده عنان توسن اقبال بآن گلشن سرای دولت و کامراني
انعطاف یافت و درین روز فضل الله خان ولد سیادت خان را با
برادر خردش و همچنین صفی خان و عبد الرحیم خان و عبد
الرحمن پسران اسلام خان مغفور را که برادر زادهای آن مرحوم اند
خلعت عنایت نموده از لباس کدورت براوردند و روز دیگر جعفر
فوجدار متهرا را بمرحمت خلعت خاصه نواخته بان صوب مرخص
ساختند و دوم ذي قعده قرین سعادت لوای معاودت بشهر افراختند
پنجم ماه مذبور عرضه داشت بهادر خان بجناب خلافت رسید مبنی

بر اینکه بعد از استماع خبر گرفتاري دارا بیشکوه با راجه جیسنگه و
سائر افواج قاهره نهم شوال از نواحی بهکهر گذشته باوجود شدت
حرارت هوا و بادهای سموم جانگزا که در انحدود میوزد هرروز مسافت
بعیدي طی کرده خودرا بدادر رسانیده است و دارا بیشکوه را بدست
آورده متوجه حضور پرنور گردیده بعد از وصول این عرضه داشت
منشور مرحمت و نوازش بنام راجه و خان مذکور شرف صدور یافته
با خلعت خاص جهت هردو مرسل گشت و درین ایام عاطفت
خسروانه معظم خان و سائر امرای عظام و مجاهدان ظفر اعتصام را
که در سمت بنگاله بودند و جعفرخان صوبه دار مالوه و خلیل الله
خان صوبه دار پنجاب و دیگر صوبه داران و عمدها و امرای
اطراف را بتشریف عزت و مباهات نواخت و مهابت خان
صوبه دار کابل را بارسال خلعت و شمشیر با ساز مرصع مورد انظار
نوازش ساخت و داؤد خان صوبه دار پتنه بارسال خلعت و شمشیر
و سید سالار خان بمکرمت اسپ عراقی و زنبهاجی دکنی بعطای
شمشیر مباهي گردیدند و شهامت خان بفوجداري غزنین از تغییر
شمشیر خان منصوب گشته باضافهٔ هزار سوار بمنصب سه هزاري
دو هزار سوار سرفراز شد و چون بعرض اشرف رسید که فتح الله خان
ولد سعید خان بهادر مرحوم که حارس حصار شهر کابل بود باجل
طبیعي درگذشت سعید خان برادر او که در سلک کومکیان آنصوبه بود
بجای او منصوب شده باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزار و پانصدي
دوهزار و پانصد سوار مورد نوازش گردید و سید نصیر الدین بخطاب
خاني و عنایت یکزنجیر فیل و جمال بیجاپوري بخطاب خاني و

مرحمت علم و عنایت میانه بخطاب میانه خاني و عطای علم و فرهاد بیگ علیمرد انخان بخطاب فرهاد خانی و بمرحمت فیل سرفرازي یافته مامور گشتند که خزانهٔ عامره که از پیشگاه حضور لامع النور برای تنخواه مواجب سپاه بنگاله مقرر گشته بود بآنجا رسانند و منک جیون زمیندار دادربجلدوي دولت خواهی و حسن خدمتی که در گرفتن دارا بیشکوه ازو بتقدیم رسیده بود بعنایت ارسال خلعت و منصب هزاري دوصد سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب مراحم شهنشاهانه گردید چون بعرض همایون رسیده بود که قابلخان منشی ارادهٔ گوشه نشینی دارد عاطفت بادشاهانه او را بمسالیانه پنجهزار روپیه موظف ساخت و پیشکش مهاراجه جسونت سنگه مشتمل بر نفائس جواهر و مرصع آلات بنظر قدسی برکات رسیده زیور قبول یافت و چون محجوبهٔ نقاب عفت مخدرهٔ قباب عصمت نوازش بانو بیگم زوجهٔ کریمهٔ شاهنواز خان برای سرفرازي خویش التماس قدوم میمنت لزوم اشرف بمنزل خود نموده بود حضرت شاهنشاهی بجهت افتخار و مباهات آن بانوی حمیده صفات هشتم ماه مذکور سایهٔ سعادت بمسکن او افگنده ساعتی چند بنور حضور فروغ بخش آن کاشانه بودند و نعمت خاصه آنجا تناول فرمودند و آن عفت دثار رسم پای انداز و نثار و شکر مقدم خدیو روزگار بجا آورده پیشکشي از جواهر و مرصع آلات و دیگر نفائس گذرانید و آخر روز بدولت خانهٔ معلی قرین سعادت معاودت نمودند و درین اوقات بمناسبت موسم برشکال بجمیع عمدهای بارگاه اقبال بقدر تفاوت مراتب خلعت بارانی مرحمت شد و عبد الرحمن

بن نذر محمد خان بمرحمت سرپیچ مرصع تارک مباهات افراخت و راجه رایسنگه را تهور بعنایت دهکدکهی زمرد نوازش یافت و بسیاري از بندهای عتبهٔ خلافت بعطای خلعت سرفراز گشتند هفدهم نامدار خان از مالوه رسیده بتقبیل سدهٔ سینه فائز گردید و بعنایت خلعت تشریف مباهات پوشید و درین ایام باقتضای رای عالم ارای راجه را جروپ با فوجی از عساکر ظفر اثر بکوهستان سری نگر که پرتهی پت زمیندار آن ازکمال کوته اندیشی و نا عاقبت بینی سلیمان بیشکوه را در ولایت خود جای داده حمایت و نگاهداشت او را بیهوده سعی مینمود تعیین یافت که آن بیغوله نشین دیواخ ضلالت را بلطائف وعد و وعید بیم و امید داده بحسن تدبیر آن شعبهٔ دوحهٔ خصومت و عناد را که وجود بی سودش مثمر تواید فتنه و فساد بود ازان کوهستان برآرد و اگر زمیندار مذکور بموعظه و پند متنبه نگشته در نگاهداشتن آن باطل بیحاصل اصرار نماید ولایت اورا پی سپر افواج جهانکشا ساخته همت بر استیصالش گمارد و از نوشتهٔ وقائع نگاران ممالک شرق رویه بمسامع حقائق مجامع رسید که اله وردیخان را که بمقتضای ضعف طالع و سرنوشت بد همراهی ناشجاع فتنه پژوه بیخرد اختیار کرده بود آن ستم کیش جور اندیش را بتیغ بیداد از هم گذرانید مجملی از کیفیت حال خان مذکور آنکه در عهد سلطنت اعلی حضرت صوبه دار پتنه بود و دران اوقات که بواسطهٔ سنوح عارضهٔ آن حضرت و سوء تدبیرات داراب شکوه خبرهای شورش انگیز ملک آشوب باطراف و اکناف مملکت رفت و ناشجاع را هوای خود

سري در سر افتاده قدم از حد خود فراتر نهاد و بعزم دعوي ملک
و سلطنت از بنگاله بر آمده بر سر پتنه لشکر کشید خان مسطور از
تبه رائي و مصلحت ناشناسی صلاح کار در گرویدن باو دانسته پتنه
را بي ایستادگی و ممانعت بتصرفش داد و از غلط اندیشی کمر
اطاعت بموافقت ومتابعت آن ناسزاوار دولت بسته دل برهمراهي
و دولت خواهي نهاد و ناشجاع اورا معزز و محترم داشته خان
بهائي میگفت و در جمیع امور بکنکاش و صوابدید او عمل میکرد
و چون بعزیمت اکبرآباد از پتنه بصوب بنارس روان شده دربهادرپور
چنانچه در اوائل این صحیفهٔ اقبال برسم اجمال سمت گزارش یافته
با عساکر بادشاهی که بسرداری سلیمان بیشکوه بمدافعهٔ او معین
شده بود جنگ کرد و هزیمت خورده برگشت خان مشار الیه
موافقت ورزیده به بنگاله همراهش رفت و با او می بود و درزمان
سلطنت و استقلال و ظهور نیر عظمت و جلال حضرت شهنشاهي
که آن ناسپاس فتنه سگال دوم بارهٔ باندیشهٔ فاسد و خیال محال
بالهآباد آمده چهرهٔ بخت خویش بناخن کفران نعمت و حق
نا شناسی خراشید و باموکب نصرت پیرا صف آرا گردیده نیز همراه
آن باطل ستیز بود چنانچه پیشتر گزارش یافته بعد از هزیمت یافتن
او دگر بارهٔ رفیق طریق فرار و هم عنان سلک ادبار گشته به بنگاله
رفت لیکن درین مرتبه چون از سیمای حال آن بیدولت برگشتهٔ
اقبال نشان و خامت عاقبت و سوء مآل لائح وهویدا میدید و آثار
فرخي و بهروزی از چهرهٔ کارش در نمی یافت ازو نومید گشته ازروی
مدارا روز مي گذرانید و درین وقت که ناشجاع فتنه پرور از قرب

وصول عساکر قاهره باکبرنگر تاب ثبات و مقاومت در خود ندیده
ازآنجا بثانده میرفت چون ارادهٔ مفارقت و عدم رفاقت از ناصیهٔ
حالش تفرس نموده بود بفتوای بیدانشي و جور اندیشي واغوای
جمعی از مفسدان فتنه انگیز اورا باسیف الله خان پسر کوچکش
بقتل رسانیده تحصیل این وزر و وبال را نیز ضمیمهٔ خزي و نکال
خویش گردانید چنانچه تفصیل این مقدمه بعد ازین در طي
نگارش سوانح بنگاله و گزارش احوال ناشجاع بد فرجام مرقوم کلک
حقائق ارقام خواهد گردید *

بنای حصار دولت اثار شیرحاجی بر دور قلعهٔ معادت بنیاد مستقرالخلافة اکبراباد

ازانجاکه مهندس بنیان ایجاد و معمار حصون سبع شداد کاخ
والای این دولت ابدی بنیاد را برای تشئید قواعد ملک و ملت
و تاسیس مبانی حشمت و جلالت باوج رفعت و اعتلا افراخته رونق
کهن سرای دهر وآبادی دیرین بناء جهان بحسن تدبیر گیتي آرای
این زینت افزای سرای آفرینش منوط و مربوط ساخته لاجرم
همواره همت بلند جناب در حصانت و رصانت حصن دین و حصار
دولت مصروف میدارند و پیوسته اهتمام راي رزین و عقل متین
بر استحکام بنای مملکت و جهانداری و ترصیص ارکان ابهت و
نامداری میگمارند مؤید این کلام دربن خجسته ایام احداث حصار
شیر حاجي است بر دور قلعهٔ مستقر الخلافة اکبرآباد و چون آن
قلعهٔ دولت اساس فلک مماس که حضرت علیین مکانی عرش

آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه بنا کرده‌اند از معظمات قلاع منیعه و حصون رفیعه مملکت سپهر فسحت هندوستان و مرکز و مقر این سلطنت گردون نشان است و ازان عهد همایون تا این زمان سعادت مقرون از بس بنفائس ذخایر از زر و جواهر مشحون گشته رشک افزای بحر و کان است و اکثر اسباب شوکت و ابهت این دولت ابد مدت دران میباشد و قبل ازین فصیل که بلسان اهل عرف شیر حاجی گویند نداشت لهذا درین هنگام سعادت انجام که قواعد خلافت و اقبال از قوائم اورنگ حشمت و جلال خلیفهٔ زمان بتازگی مشید گردید و جهان پیرا از پرتو دانش و تدبیر شهنشاه عالمگیر رونق و جوانی از سر گرفت رای عالم آرای که زینت بخش معمورهٔ هستی است چنان اقتضا نمود که آن قلعهٔ مبارکه را باحداث حصار شیر حاجی استحکام بخشند و حکم لازم الانقیاد بناظمان مهمات مستقر الخلافة اکبراباد صادر شد که حصاری استوار از سنگ سرخ فتحپور بران وتیره که در قلعهٔ مذکور بکار رفته است بنا کرده در اتمام آن کمر سعی و اهتمام بر میان بندند و شب سه شنبه پانزدهم ذی قعدهٔ این سال فرخ فال که واقفان اسرار تنجیم برای آن بنای آسمان شکوه همایون آثار ساعت اختیار کرده بودند بفرخندگی و مبارکی آنرا اساس نهادند از جانب دریا ارتفاع دیوار بنابر پستی زمین دوازده ذرع و فاصله تا دیوار قلعه شصت ذرع و عرض دیوار پنج ذرع و از دیگر جوانب که زمین رفعت داشت ارتفاع دیوار هفت ذرع و فاصله تا دیوار قلعه نیز هفت ذرع و عرض دیوار چهار ذرع و خندق در بیرون

شیر حاجي مقرر شد و پنج دروازه که هر ایک باب الابواب دولت و سعادتست بران حصار میمنت انوار قرار یافت از انجمله سه دروازه روبروی دروازهٔ هتیه پول و خضری و اکبري و یکی بر سمت یمین دروازه که در جانب شاه برج است و دیگري بجانب دریا محاذي دروازهٔ خردي که درته جهروکهٔ مبارک است و کنگره و سنگ انداز بدستور قلعهٔ مبارکه معهود گردید بالجمله بفرمان شهنشاه دین پناه معماران خبرت آئین صاحب مهارت و استادان فن عمارت دست کوشش با فراختن آنحصار و پرداختن آن بنای سپهر آثار کشوده صنعت طرازي و کار نامه پردازي بکار میبردند و خارا شکافان آهنین چنگ قوي بازو و سنگ تراشان فولاد دست فرهاد نیرو داد استادی و هنر وری داده بنوک الماس تیشه نام کوهکن از صفحهٔ ایام می ستردند و باهتمام تمام و تاکید و قدغن عظیم هر روز خلقي کثیر و فرقهٔ انبوه کار میکردند تا آنکه در عرض مدت سه سال صورت اتمام و پیرائه انجام یافت *

جشن وزن قمری سال چهل و دوم

درین اوقات سعادت مناط که جهان کامیاب عیش و نشاط و عالم لبریز عشرت و انبساط بود بزم آرایان دولت قاهره جهانیان را بورود فرخنده جشني تازه صلا دادند و انجمن پیرایان حشمت باهرهٔ بارگاه سلطنت را بتازگی آذین مسرت و کامراني بسته ابواب طرب و خرمي بر روي عالمیان کشادند یعني جشن وزن قمري سال چهل و دوم از عمر کرامت قرین شهنشاه فلک قدر

خورشید نگین در رسیده بهجت افروز روزگار گشت و بیست و سیوم ذي قعده موافق بیست و دوم امرداد آن بزم خجسته و مجلس همایون صورت انعقاد پذیرفته بعد از انقضاي چهار گهري از روز مذکور در محفل سعادت اساس غسلخانه میزان دولت از شکوه عظمت و جلال اورنگ نشین کشور اقبال گران سنگ گردید و وزن مسعود بآئین مقرر وقوع یافته آن پیکر قدسي و عنصر قدوسی که ترازوی زور بازوي خرد از سنجیدن بار قدرش قاصر است بطلا و نقره وسائر اشیاء معهوده سنجیده شد و ارباب استحقاق و نیازمندان کوی احتیاج را از وجوه آن نقد مقصود بدامن امید آمد خدیو ابر کف دریا نوال دست جود و افضال کشوده ایستادهاي پایهٔ سریر سپهر نظیر را بگونه گونه مرحمت و کام بخشي چهره کشای شواهد آماني و آمال گردیدند ازانجمله درة التاج سلطنت عظمی قرة العین خلافت کبری بادشاه زادهٔ ارجمند محمد اعظم را بعنایت یک عقد مروارید گران بها که دانهای لعل آبدار نیز دران منظوم بود سر بلندي بخشیدند و امیر الامرا صوبه دار دکن بعطای خلعت خاص با تومان طوغ که درین دولت مهر فروغ عمدها و مؤتمنان بارگاه خلافت بان عز اختصاص می یابند والا رتبگی یافت و محمد امین خان میر بخشي باضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار بلند پایه گردید و ابراهیم خان خلف علیمردان خان که قبل ازین چنانچه گزارش یافت از منصب معزول گشته بسالیانه موظف شده بود درین روز عالم افروز مطرح انظار عنایت شهنشاهانه گردیده بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار و مرحمت خلعت خاص و شمشیر و سپر هردو با

ساز مینا کار و یک زنجیر فیل مزین بساز نقره و جل زربفت با ماده فیل کامروای عاطفت شد و عبد الرحمن بن نذر محمد خان بعطای ماده فیل و امیر خان بانعام سی هزار روپیه و مالوجی دکنی باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاری پنجهزار سوار و عنایت یك زنجیر فیل و مرتضی خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار پانصد سوار و انعام پانزده هزار روپیه و دانشمند خان بعنایت شمشیر با ساز مینا کار و اسپ با ساز طلا و نامدار خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر فیل مطرح انوار التفات شدند و بسیاری از عمدهای آستان دولت و بندهای سدهٔ خلافت بافزایش مناصب و دیگر عطایا و مواهب کامیاب مرحمت خسروانه گردیدند و گروهی از امرای رفیع القدر که از پیشگاه حضور دور بودند بعنایت ارسال خلعت چهرهٔ مباهات افروختند و گنجعلی خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری یک هزار و دو صد سوار مطرح انوار التفات شدند و فیروز میواتی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عنایت شمشیر با ساز مینا کار و محمد بیگ باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار و از اصل و اضافه فضل الله خان بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سیف الدین صفوی بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازی یافتند و مراد خان بخطاب التفات خانی و محمد صالح فرمان نویس بخطاب مکتوبخانی مامور گشتند و قهور خان و جمعی دیگر از بندهای آستان خلافت بعطای خلعت کسوهٔ افتخار پوشیدند و سید محمد

قنوجی و ملا عوض وجیه و میر سیدی شاعر هر کدام بانعام یکهزار روپیه مباهی گردید و چندی از بندها بمرحمت اسپ سر بلند شدند و ده هزار روپیه بچندي از ارباب فضل و صلاح انعام شد و درین روز فرخنده نامدار خان و هوشدار خان و راو امر سنگه چندراوت و کنور رامسنگه پیشکشهاي شایسته ازجواهر و مرصع آلات بمحل عرض رسانیدند و پیشکش لشکر خان صوبه دار ملتان مشتمل برده اسپ عراقی و جواهر و مرصع آلات و دیگر اشیا از نظر انور گذاشته درجهٔ قبول یافت و پیشکش چندي از عمدهای اطراف بنظر همایون رسید و پنجهزار روپیه بسرود سرایان آن انجمن عشرت عطا شد و شبهنگام چراغانی که باهتمام هوشدار خان بر زمین کنار دریاي جون از شمع ترتیب یافته بود فروغ افزای بزم اقبال گشته باعث انبساط خاطر ملکوت ناظر گردید سیوم ذی حجه حضرت شاهنشاهی بسیر باغ اعزآباد نشاط افزاي طبع مبارک شده آن روز و روز دیگر دران گلشن فردوس مانند بدولت و کامرانی و مسرت و شادمانی بسر بردند و پنجم قرین سعادت معاودت فرمودند درین ایام ابراهیم خان بمرحمت سپر با ساز میناکار و هوشدار خان بعطای یک زنجیر فیل نوازش یافتند و منصب سیفخان باضافهٔ پانصد سوار دو هزار و پانصد سوار و منصب راجه کشن سنگه تونور از اصل و اضافهٔ هزاري هزار سوار مقرر شد و شیخ موسی گیلانی و اسد کاشي هریك بعنایت اسپ و بسیاري از بندهاي عتبهٔ خلافت بعطاي خلعت سر افرازی اندوختند وگروهی از عمدها که از پیشگاه حضور دور بودند بعنایت ارسال خلعت چهرهٔ

مباهات افروختند و چون در زمان اعلی حضرت امیر الامرا علیمردان
خان مرحوم تخت مرصع مختصری برای پیشکش آن حضرت
میساخت و دران هنگام پیرایهٔ اتمام نیافته در عهد اورنگ نشینی
و استقلال این پایه افزای سریر عظمت و جلال امر اعلی باتمام آن
عز نفاذ پذیرفته درین وقت آماده و مهیا گشته بود حکم اشرف
صادر گردید که آن را در انجمن خاص غسلخانه بجای تخت کوچک
میناکار نصب نمایند و نهم ماه مذکور که ساعت قرین انوار سعادت
بود آن زیبا سریر جواهر نگار زینت پذیر جلوس شهنشاه روزگار گردید
و الهقلی بیگ داروغهٔ زرگرخانه رابجلدوی حسن خدمت و اهتمام
در اتمام آن تخت همایون بخت عنایت بادشاهانه بزر کشیده
شش هزار و پانصد روپیه که همسنگ او بر آمد بار عطا شد و روز
دیگر که عید فرخندهٔ اضحی بود بارگاه عزت و دولت سرای عظمت
بتمهید لوازم عید غیرت بزم جمشید و رشک بیت الشرف خورشید
گشته دگر باره نوای کوس اقبال آوازهٔ طرب و نشاط در داد و زمانه
آغوش شوق ببغل گیری شاهد عیش و انبساط کشاد آئین خرمی
و حبور تازه گردید و آذین بیغمی و سرور بزمگاه دلها را طراز عشرت
بخشید بندهای عقیدت شعار و نوئینان رفیع مقدار در عتبهٔ والای
خلافت و سدهٔ آسمان سای سلطنت فراهم آمده بتسلیمات تهنیت
تارک آرای سعادت گردیدند خدیو مؤید دین پناه بعادت معهود بعزم
ادای نماز عید بر فیل کوه شکوهی که تخت سپهر پایهٔ طلا بران
نصب گشته بود سوار شده با فر الهی و کوکب شهنشاهي بزیب
و زینت تمام و کمال ابهت و احتشام بنوعی که معمول این

دولت ابدی است بمسجد عیدگاه فیض قدوم ارزانی فرمودند و نماز عید بجماعت گذارده قرین سعادت معاودت نمودند و در رفتن و آمدن تماشائیان و اهل کوچه و بازار از زر نثار کام دل اندوختند و از مطالعهٔ انوار جمال سایهٔ افریدگار و مشاهدهٔ فرشوکت و جلال خدیو روزگار دیده بنور ظل اللهی بر افراختند و بعد مراجعت از عیدگاه تقدیم سنت قربان نمودند و پس ازان بر اورنگ کامرانی جلوس فرموده بکام بخشي بندهاي عقیدتمند پرداختند و بداد و دهش و عطا و بخشش کام جهانی روا ساختند و چون جشن جلوس همایون که امتداد مدت آن تا این عید سعید مقرر شده بود بهزاران فرخی و فیروزی بسر رسید حضرت شهنشاهی روز دوم عید بباغ فیض بنیاد اعزآباد عز قدوم بخشیدند تا پیشکاران پیشگاه سلطنت بفراغ بال بساط جشن درچیده اسباب آذین برگزیدند و چهاردهم بشهر معاودت فرموده سریر ارای دولت و معدلت گردیدند *

بموجب یرلیغ معلی دارا بیشکوه و سپهر بیشکوه را که بهادرخان آورده درحوضه سرکشاده از میان شهر بخضرآباد بردند

درین هنگام بهادر خان که آن مدبر بد فرجام را با سپهر بیشکوه پسر کهترش از بختیار خان زمیندار دادر گرفته مقید بسلاسل مکافات صوري و معنوي بآئیني که بد منشان نکوهیده کردار را در خورد و سزاوار باشد بموجب یرلیغ معلی بآستان فلک نشان می آورد با بختیار خان و سائر همراهان بظاهر دار الخلافة رسید و نظر بیک

چیله که از حضور پر نور برای خبر داری آن ادبار نصیب معین
گشته بود باشارهٔ والا شانزدهم ماه مذکور آمده دولت زمین بوس
دریافت و حقائق احوال وخامت مآلش معروض بارگاه اقبال
داشته باز مرخص شد و سه شنبه بیستم مطابق هفدهم شهریور امر
اعلی بصدور پیوست که آنخذلان پژوه را با سپهر بیشکوه در حوضهٔ
سر کشاده بر ماده فیلی بنشانند و نظر بیگ چیله در پس حوضه
نشسته و بهادر خان با افواج قاهره همراه گشته داخل شهر سازند و
از راه میان شهر و بازار بدهلی کهنه برده بخضر آباد رسانند و در
جای محفوظی از عمارات خواص پورهٔ آن که برای بودن او قرار
یافته بود نگاهدارند و غرض ازین تشهیر آنکه همگی خلائق خرد و
بزرگ و خاص و عام آن رمیده بخت تیره سرانجام را بی شائبهٔ
شک و ریب برأی العین مشاهده نمایند و من بعد ژاژ خایان
بیهده گو و وافعه طلبان فتنه جو را جای سخنان لاطائل و مجال
تصورات باطل نماند و در حدود و اطراف مملکت اوباشان را بهانهٔ
افساد و دست آویز شورش بهم نرسد و بموجب حکم جلالت اثر آن
سیه روز برگشته اختر را با پسرش بر یک حوضهٔ فیل نشانیده
آشکارا براه بازار داخل شهر کردند و از پای قلعهٔ مبارکه گذرانیده
بنوعی که همه کس دیدند و احدی را در وجود بی سود او شک
و شبهه نماند بشهر کهنه بردند و بر موجب حکم اشرف بخضر آباد
رسانیده در جای که مقرر شده بود نگاهداشتند و بهادر خان بعد
معاودت از خضر آباد سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گشته یکهزار
مهر بر سبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاص اختصاص یافت *

بر آوردن دارا بی شکوه از قید هستی

چون وجود ظلمت اندود آن نخل بی ثمر گلشن وجود جز برگ
فتنه و فساد و خار ضلالت و الحاد چیزی در بار نداشت و ارکان
دین و دولت و قواعد شرع و ملت را احتمال انواع اختلال از بودن
او متصور بود چنانچه درین وقت نیز از آتش شرارت وجودش
شرارهٔ فسادی جسته سانحهٔ روي داد و در روز دوم بردن او بخضراباد
اوباشان شهر و هرزه کاران کوچه و بازار بر افغانان بختیارخان
شوریده چندی را بضرب سنگ و چوب در هجوم عام از پا در آوردند
و برخي را خسته و مجروح گردانیده نهایت بی اعتدالی کردند و
نزدیك بود که شعلهٔ فساد بالا گرفته فتور عظیمی در شهر بهم رسد
لا جرم خدیو جهان را هم بحکم دین پروری و شریعت گستری و هم
باقتضای مصلحت دولت و سروري ستردن غبار وجود شر آمود از
ساحت کشور هست و بود لازم آمده آن باطل پرست ضلالت
نهاد را که افساد و الحاد او هریک علة مستقلهٔ فرو نشاندین ظلمت
حیاتش شده بود پیش ازین برهم زن هنگامهٔ امن و امان ورخنه
افگن اساس جمعیت حال عالمیان روا نداشتند و آخر روز چهار
شنبه بیست و یکم ماه مذکور مطابق هزدهم شهر یور که همان روز
قضیهٔ اوباشان شهر روی داده بود فرمان قهرمان جلال صادر شد
که آن وخیم العاقبة را در خضراباد از قید هستی برآرند و باهتمام
سیفخان و نظر بیگ چیلة و چندی دیگر از چیلهای معتمد اوائل
شب پنج شنبه چراغ زندگانی او خاموش شده بنهانخانهٔ عدم شتافت

و باشارهٔ معلی پیکر فتنه سرشت پرشور و شرش را بمقبرهٔ منورهٔ
حضرت جنت آشیانی علیین مکانی همایون بادشاه انار الله مثواه
نقل کرده در ته خانه که زیر گنبذ مرقد متبرک آنحضرتست
و شاهزاده دانیال و شاهزاده مراد پسران حضرت عرش آشیانی
جلال الدین محمد اکبر بادشاه طاب ثراه آنجا مدفون اند دفن نمودند
و روز دیگر فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که سیفخان سپهر
بیشکوه را بقلعهٔ گوالیار رسانیده بحارسان آنحصن عالی اساس سپارد
و بمستقر الخلافة اکبر اباد معاودت نموده بصوبه داری آنجا از تغییر
مخلصخان که به بنگاله تعیین یافته بود قیام نماید و هنگام رخصت
اورا بمرحمت خلعت و شمشیر و ماده فیل و نقاره نوازش فرمودند
و هزبر خان بعطای یک زنجیر فیل مباهی شده با جمعی از افواج
قاهره بهمراهی او معین گردید بیست و سیوم راجه جیسنگه که
از بهادر خان در عقب مانده بود جبههٔ سای عتبهٔ سپهر آسا گشته
یکهزار اشرفی و دو هزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعطای خلعت
خاص و پهونچی مرصع و فیل خاصه مزین بساز نقره و جل زربفت
با ماده فیل مورد مرحمت گردید و چون بعرض اشرف رسیده بود
که از کثرت ایلغار و طی مسافتهای بعید اسپ بسیار از راجه
مذکور و بهادر خان تلف شده عاطفت بادشاهانه آن زبدهٔ راجها را
بعطای دو صد اسپ از انجمله پنج راس عربی و عراقی یکی
با ساز طلا و بهادر خان را بعنایت یکصد اسپ از آنجمله پنج راس
عربی و عراقی یکی با ساز طلا نوازش فرمود و پردلخان و جان نثار
خان و اغر خان و آتش قلماق و جمعی دیگر از بندها و مجاهدان

جنود نصرت که همراه راجه جیسنگه و بهادر خان معین بودند دولت اندوز ملازمت گشته بعنایت خلعت مباهی شدند و ملک جیون که قبل ازین بجلدوی خدمت شایسته که ازو بظهور آمد بمنصب هزاری دوصد سوار و خطاب بختیار خانی کامیاب عنایت شده بود باضافهٔ صد سوار و مرحمت خلعت و خنجر مرصع و اسپ عربی با زین و ساز مطلی و یکزنجیر فیل و شمشیر با ساز میناکار مشمول مراحم گوناگون گردید و چون حکم جلیل القدر از پیشگاه معدلت بتحقیق منشأ قضیهٔ شور انگیزی اوباشان شهر که نسبت بافغانان او روی نمود صادر شده بود بعد از تحقیق و تفحص بثبوت پیوست که هیبت نام فتنه جوی بی سعادتی از خیل احدیان بادشاهی بادی این جرات شنیع گشته محرک سلسلهٔ فساد بوده است لهذا شحنهٔ شهر اورا گرفته بپیشگاه عدالت حاضر ساخته و ازین جهت که منشأ اینقسم جسارتی شده باعث هلاک جمعی از مسلمانان گشته بود مورد انظار قهر و عتاب بادشاهانه گردید حکم شد که اورا بیاسا رسانند تا موجب عبرت دیگر بی ادبان خود سر و جسارت کیشان فتنه پرور شود درین ایام پیشکش رانا راجسنگه که مشتمل بر یکزنجیر فیل کوه پیکر با ساز نقره و برخی از نوادر جواهر و پیشکش جعفر خان صوبه دار مالوه از نفائس مرصع آلات بنظر اکسیر اثر درآمده پذیرایي انوار قبول شد و سعادتخان از جاگیر خود رسیده شرف تقبیل عتبهٔ اقبال دریافت و بعطاي خلعت کسوت مباهات پوشید و مالوجي دکني باضافهٔ هزار سوار که سابق از منصبش کم شده بود بمنصب پنجهزاری

پنجهزار سوار و عنایت یکزنجیر فیل و راجه نرسنگه کور بمرحمت
جمدهر مرصع و چندی دیگر از بندهای آستان سلطنت بمواهب
خسروانه و بعطای خلعت و اسپ سرافراز گشته در سلک کومکیان
عساکر بنگاله منتظم گردیدند و چون توپخانه تازه به بنگاله فرستاده
میشد برق انداز خان باهتمام رسانیدن آن معین گشته از اصل
و اضافه بمنصب هزاری صد سوار و مرحمت اسپ مباهی شد
و همت خان که از بنگاله آمده بود بعنایت خلعت و جمدهر
میناکار و انعام دو هزار روپیه نوازش یافته باز به بنگاله مرخص
گشت بیست و هفتم باغ فیض بنیاد اعزاباد از یمن قدوم
اشرف بهارستان دولت و اقبال شد و شب هنگام باشارهٔ فرمانروای
ایام بر طرفین شاه نهر چراغان شده باعث انبساط خاطر ملکوت
ناظر گردید روز دیگر قرین سعادت و کامرانی آنجا بسر برده
بیست و نهم مراجعت فرمودند *

ذکر اکرام عام حضرت شاهنشاهی و بخشیدن باج غله و دیگر اجناس و حاصل راهداری کل مملکت محروسه

حضرت واهب العطیات جلت کبریاؤه که بعلم ازلی شناسای
احوال عامهٔ خلائق و کافهٔ برایاست چون گروهی از بدائع نوع
بشر را بانظار خیر و رحمت و انوار فیض و نعمت سزاوار داند و
و خواهد که آن زمرهٔ نیک بخت را از اهل دیگر قرون و اعصار که
اکثر دست فرسود جور روزگار بوده اند رتبهٔ امتیاز بخشد هراینه

باقتضای لطف کامل خسروي نیک رای عادل و شهرياري
بلند همت دریا دل بر ایشان گمارد که ترقی درجات عزو جاه
بر ترفیه حال عباد الله مقصور شمارد و اعتلای مدارج دولت و
سروري از سلوک جادهٔ رعیت پروري چشم دارد از وسعت دستگاه
جود و کرمش خلائق از تنگیهای ایام باز رهند و بمیامن فضائل
و نعمش جهانیان داد آسائش و کامرانی دهند بینوایان قلیل
البضاعة از مآثر احسان عامش بطیب عیش و وسعت رزق فارغ
البال زیند و مسکینان عدیم الاستطاعة از برکات اصطناع و اکرامش
آسوده و مرفه الحال باشند بحکم تفضل عام وجههٔ نتیش خیرت
امر عموم بریت بود و بمقتضای لطف خاص پیشنهاد همتش
رعایت حال خصوص رعیت باشد شاهد صدق این بیان کیفیت
سعادتمندی دریافتگان این عهد میمنت مهد و زمان فرخنده
عنوان است که ایزد جهان آفرین بمحض الطاف بیغایت آنمقبلان
عاقبت نصیب را در سایهٔ همای همایون فال این خدیو کرم پرور
مرحمت گستر ظلم کاه عدل پیرای جهان افروز عالم آرای جای
داده ابواب فیض و افضال و بر و نوال این برگزیدهٔ ذو الجلال بر
روی روزگار آنها کشاده از فیض عاطفتش هر زمان بلطیفهٔ احسانی
خاص و هردم بوظیفهٔ مرحمتي عام کامیاب میگرداند از جملهٔ آن
مراحم کامله و مکارم شامله که درین ایام معدلت پیرا جلوهٔ ظهور
نموده سرمایهٔ رفاهیت حال جهانیان گردید عفو کردن جمیع وجوه
راهداریست در کل ممالک محروسه و بخشیدن باج غلات و حبوبات
و سائر اجناس ماکولات و مشروبات در اکثر بلاد معظمه چون درین

دو سال بنابر وقوع سوانحي و حوادثي که درین دفاتر مآثر نصرت و فیروزی گزارش پذیرفته بعضی فتورات در ممالک هندوستان فبض مکان روی نموده ازان رهگذر في الجمله اختلالی بحال سنگه و رعایا راه یافته بود و در ایام ظهور شورش و فترت بسبب بغي و طغیان متمردان هر ناحیت درین مملکت سپهر بسطت گشت و زرع وضبط و عمل نیز چنانچه باید بوقوع نیامده و در هرجا زراعتی شده بود اکثر دستخوش تاخت و تاراج و پایمال تعدی و تطاول سرکشان و عصیان منشان گردیده ازین جهت سعر غلات و حبوبات بالا رفته بود لاجرم درین خجسته هنگام سعادت فرجام که غبار فساد ملک و دولت بآب تیغ اقبال شهنشاه عدو سوز فرو نشسته اورنگ عظمت و استقلال بفر وجود مسعود آن حضرت زیب و زینت پذیرفته بود مراحم خسروانه بر حال کافهٔ رعایا و قاطبهٔ برایا بخشوده سلسلهٔ عاطفت عمیم بادشاه عادل باذل مهربان کریم بجنبش آمد و راي عالم آراي بقصد جبر و تدارک این حوادث اقتضاي راي گرامي عام و احسانی شامل تام نمود که صغیر و کبیر و غني و فقیر و مومن و کافر و مقیم و مسافر از عوائد فوائد آن بهره مند گردند و بنابرین نیت علیا نخست درجمیع طرق و مسالک ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه محصول راهداري از رسد غلات و دیگر اشیا و اجناس که قبل ازین همیشه گرفتن آن در محال خالصات سرکار پادشاهی مقرر و معمول بود و داخل ابواب جمع گشته بخزانهٔ عامره میرسید و در مواضع تیول و اقطاعات امرا و منصب داران و حدود زمینداریها در وجه تنخواه جاگیرداران

محسوب بود و خزائن موفور و گنجهای معمور از وجوه آن سرانجام توانستی نمود بمحض تفضل بادشاهانه برسبیل دوام معاف فرمودند و پس از چندی از کمال مکرمت باج غله و دیگر اجناس ماکوله و مشروبه که بیشتر گرفتن آن در جمیع شهرها مقرر بود ازدارالخلافة شاه جهان آباد و مستقر الخلافة اکبرآباد و دار السلطنة لاهور و بلدهٔ مبارکهٔ برهانپور و چندی دیگر از معظمات بلاد و معمورها و بسیاري از دیگر وجوه مال سائر در جمیع ممالک بر وجه استدامت و استمرار بخشیدند تا رسد غلات و حبوبات و سائر اصناف ماکولات بر سبیل وفور از نزدیک و دور بجاي که مهبط انوار نزول رایات عالیات باشد میرسیده باشد و در هرشهر و معمورهٔ ارزاني و فراواني در اقوات مردم پدید آمده این معنی سرمایهٔ عیش و رفاهیت خلائق گردد چنانچه باین جهت از سرکار خالصهٔ شریفه هر ساله مبلغ بیست و پنج لک روپیه که هفتاد و پنج هزار تومان رائج ایران است بخشیده شد و آنچه از کل ممالک محروسه بصیغهٔ راهداری معفو گردید محاسب وهم و مستوفی اندیشه از عهدهٔ ضبط و تعداد آن بیرون نتواند آمد و درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاعهٔ موشح بتاکید شدید و قدغن بلیغ بنام متصدیان هر صوبه و سرکار و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار این کشور همایون آثار بطغراي نفاذ پیوست که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیدهٔ همت والا شکوهست کشیده و کوتاه دارند و گرز برداران و یساولان واحدیان از جناب معدلت و جهانداری برای رسانیدن این احکام کرامت نظام و تقدیم مراسم منع و تاکید حکام بهمه صوبجات و ولایات معین

گشتند و بمیامن این فضل عظیم و امتنان جسیم در کل ممالک
فسیحة المسالک هندوستان تفاوت فاحش در نرخ غلات بهم رسید
و اگرچه چند سال متواتر بعد ازین نیز در بعضی از ولایات باران
کمی کرده خشکی روي داد و بدان جهت ایام عسرت بامتداد
کشید لیکن باشتداد نه انجامید و الحال اگر احیانا بعض سنوات
در برخي از محال و بلاد بسبب قلت باران فتوری در مراتب
کشت و کار و زرع روی میدهد و آفتی سماوي یا ارضی اتفاق می افتد
بدین جهت که از دیگر مواضع معموره بی زحمت باج و تمغا
غلات موفوره بآن ناحیت میتواند رسید مکنه و قاطنان آنجا از
استیلاي قحط ایمن اند و بشدت غلا ابتلا نمی یابند امید که ایزد
جهان افرین پرتو عاطفت این بادشاه با داد و دین و خدیو ظلم
کاه معدلت گزین را تا انقراض زمان بر بسیط زمین مبسوط داراد
و همت بلند جنابش را همواره در اشاعت انوار لطف و کرم و ازالت
اثار جور و ستم به نیروي توفیق و تائید بخشاد هشتم محرم
الحرام ده هزار روپیه وجه خیرات مقرر آن ماه بوساطت صدر الصدور
بارباب استحقاق عطا شد درین ایام ذوالفقار خان قرامانلو که در
سلک گوشه نشینان بود جهان گذرانرا پدرود نمود و عنایت بادشاهانه
اسد خان خلف او و نامدار خان را که نسبت دامادي بآن خان
مرحوم داشت بعطاي خلعت نوازش نموده از لباس کدورت برآورد
و از وقائع صوبهٔ دکن معروض بارگاه جلال گردید که اختصاص خان
صوبه دار برار و حسام الدین خان فوجدار بیجاکده باجل طبیعی
بساط حیات در نوردیدند و عاطفت خسروانه شاه بیگ خان را که

قبل ازین از منصب معزول شده بود بمنصب چهار هزاري چهار
هزار سوار نواخته بصوبه داری برار تعین فرمود و چون ولایت
کرناتک را که معظم خان در هنگام انتساب بقطب الملک تسخیر کرده
بود حضرت شهنشاهي بر سبیل انعام بخان مذکور عطا کرده بودند
و بعضی قلاع آن مثل کنجی کوته که از حصون معظمه آن ولایت
است با توپخانهٔ بسیار و سائر اشیا در تصرف کسان و گماشتگان
او بود و ازین جهت که قطب الملک را خار خار طمع و تصرف
آن ولایت میشد مهمات آنجا اختلال داشت بنابران درین هنگام
میر احمد خوافي بنظم و نسق امور آن حدود رخصت یافته
بخطاب مصطفی خانی و عنایت خلعت و اسپ و یک زنجیر فیل
و باضافهٔ هزار و پانصدي هزار و چهار صد سوار بمنصب سه هزاري
دو هزار سوار کامیاب مرحمت شد و سیفخان بیجاپوري بهمراهی
خان مذکور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب هزاری هشتصد
سوار مباهی گردید و نامدار خان از تغییر فیض الله خان قور بیگی
شده بعنایت خلعت سرفرازی یافت و مادانخان بمرحمت ماده
فیل مباهی گشته در سلک کومکیان عساکر بنگاله منتظم شد و فیروز
میواتی بفوجداری مرکار اتاوه از تغییر عبدالنبی خان معین شده
بخطاب فیروز خاني و مرحمت اسپ و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار تارک افتخار افراخت و سید فیروز خان
بارهه بخطاب اختصاص خاني نوازش یافت و رضویخان بخاری
چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب
مرحمت گردید و مخلصخان از کومکیان بنگاله و عبد العزیز خان

قلعه دار واپسین بعنایت ارسال خلعت سرمایهٔ عزت اندوختند و
پیشکش راجه رایسنگه سیسودیه از جواهر و مرصع آلات و پیشکش
حاجی‌خان بلوچ مشتمل بر اسپ و استر و شتر و باز و جره و پیشکش
پرتهي پت زمیندارا سری نگر از اسپان تانگن و جانوران شکار
انگن که دران کوهستان بهم میرسید و پیشکش چندی دیگر از
امرای اطراف بپایهٔ سریر خلائق مطاف رسید و رعد انداز خان
که چندی پیش ازین چنانچه گزارش یافت بمهم سري نگر
معین شده درین ایام بنابر مطلبی چند باشارهٔ همایون به پیشگاه
حضور آمده بود دگر باره مرخص شد باتفاق راجه راجروپ باتمام
آن مهم پردازد هنگام رخصت بعطای خلعت و ماده فیل سربلند
گردید و یک قبضهٔ جمدهر مرصع بخان مذکور حواله شد که برای
پرتهي پت زمیندار آنجا بفرستد و خلعت و جمدهر مرصع برای
سوبهاگ پرکاس زمیندار سرمور و خلعت جهت راجه بهادر
چند زمیندار کمایون از روي مرحمت ارسال یافت و بختیار خان
زمیندار دادر بانعام ده هزار روپیه و عطای ماده فیل کامیاب عنایت
گشته بمحال زمینداری خود مرخص شد و شیر سنگه راتهور از اصل
و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار دواسپه سه اسپه و مرحمت اسپ
و خلعت نوازش یافته بجاگیر داری سرفراز گشت و چون قبل ازین
درین دولت سپهر بسطت داروغگی داغ وتصحیحهٔ چهرهٔ اسپان تابینان
جمیع امراء و منصبداران بیک کس متعلق بود و درین ایام وفور
عساکر منصوره و کثرت افواج قاهره بمرتبهٔ رسیده بود که یك داروغه
از عهدهٔ آن بر نمیتوانست آمد و ازین جهت کار مردم بتعویق می

کشید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی چنان اقتضا نمود که داروغهٔ دیگر یا مشرف و امینی جداگانه قرار دهند و میر عابد خوافی باین خدمت سربلند گشته حکم شد که تا هزاری منصب دار را او تصحیحهٔ تابینان بیند و از هزاری بالا تر تصحیحهٔ سپاه آنها بقباد بیگ داروغهٔ سابق متعلق باشد از سوانح عبرت بخش انکه درین هنگام از وقائع صوبهٔ کابل معروض بارگاه اقبال گردید که شیر بیگ ولد سعادتخان نبیرهٔ زین خان مغفور بزخم جمدهر قطع حیات پدر کرد فرمان شد که مهابت خان صوبه دار آنجا اورا مقید و محبوس دارد و هر حکمی که در بارهٔ او از پیشگاه خلافت صادر شود بآن عمل نماید و بجای سعادتخان شمشیر خان بمحارست قلعه ارک کابل معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و هشت صد سوار نوازش یافت و درین ایام میرزا نودر صفوی از اکبرآباد رسیده ناصیه سای آستان معلی گردید و چون حاکم بندر شجرپنج سه اسپ عربی برسبیل پیشکش بدرگاه خلائق پناه فرستاده بود اورنده بانعام یک هزار روپیه مشمول مرحمت گشته شش هزار روپیه باو حواله شد که ازو امتعه هندوستان خرید نموده برای حاکم بندر مذکور ببرد و از وقائع توران زمین بمسامع حقائق مجامع رسید که چون میان سبحان قلیخان حاکم بلخ و قاسم سلطان برادرش که ایالت حصار باو تعلق داشت غبار مخالفتی برخاسته مودت و وفاق بکدورت و نفاق متبدل شده بود سبحان قلیخان بلطائف تدبیر در مقام دفع او شد و جمعی از مردم خود بحصار نزد او فرستاده حرف صلح و آشتی و حدیث

مصافات و یکجهتی درمیان آورد و او بصلح راضی شده از خامی و معامله نا فهمي بعزم ملاقات سبحان قلیخان از حصار با جمعی قلیل متوجه بلخ شد و چون قریب بموضع خلم رسید سبحان‌قلیخان گروهی برسم استقبال فرستاده بانها گفت که اگر توانند اورا بقتل رسانند آن فریق دران‌موضع انتهاز فرصت نموده اورا از هم گذرانیدند و بعرض اشرف رسید که سید بهادر بخاری باجل طبیعی روزگار حیاتش سپري‌شد و از وقائع چکلهٔ سهرند معروض پیشگاه خلافت‌گشت که شیخ عبد الکریم تهانیسری متصدی مهمات چکلهٔ مذکور جهان فاني را پدرود نمود و عبد النبي خان بنظم مهام آن چکله معین گشته بعنایت خلعت و باضافهٔ بانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر بلند شد و محمد اسماعیل ولد نجابتخان که کد خدا شده بعطای خلعت و خنجر مرصع و انعام ده هزار روپیه جهت سرانجام لوازم طوی مشمول عاطفت گردید بیست و نهم صفر حضرت شاهنشاهي عزم سیر خضر اباد نموده قرین سعادت بآن صوب توجه فرمودند و نخست بروضهٔ منورهٔ حضرت جنت اشیانی علیین مکانی همایون بادشاه طاب ثراه پرتو ورود گسترده بفاتحه و دعا روح آن‌سریر آرای اقلیم‌قدس را روح و راحت‌افزودند و پنج هزار روپیه بخدمهٔ آن روضهٔ فیض آگین انعام نمودند. وازانجا بمزار فائض الانوار قدوة الاصفیا شیخ نظام الدین معروف باولیا قدس سره عنان سعادت تافته رسم زیارت بجا آوردند و یکهزار روپیه بمجاوران آن بقعه قدسیه عطا کردند و ازآنجا سایهٔ چتر دولت و اقبال بر ساحت خضر اباد افگنده روز دیگر قرین حشمت وکامراني

انجا بسر بردند و بآن روی آب توجه فرموده بشکار کلنگ نشاط افزای طبع همایون گشتند و دوم ربیع الاول ازان مکان فیض نشان بزیارت روضهٔ متبرکهٔ حضرت قطب الاولیای و الواصلین قدوة العرفای و الکاملین خواجه قطب الدین قدس الله سره العزیز توجه فرمودند و برسم معهود دوهزار روپیه بمجاوران آن مزار مهر انوار مکرمت شد و بعد از ادای مراسم طواف براه دامن کوه لوای مراجعت بشهر افراختند و در کوچهٔ قدم رسول صلی الله علیه وآله وسلم آهوي چند شکار کرده قلعه مبارکه را مهبط انوار اقبال ساختند٭

توجه رایات جهانکشا بصوب ساحل رود گنگ بشکار جهت تقویت عساکر بنگاله

چون از رفتن بادشاهزادهٔ محمد سلطان بطرف ناشجاع و وقوع آنجاهلی و سوء تدبیر که بمقتضاي تقدیر ازان والادبار نا تجربه کار بظهورآمد عساکرقاهره را در بنگاله چنانچه سمت گزارش پذیرفته چشم زخمی عظیم و اختلالی فاحش روی داده بود و اگرچه زبدهٔ امرای عظام معظم خان باستظهار اقبال بی‌زوال خدیو جهان لوازم استقلال و پایداري بکار برده در مراتب سرداري کوتاهی نکرده بود و مغلوب رعب و تزلزل نگشته با مجاهدان درست اخلاص عقیدتمند و مبارزان شهامت کیش ظفر پیوند در برابر غنیم عاقبت و خیم بر منهج مستقیم عبودیت و جان فشانی ثابت قدم بود لیکن بنابر آئین حزم و دوربینی رای جهان آراي که جلا پذیر انوار الهام ربانی و مرآة غیب نماي مصالح دولت و جهانبانیست چنان اقتضا

نمود که رایات عالیات بعزیمت شرق رویه از مستقر سریر
خلافت حرکت کرده بسمت ساحل رود گنگ ارتفاع یابد و بعد از
رسیدن بآن حدود اگر ضرور شود و مصلحت تقاضا کند بصوب اله آباد
و پتنه نهضت نموده باین توجه همایون آنخان ارادت پرور و سایهٔ
جنود ظفر اثر را تصرف و مظاهرت نمایند و اگر تا آن وقت خبر
غلبه و استیلای افواج نصرت مآل و مقهور گشتن اعدای بد سگال
بمسامع جاه و جلال رسد و خاطر ملکوت ناظر از اختلال و فتور
جیوش منصور جمع گشته مصلحتی درپیش رفتن ننمایند روزی
چند درکنار رود گنگ و نواحی آن نشاط اندوز سیر و شکار گشته
لوای مراجعت بدار الخلافة برافرازند بنابران سیوم ربیع‌الاول موافق
بست و ششم آبان که ساعتی مسعود بود متصدیان و عملهٔ پیشخانه
را فرمان شد که باین عزیمت خیر انجام سرادقات اقبال بیرون
زنند و چون موسم وزن مبارک شمسی نزدیک بود مقرر فرمودند
که آن جشن فرخنده را در مقر اورنگ حشمت گذرانیده پس
ازان بدولت متوجه مقصد گردند *

جشن وزن خجسته شمسی سال چهل دوم

درین ایام سعادت فرجام جشن وزن مبارک شمسی سال چهل
و دوم از عمر کرامت قرین شاهنشاه زمان و زمین خدیو رافت
گستر معدلت آئین صورت انعقاد یافته بزمی دلکشا و محفلی
روح افزا مرتب گشت و بارگاه سلطنت و پیشگاه خلافت بسیط بساط
عشرت و انبساط و زیب اسباب تجمل و احتشام آرایش پذیرفته روز

مبارک پنجشنبه پنجم ماه مذکور مطابق بست و هشتم آبان بعد از
انقضای یکپاس و یک گهري ازان روز فیروز که ساعتی میمنت بخش
نشاط افروز بود دو پلهٔ میزان از سنجیدن گوهر عنصر مقدس شاهنشاه
آسمان‌جاه نمودار کفتین خورشید و ماه گردید و وزن مسعود بائین
معهود بفعل آمده از وجوه آن عالمی را دامن خواهش مالا مال
نقد آمانی و آمال شد و سال چهل و یکم شمسی از عمر ابد طراز
بانجام رسیده سال چهل و دوم آغاز شد خدیو بنده پرور مکرمت شعار
دست ابر آثار بجود و احسان کشاده بند های آستان والا و ایستادهاي
پایهٔ سریر معلی را بانواع لطف و مرحمت نوازش فرمودند
ازآنجمله راجه جیسنگه بانعام یک لک روپیه مطرح انوار عاطفت
گردید و راجه جسونت سنگه که بنابر وقوع زلالت و سوابق تقصیرات
خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین روز همایون مورد
لطف و تفضل بادشاه جرم بخش گردیده دگر باره بان والاخطاب
کامیاب گشت و بهادر خان بانعام بیست هزار روپیه نوازش یافته
یکهزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد که منصبش از
اصل و اضافه پنجهزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و میرزا
نو در صفوی که در سلک گوشه نشینان بود بانعام ده هزار روپیه
مشمول عاطفت و افضال شد و کنور را مسنگه باضافهٔ هزاري هزار
سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و مرتضی خان باضافهٔ
هزار سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار بلند رتبه گردیدند و
عابد خان بانعام دوازده هزار روپیه مباهی گشته بعطاي علم لوای
تفاخر بر افراخت و میرزا خان از کومکیان بنگاله بعنایت نقاره و

علم نوازش یافت و خان عالم که بنابر وقوع تقصیری از منصب
معزول شده بود بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد انظار فضل
و مکرمت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه بمرحمت سرپیچ
مرصع سربلند گشته بکامان پهاري که فوجداری آن باو متعلق بود
مرخص شد و صفیخان بمرحمت یکزنجیر فیل و باضافهٔ پانصدی
بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و راو امرسنگه چندراوت باضافهٔ
پانصدی بمنصب دوهزار و پانصدی هزار سوار و شهامتخان بعنایت
علم و غیرتخان باضافهٔ پانصدی دوصد سوار بمنصب دو هزار وپانصدی
شش صد سوار سرفراز گشتند و تهور خان که چندی پیش ازین مورد
عنایت خسروانه گشته از منصب معزول شده بود بمنصب دوهزار
و پانصدي پانصد سوار کامیاب مرحمت شد و محمد صالح
ترخان که سابق قلعه دار سیوستان بود بنابر تهاون تقصیری
هنگام رفتن دارا بیشکوه بتهته چنانچه در مقام خود گذارش یافته
ازو صادر شده از منصب معزول گشته مغضوب و معاتب بود از
مراحم شهنشاه جرم بخش رخصت کورنش یافته بمنصب هزار و
پانصدی هزار سوار کامیاب تفضل گردید و منصب رشید خان
از کومکیان بنگاله باضافهٔ پانصد سوار هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار مقرر شد و راجه امر سنگه بزودی از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و مان سنگه ولد روپ سنگه را تهور
بعنایت پهونچی مرصع و باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب هزار
و پانصدي هفت صد سوار و اسماعیل ولد نجابتخان بخطاب
خانی و باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و

فضل الله خان و آقا یوسف هریک از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدی پانصد سوار و ذو القدر خان باضافهٔ پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و میر ابراهیم میر توزوک
باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار
و سزاوار خان باضافهٔ پانصدی پنجاه سوار بمنصب هزار و پانصدی
چهار صد سوار و پردلخان بانعام هشت هزار روپیه و آغرخان
بانعام چهار هزار روپیه و عطای خنجر مرصع و قادر داد انصاری
بخطاب خانی و آتش قلماق بخطاب آتش خانی و محمد تقی
برادر زادهٔ وزیرخان بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزاری
صد سوار سربلندی یافتند و معتمد خان خواجه سرای باضافهٔ پانصدی
بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مباهي شده بحراست قلعهٔ
مبارکه دار الخلافة بعد از نهضت رایات عالیات مورد انظار اعتماد گردید
و مکرمت خان بدیواني صوبهٔ گجرات و اهتمام سرانجام امتعه و
اشیای که برای سرکار خاصه شریفه در کارخانهای انجا مهیا میشود
از تغییر رحمت خان منصوب گشته بعنایت خلعت و ماده فیل
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار مفتخر
و مباهی شد و عبد الرسول دکني بمرحمت جمدهر مینا کار
نوازش یافته باکبرآباد مرخص گردید که در سلک همراهان اعتبار
خان باشد و دربارخان خواجه سراي بخدمت ناظری حرمسرای
مقدس خلعت سرافرازي پوشید و پنجهزار روپیه باهل طرب ونشاط
و سرود سرایان آن محفل انبساط و یکهزار روپیه بملا محمد صادق
طالب علم ایرانی که درین ایام باستیلام خلافت و جهانباني رسیده

بود عطا شد و بسیاری از بندهای بعنایت خلعت قامت امتیاز
افراختند و درین روز جهان افروز از جانب مسند نشین مشکوی
عزت و اقبال پرده آرای هودج ابهت و جلال ملکهٔ تقدس نقاب
خورشید احتجاب روشن رای بیگم و همچنین از جانب ثمرات
ریاض خلافت و جهانداري مقدسات تتق عظمت و کامگاری و دیگر
پرده گزینان استار عفت و نزاهت پیشکشهای شایسته از جواهر
ومرصع آلات و خوانهای زر و سیم نثار بنظر انور شهنشاه روزگار رسید
و بایین دستور امرای رفیع منزلت و سائر مقربان پیشگاه دولت
پیشکشها بمحل عرض کشیده رسم نثار بجا آوردند ازا نجمله راجه
جیسنگه پیشکشی از جواهر و مرصع آلات و نفائس اقمشه گذرانیده
قریب یک لک روپیه بها شد و درین تاریخ جعفر فوجدار متهرا
و مرحمت خان که از دکن آمده بود دولت زمین بوس سدهٔ
سلطنت یافتند و سید لطف علی بخاري که سید بهادر پسرش
فوت شده بود بمرحمت خلعت از لباس کدورت بر آمد و چون شب
در رسید خدیو جهان در انجمن خاص غسلخانه سریر آرای دولت
و کامرانی گشته بتماشای چراغانی که باشارهٔ والا برکنار آب جون
در کمال خوبی و نظر فریبی ترتیب یافته بود مسرت افزای خاطر
اقدس شد و ازآنجا که شهنشاه دین پرور توفیق شعار از کمال حسن
نیت و صفای طویت مبلغی خطیر از نقد و جنس موازی
شش لک و سي هزار روپیه بود نذر سادات و مجاورین و خدمه و
معتکفین حرمین شریفین زادهما الله شرفا و جلالا نموده مقرر
فرموده بودند که مصحوب یکي از معتمدان درگاه آسمان جاه بآن

اماکن قدس فرستاده زمرهٔ سادات و صلحا و مشایخ و اتقیا را که
شرف اندوز مجاورت حریم آن دو حرم مکرم باشند از فوائد آن بهرور
سازند درین اوقات سعادت پیرا میر ابراهیم خلف مغفرت آیات
میر نعمان که سیدی پاک طینت صالح و سیمای تدین و پرهیزگاري
از ناصیهٔ حالش هویدا و لایح بود و قبل ازین نیز بزیارت حرمین
مکرمین مشرف گشته لیاقت و شائستگی این امر داشت بتقدیم
این خدمت والا رتبت مقرر شده سعادت دارین اندوخت و بعنایت
خلعت مباهی شده مرخص گردید و خواجه سلامت بخدمت
تحویلداری نقود و اجناسی که مصحوب او فرستاده میشد و موازی
شش لک و سی هزار روپیه بود معین گشته خلعت سرفرازي
پوشید هشتم ماه مذکور موافق غرهٔ آذر که ساعت نهضت رایات
عالیات بود بعد از انقضای یك پاس و سه گهری حضرت شهنشاهی
قرین تائید الهي از آب جون عبور نموده لواي جهانکشا بصوب
ساحل گنگ افراختند و آن روز دو کروه طی کرده منزل آرای اقبال
گردیدند و چون از وقائع سمت پورب مکرر بعرض واقفان پایهٔ سریر
خلافت مصیر رسیده بود که بهادر نام مفسدی از طائفهٔ بچهکوتی
در سمت بیسواره سر بفتنه و فساد و رهزنی و افساد برداشته است
و جمعي کثیر و فرقهٔ انبوه از کواران و متمردان طایفهٔ بیس و دیگر
واقعه جویان و خلاف منشان آن سمت باو گرویده باستظهار جمعیت
و هجوم اوباش لوای جرأت و جسارت بتاخت و غارت آن حدود
افراشته ورعایا و مترددین از سرشورش و طغیانش در امان نیستند
لهذا دفع او نیز پیشنهاد خاطر اقدس گشته بهادر خان با جمعی

از افواج نصرت مآل بدفع و استیصال آن بغی اندیش فتنه سگال تعیین یافت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر و سپر هردو باساز مرصع مورد نوازش گشته درین تاریخ مرخص شد و راو امر سنگه چندراوت و جگت سنگه هاده و رام سنگه راتهور و اغر خان و سید مصطفی و رگهناته سنگه و محمد صالح ترخان و غیرت و مظفر پسران بهادر خان افغان و بلوی چوهان و گروهی دیگر بهمراهی او معین گشته بمراحم خسروانه سر بلند گردیدند و دانشمند خان که نظم مهام دار الخلافة باو تفویض یافته بود بمرحمت خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و نجابتخان که در سلک گوشه نشینان بود و معتمد خان خواجه سرا که بمحارست قلعهٔ مبارکه معین شده بود هر یک بعنایت خلعت مباهی گشته مرخص شدند و اعتقاد خان و تقرب خان بعنایت خلعت سر بلند گشته رخصت یافتند که تا معاودت رایات عالیات در دار الخلافة بسر برند و کیرت سنگه که فوجدار میوات بود فوجداری نواحی دار الخلافة از تغییر حسن علی خان ضمیمهٔ خدمتش گشته بمرحمت اسپ و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار مفتخر گردید و روح الله دیوان دار الخلافة و عبد الرحیم خان که بخدمت بخشیگری و واقعه نویسی آن مرکز خلافت تعین یافته بود و حقیقت خان و عنایت خان ولد ظفر خان که از زمرهٔ لشکر وغا بودند خلعت رخصت یافتند و خوشحال بیگ کاشغری که در سلک گوشه نشینان منتظم بود بانعام دوصد اشرفی و قابلخان منشي که او نیز بوظائف دعا گوئي اشتغال داشت بانعام یکهزار روپیه مشمول عنایت شده

مرخص گشتند و در منزل مذکور دو روز مقام شده یازدهم رایات عالیات ازانجا نهضت نمود و اعتقاد خان بعنایت خلعت سر بلندی یافته بشاه جهان آباد مرخص گردید که تا مراجعت موکب منصور آنجا بسر برد و رضویخان که منصبش برطرف شده بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب مرحمت شده بود بعطاي خلعت و انعام پنجهزار روپیه سرفراز گشته بگجرات که وطن مالوف اوست رخصت یافت که آنجا مرفه الحال بدعای دولت ابدي دوام قیام نماید نوزدهم رایت مسعود ظل ورود بر ساحل رود گنگ افگنده موضع گده مکتیسر (۲) فیض اندوز نزول اقبال شد و چون چرز و کلنگ و مرغابي و دیگر اقسام شکار از سباع و وحوش درآنجا بسیار بود و سر زمینهاي خوش و جنگلهاي دلکش داشت روزی چند بقصد سیر و شکار دران مکان دلنشین نزهت نشان اقامت موکب جلال مقرر گشت و ازین جهت که رخشنده گوهر درج دولت تابندهٔ اختر برج عظمت بادشاه زادهٔ والا قدر خجسته شیم محمد معظم چنانچه گزارش یافت بموجب یرلیغ طلب با وزیرخان از دکن متوجه کعبهٔ حضور گشته درین وقت نزدیک رسیده بودند بیست دوم که ساعت ملازمت آنغرهٔ ناصیهٔ حشمت بود حکم شد که محمد امین خان میر بخشي و فاضلخان میر سامان تا یک کروه راه پذیر گشته آن بهین نوبادهٔ نهال سلطنت را بعز ملازمت اشرف فائز گردانند و بعد از انقضای شش گهری از روز مذکور بادشاهزادهٔ والا قدر کامگار بتوره و آئینی

(۲ ن) گده مکهتیسر

شایسته و سزاوار در انجمن خاص غسلخانه سعادت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت شاهنشاه روزگار شده آداب کورنش و تسلیم بتقدیم رسانیدند و یکهزار اشرفی و یکهزار روپیه بصیغهٔ نذر گذرانیدند و چون آن والا نژاد عالی تبار بدولت پای بوس سربلندی دارین اندوختند حضرت شاهنشاهی از کمال شوق و عاطفت آن نخل گلشن حشمت و کامرانی را در آغوش عنایت و مهربانی کشیده کامیاب سعادت دوجهانی ساختند و خلعت خاصه با نادری و یکصد اسپ ازانجمله بیست راس عربی و عراقی یکی با زین و ساز میناکار و دیگری با ساز طلای ساده و یکزنجیر فیل خاصه مزین بساز نقره و جل زربفت و یکقبضهٔ جمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید بان غرهٔ ناصیهٔ دولت مرحمت فرمودند و وزیر خان که در خدمت آن بادشاه زادهٔ ارجمند آمده بود جبین ارادت بر آستان عبودیت سوده پانصد مهر و یکهزار روپیه برسبیل نذر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه نوازش یافت و چون قراولان در بیشهای آن نواحی شیری قبل کرده بودند شهنشاه هزبر صولت شیر شکار عزم صید آن سبع ضار فرموده بعد از ملازمت پادشاه زادهٔ سعادت پیوند که یکپاس از روز گذشته بود قرین عز وعلا برتخت روان طلائي که سرپوشیده بشکل بنگله ساخته بودند از مخترعات طبع مقدس این مبدع آئین دولت وکامرانیست و درین هنگام پیرایهٔ اتمام یافته بود سوار شده بشکار توجه فرمودند و نزدیک نخچیر گاه بر فیل سوار شده پادشاه زادهٔ محمد معظم را در عقب سر مبارک جای دادند و چون بشیر رسیدند آن سبع جانگزای را بضرب بندوق از پا در آوردند و در همان نواحي ساعتي چند بشکار

بجز بهجت اندوز گشته مراجعت فرمودند و سه روز دیگر قرین دولت و کامروائی اقبال دران سر منزل عز و جلال اقامت گزیده بنشاط شکار مسرت پیرای طبع اقدس بودند درین ایام پادشاه زادهٔ کامگار بختیار محمد معظم را بعنایت یکعقد مروارید و دهکدهکی و پهونچی مرصع و شمشیر خاصه و سپر با ساز میناکار و دو صد ثوپ از ملبوسات خاص عز اختصاص بخشیدند و رانا راجسنگه و مهابتخان صوبه دار کابل بعنایت ارسال خلعت زمستانی قامت مباهات افراختند و امیر خان بمرحمت یکزنجیر فیل سربلندی یافت و مبارک خان نیازی ازکومکیان صوبهٔ کابل بفوجداری بنگش از تغییر حسین بیگخان منصوب شده هزار سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر گشت که از اصل واضافه منصبش دو هزاری دو هزار سوار ازآنجمله هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و منعم خان بقلعه داری احمدنگر از تغییر دارابخان معین گشته بعنایت خلعت و اسپ و اضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار سر افراز گردید و اسماعیل خان بفوجداری جالناپور تعیین یافته بمرحمت خلعت و اسپ مباهی شد و مانسنگه ولد روپ سنگه راتهور بعطای جمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید مشمول عاطفت گشته رخصت وطن یافت و سهراب خان فوجدار بالاپور بعنایت ارسال خلعت کامیاب عزت شد و مرحمت خان و تشریفخان که از دکن آمده بودند بعطای خلعت وآتشخان بمکرمت خنجر باعلاقهٔ مروارید و اودی کرن وکیل را نا بمرحمت اسپ و بهگوتیداس دیوان مستقر الخلافة اکبر اباد بخطاب رائی سربلند شدند و مصری افغان بفوجداری

سلطان پور منصوب گشته بعنایت اسپ و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار عز افتخار یافت و پیشکش اعتماد
خان صوبه دار کشمیر از نفائس امتعهٔ آنجا بنظر قدسی اثر رسید و
خواجه برخوردار مخاطب با شرف خان که از قلعه داری اودیسه (۲)
معزول شده بود شرف اندوز ملازمت اشرف گشته یکزنجیر فیل
پیشکش نمود و چون تخت روان مسقف طلائی که مذکور شد
باهتمام امیفای زرگر که داروغگی کارخانهٔ ساختن طلا آلات و نقره
آلات باو تعلق داشت در عرض اندک فرصتی موافق حکم معلی
و خواهش طبع والا صورت اتمام یافته بود مراحم پادشاهانه اورا
بعطای ماده فیل و اضافهٔ منصب نوازش فرمود بالجمله چون قراولان
بتفحص شکار رفته بودند بمسامع جلال رسانیدند که در موضع برکهانگر
چرز بسیار است خاطر ملکوت ناظر بشکار آن سمت توجه نمود
وبیست و ششم رایات ظفر اثر از کده مکتیسر باهتزاز آمده عرصهٔ
بر کهانگر مرکز دایرهٔ اقبال گردید و سه روز آنجا مقام شده اشتغال
بصید چرز نشاط افزای طبع مبارک بود و چون قراولان در آن روی
گنگ شیری قبل کرده بودند شهنشاه شیر دل هژبر افگن روز سیوم
از آب عبور فرموده آنرا بضرب تفنگ از پای در آوردند سلخ
ماه مذکور موکب منصور ازانجا نهضت نموده بطی دو مرحله
پرتو سعادت و فیروزی بر موضع فیروز پور گسترد و یک روز آنجا
مقام شد از سوانح این ایام مفتوح شدن حصن فلک اساس رهتاس

(۲ ن) اڑیسه

است قبل ازین بابا بیگ نوکر ناشجاع که از جانب او بحراست
آن قلعه سپهر ارتفاع قیام داشت از سعادت منشی ونیک سرانجامی
اظهار دادن قلعه و خواهش عبودیت این آستان جلالت نشان کرده
بود و باشارهٔ همایون سلطان بیگ و کامگار خان با جمعی از جنود
کیهان ستان معین گشته بودند که بانجا شتافته آن حصن قوی
بنیان را بتصرف آورند درین هنگام از عرضه داشت آنها معلوم
رای جهان آرای شد که بابابیگ مذکور بر وفق قرار داد قلعه را
بتصرف بندهاي بادشاهی داده متوجه درگاه خلائق پناه گردیده
است عاطفت بادشاه بنده پرور مکرمت گستر که پیوسته برای نوازش
فدویان اخلاص مند و تربیت و پرورش بندهای عقیدت پیوند سبب
جوی بهانهٔ طلب است این فتح آسمانی را که بمعاضدت اقبال
بی زوال و بی تکاپوی سعی و کوشش و نیروی محاصره و جدال روی
داده بود تقریب مرحمت و بنده پروری ساخته سلطان بیگ را
بخطاب شاه قلی خان و عنایت ارسال خلعت و اسپ و از اصل
و اضافه هزار و پانصدی هفت صد سوار و کامگار خان را از اصل
و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار مباهی گردانیدند
و حراست قلعهٔ مذکوره بشاه قلی خان تفویض یافت سیوم ربیع
الثانی موضع احمد پور مرکز رایات منصور گشته روز دیگر آنجا مقام
شد و ازانجا لوای جهانکشا بطی دو مرحله بموضعی از کنار گنگ
که چرز وافر داشت پرتو نزول افگنده چهار روز آنجا اقامت واقع شد
و حضرت شاهنشهي چرز بسیار شکار کرده بدو دفعه در آنروی
آب دو قلادهٔ شیر یکی نر و دیگری ماده که بچه همراه داشت

بضرب تفنگ از پاي در آوردند و بچهٔ شیر را با شارهٔ همایون قراولان زنده گرفتند درین هنگام عاطفت بادشاهانه گوهر درج حشمت واقبال اختر برج عظمت و جلال بادشاه زادهٔ محمد معظم را بعطای دهکدهکی الماس ویک عقد مروارید گران بها عز اختصاص بخشید و فیض الله خان قراول بیگی و جعفر نوجدا منهرا و حسنعلي خان قوش بیگي بعنایت خلعت قامت امتیاز افراختند و هرجس ولد راجه پتهلداس که برادرش فوت شده بود همچنین راجسنگه و رامسنگه پسران ارجن‌کور که برادر زادهاي او بودند بعنایت خلعت سرفراز گردیدند و عبد الرحیم و محمد رشید پسران مخلصخان که چندی قبل ازین در صوبهٔ کابل در گذشته مورد انظار نوازش شده بمناصب مناسب کامیاب تربیت بادشاهانه گشتند یازدهم ماه مذکور موضع سرن گهات که قراولان شکار بسیار در نواحی آن دیده بودند مضرب خیام فلک احترام گردید و خدیو جهان چهار روز دران سر منزل فیض نشان بساط اقامت گسترده نشاط اندوز شکار بودند و چرز بسیار صید کرده دو شیر به تفنگ زدند از سوانح آنکه چون گوهر محیط خلافت و جهانبانی پادشاه زادهٔ والا قدر خجسته شیم محمد معظم برتبهٔ بلوغ و جوانی که هنگام نشاط و کامرانی ست رسیده بودند عاطفت بادشاه کامل خرد بالغ نظر پرتو تربیت بحال آن نو نهال گلشن اقبال افگنده پانزدهم در همین منزل گاه عز و جاه مخدرهٔ عفت سرشتی که از بنات اشراف خراسان بود و شائستگي اقتران با آن اختر برج عظمت و کامکاري داشت عجالة در سلک ازدواج آن بادشاهزادهٔ ارجمند سعادت پیوند کشیدند و

شبهنگام که ساعت عقد بود اقضی القضات قاضی عبد الوهاب را طلبیده در حضور پر نور عقد فرمودند و ازروي عنایت یکعقد مروارید گران بها بآن عالي تبار والا گهر مرحمت نمودند شانزدهم از سرن گهات کوچ شده بالای موضع نورنگر مخیم اردوی ظفر پیکر گشت و چون هنگام نزول بمنزل عبور اشرف از پیش دائرهٔ بادشاه زادهٔ والا قدر سعادت توام محمد معظم ووزیر خان شد آن کامگار بختیار و خان اخلاص شعار هر یک پیشکشي از جواهر و مرصع آلات گذرانید و موکب ظفر پناه پنج روز دران سر منزل مقام فرموده نشاط شکار مسرت افزاي طبع همایون بود و چون خاطر ملکوت ناظر از سیر و شکار آن حدود پرداخت عزم توجه الهاباد که مقصد اصلی ازین نهضت جهانکشا آن بود وجهه همت ملک پیرا گردید وبیست و دوم رایت نصرت طراز از نورنگر باهتزاز آمده بکده مکتیسر مراجعت نمود و شهنشاه دین پناه در اثنای راه شیري که قراولان دران نواحي قبل کرده بودند بتفنگ زدند و بشش کوچ و دومقام دوم جمادالاولی دیگر باره چتر والای اقبال برساحت کده مکتیسر سایه گستر شد و روز دیگر که آنجا مقام بود از وقائع بنگاله معروض بارگاه خلافت گردید که یکه تاز خان در محاربه که عساکر ظفر ماثر را دربن ایام با ناشجاع روی داده بود جان نثار گشته سرخروئي جاوید اندوخت و درین وقت بادشاه زادهٔ کامگار عالی مقدار محمد معظم بمرحمت خلعت باراني و اسپ عربی با ساز طلا و یک عدد پاندان مرصع با خوانچه و دیگر ادوات آن که مجموع مرصع بود مورد انظار عاطفت بادشاهانه گردیدند وجمعی از بندهای آستان سلطنت بعنایت خلعت مفتخر

و مباهي شدند چهارم از كده مكتيسر بعزيمت اله آباد كوچ شده سيزدهم عرصه سورون كه شكارگاهي دل پذير و دشتي پر نخچيرامت كامياب نزول موكب عالم گير گرديد و در اثناي راه ماده شيري كه قراولان قبل كرده بودند شكار شهنشاه هزبر صولت شد و درين ايام كنور رام سنگه بعطاي خلعت خاص مباهي گرديد و پرتهي سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه كه از پيش پدر خويش آمده بود جبه ساي آستان خلافت گشته دو زنجير فيل برسم پيشكش گذرانيد و بعطاي خلعت و دهكدهكي الماس و يك عقد مرواريد عز مباهات اندوخت و بهگونت سنگه هاده از وطن و قلعه دار خان از دكن رسيده دولت اندوز ملازمت اكسير خاصيت گرديدند و خان مذكور يك زنجير فيل برسم پيشكش گذرانيد و شيخ محبوب محمد از اولاد كرام نقاوهٔ اولياي عظام خواجه بهاءالدين ملتاني قدس الله سره بعطاي خلعت و ماده فيل كامياب مكرمت گشته رخصت وطن يافت بالجمله شكار گاه سورون سه روز فيض اندوز نزول همايون گشته سير و شكار آن عرصهٔ نزهت اثر مسرت افزاي طبع مبارك خديو خورشيد قدر جمشيد فر شد و از جمله شكارهاي خسروانه درانجا بوقوع آمدن آن بود كه خاقان جهان در يك روز پنج شير بنيروي بازوي اقبال عالم گير از پا در افگنده ساكنان آن مرز و بوم را از شر آن سباع جانگزا بفيض معدلت شهنشاهانه رهائي بخشيدند و درين منزل جعفر ولد اله ورديخان را كه فوجداري متهرا باو تعلق داشت وپدرش را چنانچه سابقا گزارش يافت ناشجاع بهتيغ بيداد از هم گذرانيده بود مشمول انظار مرحمت گردانيده منصبش

را به سه هزاري سه هزار سوار از انجمله يکهزار سوار دو اسپه سه اسپه بود از اصل و اضافه سه هزار و پانصدی سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر ساختند و بخطاب الله ورديخانی و عنايت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا نواختند و بخدمت مرجوعه رخصت نموده سه پسر اورا نيز خلعت مرحمت کردند و درين هنگام خاطر ملك پيرا پرتو التفات بحال مجاهدان توپخانهٔ همايون افگنده ولي بيگ کولابي را منک باشي اول برقندازان فرمودند و بعنايت خلعت و از اصل و اضافه بمنصب هزاري دوصد سوار نوازش نمودند و ولي بيگ عليمردان خان را منک باشي دوم ساخته بمرحمت خلعت و اضافهٔ منصب مفتخر و مباهی گردانيدند و جمعی کثير از جماعت داران ديگر را برتبهٔ يوز باشيگري پايهٔ عزت افزوده خلعت سر افرازی بخشيدند هفدهم از سورون کوچ شده موضع چاندپور محط سرادق منصور گرديد و از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسيد که نور الحسن که از عمدهای نا شجاع بود برهبري بخت بيدار ازان بر گشته روزگار جدا شده بجنود مسعود پادشاهی پيوست و روز ديگر سه کروه طی کرده نزول اجلال شد و چون طبع اقدس حضرت شاهنشاهی بتماشای جنگ فيل رغبت داشت فردای آن که کوچ بود اوائل روز حضرت شاهنشاهی يک جفت فيل بجنگ انداخته نشاط اندوز آن تماشای غريب خاطر فريب شدند و بعد از فراغ قرين سعادت و کامرانی ازان منزل نهضت فرمودند درين تاريخ عرضه داشت زبدهٔ امرای عظام معظم خان مشعر باين معنی به پيشگاه خلافت رسيد که نا شجاع بيخرد

بد مآل که بسودای باطل و خیال محال درین مدت در بنگاله قدم
استقامت بمدافعت و مقاومت جنود اقبال افشرده غبار فساد
انگیخت و چون مرغ نیم بسمل دست و پائی زده حرکة المذبوحی
میکرد درین هنگام از سطوت و استیلاء عساکر ظفر مآثر قواعد همت
و ارکان ثباتش تزلزل یافته سلك شوکت و جمعیتش از هم گسسته
است و آن خان عقیدت نشان بافواج منصور از آب گنگ عبور کرده
بقلع و استیصال و اتمام مهم آن فتنه انگیز بد سگال کمر همت
بسته چنانچه بالفعل از تانده که آنرا بنگاه خود ساخته آنجا رحل
اقامت انداخته بود عزیمت جهانگیرنگر کرده است همچنانکه
تفصیل آن بعد ازین مرقوم کلک حقائق نگار خواهد گردید بالجمله
روز دیگر که مقام بود چون قراولان دران نواحی شیری قبل کرده
بودند شهنشاه هزبر افگن شیر شکار سوار شده آن سبع ضار را بضرب
تفنگ از پای درآوردند و ازانجا بطی سه مرحله بالای شمس آباد
نزول سعادت نمودند و دران موضع بنابر وفور صید و شکار سه روز
اقامت گزیده دو ماده شیر و چرز و مرغابی بسیار شکار فرمودند چون
مقصد اصلی ازین نهضت جهان پیرا معاضدت و امداد عساکر بنگاله
بود و نیروی تائیدات آسمانی و میامن توفیقات یزدانی بی آنکه
کومک تازه بان جنود مسعود پیوند و صورت فتح و ظفر در آئینهٔ
تیغ مجاهدان جیوش قاهره جلوه گر شده مژدهٔ نصرت و فیروزی و
نوید دولت و بهروزی بمسامع جاه و جلال رسید و خاطر مهر تنویر
ازان مهم خطیر فراغت پذیرفته موکب منصور را مصلحتی درپیش رفتن
نماند رای عالم آرای بادشاه عالمگیر کشور کشا درین منزل همایون

عزیمت معاودت مصمم فرمود و عنان توجه والا بسمت دار الخلافة انعطاف داده لوای مراجعت بر افراختند درین ایام فروغ اختر عظمت و بختیاري بهار گلشن ابهت و نامداری بادشاهزادهٔ عالیقدر ارجمند محمد معظم بعنایت خلعت خاص زمستانی عز اختصاص یافتند و همچنین امرای عظام و سائر عمدهای آستان سلطنت مقام که کامیاب خدمت حضور بودند باین مرحمت کسوت امتیاز پوشیدند و امیر الامرا صوبه دار دکن و معظم‌خان سپهدار بنگاله و دیگر عمدها و امراي اطراف باین عنایت قامت مباهات افراختند و مرتضی خان بعطای شمشیر خاصه و ابراهیم خان بمکرمت خنجر مرصع مشمول عاطفت خسروانه شدند و میر خان خلف خلیل الله خان که در حدود کوهستان جمون خدمات شایسته ازو بظهور رسیده قلعهٔ تاراکده را که مفسدان آن سر زمین در ایام فتور از تصرف بندهای بادشاهی بر آورده بودند استخلاص نموده بود بعنایت ارسال خلعت و نقاره مورد نوازش شد و فیض الله خان وصف شکنخان بعطاي خلعت مباهی گردیدند و پرتهي سنگه ولد مهاراجه جسونت سنگه دو زنجیر فیل پیشکش نموده بعنایت دهکدهکی الماس سربلند گردید و نصرتخان بفوجداری مانکپور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سه صد سوار سرفراز گشت چون خواجه عبد الغفار که از خواجهای معزز معتبر ماور النهر است چون درین ایام عریضهٔ مبنی بر مراسم دعاگوی و قواعد هوا خواهی با مختصر پیشکشی بدرگاه آسمان جاه فرستاده بود از خزانهٔ انعام بادشاهی که نمودار گنجینهٔ فیض عام الهی ست دوازده هزار روپیه

بفرستادهای او حواله رفت که از نفائس امتعهٔ هندوستان فیض
مکان خرید نموده برای خواجه مشار الیه ببرند و ان ها نیز
کامیاب انعام و افضال بادشاه دریا نوال گردیدند و خواجه میر عبد
العظیم که او نیز از خواجهای ماور النهر است بعطاي دو هزار
روپیه مورد عاطفت گشت و میر مظفر حسین و میر ابن حسین
از اولاد ابن حسن خان فیروز جنگ که درین ایام از ایران بعزم
بندگی این درگاه خلائق پناه آمده بودند هریك بعنایت خلعت
و خنجر و انعام دو هزار و پانصد روپیه کامیاب مرحمت گشته
بمناصب مناسب مفتخر و مباهی گردیدند و موکب جاه و جلال
از بالای شمس آباد بچهار منزل سلخ ماه مذکور پرتو ورود بشکار
گاه سورون افگند و یکروز آنجا اقامت گزید و ازانجا تا چهار روز دیگر
بر کنار رود گنگ مرحله پیما گشته ششم جمادی الاخر از ساحل
گنگ بسمت دار الخلافه میل کرد و از سورون تا اینجا حضرت
شهنشاهی بهنیروی تائید الهی هشت شیر دیگر شکار فرمودند درین
هنگام ذو الفقار خان از کومکیان بنگاله بعنایت ارسال خلعت خاصه
با نادري عز امتیاز یافت و اله وردیخان فوجدار متهرا از محال
فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت گردید و پیشکشی از
مرصع آلات گذرانید و میر باقي ولد میر محمود اصفهانی که
مرادبخش در ایام فتور و زمان خود سری بمظنهٔ نفاق و بي
اخلاصي ازو منحرف شده او را با پدرش از گجرات اخراج کرده
از راه دریا با یران فرستاده بود و او درین ایام باستماع صیت
خلافت و سریر آرائي شهنشاه جهان از ایران احرام طواف کعبهٔ

اقبال بسته متوجه درگاه خلائق پناه شده بود بادراک دولت زمین بوس ظلمت زدای اختر طالع گردید و بمرحمت خلعت و انعام چهار هزار روپیه نوازش یافت درین اوقات نگارندگان وقائع حضور لامع النور بعرض اشرف رسانیدند که درین مدت که شاهنشاه روزگار نشاط اندوز صید و شکار بودند و چهار صد چرز شکار شاهین دولت شده ازانجمله دوصد و پنجاه و هشت چرز بدست مبارک صید فرمودند و مابقي چه در حضور پرنور و چه غایبانه شکار قوشچیان و میر شکاران شده و بیست و پنج شیر هدف تیر اقبال عالمگیر گشته ازانجمله بیست و سه شیر بنفس اقدس از پای درآوردند و یکي را پادشاه زادهٔ جوانبخت کامگار محمد معظم باشاره والا بتفنگ زدند و یک شیر بچه را قراولان زنده گرفته و دیگر اقسام شکار از مرغابي و دراج و غیر آن فزون از حیز تعداد است بالجمله موکب جهانکشا از کنار گنگ بطي شش مرحله یازدهم ماه مذکور ظل اقبال برنواحی دار الخلافة افکنده در پنج کروهی شهر نزول اجلال گزید و روز دیگر مقام شد و دانشمند خان صوبه دار دار الخلافة و اعتقاد خان و ظفر خان و فاخر خان و خواجه عبد الوهاب و متصدیان و کومکیان آن مستقر دولت سعادت زمین بوس دریافتند درین ایام راجه جیسنگه یک راس اسپ عربی با ساز طلا بنظر معلی درآورده بقبول آن سر بلند شد و طاهر خان بمرحمت اسپ عراقی با ساز طلا مورد نوازش گشته بجاگیر مرخص گردید و جانباز خان بفوجداری لکهي جنگل و دیبال پور از تغییر شهباز خان معین گشته بمرحمت خلعت و اسپ مباهي شد و منصبش که دوهزاری پانصد سوار بود باضافه

دو اسپه سه اسپه افزایش پذیرفت و عسکر خان بفوجداری بنارس
از تغییر شرف خان بیگ منصوب گشته بعنایت خلعت و از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری هفت صد و پنجاه سوار سرافرازي یافت
و معین خان بخدمت وکالت سرکار بادشاه زادهٔ نیک اختر والا گهر
محمد معظم خلعت مباهات پوشیده از اصل و اضافه بمنصب هزار
و پانصدي دو صد و پنجاه سوار مشمول عنایت گشت سیزدهم کوچ
شده موضع شاهدره که یک کروه شهر است محط سرادق جاه و جلال
گردید و حضرت شاهنشاهی در اثنای راه نشاط اندوز شکار گشته
یازده آهو و کلنگ و مرغابي بسیار صید فرمودند و روز دیگر مقام
شده نجابت خان که برسم گوشه نشینی در دار الخلافة بسر میبرد
جبهه سای عتبهٔ خلافت گردید و کیرت سنگه ولد راجه جیسنگه از
میوات رسیده بتقبیل سدهٔ سنیه تارک افتخار افراخت و بهادرخان
چنانچه گذارش یافته بدفع فتنه بهادر بچکوتي معین شده بود
چون کفایت مهم او نموده رفع فساد آن بد نهاد کرده بود درین
اوقات بصوبه داری اله اباد از تغییر خان دوران سر بلند گشته فرمان
مرحمت عنوان مشعر باین معني با خلعت خاصه برای او ارسال
یافت و روز مبارک جمعه پانزدهم جمادی الاخره مطابق نهم
اسفندار که ساعت دخول دار الخلافة بود خدیو زمان شهنشاه جهان
ستان با جهانی فروشان بر فیلی کوه پیکر گردون توان که تخت
فلک پایهٔ طلا بر پشت آن نصب کرده بودند قرین سعادت وعظمت
سوار شده متوجه شهر گردیدند و فیل سوار از دریا عبور نموده داخل
دار الخلافة شاه جهان آباد شدند و نخست پرتو نزول بمسجد جامع

افگنده نماز جمعه گزاردند و ازانجا با شکوه آسمانی و فر یزدانی سوار شده در ساعتی مسعود قلعهٔ مبارکه را از یمن نزول همایون سرباوج گردون برافراختند و زمانی درخاص و عام و لمحهٔ در غسلخانه سریر آرای اقبال گردیدند و تقرب خان که در شهر بود و معتمدخان قلعه دار بادراک دولت زمین بوس چهرهٔ عزت بر افراختند درین ایام پیشکش تازه نهال گلشن حشمت و جلال بادشاه زادهٔ ارجمند سعادت پیوند فرخنده فال محمد اعظم از نوادر جواهر و نفائس امتعه بنظر اکسیر اثر رسیده رتبهٔ قبول پذیرفت و یک زنجیر فیل با ساز نقره و جل زربفت و یک ماده فیل که مختار خان از دکن برسم پیشکش بجناب خلافت فرستاده بود و پشکش قباد خان صوبه دار تهته بمحل عرض رسیده شرف پذیرای یافت و بهگونت سنگه هاده بمرحمت علم رایت مباهات افراخت و شاه قلیخان که چنانچه گزارش پذیرفت قلعه داري رهتاس باو تفویض یافته بود باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاري هفت صد سوارمورد انظار مرحمت گردید و منصب و قلعه دار خان از اصل و اضافه هزاری چهار صد سوار قرار یافت و درین هنگام خضراباد از میامن قدوم خدیوجهان فیض اندوز گشته دو روز سیر و شکار آن نواحی مسرت افزای خاطر ملکوت ناظر گردید و ازانجا معاودت نموده باعزاباد توجه فرمودند و دو روز دیگر قرین دولت و کامراني دران مکان فیض نشان بسر برده روز سیوم ازانجا بشکارگاه سیولي که آن را با توپ شکار موسوم ساخته اند متوجه گشتند و دران نخچیرگاه اقبال نیزدو روز بشکار نیله گاو و آهو نشاط اندوخته بیست و هفتم

باعزاباد مراجعت نمودند و روز دیگر هم عنان دولت و سعادت شکار
کنان و صید افگنان بمستقر خلافت رسیدند و چون منزل گرامی
گوهر محیط حشمت و کامگاري تابان اختر سپهر عظمت و بختیاری
بادشاه زادۀ والا قدر فرخنده شیم محمد معظم بر سر راه بود برای
سر بلندی آن درة التاج سعادت و ارجمندی آنجا نزول اجلال
نموده بدولت ساعتی نشستند و بادشاه زادۀ نامدار عالیمقدار اداي
مراسم نثار و شکر مقدم شهنشاه روزگار نموده پیشکشی از زواهر جواهر
و نفائس اقمشه بنظر مهر انور در آوردند *

بناء مسجد فیض اساس مختصر نزدیک بآرام گاه خاص اختصاص یافت

ازانجاکه همواره همت حق نهمت گیتی خدیو دین پرور یزدان
پژوه بر مواظبت طاعات و عبادات و احراز مثوبات و سعادات
مصروف است و همگی خواهش طبع مقدس آنکه تا ممکن
و مقدور باشد صلوات خمس و سنن و نوافل را در مسجد ادا نمایند
بر پیشگاه خاطر ملکوت ناظر که پیوسته شاهراه جنود ارادات الهی
و مهر منزل وفور عزائم قدسی است پرتو این عزیمت تافت که
نزدیک بآرام گاه خاص خجسته مسجدی مختصر طرح اندازند و
عبادتجای فیض اثر بسازند تا همواره بسهولت و آسانی بي تجشم
رکوب و طول حرکت در اوقات لیل و نهار از راحتگۀ قدس بآنمعبد
همایون اثار خرامش اقبال فرموده بطاعت دادار پاک و پرستش
داور بیهمال پردازند بنابران در سمت شمالی غسلخانۀ مبارک

مابين عمارت آن نگارين سراي حشمت و جلال و باغ خلد مثالش
كه موسوم بحيات بخش است زميني براى اين بناء كرامت انوار
اختيار نموده بمعماري توفيق مسجدى ميمنت اساس از سنگ
مرمر طرح فرمودند مشتمل بر دو ايوان عالى بنيان باهم در طول
متصل و سقف هريك بشكل بنگله و دو گنبد بر يمين و يسار بر
نهجي كه در ايوان عقب كه جائى محراب است گنبد از بيرون
چندان نمودار نباشد و بر بالاى ايوان پيش سه گنبد عالى نمايان
باشد يكي بر بالاى بنگله و دو بر هردو بازو و طول عمارت پانزده ذرع
و عرض نه ذرع سواي اساس و طول صحن آن پانزده ذرع و عرض
دوازده ذرع و هژده تسو و ارتفاع زمين كرسى عمارت از صحن يك
و نيم ذرع و بر سمت شمالى اين عمارت مختصر ايوانى طولش
پنج ذرع و عرض سه و نيم ذرع يك در ازان بجانب ايوان مسجد
و نه منظر بسمت باغ حيات بخش سه ازان شرقى و سه غربى و
سه شمالى و در وسط ايوان حوض مطبوع خردى كه آب ازان جوشد
و از صحن مسجد سه در بجانب باغ كشوده شود و پنجم ربيع الثانى
اين سال همايون فال كه رايات عز و جلال در ساحل رود گنگ نشاط
اندوز سير و شكار بود باشارهٔ والا مسجد مذكور اساس يافته متصديان
مهمات عمارت كمر سعي و اجتهاد باهتمام آن بناء شرافت بنياد
بر ميان همت استوار ساختند و از معماران پيشه ور و بنايان هنر
گستر و سنگ تراشان فرهاد فن و خارا شگافان كوه شكن و نقاشان
سحر طراز و طراحان كارنامه پرداز هر روز گروهى انبوه در عمارت آن
مسجد قدسى شكوه بازوى جد و سعي كشوده بكار پرداختند و اگرچه

در عرض اندک مدتي بتاکید و اهتمام تام ایوان اصل مسجد مهیا گشته
چنان شد که حضرت شاهنشاهی دران نماز میگزاردند لیکن آن
بقعهٔ مبارکه بالتمام در مدت پنج سال پیرایهٔ اتمام یافت و مبلغ
یک لک و شصت هزار روپیه صرف آن شد بالجمله این فرخنده
مسجد عالی بنا اگرچه عمارتش مختصر است لیکن زیب و زینت
و فیض و کیفیت آن در مرتبهٔ قصوی و درجهٔ علیااست و بغایت
مطبوع و دلنشین واقع شد و در سقف و جدار آن سراسر تختهای
سنگ مرمرکه بنوک تیشه استادان هنرپیشه تراش یافته چنان تنگدرز
بکار رفته است که گوئی از معدن صنع یک لخت برآمده بتجلیه
و تصفیه بمثابهٔ صفا و صقال یافته که پای نظر ژرف نگاهان برسطح
آن لغزش پذیرد نقاشان نازک دست بدائع نگار طاق و رواق و سقف
و جدار آن را سوای ازارهٔ دیوار بگونان گون نقشهای دل پسند غریب
و الوان گلها و بوتّهای مرغوب خاطر فریب که طراحان جادو قلم بر
صفحهٔ سنگ رقم زده اند منبت کرده کار نامه هنر برطاق بلند استادي
نهاده اند و ازراه دیوار صاف و هموار و ساده پرکار قرار یافته روشني
و صفای آن بمرتبه است که سطحش باصرح ممرد دم مساوات میزند
و ازصفحهٔ آئینه حکایت میکند و گنبد های آسمان شان آن مسجد
فیض نشان را از تنکه (۷) پوشش ساخته بطلای ناب تلمیع نموده اند
وهمچنین سرگلدستها را بگلهای ملمع مهر فروغ و زیب زینب فزوده
بي شائبهٔ تکلف وصف طرازی و آب و رنگ سخن پردازی نظارگیان

(۷ ن) پیکرمس

را از مشاهدهٔ آن گنبد های فلک اعتلا کوه های طلا بنظر می آید و هرگاه پرتو آفتاب بران می تابد تیز بینانرا از بارقهٔ انوار ملمعش دیده بخیرگی میگراید * * نظم *

بناء ز انوار رحمت چو طور * ستونهای مرمر علمهای نور
زگل دستهایش که شد اوج گیر * جو اندازه گل زد بسر چرخ پیر
فلک را در و پشت طاعت دوتا * ز انجم بکف سبحهٔ کهربا
نمایان ز سنگ لطافت سرشت * که شد سجدهٔ عکس خط سرنوشت

تاریخ اتمام این بناء قدسی احترام ملائک مقام را عاقل خان که از نیکو بندهای قابل این درگاه گردون نشانست آیهٔ کریمه (وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا) یافته اگرچه زیب و زینت وتکلفات این مهبط انوار برکات در سال هزار و هفتاد و چهار صورت اتمام یافت لیکن اصل عمارت در سنه هزار وهفتاد و سه که عدد حروف این ایت وافی هدایت مشعر با نست مرتب شده بود چون تاریخ مذکور کمال ندرت و غرابت دارد پسند طبع همایون آمد و بموجب امر اعلی دران بقعهٔ مقدسه بر سنگ ثبت افتاد از سوانح دولت پیرا آنکه درین ایام سعادت انجام از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع رسید که بادشاه زادهٔ عالیقدر والا نژاد محمد سلطان که باغوای خامي و جاهلي چنانچه گذارش پذیرفته طریق مخالفت و عصیان سپرده بنا شجاع گرویده بودند درین هنگام که از غلبه و استیلای عساکر نصرت نشان و سطوت اقبال بیزوال شاهنشاه زمان وهن و اختلال عظیم بارکان شوکت و قوت آن بد مآل راه یافته بود و عزیمت فرار بجهانگیر نگرداشت باقتضای مصلحت دید خرد

خرده دان و رهبری دولت بیدار خدیو جهان بشفاعت کردار خود
متفطن شده از غلط صریح که کرده بودند بر گردیدند و ششم
جمادی الاخره بعنوانی که ازین طرف رفته بودند باکبر نگر آمده
باسلام خان ملحق شدند چنانچه حقیقت این مقدمه بعد ازین
بتفصیل در طي وقائع بنگاله مبین خواهد گشت این خبر بشارت
اثر مجدد اثار نیرنگي اقبال نصرت طراز این دست پرورد الطاف
ایزدي در نظر بصیرت دیده وران دور بین جلوهٔ ظهور نمود و مراحم
بادشاهانه آن والا نژاد را بارسال خلعت خاص با نادری مصحوب
محمد میرک گرز بردار نواخته یرلیغ گیتي مطاع بطغرای نفاذ
پیوست که فدای خان با جمعی از عساکر بنگاله آن عالي تبار را
به پیشگاه خلافت رساند و درین اوقات پیشکش عادل خان حاکم
بیجاپور از اقسام جواهر و مرصع الات موازي یک لک سی هزار روپیه
بجناب سلطنت رسیده پایهٔ قبول یافت و چون از وقائع بندر سورت
بمسامع حقائق مجامع رسید که میر عرب خوافي متصدی مهمات
آنجا باجل روزگار حیاتش سپری شد میر احمد خوافي بنظم مهام
بندر مذکور معین گشته بافزایش منصب و خطاب مصطفی خانی
و دیگر مراحم خسرواني کامیاب عاطفت شد و تشریف خان بخطاب
مفتخر خانی سرمایهٔ افتخار اندوخت و عاقل خان از دکن وهمت
خان از بنگاله و رحمت خان از گجرات بموجب فرمان طلب رسیده
دولت زمین بوس یافتند و خوشحال بیگ قاقشال که قبل ازین
مخاطب بقلیج خان شده بود بخطاب سعادت خانی و عنایت اسپ
مباهی گشته در سلک کومکیان صوبهٔ کابل انتظام یافت وهمت

خان بعنایت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصدی بمنصب دوهزاری
چهار صد سوار و عادل خان بعطای خلعت مشمول مرحمت گردیدند
و قلعه دار خان بحراست قلعه ارک کابل از تغییر شمشیر خان معین
شده بعنایت اسپ و باضافهٔ پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار
و پانصدی هفت صد سوار سرفراز گردید و ارسلان خان در سلک
کومکیان صوبهٔ کابل منتظم شده بعطای خلعت نوازش یافت ومانکو
بلال دکنی که درین هنگام بندگی درگاه آسمان جاه از دکن آمده
بود جبهه سای آستان خلافت گشته یک زنجیر فیل و دو اسپ
عراقی برسم پیشکش گذرانید و بعطای خلعت و اسپ و بمنصب
دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مباهی گشته بدولت بندگی
سربلندی یافت و میر باقی ولد میر محمود اصفهانی که چنانچه
گذارش یافت تازه از ایران آمده بود نه سر اسپ عراقی پیشکش
نموده بقبول آن سرمایهٔ مباهات اندوخت و بمنصب هزاری صد
و پنجاه سوار سرفراز گردید و خواجه پهول بانعام یک هزار روپیه و
چندی از قراولان بمرحمت اسپ مورد عنایت گشتند چهارم رجب
عرصه دلنشین خضراباد مهبط انوار قدوم همایون گشته دو روز فیض
اندوز نزول اشرف بود و ششم بشهر مراجعت فرمودند هشتم ماه مذکور
که غرهٔ فروردین بود وزیر خان پیشکشی نمایان مشتمل بر نفائس
جواهر و مرصع آلات و لطائف اقمشه و پنج زنجیر فیل و هفت سر
اسپ بنظر کیمیا اثر درآورده بقبول آن تارک تفاخر برافراخت
ومجموع بمبلغ یک لک و بیست هزار روپیه بها شد و روز دیگر
حضرت شهنشاهی بعزم سیر و شکار باعزاباد فیض بنیاد شرف قدر

بخشیده فردای آن ازانجا بخاص . شکار توجه فرمودند دو روز دران نخچیرگاه اقبال نشاط اندوز شکار گشته سیزدهم رایت معاودت بشهر افراختند و درین ایام شیخ میرک هروي که از دیرین بندهای این آستان سپهر نشان بود و جمال حالش بحلیه سیادت و علم و صلاح آراستگی داشت بخدمت جلیل القدر صدارت کل از تغییر سید هدایت الله قادری والا رتبگی یافته بعطای خلعت کسوت مباهات پوشید و عبید الله خان بفوجداری گوالیار از تغییر کشن سنگه تونور معین گشته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار دو صد سوار سربلندی یافت ورحمت خان بخدمت دیواني سرکار ملکهٔ قدسي خصال تقدس نقاب پرده آرای هودج عفت و احتجاب روشن رای بیگم از تغییر مقیم خان منصوب گشته بعنایت خلعت و باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدي سه صد سوار مباهی گردید و یادگار خان از کوهستان جمون رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف گشت و میر هدایت الله خویش خلیفه سلطان که تازه از ایران آمده بدولت بندگي این آستان سپهر نشان سر افرازی یافته بانعام پنجهزار روپیه فیض اندوز مرحمت گردید و شیخ عباس برهان پوری یک هزار روپیه و جمعي از قراولان و عملهٔ شکار بعطاي خلعت و برخي بمرحمت اسپ مباهی گشتند و چون خلیل الله خان صوبه دار لاهور چندی قبل ازین التماس عتبه بوسي کرده بود و ملتمس او درجهٔ پذیرائی یافته حکم اشرف بنفاذ پیوسته بود که میر خان خلف خود را بنیابت خویش در لاهور گذاشته بدولت پای بوس رسد بیست و چهارم ماه مذکور به پیشگاه خلافت

رسیده احراز سعادت ملازمت نمود و پانصد اشرفی و یک هزار روپیه بصیغهٔ نذر و خنجر مرصع گران بها برسم پیشکش گذرانید بیست و نهم هوای گلگشت باغ و بستان از گلزار همیشه بهار طبع اقدس شهنشاه جهان سر برزده نخست بباغ صاحب آباد عز ورود بخشیدند و ازانجا بباغ معروف بسی هزاری و ازان گذشته بباغ سندر باری که هر دو بر سر راه اعزاباد واقع است پرتو قدوم افگنده بعد فراغ از سیر آنها باعزاباد توجه نمودند و سه روز آنجا بسیر و شکار مسرت اندوز گشته دوم شعبان بدار الخلافة معاودت فرمودند درین ایام پیشکش ملکهٔ ملکی صفات قدسی خصال صدر آرای شبستان دولت و اقبال بیگم صاحب که در مستقر الخلافة اکبرآباد کامیاب سعادت خدمت اعلی حضرت بودند مشتمل بر جواهر و مرصع آلات بنظر انور رسیده رتبهٔ قبول پذیرفت و محمد امین خان میر بخشی بمرحمت قلمدان مرصع مورد نوازش شد و خان دوران که سابق صوبه دار اله آباد بود بنظم مهام اوڈیسه معین گشته فرمان عالیشان مشعر باین معنی باو طغرای نفاذ یافت و طاهر خان از جاگیر رسیده بتقبیل عتبهٔ خلافت ناصیه افروز عبودیت گردید و منصب نوازش خان که در سلک کومکیان صوبهٔ مالوه انتظام داشت از اصل و اضافه سه هزاری هزار و دو صد سوار مقرر گشت و چون بعرض اشرف رسیده بود که چکرسین بهیل زمیندار موضع کهاتا کهیری از اعمال مالوه باقتضای شقاوت کیشی و ناعاقبت اندیشی از منهج قویم اطاعت و انقیاد انحراف ورزیده سلوک طریق تمرد پیش گرفته است بهگونت سنگه هاده که موطن او بآنحدود

قریب الجوار است بتنبیه و تادیب آن ضلالت شعار جهالت آئین
و انتزاع قلعه ولایتش تعین یافته بعطای خلعت و اسپ و باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مشمول
عاطفت شد و غیرتخان بقلعه داری رهتاس از تغییر شاه قلیخان منصوب
شده بعنایت خلعت و اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
هزار سوار سر بلند گردید و غضنفر خان فوجدار میان دواب از محال
فوجداری خود رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف شد و مبارک
خان نیازی که بفوجداری هردو نیکش قیام داشت و منصبش دو
هزاری دو هزار سوار بود یک هزار سوار از تابینان او دو اسپه سه
اسپه مقرر گردید و چتر بهوج چوهان بفوجداری و تهانه داری
موضع دون که قبل ازین ضمیمهٔ خدمت غضنفر خان فوجدار میان
دواب بود منصوب شده بعطای خلعت و باضافهٔ پانصدی نه صد
سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت
و سر انداز خان و یادگار خان در سلک کومکیان بنگاله انتظام یافته
بمرحمت خلعت مباهی شدند و شهباز خان از اصل و اضافه بمنصب
هزاری هشت صد سوار و عبد الرحمن خویشکی بمرحمت اسپ
سرافراز شده در سلک کومکیان کابل معدود گشتند و منصب غلام
محمد افغان از کومکیان صوبهٔ اله آباد و از اصل و اضافه هزاری
و هفت صد سوار قرار یافت و فیروز خان میواتی بفوجداری سرکار
اتاوه معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و خانه زاد خان چون
کدخدا میشد بعطای خلعت و انعام ده هزار روپیه مشمول عنایت
شد و زمیندار چانده بمرحمت ارسال یک زنجیر فیل و اسپ بازین

و ساز مطلی مورد عاطفت پادشاهانه گردید و کفایت خان از بنگاله
رسیده دولت ملازمت اندوخت و محمد مومن ولد شاه بیگ خان
بعطای اسپ نوازش یافته بدکن مرخص گشت و مصحوب او خلعت
برای شاه بیگ خان مرسل شد و میر رحمت الله متولی روضهٔ
منورهٔ امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتی و سرور خواقین
عالم حضرت صاحب قرانی انار الله برهانه که چندی قبل ازین
از خطهٔ سمرقند بدرگاه سپهر مانند آمده بود بانعام هفت هزار
روپیه از خزانهٔ احسان پادشاهانه کامیاب نوازش شد و چاپی
بیگ نوکر اوتار خان حاکم قندهار که از جانب او بآستان سپهر مدار
آمده بود بعنایت خلعت و انعام دوهزار روپیه بهره اندوز مرحمت
گردید و چون پادشاه زادهٔ عالیمقدار والا نژاد محمد سلطان که
فدائی خان از بنگاله با فوجی از جنود قاهره بآوردن ایشان مامور
شده بود بکعبهٔ حضور نزدیک رسیده بودند حکم والا صادر گشت که
مرحمت خان پذیره شده و آن والا نژاد را بزودی بدار الخلافة رساند و
هنگام رخصت بمرحمت اسپ مباهی شد و ازآن رو که در بنگاله از
فدائی خان و چندی دیگر از امرا بعضی تقصیرات سر زده بود
فرمان شهنشاه مالک رقاب از پیشگاه عتاب بصدور پیوست که خان
مذکور بحضور لامع النور نیامده از همانجا بگورکهپور که جاگیر او بود
برود نوزدهم ماه مذکور از وقائع بنگاله بمسامع حقائق مجامع
رسید که ناشجاع فساد انگریز فتنه پرور که در ټانده پای جرأت
فشرده حتی المقدور در مراتب مدافعت کوشش می نمود
بمساعی جمیله و ترددات شائستهٔ معظم خان و دلیر خان و داؤد

خان قواعد همت و ثباتش اختلال ناحش یافته بحالی که سزاوار
اعدای بد سگال باشد ازانجا بر کشتي نشسته روانه جهانگیر نگر شد
چنانکه بعد ازین حقیقت این مقدمه در گذارش تفاصیل حال
آنخسروان مآل مشروح و مبین خواهد گردید از ورود این خجسته
خبر ایستادهاي بساط سلطنت و بندهای آستان خلافت مراسم
تهنیت بجا آورده تسلیم مبارکباد نمودند و نقارهای نشاط بنوازش
آمد و عاطفت خسروانه معظم خان را بعنایت ارسال خلعت
خاص و شمشیر و سپر خاصه عز مباهات بخشید و محمد امین
خان خلف او را بجلدوی ترددات شایسته و مساعي آن خان
اخلاص نشان بمرحمت خلعت و اسپ با ساز طلا مباهي ساخت و
دلیرخان و داؤد خان و مخلص خان و چندي دیگر از عمدهای
کومکیان لشکر ظفر اثر بنگاله را بمرحمت ارسال خلعت نواخت و
درین هنگام پیشکش امیر الامرا مشتمل بر جواهر نفیسه و دیگر
تحف و رغائب از دکن بدرگاه خلافت پناه رسیده پایهٔ قبول یافت
و خلیل الله خان چون میر روح الله پسر خود را با صبیهٔ امیر الامرا
نسبت کرده ارادهٔ طوی او داشت پیشکشي از جواهر و مرصع آلات
بمحل عرض رسانیده التماس رخصت کرد عنایت بادشاهانه روح الله
را بعطاي خلعت و اسپ با ساز طلا و جمدهر مرصع با علاقهٔ مروارید
و سهرهٔ مروارید که در روز طوی بر سر می‌بندند نوازش فرموده بین
الاقران امتیاز بخشید و مرتضی خان بمرحمت ماده فیل مباهی
شد و مکرم خان فوجدار جونپور بفوجداری سرکار اوده که قبل
ازین بغدائی خان مفوض بود و غضنفر خان بفوجداري سرکار

جونپور از تغییر خان مذکور منسوب گشته بعنایت خلعت و اسپ و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی و دوهزار سوار سرفراز شد و عاقل خان بفوجداري میان دواب از تغییر غضنفر خان معین شده بعنایت خلعت و اسپ با ساز طلا و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سربلند گردید هریك بافزایش منصب و دیگر مراحم خسروانه سربلند گردید و راجه عالم سنگه زمیندار مالوه از وطن خویش و سوبهکرن بندیله که بکفایت مهم چنپت مقهور معین بود بدرگاه معلی رسیده دولت زمین بوس یافتند و بالتفاتخان و چندی دیگر از بندهای که طوی کد خداي انها بود خلعت و به برخی اسپ مرحمت شد و میر رضی خراسانی متخلص بدانش بعطاي خلعت و انعام یکهزار روپیه کامیاب عنایت گردید *

رسیدن بادشاهزاده محمد سلطان بجناب خلافت و ممنوع شدن از سعادت ملازمت و به سلیم کده نگهداشتن

درین هنگام فرخنده انجام که آن عالی نژاد بمیا من هدایت الهی و رهبری اقبال بلند حضرت شاهنشاهی نزدیک بدار الخلافه رسیده بودند راي عالم آرای که رموزدان اسرار دولت و جهانبا نیست چنان اقتضا نمود که چون بحکم جهالت و خطا اندیشي دامن کردار آن والاتبار غبار الودعصیان و مخالفت شده است یکچند بمکافات آن از دولت کورنش وسعادت حضور لامع النور محروم بوده در گوشهٔ خمول بسر برند و در

زاویهٔ وحدت از شر اغوا و سوسهٔ اغرای شور انگیزان شیطان منش در
مهد امن و آسایش بوده روزگار فرخنده بعافیت سپرند بنابران صبح
روز بیست و پنجم شعبان بموجب حکم اشرف الله یارخان داروغه
گرز برداران بشکر پور که آن روی آب جون است رفته ایشانرا از راه
دریا بسلیم گده برای بودن آن والا گهر مقرر شده بود رسانید و
حراست و خبرداری ایشان بمعتمد خان خواجه سرا که در پیشگاه
خلافت مورد انظار اعتماد است تفویض یافت بیست و هفتم
از وقائع مستقر الخلافة اکبرآباد بعرض همایون رسید که ذو الفقار
خان که از بنگاله کوفتناک بر آمده در اثنای راه آزارش اشتداد نموده
بود و بدان جهت از خدمت بادشاهزادهٔ محمد سلطان جدا شده
در مستقر الخلافة ماند جهانگذران را پدرود نمود چون از بندهای
درست اخلاص شهامت منش بود حضرت شهنشاهی را خاطر
مبارک قرین تأثر گردید درین اوقات راجه جیسنگه بعطای خلعت
خاص و هوشدار خان بمرحمت یک قبضهٔ شمشیر سر بلند گردیدند
و راجه راجروپ که با رعد انداز خان و دیگر افواج منصوره چنانچه
گزارش یافته بمهم سری نگر قیام داشت و درین ایام بنابر بعضی
مطالب بادراک شرف حضور مامور گشته بود دولت اندوز ملازمت
اکسیر خاصیت شد و جانباز خان و پر دلخان و آتشخان که به
همراهی بهادر خان به تنبیه بهادر بچکوتی تعیین یافته بودند و
اندرمن و مترسین بندیله که در سلک کومکیان سوبهکرن منتظم
بودند شرف زمین بوس درگاه والا یافتند و وزیر بیگ مخاطب
بارادت خان که از قدیم الایام بخدمت بادشاهزاده محمد سلطان

معین بود جبهه سای آستان خلافت گشته بنابر وقوع تقصیر در محارست آن والا نژاد مغضوب و معاتب و معزول از منصب شد *

اغاز سال سیوم از سنین دولت دارای عالم گیری مطابق سنه هزار و هفتاد هجری

درین هنگام مبارک فرجام که جهان بکام هوا خواهان این سلطنت گیتی اعتصام و امور دین دولت کامیاب انتظام بود قدوم فرخنده ماه صیام میمنت بخش ایام گشته سرمایهٔ نزول برکات آسمانی و پیرایهٔ حصول سعادات جاودانی شد و شب سه شنبه مطابق بیست و یکم اردی بهشت رویت هلال اتفاق افتاده سال سوم از سنین خلافت و جهان پیرائي خدیو جهان و خلیفهٔ زمان بفرخي و فیروزي و نیک اختری و بهروزی اغاز شد و دگر باره ابواب فوز و فلاح و سداد و صلاح برروی عالم و عالمیان باز گردید و اشاره والا بصدور در پیوست که ناظمان امور سلطنت و پیشکاران پیشگاه ابهت و بترتیب اسباب و تمهید مقدمات جشن جلوس میمنت قرین که هرساله بجای جشن نوروزی چنانچه گذارش پذیرفته مقرر و معهود گشته بپردازند و دولتخانهٔ مبارک خاص وعام و انجمن خاص غسلخانه را بدستور سال گذشته اذین دولت واقبال بسته اسبک دل بادل که سپهر برین چون ساحت زمین سایه نشین و دامانش تواند بود در پیش ایوان فلک نشان خاص و عام باوج عظمت و احتشام بر افرازند و مقرر شد که بیست و چهارم این ماه سعادت پرتو که جلوس ثاني بر اورنگ عظمت و کامرانی دران روز واقع

شده اغاز جشن کرده آنرا بعید فرخنده فطر متصل سازند درین اوقات وزیر خان بصوبه داری مستقر الخلافة اکبر اباد از تغییر سیف خان معین گشته بعنایت خلعت خاص و اسپ عراقی باساز طلا و جمدهر مرصع باعلاقهٔ مروارید و فیل خاصه با ماده فیل سربلندی یافت و قاسم خان از مراداباد و اله وردیخان از مهترا رسیده دولت اندوز ملازمت اشرف گردیدند و الف خان که بموجب حکم جهان مطاع از صوبهٔ کابل آمده بود و باقرخان که از فوجداری بهکر معزول شده بود باستیلام عتبهٔ سپهر رتبه فائز شدند و ایرج خان از کومکیان مالوه بفوجداری بهلسه از تغییر راجه دیبي سنگه بندیله تعیین یافته از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سرفراز شد *

ذکر جشن همایون و دیگر سوانح دولت روز افزون

چون اسباب و ادوات این جشن فرخنده بسعی کارگذاران بارگاه حشمت و جاه مهیا گردید بیست و چهارم این ماه میمنت اثر موافق چهاردهم خرداد که وقوع این بزم مسعود دران روز خجسته معهود بود در دولت خانهٔ مبارک دارالخلافة شاه جهان آباد محفلی دلکشا و انجمنی والا ترتیب یافته بساط عشرت و انبساط گسترده شد و اسباب خرمی و نشاط اماده گشت مجلس آرای اقبال هنگامهٔ عالم آرای و طرب پیرای از سرگرفت و بزم افروز دولت پیشگاه ایام را بزیور تجمل و احتشام آذین بست نخل مراتب و مناصب را از فیض بهار تربیت بادشاهي موسم نشو ونما

رسید و نهال آمال و آمانی بقطرهٔ فشانی سحاب الطاف و مراحم خسروانی دگر باره سر سبزی اغاز نهاد جود و کرم را هنگام جهان پیرائی و آز و امید را وقت حاجت روائی آمد * لمؤلفه * نظم *

دگر تازه شد رسم عیش و سرور * جهان گشت لبریز ذوق و حضور
شنیدند از هم زمین و زمان * ز تو مژدهٔ عشرت جاودان
فلک دهر را بادهٔ کام داد * طرب دست بیعت بایام داد

و بعد از یکپاس روز حضرت شاهنشاهی با فروشان الهی دولت خانهٔ خاص و عام را از فیض قدوم والا غیرت بخش سپهر اعلی ساخته چون مهر منیر و آفتاب عالم گیر از مشرق سریر مرصع نگار گردون نظیر انوار سعادت بر جهانیان گستردند صدای نقارهٔ نشاط و غلغل کوس شادی و طنطنهٔ شوکت جمشیدی و حشمت کیقبادی بمسامع ساکنان مجامع افلاک رسانید و آهنگ تحیت و نوای تهنیت از خیل قدسیان بزمین و از زمرهٔ انسیان بچرخ برین رسید تخت از شکوه عظمت و جلال خدیو جهان صد پایه بر خویش افزود و چتر از فر میمنت فرق فرقدان سای خلیفهٔ زمان با سایهٔ بال هما دعوی شرف و مباهات نمود بهرام پر نهیب بر بام پنجم فلک برای توزوک این جشن فرخنده کمر خدمتگاری بر میان بست و ناهید عشرت نصیب در انجمن سومین سپهر بقصد هنگامه آرائی و طرب سازی برامشگری و نغمه پردازی نشست بخت که از خدمتگاران این سلطنت آسمانیست باین خجسته مقال نا خوانی اغاز نهاد * لمؤلفه * نظم *

شاها گهر محیط اجلال توئی * آرایش بزم جود و افضال توئی

هرروز بیارای بعیش انجمنی * که اورنگ نشین بزم اقبال توئی
آسمان که از هوا خواهان این دولت جاودانیست بلب ادب زمین
عبودیت بوسیده بعرض این مضمون لب کشاد * لمؤلفه * نظم *

از جشن تو بزم دهر آرایش یافت
واز عدل تو چشم فتنه آسایش یافت
در عهد تو از شکوه و زیب و زینت
هر چیز که میکرد جهانخواهش یافت

القصه این جشن سلطاني و انجمن دولت و کامراني بنوعی انعقاد یافت و بعنواني تمهید پذیرفت که مشاهدهٔ ترتیب و توزوک و زیب و آرایش آن هوش رباي حاضران و حیرت فزای ناظران گردید شهنشاه کام بخش کرم پرور با جهاني قدر و عظمت وشوکت و فرساعتي چند دران محفل خلد مثال بر اورنگ حشمت وجلال جلوس سعادت فرموده باحیاي مراسم لطف و بخشش و افاضه آثار عطا و نوازش پرداختند و بحرسان کف احسان کشوده دامن امید اهل تمنی را لبریز گوهر مدعی ساختند و ازانجا بانجمن خاص غسلخانه که آنهم بدستور خاص و عام زینت و آراستگي تمام یافته بود و شرف قدوم بخشیده دران بزم همایون نیز ساعتي سریر آرا گردیدند از شرائف لطائف اقبال انکه درین روز عالم افروز خبر از بنگاله رسید که ناشجاع وخیم العاقبة که از صدمهٔ صولت و استیلاي جنود قاهره چنانچه ایمائي بآن رفته رخت ادبار از ثاندة بجهانگیرنگر کشیده بود آنجا نیز از سطوت جیوش نصرت آیات مجال ثبات نیافته ششم ماه رمضان این سال که اوائل سنه ثالث از جلوس

همایون حضرت شاهنشاهی است بولایت رخنگ آواره گردید و سر
تا سر مملکت وسیع بنگاله از گرد شورش و افساد او پیراسته بحیطه
ضبط و تصرف اولیای دولت در آمد و معظم خان با عساکر ظفر
نشان نهم ماه مذکور داخل جهانگیر نگر شد از ورود این مژدهٔ دولت
افزا اولیاي سلطنت و احبای خلافت را مسرت بر مسرت افزود
و بتازگي ابواب بهروزی و کامراني بر روی این دولت آسماني
کشود وغبار فساد از مرآة حشمت زدوده شد و خار عناد از سرابستان
ابهت دروده گشت خیل فتنه منهزم و سلك امنیت منتظم گردید
ملک بقرار گاه سلامت رسید و سلطنت بآرام جاي جمعیت خرامید
هوای فتنه و شور از دماغ پندار و غرور مخالفان بیرون شد و مواد
نزاع خصم بد سگال بقطع و فصل تیغ اقبال مرتفع گردید هواخواهان
خیر اندیش را نقش مامول بر صفحهٔ حصول درست نشست و
مخلصان ارادت کیش را از کشاکش تفرقه و تشویش رست
و عنقریب کلک حقائق نگار بعد از اتمام داستان این جشن جهان
پیرا بتفصیل سوانح بنگاله که تا حال جا بجا بر سبیل اجمال وایما
گزارش یافته خواهد پرداخت بالجمله درین جشن مسعود که مدت
ده روز امتداد داشت عنایت بادشاه ابر کف دریا نوال شامل حال
همگنان گشته دور و نزدیك و خرد وبزرک بمراحم و الا و مکارم سترگ
کامیاب شدند نخست رخشندهٔ گوهر محیط حشمت تا بندهٔ اختر
سپهر عظمت بادشاه زادهٔ ارجمند والا قدر محمد معظم بمرحمت
خلعت خاص و سربند مروارید که دانهای لعل ابدار نیز دران منتظم
بود شرف اختصاص یافتند و نخل ارجمند گلشن سلطنت نهال

برومند چمن خلافت بادشاه زادهٔ جوان بخت محمد اعظم بعطای
دو عقد مروارید با آویزهٔ لعل و زمرد مطمح انظار عاطفت
گشتند و معظم خان بعنایت ارسال خلعت خاص وخنجر مرصع
تارک مباهات افراخت و براجه جیسنگه و خلیل الله خان
و محمد امین خان میر بخشي و مرتضی خان و امیر خان و
اصالت خان و تقرب خان و فاضل خان و دیگر امرای رفیع مقدار
و ارکان دولت پایدار و بسیاری از بندهای منصبدار بقدر درجات
و مناصب و ترتیب رتبه و پایه خلعتهای فاخر گران مایه مرحمت
شد و امیر الامرای صوبه دار دکن و مهاراجه جسونت سنگه صوبه
دار گجرات و جعفر خان صوبه دار مالوه و مهابت خان صوبه دار
کابل و دیگر امرای اطراف و عمدهای صوبجات و حکام ولایات
بعنایت ارسال خلعت سرمایهٔ افتخار اندوختند و بتمامی اهل
نشاط و نغمه سنجان آن محفل انبساط خلعتهای رنگارنگ عطا شد
چنانچه درین ده روز جهان افروز قریب شش صد دست خلعت از
خلعت خانهٔ جود و احسان بادشاهانه زیب قامت افتخار بند های
سدهٔ خلافت گردید و جمعی کثیر و زمرهٔ انبوه باضافهٔ منصب و
دیگر عطایا و مواهب سرفرازی اندوختند ازانجمله امیر خان بمرحمت
یک زنجیر فیل و مرتضی خان بعطای اسپ با ساز طلا وصف
شکن خان بمرحمت اسپ با ساز مطلی سربلندي یافتند و تربیت
خان بصوبه داري ملتان از تغییر لشکر خان منصوب شده خلعت
سرفرازی پوشید و لشکر خان بصوبه داری تهته از تغییر قباد خان
معین گشته بعنایت ارسال خلعت و فرمان مرحمت عنوان مشعر

باین معنی عز امتیاز یافت و منصب راجه سجانسنگه بندیله که
سه هزار و پانصدی سه هزار سوار بود باضافهٔ پانصد سوار دو اسپه
سه اسپه افزایش پذیرفت و گنجعلی خان از اصل و اضافه بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار مباهی گشته در سلک کومکیان صوبهٔ کابل
انتظام یافت و راجه رگهناته از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و
پانصدی شش صد و پنجاه سوار و از اصل و اضافه شاه قلیخان
بمنصب دو هزاري هزار سوار و الله یار خان بمنصب دوهزاری
هفت صد سوار و رعد اندازخان بمنصب هزار و پانصدی شش
صد سوار و رام سنگه ولد رتن را تهور که در سلک کومکیان بهادر
خان صوبه دار الهآباد منتظم بود و بمنصب هزار سوار و سید
حامد ولد مرتضی خان بمنصب هزاری سه صد سوار مشمول
عاطفت خسروانه گردیدند ومیر روح الله ولد خلیل‌الله خان‌بخطاب
خاني و باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و
التفات خان باضافهٔ پانصدی بمنصب هزار و پانصدی صد سوار
مباهی گشتند و بهرام ولد قزلباشخان مرحوم که سابق از منصب
معزول شده بود مورد انظار التفات گشته بمنصب هزاری شش صد
سوار سرفراز گردید و سالیانهٔ فاخر خان که سي هزار روپیه بود
باضافهٔ پنج هزار روپیه افزایش پذیرفت و میر عماد خواهرزادهٔ خلیفه
سلطان که از نیک اختری و سعادت یاوری بعزم بندگی درگاه
خلافت پناه از ولایت ایران آمده درین اوقات به تلثیم سدهٔ خلافت
چهرهٔ طالع برافروخته بود بمرحمت خلعت وخنجر مرصع و شمشیر
با ساز میناکار و اسپ با زین و ساز مطلا و انعام دوازده هزار روپیه

و منصب هزاری دو صد سوار سرمایهٔ کامرانی اندوخت و میرباقی
ولد میر محمود اصفهانی بانعام ده هزار روپیه و عزیز الله پسر خرد
خلیل الله خان بمرحمت مادہ فیل کامیاب عنایت گشتند و
شمشیر خان از کومکیان صوبهٔ کابل بحراست حصار آن دار الملک
اقبال از تغییر سعید خان منصوب گشته فرمان گیتی مطاع درین باب
باو صادر شد ورحمت خان بخدمت دیوانی بیوتات حضور لامع النور
از تغییر مقیم خان و خانمذکور بدیوانی صوبهٔ کشمیر از تغییر محمد
عسکری و عنایت خلعت و اضافه بمنصب هزاری دوصد سوار و
اسمعیل بیگ کرمانی ببخشیگری اول احدیان از تغییر رعد انداز
خان و از اصل و اضافه بمنصب هزاری صد سوار و نظر بیگ چیله
که داروغگی نقارخانه باو مفوض شده بود بخطاب نوبت خانی
نوازش یافت و هرجس کور بفوجداری بعضی از محال ولایت
دهندیره معین گشته بمرحمت اسپ مباهی شد و شیخ بهاء الدین
از اولاد امجاد قدوهٔ اولیای عظام زبدهٔ اصفیای کرام قطب ربانی شیخ
بهاء الدین ملتانی قدس سره العزیز بعنایت خلعت و مادہ فیل
و انعام یکهزار روپیه بهره اندوز عزت گشته بوطن مالوف مرخص
شد و سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر
سید جلال مغفور بمرحمت خلاع فاخره کسوت امتیاز بوشیدند و میر
ابراهیم و میر طالب برادر زادهای میر حسن قاینی بوساطت
فاضل خان دولت ملازمت اشرف یافته بانعام شش هزار روپیه
کامیاب مکرمت بادشاهانه گردیدند و خوشحال خان کلاوت را که
سر آمد نغمه سرایان پایهٔ سریر خلافت مصیر و در فن خود منفرد

و بی نظیر است عاطفت خسروانه بزر سنجیده هفت هزار روپیه
که هم سنگ او برآمد باو عطا فرمود و سی هزار روپیه بوساطت صدر
الصدور بارباب استحقاق و محتاجین و زمرهٔ اتقیا و صالحین
مرحمت شده آثار دعای اجابت انتمای آن گروه ضمیمه برکات این
دولت گردون شکوه گردید و دوکس از کپتانان فرنگ که درین ایام
باستیلام آستان خلافت نشان رسیده بودند بمکرمت خلعت و انعام
پنجهزار روپیه مورد نوازش بادشاهانه گردیدند و شیخ قطب و افلاطون
چیله هریک بانعام یکهزار روپیه مباهی گشت و پنجهزار روپیه
بنغمه سنجان و سرود سرایان این جشن مسعود عطا شد و درین
بزم عالم افروز بادشاه زادهای کامگار بخت بیدار و نوئینان رفیع
مقدار اقامت رسم نثار نموده پیشکشهای شایسته گذرانیدند
ازآنجمله آختر سپهر عظمت و بختیاری گوهر محیط حشمت و
نامداری بادشاه زادهٔ ارجمند محمد معظم پیشکشی که قریب یک
لک روپیه قیمت آن بود گذرانیدند و از جانب معظم خان پیشکشی
از جواهر و اسپ و نفائس امتعه واقمشه بنظر اشرف رسیده پنجاه
هزار روپیه بها شد و خلیل الله خان از جواهر و موصع الات و اسپان
عربی و عراقی و ترکی پیشکشی نمایان که دو لک روپیه قیمت آن
شد بنظر همایون رسانید و قاسم خان موازی شصت هزار روپیه از
جواهر مرصع آلات پیشکش کرد و اله وردیخان و هوشدار خان
هریک پیشکشی که پنجاه هزار روپیه بها شد گذرانید و امیر خان و
و فاضلخان هر کدام از نفائس و مرغوبات قریب باین مبلغ بنظر
اکسیر اثر رسانید و ابراهیم خان زین مرصع با ساز و لوازم آن و

تقرب خان یکسر اسپ عربی باساز طلا گذرانیدند و محمد امین خان میر بخشی و مرتضی خان و دیگر ارکان دولت و عمدهای بارگاه سلطنت پیشکشهای لایق از جواهر و مرصع آلات و سائر نفائس و مرغوبات بنظر مهر انور در آوردند وهمچنین از جمیع امرای اطراف وحکام صوبجات در خور حال پیشکشها بپایهٔ سریر گردون نظیر رسید و خوانهای زر و سیم نثار و پیشکشهای شایسته و سزاوار از جانب پرده آرای هودج عزت مسند نشین مشکوی ابهت ملکهٔ تقدس نقاب روشن رای بیگم و درهٔ فاخرهٔ بحر سلطنت نخلهٔ طیبهٔ گلشن خلافت ملکهٔ ثریا جناب زیب النسا بیگم و دیگر ثمرات ریاض عظمت و اقبال و مقدسات مشکوی ابهت و جلال بانوار نظر اکسیر اثر زیور قبول یافت وهمگی بمکارم عالیه و مواهب سامیه عز اختصاص یافتند و در ایام سعادت انجام این جشن فرخنده باشارهٔ معلی یک مرتبه بر کنار دریای جون محاذی درسن مبارک چراغانی که از شمع برروی زمین ترتیب داده بودند فروغ بخش انجمن دولت گردید و دوم باره چراغان کشتیها که بدستور سال گذشته باهتمام متصدیان سرکار بادشاهزادهای ارجمند کامگار و گماشتهای نوئینان عالی مقدار درکمال خوبی ودلپذیری سرانجام یافته بود نظر فریب تماشائیان شد و یکشب تماشای آتشبازی که اسباب و ادوات آنرا هم بر کنار دریا نصب کرده بودند مسرت فزای خاطر ملکوت ناظر گشت و در همین ایام عنایت بادشاه ابر کف دریا نوال بمناسبت موسم بر شکال نخل برومند گلشن عظمت نهال سعادت ثمر بوستان حشمت بادشاه زادهٔ ارجمند محمد

معظم و نوئینان والا مرتبت و امراي رفیع منزلت‌را بعطای خلعت
باراني عز اختصاص بخشیدند و شب شنبه مطابق نوزدهم خرداد
هلال فرخنده شوال از مطلع شرف و کمال سر بر زده در اثنای این
جشن مسعود جهانیان را بتازگي مژدهٔ خرمي و بشارت خوشدلي
داد اختر مراد از سپهر امید دمید ماه سعادت از فلک عزت تابان
شد اطفال آمانی و آمال بعید دل افروز حصول و انجاح پیوستند
و آرزومندان نعیم طرب ازصوم انتظار بر آمده بر سماط نشاط نشستند
ماه نو چون زهره جبینان غرفه نشین از منظر قصر زمردین سپهر
گوشه ابروی التفات بمنتظران عید امید نمود چرخ پیر از فرط
شادماني مانند کودکان زینت دوست از کف الخضیب دست در
حنا گرفت بکلید هلال درهاي شادکامي بر روي عالمیان کشاده
شد و از طلعت ماه منیر طلیعهٔ انوار عشرت و کامراني آشکار گردید
غریو کوس شادیانه و طمطراق شلک خسروانه پرده کشاي گوش زمانه
گشت و طنطنهٔ تهنیت و زمزمهٔ مبارک باد از زمرهٔ خاکیان بمسامع
افلاکیان رسید بهجت قدوم عید اسلامیان بانشاط جشن شهنشاه اسلام
مانند رنگ و بوي گل بهم آمخیت و آمیزش این دو هنگامه سور
گلهای فرح و سرور در دامن روزگار فرو ریخت و چون طلوع تباشیر
صباح فرخ رواح عید جهان را چهره بنور سعادت و بهروزی بر
افروخت نوئینان رفیع قدر و امرای نامدار و سائر بندهای آستان
سپهر مدار در عتبهٔ والای سلطنت و سدهٔ علیای خلافت حاضر
آمده بتقدیم تسلیم تهنیت رسم عبودیت بجا آوردند و شهنشاه
موفق موید دین پرور که سرتاسر این ماه مبارک اثر بادای صوم

و مواظبت دیگر عبادات و تحصیل مرضیات و سعادات و ذکر و طاعت وشب بیداری و خیر و مبرت و پرهیزگاری و التزام صوالح افعال و اهتمام بشرائف وظائف و اعمال و اشتغال بتلاوت کلام ملک علام و سلوک جادهٔ سنن حضرت خیر الانام علیه و علی آله کرائم الصلواة و السلام بسر برده بودند عزم توجه بمصلی فرموده بتوره و آئینی که معمول این دولت خدا داد است بر فیلی کوه شکوه سپهر مانند که تخت مهر فروغ طلا از کوهٔ پشت آن برنگ اورنگ زرین شفق از چرخ نیلوفری بسطوع بارقهٔ تلمع روشنی بخش افاق بود سوار شده بادشاهزادهٔ نیک اختر والا گهرستوده شیم محمد معظم را در عقب سر مبارک جای داده بعیدگاه توجه فرمودند و نماز عید بجماعت ادا نمودند و بعد از معاودت ساعتی در محفل سعادت اساس خاص و عام بر اورنگ کامرانی و کام بخشی نشسته خورشید سان پرتو مرحمت و احسان برساحت احوال جهانیان کستردند و ابروار از فیض عام مکرمت وانعام حدائق امید خلائق را سرسبز و شاداب گردانیدند و تا در روز بعد از عید مراسم جشن وسور وتمهید و قواعد عیش وسرور مشید بود و دربن ایام قاسم خان بعنایت خلعت خاصه و اسپ با ساز طلا مباهی گشته بمراد آباد که جاگیر او بود مرخص شد و اله وردیخان بمرحمت اسپ با ساز طلا سر بلند گردیده رخصت معاودت بمتهرا یافت اکنون کلک سوانح نگار سرشتهٔ وقائع حضور قدسی سرور را اینجا گذاشته بنگارش حقائق ممالک شرقی و شرح حال ناشجاع خسروان مال و ذکر ترددات و محاربات افواج قاهره که بپاشلیقی بادشاه زادهٔ عالیمقدار والانژاد محمد سلطان

و عمدة الملک معظم خان در ربیع الثاني نخستین سال جلوس همایون از اله آباد بتعاقب آن تیره بخت معین شده بود میپردازد و از هنگام رسیدن او به بنارس آغاز سخن کرده تا برآمدنش از بنگاله بجانب رخنگ که قریب شانزده ماه بود آن سوانح دولت افزا را که قبل ازین در طی این دفاتر مآثر نصرت جا بجا بطریق اجمال مذکور شده بر سبیل تفصیل گزارش میدهد تا ناظران این مجموعه بدائع عظمت و جلال بر کیفیت احوال آن فتنه اندیش باطل سگال و قوت بازوی بخت و نیروی سرپنجهٔ اقبال این برگزیده الطاف قادر بیهمال کماهی آگهي یافته عبرت اندوز کارخانهٔ ایجاد و خبرت پذیر تقلبات نشأ کون و فساد گردند بر متتبعان سیر و آثار این دولت گیتي مدار پوشیده مباد که آن بیخرد و تیره رای بعد فرار از اله آباد چون به بنارس رسید از بیدانشی و باطل اندیشي اراده کرد که در بهادر پور که دو ونیم کروه بالاي بنارس برکنار دریای گنگ واقع است حصاري کشیده مورچالها ببندد و روزي چند انجا قدم ثبات فشرده حتی المقدور همت بر مدافعت گمارد و هرگاه کار برو تنگ شود باستظهار نواره راه فرار سپارد و بهادر پور سر زمیني است که آن برگشته بخت ادبار قرین قبل ازین در ایام بیماری اعلی حضرت که بهوس خود سری و استقلال لشکري فراهم آورده بسمت اله آباد می آمد بصوابدید رای ناقص انجا رحل اقامت افگنده حصاری بر دور معسکر خود کشیده بود و مورچالها بسته و در همانجا از عساکر باد شاهی که بسرداری سلیمان بیشکوه بر سر او تعیین شده بود شکست خورده راه فرار پیمود چنانچه خامهٔ حقائق نگار در

اوائل این صحیفهٔ دولت مجملا ایمائي بآن نموده القصه باین خیال
خام پای تجلد دران مقام استوار کرده شروع درکشیدن دیوار و بستن
مور چال نمود و از قلهٔ چناده که هنگام آمدن باله آباد بتصرف آورده
بود هفت توپ کلان برآورده در مورچالها نصب نمود وکسان فرستاده
بود که دیگر توپها ازان قلعه بیاورند درین اثنا طنطنهٔ وصول پادشاه
زادهٔ نامدار والاتبار محمد سلطان و معظم خان باعساکر گردون شکوه
بدو منزلی چناده شنیده ارکان ثبات و عزیمتش تزلزل یافت
و توقف در بهادر پور مصلحت ندیده بگام فرار بسمت پتنه شتافت
و بیست و هفتم جماد الاولی بظاهر آن بلده رسیده قرین خفت
و خواری در هین مذلت و شرمساری آنجا نزول ادبار نمود از کار
های بي هنگام آن بیخرد و تیره ایام انکه در خلال این احوال پر
اختلال که ناموس حشمت و سروري بدست لجاجت و فتنه پروری
بباد داده شاهد ملک و دولت ازو فراق مي جست و عروس بخت
و اقبال طلاق می طلبید در پتنه داعیهٔ کدخدا کردن پسر از خاطرش
سر بر زد و صبیهٔ ذو الفقار خان قراما نلو را که برسم گوشه نشینی
آنجا میبود بعنف وتکلیف تمام برای زین الدین مهین ناخلف
خویش خطبه نموده بقید ازدواج او آورد و ازانجا روانهٔ پیش
گشته ششم جمادی الاخره داخل مونگیر شد و چون یک طرف آن
بلده کوهیست بلند فلک مانند و طرف دیگرش دریای گنگ است
و افغانان در زمان حکومت خود بجهت استحکام بلدهٔ مذکوره
در پیش آن دیواری کشیده از یکجانب بدریاد و از طرف دیگر بکوه
که فاصله فیمابین یک کروه و ربع جریبي است متصل ساخته اند

وخندقي حفر نموده و نا شجاع بنابر احتیاط از سال گذشته تا این هنگام بتجدید و مرمت آن کوشیده در هر سي گز برجي ساخته بود و خندق آنرا بآب رسانیده بعد از وصول بآنجا از محال طلبی و باطل اندیشي باستحکام آن دیوار پرداخته و باستظهار حمایت آن رحل اقامت انداخته خواست که روزی چند آنجا قدم جرأت استوار سازد و بلوازم مدافعت و محاربت پردازد و باین هوس خام و سودای ناتمام مورچالها بمردم خود بخش کرده آنها را بآلات توپخانه که در نواره داشت مستحکم گردانید و راجه بهروز زمین دار کهرپور چون بظاهر بنابر مصلحت مماشاتي با آن تیره اختر برگشته روز میکرد و خود را باو متفق وامینمود محافظت دامن کوه که از میان آن راهی غیر مسلوک دشوار گذار باکبر نگر بود بعهدهٔ راجه مذکور گذاشته باعتماد موافقت و هواخواهی او خاطرجمع نمود و چون پادشاه‌زادهٔ ارجمند عالیقدر محمد سلطان و معظم خان که با عساکر کیهانستان راه تعاقب آن بد عاقبت مي سپردند اواسط جمادی الاخره بحدود مونگیر قریب شدند از مصلحت سنجي و حسن تدبیر ارادهٔ تسخیر مونگیر و محاصرهٔ آن که بطول مي انجامید مستدرک دانسته قصد درآمدن از راه کوهستان کردند وراجه بهروز را بنوید الطاف و مراحم بادشاهانه بر فرض عبودیت و دولت خواهی و بتهدید قهر و عتاب خسروانه برتقدیر مخالفت و گمراهي پیغام داده بشاهزاده اطاعت و بندگی دعوت نمودند ازانجا که مقدمات نصرت و استیلا و موجبات رفعت و اعتلاي این دولت جاوداني هموارہ ساخته و پرداختهٔ کار کنان آسمان نیست راجه مذکور از یاوری بخت و بهروزی طالع

مسلک مستقیم بندگی و خدمتگذاری و منهج قویم دولت خواهي
عبوديت شعاري اختيار كرده برهبري سعادت قبول رهنموني جنود
اقبال از طریق کوهسان نمود وافواج قاهره بدلالت او مونگیر را طرح
داده و کوه را در دست چپ گذاشته براه دامن کوه کهرکپور که بیشه
و جنگل است روانه شدند که از عقب ناشجاع در آمده کار برو تنگ
سازند آن تیره بخت چون برین معنی اطلاع یافت و دانست که
اگر چندی دیگر در مونگیر توقف کند جنود مسعود از عقب رسیده
راه فرار او مسدود خواهد شد و رسیدنش به بنگاله که مقر اهل و
عیال و مستقر حکومت و ایالت او بود و ملجا و مفری جز آن
نداشت متعذر خواهد گشت ارکان ثبات و استقامتش متزلزل گردید
دست ازان مطلب باطل و سعي بيحاصل كشيده بيست و يكم ماه
مذکور از مونگیر روانه پیش شد و عساکر قاهره باستماع این خبر از
پیاله پور که قریب بیست کروه از مونگیر بسمت اکبرنگر است
براه راست میل کرده معظم خان بمونگیر آمد که بند و بست آن
نماید و پادشاهزادهٔ سپهر مکان محمد سلطان باعساکر ظفر قرین
تا برگشتن آنخان اخلاص آئین دران حدود اقامت نمودند و
چون ناشجاع بموضع رنگاماتي كه از مونگير سي و سه كروه و تا
اکبرنگر قریب پانزده کروه است و آن نیز بوضع مونگیر واقع شده
که یکطرفش کوه و طرف دیگر دریاي گنگ است رسید و خبر میل
کردن عساکر منصور براه راست شنیده گمان برد که چون راهٔ کوهستان
متعذر العبور بوده ترک آن نموده از راه متعارف بتعاقب خواهند
پرداخت درانجا باز بهمان خیال فاسد و ارادهٔ بیهوده که در مونگیر

کرده بود هوای قرار و درنگ داشته و سودای اهنگ مدافعه و جنگ در سرافگند ودگر باره دیواری چون بنای همت خود سست بنیاد از سمت دریا برآورده بکوه رسانید و پانزده روز انجا اقامت گزیده باستحکام آن دیوار و ساختن مورچال پرداخت و چون خواجه کمال افغان که زمین دار بیربهوم و چات نگر بود بنابر مطالب و مدعیات زمینداران بظاهر با او دم موافقت میزد آن بی بهرهٔ جوهر عقل و رای از خام طمعی کار او را بر معامله راجه بهروز قیاس نکرده بحکم (الغریق یتشبث بکل حشیش) باظهار اتفاق و هوا خواهي او مستوثق شد و اسفندیار معموری نوکر خود را با او همراه کرده بموضع بیر بهوم فرستاده که سد راه سپاه ظفر پناه شده نگذارند که از میان بیشه و جنگل آن حدود راه عبور یابند بالجمله معظم خان بمونگیر رسیده بنظم ونسق شهر وقلعه پرداخت وتاتعیین قلعه داری از حضور لامع النور محمد حسین سلدوز را بحراست قلعه معین ساخت و بعد فراغ از ضبط و بند و بست آن معاودت نموده به بادشاهزادهٔ والا نژاد محمدسلطان پیوست و عساکر منصور از پیاله پور بدستور پیش براه بیشه وکوه متوجه مقصد شدند وازانجا که خواجه کمال را تدبیردرست وعقل مآل اندیش بود و از کارشناسي و مصلحت داني سود خود از زیان میدانست بعد از رسیدن افواج جهان کشا به بیربهوم در راه دادن عساکر بادشاهي و سلوک جادهٔ بندگی و دولتخواهي بطریقه راجه بهروز عمل نموده باولیای دولت آثار مخالفت و ممانعت بظهور نرسانید و خود آمده ببادشاهزادهٔ و الا تبار ملازمت نمود و جنود قاهره اینجا نیز بهمان

عنوان که از مونگیر عبور کرده بودند کوه را در دست چپ گذاشته براه دامن کوه طریق نصرت پیمودند و اسفندیار چون خواجه کمال را با احیای سلطنت متفق یافت بی نیل مطلب معاودت کرد از سوانحی که در خلال این ایام دران لشکر فیروزی اعتصام روی داد قضیهٔ شورش انگیزی و نفاق پژوهی راجپوتان ضلالت کیش و جدا شدن آن گروه نا عاقبت اندیش است از جنود مسعود تبیین این مقال آنکه چون اکاذیب موحشه و اخبار غیر واقعه از جنگ اجمیر بآنها رسیده از استماع آن اراجیف بمقتضای واقعه طلبی و فتنه جوئي غبار نفاق و دو روئي بر چهرهٔ احوال شان نشسته بود بعد از روانه شدن عساکر منصور از پیاله پور کنور رامسنگه ولد راجه جیسنگه و راو بهاو سنگه هاده با اکثر آن فرقهٔ ضلال مثل امر سنگه چندراوت وگردهر داس کور و چتر بهوج چوهان و شیر سنگه (۲) روتله و پردو من کور از بیدانشی وکوته اندیشي بی تحقیق حال و ملاحظهٔ سوء مآل بعزم تخلف از همراهی افواج اقبال چند روز هنگام سواری و فرود آمدن ترک کورنش و ملازمت بادشاهزادهٔ عالیمقدار محمد سلطان نموده در روز مقام نیز بخدمت ایشان نمی آمدند و کیفیت جنگ اجمیر را بعنوانی نا سزاوار که نصیب دشمنان این دولت پایدار باد شهرت داده برهمزن جمعیت دلهای سست عقیدتان گردیدند دوازدهم رجب که لشکر ظفر اثر در دو منزلی بیربهوم بود تغیر فاحش در سلوک پیش گرفته هنگام نزول در جای که برای هریک

(۲ ن) بیر سنگه روتله

مقرر شده بود فرود نمی آمدند و همگي اجتماع نموده دور از لشکر
گاه نزول می نمودند و وقت کوچ اردوی خود را درمیان گرفته
عقب لشکر می آمدند تا آنکه شانزدهم رجب که جنود قاهره دو
سه منزل از بیربهوم گذشته بود اتفاق نموده روی دولت از همراهی
جیش منصور بر تافتند و بهیأت مجموعی براه مخالفت ومعاودت
شتافتند وشاهزادهٔ عالیمقدار ومعظم خان بمقتضاي مصلحت متعرض
احوال آنها نگشته جزاي حرکت ناهنجار آن جهالت منشان
جسارت شعار را بقهر و عذاب بادشاهانه حواله نمودند و اصلا ازین
معني متزلزل نشده باعتضاد جنود عون الهي و اعتماد اقبال
بیزوالي شاهنشاهي روانه مقصد گردیدند بالجمله ناشجاع بعد از آگهی
برگذشتن عساکر جهان کشا از بیربهوم هواي مقاومت و ممانعت
از سر بیرون کرده ناچار و ناکام باجنود نکبت فرجام از رانگاماتي
روانهٔ اکبر نگر شد واوائل ماه رجب بآنجا رسید وچون از بیم تعاقب
افواج بحر امواج سفینه طاقت بگرداب اضطراب داده نیروي همت
و جرأت در باخته بود قرار استقامت و پایداری باخود نتوانست داد
و درانجا مقاومت باعساکر ظفر ماثر از اندازهٔ قدرت وعدت خویش
فراتر دانسته اواسط رجب بعزم گذشتن دریای گنگ از اکبرنگر برآمد *
از شنائع افعال ناصواب آن بیخرد بدمآب که در خلال اینحال بارتکاب
آن وبال دارین اندوخت کشتن اله وردیخان بود با سیف الله پسر
خرد اوتبئین این مقدمه آنکه چون میخواست که درگذر دوگاچهي (۲)

(۲ ن) گاچی

که دوازده گروه از اکبرنگر بسمت مخصوص آباد است از آب گنگ
عبور کند از شهر بر آمده در دو سه کروهی گذر مذکور نزول کرد
و سراج الدین جابری و نور الحسن را که از عمدهای او بودند
در شهر گذاشت که اهتمام بر آوردن کارخانجات و مردمش نمایند
و خود بکنار آب رفته کشتیها بمردم بخش کرد و مقرر نمود که اواخر
شب از دریا بگذرد چون آنشب بادی عظیم میوزید و دریا بتلاطم
آمد روان شدن کشتیها را مانع گردید از کنار آب مراجعت کرده
بدایرهٔ خود آمد که صباح از آب بگذرد و درین وقت عساکر قاهره
بموضع بلکهته که تا جای نزول او قریب پانزده کروه بود رسیده
مقام داشت چون اله و ردیخان از معامله فهمي و کار شناسی رقم
خذلان و نکال از ناصیهٔ حال آن خسران مآل خوانده این معنی را
متیقن نمود که بر تقدیری که به تکاپوی گریز و آوارگي از تیغ قهر
و سطوت مبارزان جیش اقبال آمان یابد لامحاله در دریا طعمهٔ
ماهی و نهنگ یا محشور با دد و دام صحرای رخنگ خواهدگردید و
برهنموني عقل صواب اندیش میخواست که از غلط کردار خویش
برگشته بجنود مسعود پیوندد و درین هنگام که طنطنهٔ قرب وصول
افواج فیروزی لوا جگرکسل مخالفان و زهره گداز اعدا شده بود حصول
این مطلب را نزدیك بکار میدانست درین شب که ناشجاع از کنار آب
برگشته بخیمه‌گاه خود آمد خان مذکور انتهاز فرصت نموده بشهر
مراجعت کرد وچون بسیاری از مردم ناشجاع که از بهبود حال وحسن
مآلش امید بر گرفته آرادهٔ جدائي داشتند باو متفق و همداستان
بودند و خود نیز جوقی از سپاه داشت منزل خویش را استحکام

داده درمقام این شد که اگر جمعی از جانب آن شور انگیز فتنه
پرور بر سر او آیند بنیروی جمعیت اتباع و همراهان بجنگ و
مدافعت پیش آید و اعلان مخالفت نماید چون ناشجاع خبر
برگشتن او بشهر شنید دران باب تدبیری اندیشید و خبرهای غیر
واقعه که فروغی از صدق نداشت شهرت داده بسمت اکبرنگر برگشت
و آنروز نخست میرزابیگ نام یکی از نوکران عمدهٔ خود را از راه
بر سر او تعین کرد و پس ازان هرکس از سرداران و نوکران که
بنظرش می آمد پی درپی میفرستاد چنانچه اکثر سپاه و مردمش
بردور منزل خان مذکور اجتماع کرده مترصد اشاره بودند که برخانه
او یورش نمایند و سراج الدین جابری دیوان خود را فرستاده بود
که او را بلطائف و عدوعید و استمالت و تهدید از ارادهٔ مخالفت
ومفارقت باز داشته بهر عنوان که باشد پیش آن ادبار ائین برد
چون خان مذکور صورت حال بر این منوال دید و از برگشتن
ناشجاع بشهر و اشتهار اکاذیب باطله که آن بیخرد کوته اندیش
شهرت داده بود جمعي که با او متفق بودند ارکان ثبات و همت شان
بسستي گرآئیده بود بحکم ضرورت تن بآمدن نزد آن نکوهیده کردار
داده بر عهد و قول نا استوار او دل نهاده با سیف الله پسر خرد
خود را برفاقت سراج الدین از شهر برآمد دربن حالت سپاه و
مردم ناشجاع هجوم آورده او را درمیان گرفتند و برسم گناهکاران
دستها بر پشت بسته در بیرون اکبرنگر که ناشجاع بآنجا رسیده
در باغ خود فرود آمده بود پیش او بردند وآن تیره بخت تبه رای
او را با پسرش برفیلي نشانیده همراه بشهر آورد و در منزل خویش

نزول ادبار نمود و بفتوی راي فتنه پرور و تحریک مفسدان کوته نظر
چشم از عذاب یوم الحساب و باز پرس روز محشر پوشیده او را با
سیف الله پسرش دران مقام بتیغ کین و انتقام از هم گذرانیده و
دست تطاول و بیداد باخذ و نهب اموال او کشوده تمامي را
متصرف شد و بنابر مصلحت سه روز دیگر در اکبرنگر بسر برده
بیست و یکم رجب دگرباره قرین خزی و نکال و رهین و زروبال از شهر
بر آمد و در دو کاچي (۲) از آب گذشته در سرزمین باقرپور که محاذی
آنست طرح اقامت انداخت و مجموع نوارهٔ بنگاله که مدار جنگ و تردد
دران ولایت برانست بحیطهٔ ضبط و تصرف خود آورد و از باقر پور
تا مقابل سوتی جا بجا مورچالها ساخته بنواره و توپخانه و سرداران
و مردم کاری استحکام داد و بادشاهزادهٔ والا نژاد محمد سلطان و معظم
خان با جنود گیهانستان سلخ رجب باکبر نگر رسیده نصرت وظفر در
دوکاچي نزول نمودند و چون مابین موضع مذکور و باقر پور درمیان
دریا سرزمینی مرتفع بود ناشجاع خواست که آن زمین را گرفته
برخي از توپخانه با جمعي از سپاه فراز آن بر آرد که ازانجا بآساني
توپ و تفنگ بر افواج قاهره اندازد و باین اندیشه شبهنگام جوقي
از مردم خود با توپی چند بکشتیها در آورده بآنجا فرستاده آنها در
حجاب ظلمت شب بران سرزمین بر آمده شروع در بستن مورچال
و ساختن دمدمه نمودند و اهل نواره دست جرأت بانداختن توپ
و تفنگ کشودند معظم خان همت اخلاص قرین بر انتزاع آن سر

(۲ ن) کانچی

زمین گماشته چون روز شد بسعي کوشش بسیار چند کشتي سرانجام
کرد و باین عزیمت صائب وقت شام باجمعي از مبارزان فیروزي
اعتصام بکنار دریا رفت و چون اول شب باد اشتداد داشت و سیر
کشتي متعذر بود دوپاس از شب گذشته که باد ایستاد و طلاطم
دریا فرو نشست جمعی از بهادران جلادت آئین بران کشتیها نشانیده
بسوی آن سر زمین روان نمود و آنها فرود آمده کشتیها را باز پس
فرستادند و برخی دیگر دران سفائن نشسته رفتند و همچنین
بمیامن کوشش و اجتهاد آنخان اخلاص نهاد تا اواخر شب قریب
دو هزار کس از تابینان او و چندی از بندهای عمدهٔ بادشاهی
مثل ذو الفقار خان و فتح جنگ خان و رشید خان انصاري و لودی
خان وراجه سبحان سنگه بندیله و تاج نیازی هریک با تابینان خویش
و دو و یست بیلدار و پارهٔ توپخانه از آب گذشتند و چون صبح دمید
مخالفان از عبور لشکر منصور آگهی یافته اندام ثبات آنها لغزش
پذیرفت و توپها را بر سفائن انداخته مانند خاشاک سبک سر از
پیش موج گریزان شدند و مجاهدان فیروزی لوا بجای انها آمده
دران سرزمین علم نصرت بر افراختند و طرح مورچال انداختند روز
دیگر اعدای تیره ایام با هئیت و جمعیت تمام با کل نواره بر سر
آن سر زمین آمدند و از کشتیها جنگ توپ و تفنگ سر کرده بر
روي آب آتش کارزار بر افروختند و عساکر قاهره نیز از مورچالها
بمدافعت پرداخته قدم همت از جای خود بر نداشتند و نیروی
مردانه نموده چند کشتي را بتوپ زدند جمعی ازان خیل ادبار از
کشتیها بر آمده خواستند که باستظهار نواره برکنار آب مورچال

سازنده تاج نیازی و جوقی از افغانان و گروهی از تابینان معظم خان بران جسارت منشان حمله برده آنها را فرصت تمکن و مجال قرار ندادند و از طرفین جنگ نمایانی شده چندی از بندهای بادشاهی و تابینان معظم خان رتبهٔ جانفشانی یافتند و برخی از مقهوران را سفینهٔ حیات بگرداب فنا افتاد و پس از یکروز مدبران شقاوت اندوز دگر باره باستظهار نواره آمده بجنگ درپیوستند لیکن از سطوت و صولت بهادران فیروزمند مغلوب و منکوب گشته طرفی بنشستند و جمعی کشته و پارهٔ مجروح گردیدند و چندی از مبارزان جلادت شعار نیز جان نثار گشته گروهی را آسیب زخم رسید و بعد از وقوع این حال اعدای بد سگال طمع خام از گرفتن آن سر زمین بریده دست از اویزش کشیدند و همگی همت بر استحکام مورچالها و نگاهداشتن آن مصروف ساختند اما همواره نوارهٔ انها بروی دریا سیر می نمود و گاهی بسمت اکبرنگر که محمد مراد بیگ باقشونی از جنود مسعود درانجا معین بود میرفت و شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ هنگامهٔ کوشش و جنگ گرم بود بالجمله چون در سمت لو کاچی (٧) و اکبرنگر دریا عرضی عریض داشت و ناشجاع با اکثر لشکر و سامان توپخانه در برابر توپ خانه نشسته بود و آنقدر نواره که جیش منصور بان عبور تواند نمود یافت نمیشد معظم خان بصوابدید رای اخلاص پیرا چنان اندیشید که خود با شش و هفت هزار سوار از بادشاهزادهٔ والانژاد محمد سلطان جدا شده

(٧ ن) کانچهی

بطرف سوتی که قریب چهارده کروه از اکبرنگر بسمت جهانگیرنگر واقع است رفته انجا بتدبیرگذشتن از دریا پردازد و عساکرظفر مآثر از دوکاچي تاسوتي جا بجا درکنار آب مورچالها ساخته درکمین انتهاز فرصت باشند بنابران آنخان ارادت ائین با برخی از جیوش نصرت قرین بسوتی رفته آنجا بساط اقامت گسترد و همت عقیدت پیوند بر عبور از دریا و استیصال اعدا مقصور گردانیده بسرانجام اسباب و تمهید مقدمات آن پرداخت علی قلیخان را با جمعی در محاذی دوناپور که قریب شش کروه از باقر پور بسمت جهانگیرنگر است تعیین کرد و بادشاهزادهٔ بلند مقدار محمد سلطان با ذوالفقار خان و اسلامخان و فدائیخان و جمعی دیگراز امرا وسائرافواج نصرت پیرا در دوکاچی قرار اقامت داده روبروی ناشجاع نشستند وآن باطل ستیزفتنه پرور نور الحسن را که ازعمدهای او بود با فوجي و برخي از توپخانه فرستاد که درمقابل سوتی نشسته بمراتب مدافعت پردازد و اسفندیار معموری را با جمعی بدوناپور معین نمود که آنجا مورچال بسته مانع عبور عساکر منصور باشد و زین الدین پسر بزرگ خود را باتمامي پردگیان و زائد اموال و اشیا بتّانده فرستاد بالجمله معظمخان بعد از استقرار در سوتی بسرانجام نواره پرداخته قریب صد کشتی سامان نمود وشب و روز در کمین فرصت بوده مخالفان آنطرف دمدمها بسته هشت توپ کلان برفراز آنها نصب کرده بودند و پیوسته بلشکر منصور می انداختند و اکثر اوقات آسیب آن بلشکریان و اهل اردو و دواب لشکر میرسید معظمخان در خلال این ایام خواست که دستبردی بمقهوران نماید بنابران ده

کشتی مشحون بالات توپخانه کرد و جمعی از تفنگچیان و مردم کاری برای نشانیده شبی روانه نمود که بآنطرف رفته دستبردی بکار برند کشتیهای مذکور چون قریب بمیان دریا رسید دیده‌بانان و قراولان نوارهٔ غنیم آگاه شدند ونوارهٔ آنها بمدافعه پیش آمده این فریق کاری نساخته بر گردیدند روز دیگر آنخان عقیدت پرور دگر باره بآن عزیمت نصرت اثر بیست کس از بندهای بادشاهی و جمعی از غلامان خود برده درکشتی نشانیده درگرمگاه روزی که هوا درنهایت حرارت بود و اعادی غافل بودند آنها را فرستاد که شاید فرصت یافته دستبردی نمایند آن کار طلبان چالاک بسبک سیری باد از آب گذشته بر سر توپخانهٔ غنیم که در مورچالهای کنار دریا بود رسیدند و بدلیری و تیزدستی شش توپ برداشته بکشتیها در آوردند و دو توپ کلان که قابل نقل و تحویل نبود آتشگاه آنها را میخ زده باطل گردانیدند و سالما و غانما معاودت کرده بنیرنگی اقبال بیزوال خدیو جهان اینقسم دستبردی عظیم و جرأتی نمایان از انها بظهور آمد اعادی از وقوع این مقدمه انگشت حیرت بدندان تعجب گزیده از سطوت و صولت مبارزان بهرام انتقام حساب تمام بر گرفتند چون ناشجاع ازین معنی آگهی یافت سید عالم را که رکن اعظم لشکر او بود بافوجی تازه بجای نور الحسن تعیین نمود و پس از وقوع این قضیه شگرف باقتضای تقدیر عساکر گردون مآثر را چشم زخمی روی داد و تبیین این مقدمه آنکه چون مبارزان فیروزی نشان چنان دستبردی نمودند و نقش آن تدبیر بحسن اتفاق و بنابر غفلت ارباب عناد و شقاق درست نشین شد معظم خان را بخاطر

رسید که دستبردی بهتر ازان بکار برد لهذا بعد از وقوع این مقدمه
به چند روز بندهای بادشاهی را طلبیده قرارداد که نوبتی دیگر
جمعی کثیر باستعداد تمام به کشتیها نشسته برسر مخالفان روند و
باین عزیمت شب دوشنبه نوزدهم شعبان از نخستین سال جلوس
همایون خود بکنار دریا رفته زمرهٔ از دلیران و دلاوران جیش مسعود
را که سرداران و مردم نامی دران میان بودند بر کشتیها نشانید و
بسعی و اهتمام تمام تا اواخر شب هفتاد و سه کشتی مشحون
بمردان کار و آلات پیکار ساخته نزدیك صبح بآنطرف آب روانه نمود
چون درین نوبت اعادی غافل نبودند بلکه از عزیمت این حرکت
پیشتر آگهی داشتند و امادهٔ مدافعت شده شب و روز لوازم حزم
و پاسداری و مراسم تیقظ و هوشیاری بکار میبردند سید عالم که
سرگروه مخالف بود مستعد مقاومت و مصادمت گشته بالشکری
شایسته و چند فیل مست جنگی دور از مورچال عقب دمدمها در
کمین فرصت شد کشتیهای مذکور نزدیك بکنار رسیده دو سه کشتی
که از همه پیش بود اهتمام خان وگروهي دیگر دران بودند خان مزبور
و معدودی از مبارزان منصور بچستی وچالاکي فرود آمده بر مورچال اعدا
حمله آور گشتند و مردمی که در مورچال بودند از پیش آنها گریزان
شده بهادران نصرت لوا علمهای خود بربالاي مورچال زدند بمشاهدهٔ
اینحال سید عالم بآن جمع کینه خواه از کمینگاه بر آمده درینوقت
که این زمره قلیل فرود آمده باقي در صدد نزول بودند و اکثر کشتیها
هنوز بکنار دریا نرسیده بود برین گروه حمله کرده بکام مدافعت
پیش آمد مبارزان جلادت آئین باوجود قلت عدد قدم دلیری

نشرده دست جرأت باندلختن تیر و تفنگ کشودند و مخالفان را
بر گردانیده نگذاشتند که داخل مورچال شوند لیکن مردمی که
در کشتیها بودند توفیق اعانت و امداد نیافتند و درعین این زد و
خورد قدم همت پس کشیده کشتیها را برگردانیدند و از مجموع
نوارهٔ پادشاهی همین شش کشتی دران کنار ماند که برخی مردم
ازانها فرود آمده داخل مورچال شده بودند و پارهٔ هنوز در کشتی
بودند مخالفان از مشاهدهٔ این حالت چیره و دلیر شده بهمان هیئت
اجتماعی که نخست بر مورچال حمله آورده بودند با دو فیل
مست باهنگ مدافعه برگردیدند لیکن متعرض مردمی که داخل
مورچال شده بودند نگشته برسر کشتیهای مذکور هجوم آوردند و
فرصت غنیمت شمرده بازوی جسارت بمحاربه و پیکار کشودند
معظم خان چندانکه سعی کرد که کشتیهای که از کنار برگشته بود
باز بکومك آنها برود یا باینطرف آید که جمعی دیگر سوار کرده بمدد
فرستد صورت نبست و درین اثنا که بهادران فیروزمند باعدای
شقاوت پیوند گرم تلاش و اویزش بودند از نوارهٔ مخالف چند گوشهٔ
جنگی از اطراف این کشتیها در آمده برروی آب نیز مخذولان
خاکسار آتش افروز پیکار شدند و بحر طوفان خیز فتنه و ستیز
بتلاطم آمده حربی صعب فیمابین روی داد و نهنگان بحر شجاعت
را با آن روبه صفتان اویزش رستمانه اتفاق افتاد زبردستخان برادر
فتح جنگ خان که بارفقای خود دریکی ازان کشتیها بود باجمعی
از مخذولان که درگوشها بودند جنگی مردانه و کوشش دلیرانه کرده
بسیاری ازان گروه ادبار پژوه را مقتول و مجروح ساخت و جنگ

کنان از میان گوشها برآمده یکزخم تفنگ و دو زخم تیر برداشت و
چند کس از همرهانش نیز زخمی شدند و شهباز و شریف برادران
فتح جنگ خان و رستم و رسول برادر زادهای خان مذکور و جمعی
دیگر از اقربا و تابینان او که در کشتی دیگر بودند برخی فرود آمده
بمدافعت اعدا پرداختند و مابقي در صدد فرود آمدن بودند درین
اثنا فوجی دیگر از دشمنان بد سیر قریب بدویست سوار فیلی
پیشا پیش برانها حمله کرد و فیل بآب درآمده بر سر کشتی رسید
این دلیران جانسپار مرد وار دل بر هلاك نهاده آنچه نهایت مرتبه
سپاهگری و جانفشاني بود بظهور رسانیدند و بعد از کوشش بسیار
شهباز را فیل بصدمه دندان از هم گذرانید و رستم و رسول با جمعی
دیگر جنگ کنان برتبهٔ والای شهادت فائزگشتند و تني چندکه مجروح
گشته از تلاش و تردد بازمانده بودند بحسب تقدیر دستگیر شدند
حاصل که دران موقف قیامت اثر و موج خیز حادثه و خطرجمعي کثیر
را آب هلاک از سر گذشت و سفینه حیات بسیاري بگرداب اجل
فروشد و بعد از وقوع این کارزار مخالفان نابکار برسراهتمام خان و گروهي
که پیشتر از کشتي نزول نموده بمورچال درآمده بودند هجوم آوردند
آن دلاوران شهامت پرورکه جان فشانی را در راه بندگي پیرایه بقای
جاودانی و سرمایهٔ عمر ثانی می شمردند بازوي بسالت و دلیري
کشاده خرید متاع نیکنامی را نقد روان برکف همت نهادند وتیغ
کین از نیام قهرکشیده داد سعی و جلادت دادند لیکن چون پیاده
بودند و از عقب کومکی نرسید و فیلان غنیم از اطراف برآنها حمله
کرد اهتمام خان و برخی دیگر گوهر حیات در راه عبودیت درباختند

وجمعی دیگر را اعادی هجوم آورده دستگیر ساختند القصه پس
از وقوع این مقدمه بچند روز چون موسم برشکال نزدیک رسیده بود
باران سر شده بمیانجی ابر قطره بار غبار پیکار فرو نشست و کثرت
بارش و طغیان آبها باعث خمود نیران جدال وقتال گردید و از طرفین
بساط محاربه در نوردیده بسر انجام اسباب گذرانیدن ایام
برشکال پرداختند *

روگردان شدن شاهزادهٔ عالی تبار محمد سلطان و رفتن به پیش ناشجاع فتنه شعار و شرح وقایعی که بعساکر ظفر پناه رو داده

چون ایزد جهان آرا خواهد که یکی از برگزیدهای خویش را که
جمال عظمت و کمال جلالتش از نظر ظاهر نگر صورت بینان در
نقاب احتجاب مستور باشد در پیشگاه ظهور جلوه دهد و بلطائف
توفیقات و شرائف تائیدات شان معنوی و فر ظل الهی اورا بکافهٔ
عالمیان نماید تا هم اهل روزگار که بی دستیاری دلائل ظاهره
براهین باهره کامیاب معرفت حقائق اشیا نتوانند شد بعلو قدر
و منزلت او راه برده چراغ بینش از مشعلهٔ هدایت بر افروزند
و سرمایهٔ آگهی وبصیرت اندوزند و هم آن دست پرورد انوار توفیق
از ظهور بدائع وقائع و جلائل احوال اندازهٔ مواهب و الطاف ذوالجلال
در بارهٔ خود گرفته دست اعتصام وتوسل از عروهٔ وثقی توکل برندارد
و همواره همت والا بشکر نعم والای نامتناهی آلهی گمارد باقتضای

حکمتهای پنهان که در مطوی حوادث نشأ کون و فساد ودیعت نهاده گاهی در ساحت دولت آسمان رفعتش غبار حادثهٔ ناملائم که باصرهٔ آشوب ظاهر بینان و توتیاي دیدهٔ دانش هوشمندان باشد بباد دامن مصلحت بر انگیزد و احبای سلطنت و اولای خلافتش را بحدوث سانحهٔ نا مرغوب که غافلان اسرار حکمت ایزدی آن را از موید عین الکمال و خردمندان بصیرت منش از آیات مبین اقبال شمارند امتحان نماید تا چون عقول و افهام ارباب الباب در تدبیر آن معضله فرو ماند و اقدام نفوس اصحاب همت در حاول آن واقعه از جادهٔ ثبات و استقامت لغزش پذیرد سلسلهٔ عنایت ازلي که همواره کافل آمال و ناظم اشتات احوال این دولت آسماني شکوهست بجنبش آمده بچاره گری و کار سازی پردازد و بحل آن عقدهٔ دشوار قوت بازوی بخت کامکار او بر همگنان روشن و اشکار سازد از شواهد و نظائر صدق این مقال در مدارج ظهور نیر ابهت و جلال خدیو جهان و خلیفهٔ زمان قضیهٔ مخالفت و طغیان بادشاهزادهٔ عالی نژاد محمد سلطان است که درین هنگام بحسب تقدیر روی داده موجب حیرت آرا و افکار شد و بآ نسبب فی الجمله وهن و اختلالي بعساکر کیهان ستان راه یافته یکچند سرمایهٔ نخوت وغرور مخالفان گردید و آخر الامر امداد لطیفهٔ تائید الهی و رهنمائی انوار شمع دولت حضرت شاهنشاهی آن والا تبار خلاف اندیش را از تیه عصیان و گمراهي بر آورد و مجددا نیروی طالع والاي این خدیو انفس و افاق پرتو ظهور داده جهان و جهانیان را دیده بنور بنیش بر افروخت تبیین این غریب واقعه آنکه چون درین مدت

ناشجاع از روی عذر و مکیدت بارسال رسل و رسائل و تمهید
تسویات و تخلیات که در نفوس جوانان نا تجربه کاران سریع التاثیر
است باغوای آشعبهٔ دوحهٔ سلطنت میکوشید و به نیرنگ تلبیس
و تزویر افسون مکر و فریب میدمید و حرف تزویج صبیهٔ خود باآن
والا نژاد درمیان آورده بود و نیز بعضی مفسدان واقعه طلب میانه
ایشان و معظم خان که حضرت شاهنشاهي بمقتضای پیش بینی
و کارآگاهی او را در سرداری عساکر نصرت شعار کمال استقلال و
اختیار داده بودند غبار نقاز انگیخته همواره بنمامي و غمازی
رنجش انگریزي و فتنه سازی مي نمودند درین وقت آن عالی
تبار را بنابرمقدمات و همیه اندیشهای فاسد بخاطر راه یافته این
معنی علاوه مراتب اغوا و اضلال مخالفان گردید و از خامي و
جاهلی ارتکاب امری که سزاوار آئین دانش و هوشمندی و
شایان شکوه حشمت و سربلندی نبود نموده چهرهٔ دولت و سعادت
خود بناخن مخالفت خراشید و ارادهٔ گرویدند بناشجاع و موافقت و
معاونت او پیشنهاد خاطر ساخته باین قصد ناصواب و عزیمت
نالایق شب بیست و هفتم ماه رمضان دوم سال از جلوس همایون
با امیر قلی داروغهٔ توپخانه و قاسم علی میر توزک خویش که
محرم این راز بودند و دو سه کس دیگر از خدمتگذاران بر کشتی
نشسته از آب گذشتند تا شجاع بعد از اطلاع برین مقدمه انبساط
و استبشار عظیم نمود و بلند اختر پسر کهتر خویش را با جانی بیگ
که سر خیل عمدهای او بود باستقبال فرستاده قدوم ایشانرا باعزاز
و احترام تمام تلقی کرد و این معنی را سرمایهٔ رونق کار و بهبود

حال خویش دانسته باستظهار یکدلي و اعتضاد موافقت آن والا نزاد مستوثق گردید و ازین سانحه کمال فتور و اختلال بجنود اقبال راه یافته سپاه ظفر پناه بهم برآمدند و بند های بادشاهي را دل از جاي رفته بازوی همت بسستی گرائید و ناشجاع لشکری با برخی از نواره بدوگاچي فرستاد که از اشیا و اموال و کار خانجات و لشکر شاهزاده هرچه توانند بآنروی آب برند معظم خان همان شب از سنوح این قضیه آگهی یافته بحسن همت و نیروی تدبیر عنان ثبات و سکون از کف نداد و اصلا مغلوب تزلزل و هراس نگشته پای عبودیت از جادهٔ مستقیم اخلاص و دولت خواهی بیرون ننهاد و فردای آن بقصد جبر این حادثه از روی کمال سرداری و عبودیت شعاری جریده از سوتي خود را بدو کاچی رسانید و لشکر نصرت اثر را که از وقوع این سانحه سر رشتهٔ استقلال از کف داده بودند ضبط و نسق کرده باستمالت و دلدهی همت بخشید و جمعی از مخالفان را که چرگي و چیره دستی کرده با نواره بقصد بردن کار خانجات و لشکر شاهزاده باین طرف آب آمده بودند ازانجا دفع نموده خائب و منهزم ساخت و کمر اخلاص و بندگي بر میان جان بسته بتدبیر تدارک این قضیهٔ ناملائم پرداخت القصه بعد ازین مقدمه چون موسم طغیان آبها بود از طرفین مورچالها برخاست و معظم خان خود در موضع معصومه بازار که سر زمیني مرتفع و از اکبرنگر بمسافت سي کروه واقع است قرار گذرانیدن ایام برسات داده آنجا بساط اقامت گسترد و بر وفق تجویز و صوابدید او ذالفقار خان و اسلام خان و فدائي خان و سید مظفر خان و اخلاص خان

خویشگی و راجه اندرمن بندیله وقزلباشخان و چندی دیگر از امرا
در اکبر نگر ماندند و چون رای عالم آرای حضرت شاهنشاهي
که پیوسته از فروغ الهام روشن و دقائق اسرار ملک و ملت دران
پرتو افگن است از کمال دور بیني و مصلحت سنجي چنان اقتضا
نموده بود که یکی از بندهای شهامت کیش جانسپار با فوجی از
جنود نصرت شعار از دریاي گنگ عبور نموده برسر تانده که بنگاه
ناشجاع بود برود چنانچه معظم خان با عساکر نصرت اثر از سمت
مخصوص آباد و اکبر نگر در استیصال آن شور انگیز فتنه گر
میکوشید ازآنطرف دریای گنگ نیز برخی از افواج ظفر لوا بدفع
او پردازند و از هردو سو کار بران برگشتهٔ روزگار تنگ سازند ازجناب
خلافت و جهانداری یرلیغ گیتي مطاع بنام داؤد خان صوبه دار
بهار صادر شده بود که کمر همت بتقدیم این خدمت بندد و با
تابینان خود و کومکیان آنصوبه هرجا مناسب داند از آب گنگ
گذشته برسر تانده رود خان مذکور بعد از ورود منشور لامع النور
شیخ محمد حیات برادر زادهٔ خود را با هزار و پانصد سوار و دو هزار
پیاده بنیابت خویش در پتنه گذاشته بموجب فرمان واجب الاذعان
غرهٔ ماه مبارک رمضان با رشید خان و میرزا خان و هادي‌داد خان
و قادر داد خان و خواجه عنایت الله و سائر کومکیان صوبهٔ بهار
بلدهٔ پتنه از گنگ گذشت و چون موسم برشگال رسیده آبها و نالها
طغیان کرد و دریای ترجوک وگندک و دیگر شعبهای دریای گنگ
که دران فصل بدون کشتي و جسر عبور ازانها متعذر است در راه
واقع بود و غنیم عاقبت وخیم باستظهار نوارهٔ عظیم جا بجا برکنار

آن آبها مورچال بسته و جمعی بمدافعه مقرر نموده از روی زمین
و دریا در مقام ممانعت بودند ازین جهت طی مسافت تا
رسیدن بحدود منگیر و بهاگلپور بطول کشید و درین مدت اکثر
اوقات میان مبارزان جیش منصور و اعادی مقهور جنگها و آویزشها
روی می نمود و همه جا غلبه و استیلا اولیای دولت را بود و چون
داؤد خان بموضع قاضی کریه که برابر بهاگلپور است رسید هنوز
موسم بارش آن ملک که امتدادش بیشتر از دیگر جاها است
سپری نگشته آبها و نالها که عبور ازان ناگزیر بود طغیان داشت
خصوصا آب کوسی و کاله پانی و مهاندی که در برشکال بغایت
عظیم می باشد و هیچ یک پایاب ندارد و ازینجهت برای گذرانیدن
باقی ایام برشکال و فرونشستن طغیان آبها و نالها دران موضع قرار
اقامت داده یکچند بانتظار وقت و فرصت آنجا بسر برد و چون
ناشجاع بار دیگر چنانچه عنقریب گزارش خواهد یافت اکبر نگر را
متصرف شده باین روی آب آمد خان مذکور نیز بصوابدید رای
صائب از گنگ گذشته درین طرف اقامت گزید و یکچند در
حدود بهاگلپور و کهل گانو گذرانید و در اواخر ربیع الاول که موسم
باران منقضی گشته آبها از طغیان ایستاد و میان ناشجاع و معظم
خان درین طرف آب محاربات و صف آرائیها روی داده دگر باره
از گنگ گذشته روانهٔ مقصد گردید بالجمله ناشجاع بجهت گذرانیدن
ایام برشکال در تانده طرح اقامت افگنده مجموع لشکر خود را آنجا
جمع کرد و چون شنیده بود که رحمان یار مخاطب برشید خان پسر
افتخارخان قدیم که در سلک کومکیان بنگاله انتظام داشت و آن بیخرد

تیره بخت اورا حاکم جهانگیر نگر کرده بود زمینداران آنجا را
باخود متفق ساخته در صدد بندگي و دولت خواهی خلیفهٔ جهان
است و منور خان پسر معصوم خان زمیندار جانگیر نگر باشارهٔ او
اکثر نوارهٔ پادشاهي را بقید ضبط و تصرف خود آورده بآن برگشته
ایام در مقام سرکشي و خلاف است و مجموع زمینداران آنحدود
بموافقت او دم از مخالفت میزنند وعنقریب خانه مذکور بانوارهٔ بادشاهی
بمعظم خان پیوست از استماع این خبر لواعج نیران خوف و هراس از
کانون باطنش سر بر زده زین الدین مهین نا خلف خود را با خواجه
خسرو که نوکر عمدهٔ او بود و لشکر شایسته بجهانگیر نگر فرستاد تا
بضبط و نسق آن حدود و استمالت زمینداران آنجا پردازد و رحمان
یار مذکور خاطر خود را بفعل نتواند آورد و چون خاطرش ازین معني
بغایت هراسان بود باین اکتفا نکرده سید عالم را باجمعي دیگر
متعاقب فرستاد که بزین الدین پیوسته بهر عنوان که صورت بندد
رحمان یار را بقتل رسانند زین الدین بعد از وصول بجهانگیر نگر
تمهید کشتن رحمان یار کرده از روی غدر و مکیدت بفسانه و افسون
روزی او را دربار عام طلبید و باشارهٔ آنشعبهٔ دوحهٔ فساد مردمی
که حاضر بودند هریک حربه انداخته او را از هم گذرانیدند و وبال
این قضیه نیز بروزگار وخامت آثار ناشجاع عائدگشته ضمیمهٔ اسباب
خذلان و ادبارش گردید *

و از سوانح این ایام آمدن آن بدمآب است باینطرف آب
و متصرف شدن اکبرنگر بنابر بعضی موجبات و اسباب
تبیین این مقدمه انکه چون یکطرف آن بلده کوهستانست

و سه طرف دیگر را در موسم برشکال و زمان شدت باران و طغیان آبها که باصطلاح اهل آنملک جهیل میگویند بمثابهٔ آب میگیرد که همه زمینهای که در غیر این موسم خشک میباشد بزیر آب در می آید چنانچه مجال تردد اسپ و آدم نمي ماند و درعين شهر کشتي کار میکنند لهذا در هنگام طغیان جهیل بنابر آنکه همگي نواره را که مدار کار آنملک برآنست غنیم متصرف بود آزوقه از راه دریا بسپاه ظفر پناه نمیرسید و ازین جهت که راجه هرچند زمیندار مکجوه که از تیره بختي و شقاوت منشی با اعادی اتفاق داشت در طرف کوهستان مکجوه رابرمتردديين شورانيده بنجاره را میزد ازان راه نیز غله بمعسکر فیروزی نمیرسید بنابرين مقدمات درین ایام عسرت و تنگیء تمام در لشکر منصور که در اکبرنگر بود روی داده کار مردم بصعوبت کشید و اختلال عظیم بحال لشکریان راه یافته اکثر مراکب و دواب از قلت قوت تلف شد و نیز جمعی از جنود قاهره در سر زمیني مرتفع که آب نمیگرفت رخت اقامت گسترده منتظر انصرام ایام برسات بودند چون ناشجاع براینحال آگهی یافته داعیه گرفتن اکبرنگر از ضمیر فساد پرورش سر برزده نخست شیخ عباس را که میر بحر بود با چهار صد سوار و برخي از نواره بموضع پتوره[۲] که دهی است در هشت کروهي اکبرنگر بر ساحل دریا و زمینش ارتفاعي دارد فرستاد و او با همراهان بآنجا آمده چون مانع و مزاحمي نبود بساط اقامت و درنگ گسترد و با آنکه درین

(۲ ن) بنوره

مدت که اکبرنگر در تصرف جنود ظفر اثر بود و اهل و عیال اکثر نوکران ناشجاع باموال و امتعه آنجا بودند معظم خان و ذو الفقار خان نظر برشیمهٔ معدلت و نصفت و شیوهٔ احسان و مروت خدیو جهان و خلیفهٔ زمان کرده منسوبان و متعلقان آنها را در مهد امن و امان جای داده بودند و احدی را یارای آن نبود که دست تعرض و تطاول بعرض و مال آنفریق رساند شیخ عباس مذکور در عرض این ایام که در پتوره بود اکتفا بآثار جور و بیداد ناشجاع کرده همواره جمعی بر نواره بتاخت و تاراج اکبرنگر میفرستاد چنانچه مال و ناموس بسیاری از مردم ناشجاع در ان غارتها دستخوش بیداد اوباشان شد بالجمله بعد از چندی که شیخ عباس در پتوره پای جرأت استوار کرده بود نا شجاع دلیر شده عزم آمدن باین روی آب نمود و سراج الدین جابری را بامیر علاؤ الدین دیوان و محمد زمان میر سامان خود در تانده بمحافظت بنگاه و اهل حرم گذاشته باستظهار نوارهٔ نهم ذی الحجه باین کنار آمد و در پتوره نزول ادبار نمود و چون میخواست که صبیهٔ خود بحبالهٔ نکاح بادشاهزادهٔ محمد سلطان در آرد تا ایشان دلنهاد همراهی او شوند و تهیهٔ اسباب این طوی کرده بود از آنجا ایشانرا بتانده فرستاد که کد خدا شوند و بعد از وقوع طوی مراجعت نمایند و سیزدهم ماه مذکور از پتوره قصد اکبرنگر کرده بآنجا آمد ذو الفقار خان با اکثر لشکر ظفر اثر در سر زمین بلندی از دامن کوه که مابین شهر قدیم و شهر نو است جای اقامت گزیده بود و راجه اندرمن بندیله با جمعی در منازل و عمارات ناشجاع نزول داشت خان مذکور بعد از وقوف برین معنی چون

دران اوقات کوتتناگ بود خود سوار نتوانست شد اسلام خان و
فدائیخان با سائر عساکر بادشاهی سوار شده بقصد مدافعت اعدا
براه خیابانی که ازان دامن کوه تا شهر نواست و در موسم طغیان
آبها همان زمین خشک میباشد بجانب مخالفان روانه شدند
قبل از رسیدن این گروه راجه اندر من با همراهان خود در مقام
مدافعت در آمده حتی المقدور کوشش و اویزشي با مخالفان نمود
لیکن از قلت جمیعت همراهان تاب مقاومت نیاورد و اسلام خان
و فدائیخان وسائر عمدها و سرداران لشکر بادشاهی بنابر اغراض باطلهٔ
نفساني بایکدیگر خلاف ورزیده توفیق مجاهده نیافتند و با آنکه
از جانب اعدا اصلا آثار غلبه و استیلا رخ ننمود بلکه شوکت و کثرت
مبارزان جنود دولت را بود بي کوشش و جانفشاني قدم همت
پس نهاده رخ از عرصهٔ مقابله تافتند و بهمان سر زمین که محل
اقامت بود برگشته آنجا نیز از عدم اتفاق استقلال نورزیدند
ذوالفقار خان چون حال برین منوال دید ناچار با مجموع عساکر قاهره
در اواخر شب کوچ کرده براه دامن کوه منجوه و جیاسه بجانب
معصومه بازار روانه شد و بمعظم خان ملحق گشت و بعضي از
بندهای پست فطرت سست عقیدت راه بیوفائي پیموده رو گردان
شدند و بجنود مخالف پیوستند و اکثر نوکران بادشاهزادهٔ والا تبار
محمد سلطان از سپاه و خدمه بآنطرف رفته بعضي کارخانجات و
فیلان و اسپان بادشاهزادهٔ نیز که آنجا بود بتصرف ایشان آمد
و مخالفانرا از وقوع اینمعنی نخوت و جرأتي تازه و قوت و شوکتی
فراوان بهم رسیده قدم جسارت در اکبرنگر فشردند و بي مانع ومزاحمي

ایام برشگال را آنجا بسر بردند و چون موسم باران منقضي شد
و طغیان آبها فرو نشست و بادشاهزادهٔ والا گهر محمد سلطان که
بجهت کدخدائي بتّاندهٔ رفته بودند با جنود مخالف که دران
طرف آب بود باکبر نگر آمدند ناشجاع را دگر باره سودای پندار و
غرور و هوای فتنه و شور بسر افتاده باندیشهٔ محال عزم صف آرائی
و نبرد با عساکر اقبال که همه پیش معظم خان در معصومه بازار
یکجا فراهم آمده بودند مصمم کردند و با بادشاهزادهٔ محمدسلطان
و بلند اختر پسر خرد خویش وقریب هشت هزار سوار بآهنگ جنگ
و قصد پیکار روانه شد و میر مرتضی بخشی خود را بحراست اکبرنگر
مقرر نمود معظم خان بعد از استماع خبر نهضت غنیم از اکبرنگر
بقصد مدافعه و مقابله از معصومه بازار روانه شد و چون نزدیک
بموضع بلکهته رسید بصوابدید رای صائب در عقب نالهٔ عمیقي که
بدریاي بهاگیرتي منتهي شده قرار اقامت داده دو جسر بفاصله نیم
کروه از هم بران ناله بست یکی پیش روی معسکر ظفر اثر و یکی با
دست راست در سمت بلکهته که هرگاه خواهد جنود مسعود را
باین دو جسر از آب بگذارند و درانطرف جسرها مورچال بسته
بادوات توپخانه استحکام داد و محمد مراد بیگ را باهتمام توپ
اندازی در مورچال سمت رو بروی خود و یکه تاز خان را باجمعي
بمحافظت جسر جانب دست راست و پیر محمد آغر را با فرقهٔ
آغران بقراولی تعین کرده منتظر ورود اعادی نشست بالجمله چون
ناشجاع مي خواست که از نواره جدا نشود و از اکبرنگر تا نواحی
معسکر جیوش فیروزي که براه راست همگی بیست و چهار کروه

بود قریب بدو ماه طی کرده غرهٔ شهر ربیع الثانی از دوم سال جلوس
همایون در حدود بلکهته در برابر افواج بحر امواج نزول ادبار نمود
و چون ناله درمیان حائل بود نخست بتوپ و بان و تفنگ جنگ
سر شده تا هشت روز باین عنوان از طرفین هنگامهٔ نبرد گرم بود
و گاهي یکه جوانان و دلاوران جنود قاهره که برسم قراولي از آب
گذشته بودند با مخالفان مقهور که خیرگي نموده قصد نزدیک
آمدن بجسر میکردند آتش کارزار می افروختند و بشعلهٔ جان
سوز تیغ و سنان خرمن وجود جمعی از اعدای نابکار و دشمنان تیره
روزگار مي سوختند چون معاندان دیدندکه جسري که رو بروی لشکر
فیروزی اثر بود بمحافظت افواج گردون توان و توپخانه برق سطوت
رعد نشان و حسن تدبیر و هوشمندی معظم خان مستحکم است
و ازان سمت مجال یورش و عبور و احتمال آویزش با لشکر منصور
نیست و قراولان بآنها خبر رسانیدند که در سمت جسر بالا جمعیت
لشکر ظفر لوا کم است بامید انکه شاید آنجا کاری از پیش برند
روز نهم از مقابل جیش اقبال کوچ کرده بسمت جسر مذکور روانه
شدند که آنجا جنگ در انداخته بغلبه و استیلا از آب بگذرند ناشجاع
خود یا بلند اختر پسر کهتر خویش در قول قرار گرفته هراول را باقتدار
جرأت بادشاه زادهٔ بلند مقدار محمد سلطان استوار کرده شاهزاده چهار
فیل جنگي با توپخانه پیش روی خود قرار داده بائینی شایسته
بسوی جسر روان شدند یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت
و جلادت بقصد مدافعه بمورچال اینطرف آب آمد و معظم خان
بعد از وقوف برین معنی ذو الفقار خان را با همرهان او و فرقهٔ

آغران و روز بهانیان بمدد یکه‌تاز خان فرستاد و آنخان شهامت شعار
خود دران طرف جسر قرار گرفته رسول بیگ روز بهانیّ را با
جماعت او و طایفهٔ آغران و پانصد سوار برق‌انداز و پانصد پیاده
بندوقچي بکومک یکه تاز خان از آب گذرانید القصه فوج مخالف
باستظهار فیلان و توپخانهٔ عظیم نزدیک بمورچال رسیده بجنگ و
کوشش پرداخت یکه تاز خان با آنکه سپاهي درخور هجوم مخالفان
همراه نداشت قدم ثبات و استقلال افشرده داد سعي و مردی داد
و پس از تلاش و تردد بسیار که منتهاي مراتب کارزار و سزاوار
بهادران جان نثار بود بزخم تفنگي که از دست اجل کشاد یافت
از پای در آمده با دو برادر حقیقی نقد جان در راه ولي نعمت
صورت و معني درباخت و بنیروی کوشش و جان فشانی لوای
شهادت در میدان سعادت برافراخت و از بندهای روشناس محمد
صادق اردوبادی نیز دران دار و گیر بسربازی رتبهٔ سرفرازی
اندوخت و چندی دیگر از جوانان دلاور سر بجیب نیکنامی فرو
برده جمعي کثیر چهرهٔ مردمي بزیور زخم آراستند و از نامداران لشکر
مخالف مقصود بیگ مخاطب بقدر انداز خان و سرمست افغان
هدف ناوک قضا گشته بر خاک هلاک افتادند و بسیاری از آن
حزب ادبار کشته و زخمدار گشتند و بعد از سنوح این حال چون
همراهان یکه تاز خان که جمعي قلیل بودند تاب استیلای اعدا
نیاوردند و از آب گذشته بذو الفقار خان که دران طرف جسر بود
ملحق شدند آنخان عقیدت مآب از انروی آب بتوپ و تفنگ
نایرهٔ قتال افروخته بازوي شهامت و پردلی بمدافعت کشاد و

تلاشهای مردانه و کوشش هاي دلاورانه بظهور رسانیده داد مردی
و مردانگي داد و از مشاهدهٔ کثرت اعدی و قلت جمعیت همراهان
خویش چند کشتي را ازان سر جسر بحدت رای صائب آتش زده
سوخت تا اگر بالفرض غنیم غلبه نماید و داخل جسر شود از آب
نتواند گذشت و مخالفان نابکار پس از سعی بسیار و تلاش بیشمار
دست از جنگ کشیده کاری نتوانستند ساخت و قدم جرأت بجسر
نتوانستند گذاشت معظم خان بعد از وقوع این مقدمه صواب چنان
دانست که از ناله عبور کرده بر سر مقهوران رود بنابران محافظت
اردوی و معسکر بعهدهٔ ذوالفقار خان نموده باین عزیمت نصرت اثر
با عساکر ظفر پیکر در همین روز از آب گذشت و ترتیب و تسویهٔ
افواج قاهره نموده خود در قول قرار گرفت و اسلام خان را با سید
مظفر خان و دلاور خان و نیکنام خان و جمعي دیگر از مبارزان
جلادت اثار در میمنه و فدائیخانرا با راجه سجان سنگه بندیله و
گروهی دیگر از مردان کار در میسره جای داد و فتح جنگ خان
را با لودیخان و زبردست خان و فریقي دیگر از افغانان که همگي
دو هزار سوار بودند بهراولي مقرر کرد و اخلاص خان خویشگی را
با جوقی از مجاهدان شهامت شعار طرح نمود و تکیه بر بخت بلند
و اقبال نصرت پیوند گیتي خدیو عالم گیر فیروز مند کرده بتوزوکی
لائق و سزاور در عقب افواج مخالف که سه سردار توره داشت و
بادشاهزادهٔ عالیقدر محمد سلطان بآن مایهٔ جرأت و دلاوری ومهارت در
فنون سرداری و سپاهیگری که در عرض مدتهای مدید از برکات
خدمت و میامن ارشاد حضرت شاهنشاهی اندوخته بودند مقدمهٔ

الجیش بودند روان گردید و ازین جهت که راه گل ولای بسیار داشت و بیشه و جنگل بود بآهستگی روان گشته چون بکنار دریای بهاگیرتی در جای که بنالهٔ بلکهة نپیوسته و پایابست رسید چنداول غنیم که سردارش اسفندیار معموری بود ازان طرف نمودار شد باشارهٔ خان سپه دار از توپخانهٔ بادشاهی دست بانداختن بان وگجنال و شترنال کشوده نیران قتال بر افروختند و قشونی از افغانان که در فوج هراول بودند و برخي از تابینان معظم خان و گروهی دیگر از مبارزان نصرت منه از آب گذشته باعدا در آویختند و بیک حملهٔ افواج قاهره پای ثبات دشمنان از جای رفت و بسیاری ازان گروه شقاوت پژوه به تیغ آتشبار زهر آبدار مبارزان ظفرشعار گریبان بچنگ اجل داده سر بجیب عدم در کشیدند و زخمهای کاری باسفندیار رسیده در معرکه افتاد و نور الحسن که از عمدهای مخالف بود چهار زخم برداشته از عرصهٔ کارزار عنان بوادی فرار تافت و گردهر راتهور که او نیز ازنوکران عمدهٔ ناشجاع بود وبا مهاراجه جسونت منگه سمت خویشی داشت دران آویزش و پیکار بدار البوار شتافت و بقیة السیف بتگ پا جان ازان مهلکه برآوردند ناشجاع چون برآمدن معظم خان باین طرف ناله اطلاع یافت ابن حسین داروغهٔ توپخانه را با فوجی در برابر ذو الفقار خان بر سر جسر گذاشته ازانجا بقصد مقابلهٔ معظم خان بر گشت و بعد از انقضای سه پاس روز روبروی جنود اقبال شده صف آرای حرب و قتال گردید و پشت بدهی که دران نواحی بود داده توپخانه را پیش روی خود چید القصه بتوپ و تفنگ و زنبورک و بان نیران جدال زبانه زده برق فتنه درخشیدن گرفت و رعد بلا

نوای فنا ساز کرد معظم خان خواست که بافواج منصور بهمان ترتیب و توزوک که قرار داده بود بر مخالفان حمله برد لیکن چون امرا بنابر انانیت و خود سری سخن شنوی و فرمان بری نکردند و با او فی الجمله نفاق ورزیده خود داری و کوتاهی نمودند و باین سبب از عساکر ظفر اثر ترتیب و توزوک افتاده سلک اجتماع و اتفاق بر جای نماند چنانچه هراول و طرح از قول بسیار دور افتاده میسره چندان بدست چپ میل کرد که قول بمنزلهٔ چنداول شد و از میمنه بغیر اسلام خان کسي نزدیک نماند و با معظم خان در قول از تابینان او پانصد سوار و از امرا همین قزلباشخان و ارادت خان و راجه بهروز مانده بودند لاجرم ان روز از طرفین هنگامهٔ جنگ بانداختن توپ و تفنگ گذشت و از کوتاهی مردم کوته اندیش کار بسلاح کوتاه نرسیده استعمال تیغ و سنان و حملهای دلیران و رزم آوران که بآن کار پیکار یک روی شود روی نداد چون شیر سوار میدان سپهر از معرکه گردون بر گشته بمنزل گاه مغرب فرود آمد هر دو لشکر دست از محاربه و جدال کشیده جنود مخالف آن طرف دریای بهاگیرتي نزول ادبار گزید معظم خان چون حال برین منوال دید باقتضای رای مصلحت پیرای از نالهٔ بلکهته عبور کرده بخیمه گاه خود آمد و ازآنجا که آن زبدهٔ خوانین عظام بداؤد خان که چنانچه گذارش یافته بموجب یرلیغ گیتي مطاع با عساکر پتنه از دریای گنگ گذشته در حدود مونگیر بجهت گذرانیدن ایام برشکال اقامت داشت نوشته بود که درین وقت که موسم باران بآخر رسیده دریاها و نالها از شدت و طغیان باز ایستاده است و نا شجاع فساد اندیش

با اکثر جنود نا محمود خویش درین طرف مشغول مقابله و
محاربهٔ عساکر اقبال است از جای که اقامت داشت پیش رفته
قصد ثانده نماید و خبر رسیده بود که خان مذکور از آنجا روانهٔ پیش شده
دران زودی از آب کوسی خواهد گذشت و بیقین میدانست که عنقریب
ناشجاع فتنه پرور برگشته اختر باستماع این خبر سر رشتهٔ ثبات از کف
داده قدم همتش لغزش خواهد پذیرفت و بی تعب حرب و
کوشش و تجشم نبرد و آویزش هزیمت یافته بثانده خواهد رفت
و نیز چون دلیر خان از پیشگاه عز و جلال بکومک جنود مسعود
معین شده بود انتظار رسیدن او نیز میبرد لاجرم بمقتضای حسن
تدبیر چند روزی صلاح در صف آرائي و معرکه پیرائي ندیده روز
دیگر از کنار ناله کوچ کرد و بقصد تعلل و تاخیر در محاربه و
کار زار کنار آن ناله را گرفته بسمت مخصوص آباد روانه شد ناشجاع
از طرح دادن معظم خان و نهضت عساکر قاهره بسمت مخصوص
آباد گمان ضعف و وهني در حال جنود اقبال و فتور و اختلالی
در جرأت و استقلال معظم خان برده از اصابت رای و صلاح
اندیشی آنخان اخلاص نشان غافل بود و بنابرین خیال غلط و پندار
باطل او نیز با جنود ادبار از محل اقامت خود کوچ کرده ازان طرف
دریای بهاگیرتی بسمت مخصوص آباد روان گردید که پیشتر رفته
از آب بگذرد و بافواج نصرت شعار کارزار کند و در گذر نصیر پور
که شش کروهی مخصوص آباد است و لشکر منصور در نزدیکي آن
نزول گزیده بود پایاب یافته بقصد گذشتن از آب در برابر جیوش
نصرت مآب فرود آمد و هر روز از طرفین دریا بتوپ و تفنگ هنگامهٔ

جنگ گرم بود و قراولان لشکر فیروزی از آب گذشته با قراولان غنیم آویزش می نمودند و ده دوازده روز باین عنوان گذشت تا آنکه شب دوشنبه بیست و یکم ربیع الثانی که مخذولان بعزم محاربه و مجادله آهنگ گذشتن از آب داشتند و باین سودای محال و پندار دور از کارلوای نخوت و غرور بهوای استکبار می افراشتند نیرنگسازی اقبال دشمن گداز شهنشاه جهان منصوبه طراز آمد و خبر بدا شجاع رسید که داؤد خان از آب گومتی که آن باطل اندیش سید تاج الدین بارهه و جمال غوری و خواجه مشکی نوکران خود را با فوجی در کنار آن تعین کرده بود که آنرا از عبور افواج منصور محافظت نمایند بکوشش همت و تلاش جرأت گذشته است و جمال غوری دران مقاومت و مدافعت با جمعی دیگر بتیغ جلادت مبارزان فیروزمند سپری گشته و عنقریب خان مذکور بتانده که بنگاه او بود میرسد از استماع این خبر رعب اثر مغلوب جنود خوف و هراس گردیده بنوعي که معظم خان اندیشیده بود داعیهٔ نبرد و پیکار بعزیمت معاودت و فرار مبدل ساخت و اواخر همان شب نا کام و و ناچار در کمال اضطرار طبل رحیل ادبار فرو کوفته با جنود نکبت و خذلان و وفود خیبت و خسران از کنار آب بهاگیرتي کوچ کرده روی عزیمت بسمت سوتی آورد که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند معظم خان که بدیدهٔ دانش و تدبیر این منصوبه پیش دیده بود انتهاز فرصت نموده دفع مخالفان مطرود را کمر جانفشانی برمیان همت بست و بقصد تعاقب بعد از یکپاس روز سوار شده با مواکب منصور از دریای بهاگیرتي که پایاب بود عبور

نمود و چون تمام اردو و احمال و اثقال لشکر نصرت اثر بدستی از
آب بگذرد و سه نالهٔ دیگر نیز تا معسکر غنیم درمیان بود آنروز یک
و نیم کروه طي شد ناشجاع در کنار ناله که سه طرف دلدل داشت
توپ خانه را چیده خود بافواج خویش سواره در عقب آن ایستاده
بود معظم خان چون بر حقیقت گل ولای ودلدل آن سر زمین آگهی
یافت پیش رفتن را بي‌رعایت مراسم حزم و احتیاط که از لوازم
سرداری و سپاهگریست مناسب ندید و همانجا ایستاده توپخانهٔ
بادشاهی را روبروی مخالفان چید و بتوپ و تفنگ هنگامهٔ جنگ گرم
شده تا اواخر روز نائرهٔ جدال شعله ور بود و مردم از طرفین سواره
ایستاده بودند و چون شام نزدیک رسید معظم خان اردو را عقب
افواج فرود آورده بعد از سه گهری شب بخیمه گاه آمد و مقهوران
در جاي که ایستاده بودند منزل نمودند و درین تاریخ مخلص خان
و عبد الله خان و سید نصیرالدین‌خان و سید سالار خان و دیگر بندهاي
بادشاهي که از درگاه سلاطین پناه با خزانه و توپخانه بلشکر منصور
معین گشته بودند بجنود قاهره پیوستند و دوازده لک روپیه و هفت
صد بان و دیگر ادوات توپخانه که همراه آورده بودند رسانیده ضمیمهٔ
اسباب نصرت و فیروزی گردیدند بالجمله سه پاس از شب گذشته
ناشجاع از جاي که بود کوچ کرده رهگرای فرار شد و بادشاهزادهٔ
محمد سلطان را با سید قلي اوزبک که از عمدهای او بود و گروهی
دیگر چنداول قرار داد صبح روز دیگر که خبر بمعظم خان رسید
باجنود مسعود بعزم تعاقب سوار شده توپخانه و لشکر را
باحتیاط تمام از نالها و مواضع گل ولاي گذرانید و چون منهیان خبر

رسانیده بودند که غنیم عاقبت وخیم در گذر کلکته محاذی موضع
تردي پور عزم گشتن از دریاي گنگ دارد بر جناح تعجیل بآن
سمت روانه شد و چون یک کروه طي نمود خبر رسید که مخالف
بسمت دریای گنگ نیامده بطرف سوتی روانه شده است بنابران
آنخان اخلاص کیش بجهت تحقیق حال مقهوران بجای که رسیده
بود توقف نمود و چون متواتر اخبار محقق رسید که غنیم براه
سوتي رفته آن نوئین معظم از سمت گذر بر گشته از همان
راه بتعاقب شتافت ودو نیم گروه جریبي طي کرده اواخر
روز در موضع فتح پور نزول نمود و ازانجا تا منزل گاه مخالفان چهار
کروه بود چون پاسی از شب ماند توپخانهٔ منصور را پیشتر روانه
کرده فرهاد خانرا با فوج طرح و پیر محمد آغر را با قراولان و محمد
مراد بیگ را با اهل توپخانه همراه نمود و هنگام صبح خود با افواج
قاهره سوار شده درپی اعادي روان گردید و در ابتداي راه خبر رسید
که ناشجاع از سوتی گذشته آن طرف جیلداری نزول ادبار نموده
است عساکر گردون مآثر ربع کرده از سوتي گذشته بافواج مخالف
نزدیک شد ناشجاع خسران مآل از مشاهدهٔ قرب وصول جنود اقبال
ازروی ضرورت بمقابله و مدافعت برگشته توپخانهٔ خود را که پیش
انداخته بود طلبیده در برابر جیوش ظفر پیکر چید و به توپ وتفنگ
و بان نایرهٔ قتال اشتعال یافته تا هنگام غروب آفتاب برین و تیره
گذشت و چون شام در رسید قریب صد سوار ازان جیش ادبار
جسارت و دلیری کرده بفوج ذو الفقار خان که از دست چپ جنود
فیروزي شعار به برانغار غنیم مقابل شده بود نزدیک رسیدند شیخ

عبد المجید دکنی و چندی از همراهان خان مذکور و پدر محمد
آغر با قراولان بتحریک غیرت و همت مرکب جلادت بر انگیخته
بران تیره بختان حمله بردند و به تیغ سر اوشان مبارزان نصرت نشان
جمعی ازانها بر خاک هلاک افتاده بقیة السیف راه فرار سپردند
و چندی از مجاهدان شهامت آثار نیز زخمی و جان نثار گشتند
و چون ساعتی از شب گذشت هردو لشکر دست از جنگ کشیده در
برابر هم فرود آمدند و شب را باصلاح پاس داشته مستعد گیرودار
و اماناً کارزار بودند و در اواسط این شب نور الحسن که از عمدها
و ارکان لشکر مخالف بود چون بحسن فراست و عاقبت بینی
دریافته بود که بوي خیر از اوضاع ناشجاع نمی آید و عنقریب ازسطوت
و صولت جیوش نصرت شعار راه آوارگي و فرار می پیماید برعبري
بخت و یاوری توفیق ازان برگشته اختر ادبار رفیق مفارقت
جسته بجنود ظفر اثر پیوست معظم خان اورا بنوید الطاف بادشاهانه
مستمال ساخته خلعت فاخر و خنجر مرصع و ده هزار روپیه از
سرکار خاصهٔ شریفه داد و رفیقانش را نیز در خور حال رعایتها نمود
القصه تا چهار پنج روز باین دستور هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ
گرم بود و فریقین سواره و مسلح در برابر یکدیگر صف کشیده مي
ایستادند و قراولان باهم آویزش می نمودند تا آنکه اواخر شب
بیست و هفتم خبر رسید که غنیم مقهور پاسی از شب مانده
بجانب دوناپور فرار نمود چون ماهچهٔ رایت صبح نمودار شد معظم
خان کمر همت بر میان عبودیت بسته با جیوش رعد خروش
بتعاقب روان گردید ناشجاع پس از رسیدن بدوناپور که آنجا تا ۸

از دریای گنگ جدا شد و اکثر اوقات بی کشتي و پل متعذر بعبور
است ازین جهت که لشکر فتح رهبر بتعاقب ان تیره اختر بزودی
از آب بگذرد و از جملهٔ دو پل پخته که از قدیم الایام بر نالهٔ مذکور
بسته شده یکی راکه بگنگ نزدیک بود شکسته بدوکاچي رفته بود
معظم خان چون بکنار ناله رسیده پل را شکسته یافت ساعتي چند
آنجا ایستاده باهتمام تمام جای پل را بخاک انباشت و توپخانه
و لشکر را گذرانید و در حین توقف بر کنار آن ناله یک کشتی از
غنیم مشحون بادوات توپخانه که از انجمله ده توپ و دو صد بان بود
بدست آمده داخل توپخانهٔ منصور شد و بعد گذشتن از دونا پور
در اثنای راه خبر رسید که ناشجاع از کمال سراسیمگي ترتیب افواج
را برهم زده بالشکر پراگنده بدو کاچي فرار نموده است ازاستماع
این خبر فتح جنگ خان تیز عناني کرده با تمام فوج هراول بی
تحقیق و تامل برجناح سرعت روانه شد و اسلام خان نیز با افواج برانغار
جلو ریز رفته خود را بهراول رسانید و چندانکه معظم کسان فرستادهٔ
آنها را منع نمود بسخن او باز نه ایستادند تا انکه بکنار نالهٔ دوکاچی
رسیدند افواج مخالف آن طرف ناله صف کشیده ایستاده بودند
و توپخانه را پیش رو چیده مقاومت و مدافعت را مهیا و اماده
شده دست جرأت بانداختن توپ و تفنگ کشودند و حتی المقدور
در دفع صولت سپاه منصور کوشش نمودند و فتح جنگ خان واسلام
خان با همراهان این طرف ناله عنان کشیده مجال گذشتن و پیش
رفتن نیافتند تا آنکه معظم خان نیز با ذو الفقار خان و فدائیخان
و دیگر جنود قاهره رسید و صلاح دران دیده چون این تیزجلوئی واقع

شده امواج بحر امواج بصدمهٔ توپخانهٔ مخالفان عنان دلیري باز
نکشیده و شیبهٔ توپ و تفنگ آنهارا واقعي ننهاده باعتضاد تائيدالهي
و استظهار اقبال بی زوال حضرت شاهنشاهي ازان ناله که چندان
آبی نداشت بتلاش جلادت و دلاوری بگذرند و همت بر دستگیر
ساختن ناشجاع مقصور گردانیده اورا مجال عبور از دریای گنگ
ندهند لیکن چندانکه درین باب امرا و سرداران را تحریک وتکلیف
کرد کوتاهي و خود داري نموده سخن آن نوئین اخلاص‌آئین را رکا
نبستند ناچار خان سپهدار توپخانهٔ سبکی که همراه رسیده بود ازین
طرف ناله بروی غنیم چیده در برابر آن جیش ادبار صف کشیده
ایستاد و به‌برق افگنی و آتش افروزی هنگامهٔ دشمن کشي و عدو
سوزی گرم گردیده از اواخر روز تا اواسط شب نایرهٔ جدال مشتعل
بود و قریب بنصف شب که اعداي باطل آهنگ دست از جنگ
کشیدند عساکر منصور بخیمه گاه خود که تا جاي نزول مخالفان نیم
کروه بود رفته باقي شب‌را بسر بردند و روز دیگر معظم خان ازانجا
کوچ کرده برکنار ناله که‌بسمت اکبرنگر درپیش غنیم واقع بود نزول
نمود و صباح آن ناشجاع نیز از جاي نزول خود کوچ کرده برابر
لشکر نصرت اثر فرود آمد و در صدد گذشتن از دریاي گنگ شد
لیکن این اندیشه داشت که اگر نخست خود باجمعی بگذرد باقی
لشکر نکبت اثرش که پیوند امید ازو گسسته جدائی را فرصت
می جستند طریق مفارقت سپرده همراهی او نخواهند نمود و اگر
اول لشکر و مردم از آب بگذراند و خود با جمعي قلیل بماند مبادا
گرفتار سرپنجهٔ سطوت و استیلاي عساکر قاهره گردد لهذا باقتضاي

مصلحت خندقي عريض عميق بر اطراف لشکر گاه حفر نموده
مورچالها بست و باسباب و ادوات توپخانه استحکام داد تا از صدمهٔ
امواج بحرامواج ايمن بوده بآساني و فراغ بال ازآب بگذرد ونخست
بادشاهزادهٔ نامدار والاتبار محمد سلطان را که درين وقت از رفاقت و
و اتفاق ايشان خاطرش جمع نبود از آب گذرانيده بماندن فرمتاد
و چون نزديك دوگاچي و جزيره درميان درياي گنگ واقع شده که
عساکر ظفر مآل چنانچه گزارش پذيرفته سال گذشته آنجا مورچال
بسته بودند احمال و اثقال و اکثر لشکر را بنواره از شعبهٔ اول گنگ
گذرانيده بآن جزيره فرستاد و در صدد بستن جسر شده بانتظار
آماده شدن آن جسر باستظهار توپخانه يک دو روز بسر برد و در
عرض اين ايام نصرت فرجام معظم خان هر روز باعساکر ظفر اعتصام
از معسکر فيروزي سوار شده نزديک بمحل اقامت او مي آمد و
بانداختن توپ و تفنگ نايرهٔ پيکار افروخته باعث تفرق حال پر
اختلال او ميگرديد تا آنکه شب دوشنبه ششم جمادی الاولی که جسر
بسته شده بود پاسي از شب گذشته منهيان اقبال خبر رسانيدند که
آن باطل انديش بد سگال پريشان و آشفته حال بسان باد از آب
گذشته بحزب ادبار خويش ملحق گرديد و چون روز شد معظم خان
باقتضاي راي صائب فرهاد خان را با سه هزار سوار و محمد مراد
بيگ را با توپخانه پيشتر بجانب اکبرنگر فرستاد تا راه کدهي و
رنگاماتی که از هنگام استيلای غنيم بر اکبرنگر تا اين زمان مسدود
بود بگشايد و آنحدود بامنيت گرايد و فوجدار و کوتوال باکبرنگرتعين
نمود و بداؤد خان که درآنروی گنگ بود نوشت که اگر احتياج

بکومک داشته باشد نوارهٔ خود فرستاده از گذری که مناسب داند
خان مذکور را از آب گذرانیده بلشکر خویش ملحق گرداند و خود
روز دیگر در دو کچی برای سرانجام بعضی مهام مقام کرد و هشتم
ماه مذکور با عساکر منصور کوچ نموده بسمت اکبرنگر روانه شد و در
اثنای راه خبر رسید که دلیر خان در گذر دوده که بکدم تلی نیز
اشتهار دارد ششم شهر حال بنوارهٔ داود خان عبور نموده درین دو روز
باو ملحق خواهد گردید و چون از پیشگاه خلافت و جهانداری
یرلیغ گیتی مطاع بنفاذ پیوسته بود که هرگاه این روی آب از وجود
اعادی پیرایش یافته معظم خان با جنود گیهانستان بتعاقب
مخذولان از گنگ بگذرد اسلام خان با جمعی از لشکر ظفر اثر در
اکبرنگر بوده ضبط و حراست این روی دریا بعهدهٔ او باشد معظم
خان در همین روز خان مذکور را با فتح جنگ خان و زبردست
خان و راجه سجانسنگه بندیله و سکندر روهیله و راجه اندرمن
بندیله و اسمعیل خان نیازی و دلاور خان و نیکنام خان و عبد الرسول
و شیخ حمید دکنی و میر عزیز بدخشی و جمعی دیگر که قریب
ده هزار سوار بودند مرخص کرد که باکبرنگر رفته آنجا اقامت گزینند
و از دوکاچی تا سوتی جا بجا تهانه نشانیده ازین روی دریا با خبر
باشد که مبادا اعدای خسران مآب نقشی بر آب زده دگربارة
باستظهار نوارة بر اکبرنگر و توابع آن استیلا یابد و خود با ذوالفقار
خان و فدائیخان و مخلص خان و اخلاص خان و سید مظفر خان و لودی
خان و قزل باش خان و راجه بهروز زمیندار مونگیر و راجه کوکلت
زمیندار اجینه و دیگر جنود قاهره نه کروه جریبی طی کرده در

پیرپہار که منتہاي اکبرنگر است منزل کرد وفرداي آن بگذر دودهه
که از پیرپہار بمسافت چہار کروه جریبي واقع است رسیده نزول نمود
و رسول بیگ روزبہاني را بتهانه داری اکبرنگر و علیقلی خان را
بتهانه داري دوناپور و راجه کوکلت را بتهانه داری لوده جنگل
و رنگاماٹي و کدهي و راجه بہروز را بفوجداري آنحدود تا مونگیر
که محال زمینداري او بود رخصت نمود و چون قبل ازین هژده لک
و پنجاه هزار روپیه براي تنخواه مواجب سپاه نصرت پناه ازپیشگاه
خلافت مصحوب مخلص خان بلشکر ظفر اثر مرسل شده بود و خان
مذکور ازان جمله ده لک رروپیه در قلعهٔ مونگیر گذاشته و هفت لک
روپیه دیگر که سید میرزاي سبزواري برسانیدن آن معین بود نیز
بمونگیر رسیده ضمیمهٔ آن شده بود سید نصیرالدین خان را با جمعي
بآوردن خزانه از مونگیر تعیین نمود و روز دیگر نوآره داؤد خان
را که یکصد و شصت کشتي بود شیخ حمید پسر او آورده بگذر
دودهه رسانید و چون دریای گنگ درین موضع منشعب بسه شعبه
شده است مقرر کرد که بر شعبهٔ اول که آب آن کمتر بود جسر بسته
لشکر منصور عبور کند و در سر زمیني که میان شعبهٔ نخست
و دوم واقع بود فرود آمده از شعبهٔ دوم بکشتي بگذرد و دوازدهم ماه
مذکور که جسر بسته شده بود باجنود قاهره از نخستین شعبهٔ گنگ
عبورنموده در جزیرهٔ میان دریا نزول کرد و کشتیها را بشعبهٔ بزرگ
آورده اواخر روز بر مردم قسمت نمود که بتدریج از آب گذشته
در جزیرهٔ که مابین این شعبه وشعبهٔ سیوم گنگ است فرود آیند و ازین
جهت که دران چند روز اکثر اوقات از شدت و اشتلم باد دریا در تموج و

تلاطم بود لشکریانی عبور نموده در عرض دو سه روز گذشت و چون
خبر رسید که چندی از قراولان غنیم بموضع سمده که میان شعبهٔ بزرگ
و شعبهٔ سیوم گنگ محاذی اکبر نگر واقع است و اکثر ملاحان
بنگاله آنجا توطن دارند آمده اند تا اهل و عیال آن فرقه را
کوچانیده ببرند آن خان اخلاص شعار دویست سوار از تابینان خود
با جمعی از قراولان بادشاهی از آب گذرانیده بآنجا فرستاد که دفع
مخذولان نموده اهل و عیال ملاحان را از رفتن بطرف غنیم مانع
آیند و آنها بسمده رفته از قراولان مخالف که بآنجا آمده بودند چند
سوار را دستگیر کرده آوردند و خود چهاردهم ماه از شعبهٔ بزرگ
گذشته در جزیرهٔ که معسکر فیروزی بود فرود آمد و اشاره نمود که
کشتیها را بشعبهٔ سیوم گنگ آورده مهیا به بستن جسر بدارند و هزار
سوار دیگر بسمده فرستاد که آنجا تهانه نموده از اهل و عیال ملاحان
با خبر باشند تا آن جماعه از حزب مخالف جدا شده باین طرف
رجوع آورند و مبارزان نصرت شعار در سمده دو سوار دیگر از غنیم
دستگیر کرده فرستادند و از تقریر انها بوضوح پیوست که شجاع
بر نالهٔ مهانندی جسر بسته قرار داده بود که بادشاه زاده محمد
سلطان را با توپخانه و لشکری از آب گذرانیده بمدافعهٔ دلیر خان
و داؤد خان فرستد بعد از استماع خبر عبور جیش منصور از شعبهٔ
بزرگ گنگ تزلزل در بنای همت و عزیمتش راه یافت و مغلوب
رعب و هراس گشته جسر را کشود بالجمله دلیر خان و داؤد خان
که آن طرف دریا بودند اواخر روز جریده باین روی آب آمده با
معظم خان ملاقات نمودند و در صلاح کار مشاورت و کنکاش کرده

بعد از یکپاس شب بلشکر گاه خود رفتند و اگرچه نوئین معظم از روي کوشش و کار طلبي میخواست بر شعبهٔ سیوم گنگ نیز جسر بسته بزودی ازان عبور نماید لیکن چنانچه مذکور شد چون سمده درسرزمین همین جزیره که معسکر فیروزي اثر بود واقع شده و افواج غنیم بفاصلهٔ دو کروه از موضع مذکور آنروی نالهٔ مهاندی مورچال بسته اقامت داشتند بملاحظهٔ آنکه مبادا اعادي پس از برخاستن عساکر قاهره از سرزمین مذکور بآنجا آمده آنرا متصرف شوند و در سمده مورچال بسته بمردمی که در اکبرنگر بودند مجال تعرض و آویزش یابند رعایت مراتب حزم و تدبیر را روزی چند در همان جزیره قرار اقامت داده در کمین فرصت بود و دلیر خان و داؤد خان با همرهان خود و فرهاد خان و جمعي دیگر که با توپخانه بکومک آنها معین شده بودند و در برابر افواج غنیم که بسر گردگی سید تاج و خواجه منکی و دیگر سرداران مخالف در آنطرف نالهٔ مهاندی مورچال بسته بودند فرود آمده در تدبیر عبور لشکر منصور سعي و تلاش مي نمودند *

اکنون درین مقام کلک حقائق ارقام بتحریر مجملي از کیفیت نالهٔ مهاندي و تصویر چگونگی اختلاط آن با دریای گنگ و حقیقت مورچال مخالفان باطل آهنگ تر زبان میگردد

آن ناله از کوهستان مورنگ آمده درین مکان داخل شعبهٔ سیوم گنگ شده و نیم کروه پائین دست این موضع از شعبهٔ مذکور جدا شده بطرف مالده رفته است و از پیش مالده گذشته نزدیك شیرپور و هجراپور بدریای گنگ پیوسته است و شعبهٔ

مذکور نیز برابر اکبرنگر در موضع چاندپاره بشعبه وسطی ملحق
گشته است و این شعبه از جائی که عساکر گردون مآثر برکنار آن
نزول داشت تا یک کروه عرضش در نهایت تنگی و آبش بغایت
عمیق است و زمین آنطرف دریا از سطح آب کمال ارتفاع دارد
ناشجاع ازجای که نالهٔ مهاندی داخل شعبهٔ گنگ شده تا جائی که
ازان جدا گشته بمالده میرود سراسر مورچال بسته سید تاج و خواجه
مشکی را با برخی از جنود ادبار بمحافظت آن تعین کرده بود و
از محل انفصال مهاندی از شعبهٔ گنگ برکنار دریا دیوار کشیده
مورچالی دیگر ساخته بود و خود با بادشاه زادهٔ بلند قدر عالی نژاد
محمد سلطان در گهات چوکی میرداد پور توپخانه را پیش روچیده
آنجا اقامت داشت بالجمله چون گرفتن سرزمینی که سید تاج و
خواجه مشکی بمحارست آن معین بودند بگذشتن از شعبهٔ سیوم
گنگ در سمت مقابل اعادی صورت پذیر نبود زیراکه چنانچه
گزارش یافت عرض دریا کم و عمقش بسیار و زمین آنطرف مرتفع
بود رای معظم خان برین قرار گرفت که در بالای آب شعبهٔ گنگ
جائی که مهاندی داخل نشده بجسر از آب گذشته باتفاق دلیر
خان و داؤد خان بتدبیر عبور از نالهٔ مهاندی پردازد و باین اندیشهٔ
صائب مقرر نمود که آن دوخان شهامت شعار درکنار نالهٔ مذکور
برابر اعدای بدسگال مورچال سازند و در روزی که آنها بتقدیم این
امر می پرداختند از کمال حسن تدبیر توپخانه را از جای که بود
پیشتر برده بتوپ و تفنگ ازین روی شعبهٔ گنگ باویزش و جنگ
پرداخت و مخالفانرا بطرف خود مشغول ساخت تا ازان طرف

دلیرخان و داؤد خان بآسانی برگذار نالهٔ مهاندی مورچال بسته در برابر اعادي قرار گرفتند و دمدمها بر افراخته توپهاي رعد سطوت اژدر نهیب بران منصوب ساختند و بعد از استحکام مورچال شب و روز از طرفین بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن نوائر جدال و قتال شعله ور بود و اولیاي دولت و مجاهدان جنود نصرت درتدبیر عبور از نالهٔ مذکور و قمع و استیصال غنیم مقهور مساعي موفور بظهور رسانیده مي خواستند بهر نوع باشد از آب گذشته بناي ثبات مخالفان را بباد هزیمت دهند و چون معظم خان جاسوسان بسمت بالای آب مهاندي براي تفحص گذري که صلاحیت گذشتن لشکر فتح رهبر داشته باشد تعین نموده بود شب سه شنبه بیست هشتم ماه مذکور منهیان خبر آوردند که در گذر گون رکهه موضع قابل عبور هست و از معسکر ظفر اثر تا آنجا بیک راه چهار کروه و براه دیگر دوکره مسافت بود لهذا آنخان عقیدت نشان هنگام صبح قبل از ظهور طلیعهٔ آفتاب برخی از توپخانه با فرهاد خان و جمعی از قراولان بآن سمت فرستاد که توپها برگذار ناله چیده به بستن مورچال پردازند و آنمکانرا بادوات توپخانه مستحکم سازند و ذوالفقارخان و فدائیخان و لودیخان را بجهت محافظت و خبر داری اردو و لشکرگاه گذاشته پس از یک و نیم پاس روز خود با مخلص خان و جمعي دیگر از عساکر گردون توان از شعبهٔ سیوم گنگ بجسر عبور نمود و آنطرف دلیر خان و داؤد خان و میرزا خان و رشید خان و دیگر مبارزان ظفر پناه همراه شده باتفاق روانهٔ سمت مقصد گردیدند و در اثناي راه قراولان خبر آوردند که فرهاد خان و جمعي که پیشتر رفته بودند

برکنار ناله مورچال ساخته توپها نصب کردند آن ناله در موضع
مذکور قریب پنجاه گز عرض و آبش عمق بسیار داشت و
بر طرفین آن جنگلی صعب دشوار گذار از اقسام اشجار در نهایت
تشابك و تراکم واقع بود و چون بظهور پیوست که مخالفان کشتي
چند آنجا در آب غرق کرده اند معظم خان بعد از وصول بآن موضع
جمعی از ملاحان را به برآوردن کشتیها اشاره نمود و آنها عجالة دو
کشتي بر آورده بکنار رسانیدند آنخان اخلاص آئین نخست جمعی
از تفنگچیان پیاده بابرخي از بیلداران بآن دو کشتی بچند توپ
از آب گذرانید و بعد ازان پیر محمد آغررابا زمرهٔ قراولان بدفعات
بر کشتیهاي مذکور نشانیده بآن روی ناله فرستاد و اسپان انها بشنا
گذشتند و آنفریق در آنطرف بچستی و چالاکي و جد و جهد تمام
مورچال بستند و اگرچه جمعي از سوار و پیادهٔ غنیم با امیرقلی
داروغهٔ توپخانهٔ بادشاه زادهٔ والاتبار محمد سلطان بنگاهباني آن گذر
قیام داشتند لیکن از نهیب مهابت اقبال دشمن مال خدیو جهان
و سطوت و صلابت عساکر کیهانستان قدم جسارت بدفع و منع پیش
نگذاشته مانند سراب از دور نمایان بودند درین وقت پیر محمد
آغر با چندي از قراولان بتکلیف شهامت و دلاوري از مورچال پارهٔ
پیش رفته بسمتي که آن گروه جلوه‌گر بودند روانه شد مخذولان نظر
باطل نگر بر قلت جمعیت آن مبارزان جلادت پرور در افگنده قریب
صد کس انها حمله آور شدند دلاوران نصرتمند مضمون (الحرب
خدعة) را کار بند گشته از روي مصلحت سپاهگري از پیش آنها
رو گردان شدند و مقاهیر را بکنار آب کشیدند و ازین طرف مجاهدان

توپخانه بتوپ و تفنگ و بان و ضرب زن روی جرأت آن خیره رویان
تیره بخت را برگردانیدند درین حالت گولهٔ توپی از توپخانهٔ منصور
بسواری ازان زمرهٔ نابکار رسیده اورا ازبارهٔ حیات نرو افگند اعادي
بدسگال از مشاهدهٔ این حال مغلوب رعب و دهشت گشته سراسیمه
وار راه فرار سپردند و پیر محمد آغر با قراولان تعاقب نموده یک کس
ازانها را دستگیر کرد و درین اثنا قریب سه صد کس از تابینان معظم
خان از آب عبور کرده بآن طرف رفتند و چون دوازده کشتي دیگر
که مخالفان غرق کرده بودند بدست آمده بود و دلیرخان و داؤد
خان از روی کارطلبي بر دیگران سبقت جسته شروع در گذرانیدن
مردم خود کردند و تمام آن شب سواران بکشتي و اسپان آنها
بشنا میگذشتند و آن دو خان شهامت نشان نیز اواخر شب عبور
کرده بلشکر خود پیوستند معظم خان آنشب و روز دیگرتا پاسي از
شب برکنار ناله بسر برده بتاکید و اهتمام گذرانیدن جنود فیروزی
اعتصام قیام داشت چناچه در عرض آن دو روز چهار هزار کس از
آب گشتند و روز سیوم آنقدر کشتی بدست آمد که بر نالهٔ مذکور
جسر بسته شد و رشید خان و میرزا خان و دیگر کومکیان و همراهان
داؤد خان عبور نمودند و چون مورچال دلیر خان و داؤد خان که
دران روی مهاندي برابر مورچال سید تاج و خواجه مشکي بسته
بودند خالي و غنیم نزدیک بود معظم خان محافظت و خبرداری
آنرا بعهدهٔ عبد الله خان سرای و سید سالارخان و میانه خان و جمال
دلزاق کرده خود بلشکرگاه بزرگ که درمیان دو شعبهٔ گنگ بود
معاودت نمود وروز دیگرکه غرهٔ جمادي الاخره بود ازان طرف مهاندی

خبر رسید که مخالفان را از سطوت عبور افواج منصور پاي ثبات و قرار از جای رفته مرحلهٔ پیمای وادي فرار گشتند و سید تاج و خواجه مشکي مورچال را خالي کرده پیش ناشجاع رفتند و سیوم ماه دلیرخان و داود خان از جائي که بودند کوچ کرده بر کنار ناله نزدیک بمکاني که قبل ازین مخذولان مورچال بسته بودند فرود آمدند و منهیان از لشکر ناشجاع خبر آوردند که سید عالم که با زین الدین مهین ناخلف او در جهانگیرنگر بود با قریب یکهزار و پانصد سوار و پیاده و دوصد توپ از خرد و کلان آمده باو پیوست و چون آنطرف مهاندي یک گروه پیشتر از محل نزول دلیرخان و داود خان نالهٔ دیگر بود که لشکر منصور را ازان عبور بدستي نمود پنجم ماه مذکور معظم خان با جمعي از شعبهٔ سیوم گنگ گذشته و از مهاندی بکشتي عبور کرده بکنار ناله رفت و بران جسر بسته یک گروه پیشتر رفته آن سرزمین را بنظر حزم و احتیاط ملاحظه نمود و مراجعت کرده بمنزل گاه خود آمد و روز دیگر سید سالار خان و میانه خان و جمال دلزاق را با هزار سوار و پیادهٔ بسیار و برخی از توپخانه بمالده تعین کرد و جمعی از مخذولان که درانجا بودند باستماع خبر توجه این فوج از نالهٔ مهاندی عبور نموده بآن طرف رفتند و مقرر شد که داود خان با میرزا خان و رشید خان و سائر کومکیان خویش مکانی مکاني از مابین دریای گنگ و نالهٔ مهاندی که ناشجاع خود آنجا اقامت گزیده بود مورچال بسته بمراسم سعي و کوشش قیام نماید *

برگشتن بادشاه زادهٔ محمد سلطان بدلالت اقبال بی زوال خدیو جهان

از بدائع تائیدات آسماني و لطائف عنایات رباني دربارهٔ این دولت جاوداني که درین هنگام خجسته فرجام بجلوه گاه ظهور آمده غبار ملالت از چهرهٔ حال اولیای دولت زدود و مجددا جمال عظمت و کمال حضرت شاهنشاهی را بعالمیان روشن و آشکارا نمود آنکه بادشاهزادهٔ نامدار بلند مقدار محمد سلطان که باغوای وساوس نفساني و خامي جواني چنانچه گذارش یافت ارتکاب مخالفت و عصیان مرشد حقیقي و قبله و کعبهٔ دوجهاني نموده غبار شورش انگیخته بودند درین وقت که اثار نکبت و خذلان و امارات تیره روزی و ادبار در ناصیهٔ حال ناشجاع رمیده بخت برگشته روزگار برأي العین مشاهده نمودند و بیقین دانستند که رفاقت او جزسوي خاتمت و وخامت عاقبت نتیجهٔ ندارد چشم بصیرت بر سراپاي احوال خود کشوده بیاوری عقل رهنما بر قبح کردار ناسزاوار خویش متنبه کشتند و از غلطی که بمقتضاي تقدیر از ایشان سر بر زده بود بتعلیم سروش دولت وتلقین ملهم اقبال حضرت شاهنشاهی برگشته بشاهراه سعادت و هوشمندي مهتدي شدند و چون بعزیمت رجوع و انابت از روی صواب اندیشي چند روز قبل ازین به بهانهٔ دیدن اهل حرم خود که دران اوقات عارضهٔ بیماري داشتند از ناشجاع مرخص شده بتانده آمده بودند و اسلام خانرا که با فوجي از عساکر قاهره دراکبرنگر بود از داعیه خود آگهي داده مکرر نوشتهای

نهانی با و فرستاده بودند که با جنود مسعود در دوکاچی منتظر ورود
ایشان باشد درین هنگام انتهاز فرصت نموده آن ارادۂ پسندیده را
از قوه بفعل آوردند و ششم جمادی الآخره اواخر روز به بهانۂ شکار سوار
شده بکنار دریا آمدند و خود درکشتی نشسته و یازده کس از نوکران
روشناس و برخی از خواجه سرایان و خدمه و یک اسپ سواری
در چهار کشتی دیگر در آورده از گذر تانده بگذر دوکاچی که اسلام
خان با افواج قاهره بموجب وعده ایشان آنجا مترصد بود متوجه
شدند درین اثنا جمعی از مردم ناشجاع که در تانده می بودند
ازین معنی آگهی یافتند و در کشتیها نشته راه تعاقب سپردند
و بسیار نزدیک رسیده بودند مقارن اینحال اسلام خان که منتظر
قدوم ایشان بود خبر دار شده خود را باهمراهان بکنار دریا رسانید
مخالفان ادبار فرجام چون جمعیت لشکر ظفر اعتصام مشاهده کرده
دیدند که کشتی بادشاهزاده بکنار نزدیک رسیده است خاسر و ناکام
بر گشته بآنطرف رفتند و بادشاهزاده بتائید اقبال بی زوال حضرت
شاهنشاهی قرین سلامت بساحل مقصود رسیدند لیکن یک کشتی
که گروهی از خدمه ایشان دران بودند از گرانباری نزدیک باین
کنار غرق شد و برخی مردم را آب هلاک از سر گذشت و چندی
به نیروی شناوری از غرق آب اجل رستند و دو پاس از شب گذشته
این خبر بهجت اثر از نوشته اسلام خان بمعظم خان رسید از وقوع
این شگرف واقعۂ مسرت افزا احبای سلطنت و اولیای دولت
مسرور و مبتهج گشته بعجائب الطاف ربانی و غرائب کارسازیهای
آسمانی که همواره قرین روزگار این خلافت جاودانیست متیقن

گردیدند نصرت را آب رفته بجوي و دولت را رنگ تازه بروی امد و چون پادشاهزاده جریده آمده بودند معظم خان از سرکار خاصهٔ شریفه برای ایشان از ما یحتاج انچه عجالة مقدور بود سامان نمود و ازانجا که بودن ایشان درآنروي آب مقتضای مصلحت نبود قرار داد که در گذر عمده از آب گذشته بلشکر ظفر قرین آیند و دهم ماه مذکور آن شعبهٔ دوحهٔ حشمت و جاه از گنگ عبور نموده بمعسکر منصور متوجه گردیدند معظم خان با دیگر بندهاي بادشاهی پذیره شده آن والاتبار را بخیمهٔ که براي ایشان مهیا گشته بود فرود آورد بالجمله چون منهیان خبر رسانیده بودندکه درسمت پائین آب مهانديِ نزدیک بگله گهات بفاصلهٔ پنج کروه از مالده پایا بیست که صلاحیت عبور موکب ظفر ایات دارد محمد مراد بیگ که با سید سالار خان و میانه خان و جمال داناق وگروهي دیگر در مالده بودند باشارهٔ معظم خان جمعي از رفقاي خویش با برخي ازتوپخانه همراه گرفته خودرا بموضع پایاب رساندند وآنجا مورچال بسته کنار آب را بادرات توپخانه استحکام بخشند ناشجاع بعد از اطلاع بریمعني بلند اختر پسر کهتر خویش را با سید عالم که عمده ترین سرداران او بود و سید قلي اوزبک که او نیز بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت و سراج الدین جابري و میر مرتضی امامی و اکثر سرداران و نوکران عمده و سپاه و توپخانه بسمت مالده و بگله گهات فرستاد که دران حدود بر کنار مهاندی هرجا پایاب و قابل عبور لشکر منصور باشد مورچال بسته بمراسم مدافعت و مقاومت پردازند و خود با جان بیگ و ابن حسین و فوجي کمتر از هزار سوار باستظهار توپخانه

و نواره درجای که نالهٔ مهانندی از آب گنگ جداشده بطرف مالده میرود بفاصله نالهٔ مذکور برابر لشکر داؤد خان پای تجلد استوار کرده معظم خان چون برین معنی آگاهی یافت عبد الله خان سرای و حق وردیخان و گدابیگ را با پانصد سوار از همراهان ذوالفقار خان و قریب هزار سوار از تابینان داؤد خان و دلیرخان و گروهی دیگر از مبارزان بکومک لشکری که در حدود مالده بود تعیین نمود و درین اوقات سید نصیر الدین خان که بآوردن خزانه از مونگیر معین شده بود بلشکر ظفر قرین رسیده چهارده لک و پنجاه هزار روپیه که ازانجا آورده بود رسانید وچون مدتی بود که ذو الفقار خان را کوفتی صعب طاری شده آنعارضه بامتدادکشیده بود و خان مذکور از غلبهٔ ضعف و آزار نیروی سواری و تردد و طاقت رفاقت عساکر قاهره نداشت بنابرین ازجناب خلافت و جهانداری استدعای آمدن بکعبهٔ حضور نموده بادراک این سعادت دستوری یافته بود و دریذوقت بعزم روانه گشتن بدرگاه والا از معظم خان مرخص شده باکبرنگر آمد القصه چون افواج مخالف در حدود مالده و بگلهگهات اجتماع کرده بودند و ازینجهت که جمعیت عساکر فیروزی مآثر دران طرف کم بود و سردار عمده نیزبانها نبود مظنهٔ این می‌شد که مخالفان از آب گذشته باین طرف آیند و دستبردی نمایند معظم خان بصوابدید راي اخلاص پیرا دلیرخان را نیزبآن سمت تعیین نمود و خان مذکور بیوست و پنجم ماه مزبور بآن جانب روانه شد و چون یرلیغ لازم الامتثال ازجناب سلطنت و اقبال بطغرای نفاذ پیوسته بودکه بادشاهزادهٔ محمد سلطان را روانهٔ پیشگاه

حضور نماید معظم خان بموجب حکم واجب الاذعان سامان لوازم رفتن ایشان کرده از بندهای بادشاهي فدائیخانرا بافوجي از سپاه ظفر پناه و ارادت خان را که سابق در خدمت ایشان معین بود با چندي از نوکران قدیمی ایشان بحراست و خبرداری آن والا نژاد مقرر نمود و بذوالفقار خان که چند روز پیشتر از لشکر ظفر اثر جدا شده روانه درگاه معلی گشته بود نوشت که بهرجای رسیده باشد تا رسیدن شاهزاده توقف گزیند و او نیز در خدمت آن عالی نسب بوده لوازم حراست و محافظت بجا آورد و شاهزاده بیست و هفتم ماه مذکور از آب عبور کرده در پیرپهار نزول نمودند و غرهٔ رجب ازانجا روانهٔ درگاه آسمان جاه گردیدند و معظم خان در همان روز که شاهزاده از آب گذشتند از سرزمین جزیرهٔ که مابین شعبهٔ دوم و سیوم گنگ است و آنخان مصلحت دان باقتضای حزم و صلاح اندیشي مدت یکماه آنجا اقامت داشت کوچ کرده بآن روي آب رفت و راجه سبحانسنگه را با هزار سوار و پانصد پیادهٔ بندقچي و برخي از توپخانه براي محافظت آن سرزمین گذاشت که مبادا مخالفان آنرا بتصرف آرند و روز دیگر از نالهٔ مهاندی گذشته آنطرف منزل نمود و سلخ ماه مذکور که ازان جا کوچ کرده روانهٔ مالده بود دراثناء راه نوشتهٔ دلیرخان از بگله‌گهات رسید و بوضوح انجامید که میرزا بیگ نام یکي از سرداران عمدهٔ ناشجاع بافوجي قریب هزار سوار و چند فیل که از مهاندی گذشته بقصد محاربه و پیکار بافواج قاهره باین طرف آمده بود و در سیتل‌گهات دلیرخان را باو نبردي مردانه و جنگی دلیرانه روي داده است و مخالفان شقاوت شعار بعد

از کوشش و آویزش بسیار هزیمت فاحش خورده راه فرار سپرده‌اند
چنانچه میرزا بیگ مذکور یک زخم تفنگ و دیگر زخم نیزه برداشته
با هفت سوار نیمجان ازان مهلکه بر آورده و خواهر زادهٔ او که
بخطاب یکه تازخانی متهم بود و دیگری از رؤسای مقهوران که
بخطاب سرانداز خانی بدنامی داشت دران داروگیر دستگیر
سرپنجهٔ اقبال عدو بند دشمن شکار شهنشاه روزگار گشته اند و گروهی
انبوه ازان جسارت کیشان طعمهٔ تیغ سرافشان مجاهدان فیروزی
نشان شده برخی هنگام گریز ازان رستخیز فتنه و ستیز در آب
مهاندی بغرق آب عدم فرو رفته اند و آنخان جلادت شعار بعد ازین
فتح به بگله گهات رسیده برکنار مهاندی مورچال بسته و درآنطرف
سید عالم باتوپخانه و لشکری در برابر نشسته است معظم خان از
وقوع این لطیفهٔ نصرت که بذیرنگی طالع والای خدیو جهان چهره
افروز دولت گشته بود بهجت قرین و مسرت اندوز گشته چهارم
رجب بمحمودآباد که سه گروهی بگله گهات است و بلند اختر پسر
کهتر ناشجاع با سید قلي اوزبک و جمعي دیگر از سرداران و سپاه
مخالف درانطرف مهیای مدافعه بود رسید و آنجا مورچال بسته
اقامت گزید و روز دیگر سوار شده براي دیدن بگله گهات و ملاحظهٔ
مورچال بلشکر دلیرخان آمد خان مذکور دمدمها بر افراخته توپها
بران نصب ساخته بود و شب و روز آنها را بر مقهوران می‌انداختند
و چون از طریق خشکی بجهانگیرنگر سه راه است یکی راه مالده که
سید سالارخان و جمال دلزاق و گروهي دیگر به محافظت آن قیام
داشتند و دیگري راه بگله گهات که آنرا دلیرخان گرفته بود وسیوم

راه شیر پور و هجراهتي که بسمت پائین آب مهاندي و از بگله گهات
بمسافت هشت کروه واقع است و تا این هنگام فریقي بمحافظت و
سد آنطریق معین نبودند و غله نیز ازان راه بتّاندة میرسید
بنابران معظم خان درین هنگام لودیخانرا با فوجی و شش توپ و
دیگر ادوات توپخانه بآنجا تعین نمود که ضبط و حراست راه و منع
رسیدن غله و آذوقه بتّاندة نموده ازان ناحیه با خبر باشد بالجمله
معظم خان مدت یکماه در محمود آباد اقامت گزیده تمام همت
اخلاص نهمت خویش بتدبیر عبور از مهاندی و دفع و استیصال
دشمنان فساد اندیش که بمیانجي آب و استظهار توپخانه و نواره
قدم ثبات فشرده اظهار آثار تجلد میکردند بسته بود و چنانچه شیوهٔ
عبودیت و آئین خدمتگزاریست آسایش و آرامش را خیر باد
گفته شب وروز درین باب سعي وکوشش میذمود تا بالکلیه غبارفتنه
و آشوب ناشجاع باطل ستیزفتنه پرور از ساحت آن بوم و بر فرو
نشیند و آن مهم نصرت فرجام بزودي انجام یافته کار به موسم
برشکال آینده نکشد و چون در خلال این ایام گذر پایابي در حدود
بگله‌گهات بهمرسیده بود رای اخلاص پیرای آن نوئین ارادت آئین
برین قرار گرفت که پیش ازین توقف و درنگ جائز نداشته وتکیه
براقبال بیزوال خدیو جهان نموده بهرعنوان باشد بالشکرمنصور از گذر
مذکور عبور نماید و سران و سرداران جنود قاهره را ازین قرار داد با
خبرساخته چهارم شعبان از دوم سال جلوس همایون پاسي از شب
مانده باین عزیمت صائب با مخلص خان و اخلاص خان خویشکی
و دیگر مبارزان فیروزي شعار سوار شد و در اثناي راه دلیر خان

و سید مظفر خان و گروهی دیگر از سرداران شهامت نشان که دران ضلع بودند با سپاه خود از مورچالها برخاسته رفیق طریق نصرت گردیدند و بهیئت اجتماعی روان گشته اول روز نزدیك بگذر مذکور که دو کروه پائین بگله گهات بود رسیدند چون ناشجاع پیشتر ازین اراده آگاه شده فوجی بابرخی از توپخانه جهت مدافعهٔ عساکر ظفر قرین تعیین نموده بود آنها آمادهٔ مدافعت درانطرف ایستاده بودند بمجرد ورود جنود مسعود بکنار ناله دست بانداختن توپ و تفنگ کشودند معظم خان توقف و درنگ مصلحت ندیده مردم را تکلیف گذشتن از ناله نموده مجاهدان فیروزمند و مبارزان نصرت پیوند بمیامن همت و جلادت و یاوری توفیق و سعادت جمعیت مخالفان را وقعی نه نهاده همگي دل بر عزیمت عبورگذاشتند ونخست دلیرخان و اخلاص خان و مخلص خان فیل سوار بآب زدند و پس ازان سید مظفر خان ودیگر نهنگان بحر شجاعت بآن ناله درآمده از چپ وراست و پس و پیش فوج فوج مانند موج درآب روان گشتند درین وقت مقهوران بد فرجام بجد و کوشش تمام از کنار آب آتش پیکار برافروختند و بهادران نهنگ صولت هژبر آهنگ را درمیان ناله بشیبه توپ و تیر و تفنگ گرفته لوازم مقاومت بظهور رسانیدند و چندي از سپاه ظفر پناه هدف ناوك تقدیر گشته سر بجیب نیکنامي فرو بردند و برخي را آسیب زخم رسیده جمعي از صدمهٔ ریزش گوله و پیکان بر گردیدند و گروهي از دلیران بسالت کیش شهامت خو که حفظ ناموس سپاه گیري و آبرو دامن گیرشان بود روی همت بر نتافتند و چون دو طرف گذر غرق آب بود و درمیان ناله از طرفین گذر چوبها

بر زمین فرو برده بودند که نشان پایاب باشد و مردم برزمین غرق آب نیفتند دریفوقت بسبب عبور لشکر ظفر اثر آب بتلاطم آمده ریگ زمین از ته بدر رفت و بعضي مواضع پایاب غرق آب شد وچوبها نیز غلطیده نشانها برجاي خود نماند و بدین سبب از سوار و پیاده قریب هزار کس را لطمهٔ امواج تقدیر غریق بحر هلاکت ساخت و فتح پسر دلیر خان رخت حیات بسیلاب اجل داد و باقی جنود قاهره قرین نصرت و سلامت چون باد از آب گذشته بساحل مقصود رسیدند و بمجرد برآمدن جیوش بحرخروش از آب اعادي بد مآب رخ از عرصهٔ مقاومت گردانیده بمورچالها رفتند و معظم خان نیز متعاقب عبور نموده بجنود منصور پیوست و همگی عساکر گردون مآثر باتفاق بجانب مورچال مخالفان روان گردیدند جمعی ازان تیره بختان قدم جرأت فشرده ساعتي چند باستظهار توپخانه و مورچال هنگامه افروز کوشش و جدال گردیدند و عاقبة الامر تاب ثبات نیاورده روي همت برتافتند و مجموع توپخانه آنها بدست سپاه ظفر پناه درآمد و درخلال این احوال بلند اختر و سید عالم و سید قلي اوزبک که ناشجاع آنها را نیز متعاقب این گروه باین طرف تعین کرده بود رسیده از دور نمایان شدند و از سطوت افواج گیتي کشا بي آنکه مجاهدان نصرت لوا بر آنها حمله آرند و آویزشي فیمابین روي نماید عنان عزیمت تافته راه فرار سپردند و برآوردن جان ازان عرصه مغتنم شمردند و بلند اختر با سید قلي اوزبک از سراسیمگي بناندة شتافت و سید عالم با دیگر جنود مخالف بکام ادبار بناشجاع بر گشته روزگار پیوست بعد از وقوع این

قلع شگرف چون آنقدر کشتي که قابل بستن جسر باشد بهم رسیده
بود معظم خان برکنار ناله نشسته باهتمام بستن جسر پرداخت
و چون جسر مهیا شد بقیهٔ جنود مسعود را که از آب گذرانیده
همانجا منزل کرد ناشجاع وخیم العاقبة اواسط همین روز خبر عبور
عساکر منصور از ناله شنید و چون دید که سیل بلا چنان بالا
گرفته که بخس و خاشاک تدابیر باطل و اندیشهای بیحاصل سد
راه آن توان کرد یکباره مورد یاس و ناکامی شده باهزاران خسارت
و حرمان و نکبت و خذلان دل از بودن بنگاله و مملکت و دولت
دیرساله برگرفت و چون شب در رسید بالشکر نکبت زده و حال
تباه از چوکی میرداد پور رحل اقامت برداشته روی ادبار بتانده که
بنگاه او بود آورد که از آنجا بسیچ راه آوارگی نموده بجهانگیر نگر رود
بالجمله معظم خان روز دیگر بافواج ظفر اثر بجانب تانده که ناشجاع
تیره اختر بانجا رفته بود روانه شد و بعد از طی اندک مسافتی
باو خبر رسید که تمامی نوارهٔ غنیم نزدیک تردی پور که از گذر
مذکور تا آنجا هشت کروهست جمع شده و ناشجاع خود نیز بآن
راه خواهد آمد لهذا با جمعي از لشکر جدا شده بر جناح سرعت
و تعجیل بجانب تردی پور شتافت و باقی جنود مسعود نیز
متعاقب بآن سمت روان گردید و یکپاس از روز مانده آنخان اخلاص
نشان بتردي پور رسید و چهار صد کشتی از نوارهٔ ناشجاع بعضی
ازان مشحون باموال و کارخانجات او که دران موضع بانتظار رسیدن
آن رمیده بخت مجتمع بود بتصرف اولیای دولت ابد قرین درآمد
و معظم خان نور الحسن و میر عزیز دیوان لشکر ظفر اثر را با واقعه

نویسی و جمعی از سپاه و ششصد پیادهٔ بندوقچی برای ضبط آن
اموال آنجا گذاشته صبح روز دیگر برسم ایلغار روانهٔ تانده شد و با
چهار صد سوار قریب بنصف النهار بتانده رسید ناشجاع که شب
پنجم ماه مذکور چنانچه گزارش یافت از چوکی میرداد پور روانهٔ
تانده شده بود صباح آن بآنجا رسیده بعزم فرار و قصد ساز و برگ راه
ادبار بیرون تانده برکنار دریا فرود آمد و بتاکید و اهتمام تمام دو غراب
که اعتماد بر استحکام آن داشت از نفائس و غرائب اموال مثل
اشرفي و طلا و جواهر و مرصع آلات پر کرده خلاصهٔ دیگر اشیا و کار
خانجات که درآنجا داشت بر دو غراب دیگر بار نموده آنها را روانه
ساخت و بعد فراغ از سرانجام این امور نیم کروه از تانده پیشتر رفته
در درخت زاری فرود آمد و ساعتی چند آنجا توقف گزید درین
اثنا قراولي باو خبر رسانید که افواج قاهره نزدیک رسیده است از
غایت رعب و دهشت مضطرب گشته سراسیمه وار ازآنجا سوار شد و
پنج و شش گهری از روز مانده خود را بکنار دریا رسانید و با بلند
اختر و زین العابدین پسران خود و جان بیگ و سید عالم و سید
قلی اوزبک و میرزا بیگ و معدودي ازسپاه وخدمه و خواجه سرایان
که همگی سه‌صد کس بودند در کشتی نشسته با قریب شصت
کوسه در همان روز که پنجم شعبان از دوم سال جلوس همایون بود
بجانب جهانگیرنگر آواره گردید و دیگر نوکران عمده و سردار لشکر
که سیمای خیر و صلاح و آثار بهروزی و فلاح در چهرهٔ احوال او
نمیدیدند باقتضای صلاح اندیشی خود را بیکسو کشیده مفارقت
گزیدند و اعوانان و خود سران لشکرش دست بغارت کشوده باخذ

اموال او جسارت نمودند چنانچه برخی از نفائس امتعهٔ توشکخانه‌اش
را که صندل نام خواجه سرای تحویلدار باشارهٔ آن خسران مآب
انتخاب کرده بر شش فیل و دوازده شتر بار کرده آورده بود که داخل
کشتی کند با چندی از جنائب خاصه که آنها را نیز میخواست
بکشتي در آورده همراه ببرد جمعی از اوباش بتاراج بردند و درین
وقت مردم بهم برآمده طرفه حالتي رخ نمود و غریب هرج ومرجي
پدید آمد هرکس را هرچه بدست می آمد بنهب و غارت میبرد
و آن را غنیمت می شمرد و چون معظم خان ششم ماه مذکور که
روز پیش آن ناشجاع از ثانده بوادی آوارگي شتافته بود بآنجا رسید
و برین احوال مطلع گردید بضبط و گرد آوری اشیا و اموالی که
مانده بود پرداخته در استرداد آنچه اوباشان لشکر بغارت برده بودند
ازان خیره چشمان تاراجگر و گستاخ رویان جهالت پرور ساعی شد و
عورات و پردگیان را که آنجا مانده بودند باحتیاط تمام حراست
کرده جمعی برای کیشک بر اطراف حرمگاه گماشت و ناظران و
خواجه سرایان قدیمی را تاکیدات بلیغه نموده مقرر ساخت که
بدستور سابق بخدمت خود قیام نمایند و لوازم هوشیاری وخبرداري
بیشتر از بیشتر بظهور رسانند و داوٗد خان که بعد فرار ناشجاع از
چوکي میرداد پور بر آب مهاندي جسر بسته گذشته بود اواخر این
روز رسید و از جلائل دلائل اقبال این برگزیدهٔ ذوالجلال و امارات
روشن بر تیره روزی و ادبار ناشجاع خسران مآل که درین هنگام جلوهٔ
ظهور نموده بتازگي سرمایهٔ عبرت و بصیرت عالمیان گردید آنکه آن
دو غراب که مجموع خزانه و جواهر خانه و نفائس اموال آن بد مآل

در آنها بود پس از برآمدن معظم خان از تردی پور چون مکانی
موضع مذکور رسید بندهای بادشاهي خبردار شده ازین طرف
کشتیها دوانیدند و بقوت طالع والای خدیو جهان و خلیفهٔ زمان
هردو را بدست آورده بکنار رسانیدند و مجموع اشرفي و طلا آلات
و جواهر و نفائسی که درآنها بود بحیطهٔ ضبط و تصرف اولیای دولت
قاهره درآمده ضمیمه غنائم گردید و از شیر پور و مجراهتي که
لودیخان با جمعی درانجا بود خبر رسید که هنگام عبور نوارهٔ غنیم
قریب سی کشتي که در بعضی ازانها برخی اشیا و اموال ناشجاع
و منسوبان و اتباع او بود بدست مبارزان فیروزی نشان آمد و برادر
زادهٔ سید عالم و رندوله پسر خواندهٔ او با چندی دیگر از مخذولان
که دران کشتیها بودند اسیر سر پنجهٔ اقبال دشمن شکار شهنشاه کامکار
گردیدند و همچنین اکثر اموال ناشجاع که بغارت رفته بود بحسن
سعی و تفحص و قدغن و اهتمام معظم خان از جسارت منشانی
که دست تطاول با خذ آن کشاده بودند استرداد یافته بحیطهٔ ضبط
آمد و هشتم ماه مذکور جمعی از نوکران عمدهٔ ناشجاع مثل سراج
الدین جابری و اسفندیار معموری و میر مرتضی امامی و ابن
حسین داروغهٔ توپخانه و محمد زمان میر سامان و قاسم کوکه و داراب
پسر فاضل خان قدیم و گروهی دیگر که روي امید ازو برتافته با اهل
و عیال و امتعه و اموال مانده بودند آمده بمعظم خان ملاقی شدند
و آن زبدهٔ نوئینان نظر بر شیمهٔ فضل و کرم و شیوهٔ بخشایش و
و احسان خسروانه کرده همگي را بجان و مال امان داد و بنوید
مراحم بادشاهی و بشارت مکارم مایهٔ الهی خوشدل و مستمال ساخته

مناصب مناسب درخور حال آن فریق تجویز کرد و حقائق احوال
آنها را بدرگاه معلی عرضه داشت بالجمله معظم خان دوازده روز در
ټانده توقف نموده بنظم و نسق مهمات هردو روی گنگ وگرداوري
اموال ناشجاع نگوهیده فرجام قیام ورزیده هیزدهم شعبان بعزم
تعاقب آن بد عاقبت تیره اختر کوچ کرده بتردي پور آمد و اسلام
خان که با فوجي از عساکر ظفر مآثر در اکبرنگر بود چون بنابر
نقار خاطری که با آن نوئین ارادت آئین داشت بی‌آنکه از پیشگاه
خلافت و جهانداری فرمان طلب بنام او صادر شود با جمعي از
همراهان خود از اکبرنگر برآمده عازم درگاه خلائق پناه شده بود
مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نموده بآنطرف آب رخصت
کرد و فتح جنگخان واخلاص خان خویشگی و عبد الله خان سرایي
و زبردستخان و مالوجي و میانه خان و علیقلی خان و جمال
دلزاق و امر سنگه نروری را با هزار سوار دیگر با خان مذکور تعین
نمود و خود با دلیر خان و داؤد خان و رشید خان و سید نصیرالدین
خان و راجه نرسنگه گور و فرهاد خان و آتش خان و قراولخان و
عبد الباری انصاری و گروهي دیگر از مبارزان جیش اقبال
نوزدهم از تردی پور کوچ نموده در هجرا پور منزل گزید و روز دیگر
ازانجا بر جناح مسارعت براه خشکی روانهٔ جهانگیر نگر گردید تا
ناشجاع آنجا مجال ثبات و استقرار نیافته آوارهٔ کشور ادبار شود
و بالکلیه ساحت آن مملکت از خس و خاشاک فتنه او پیرایند
بالجمله آن ناسزاوار دولت و اقبال نکبت زده و پریشان حال باهزاران
خسران و ناکامی که بمکافات سوی اعمال از پیشگاه عدل داور بیهمال

مستوجب آن شده بود یازدهم شعبان بجهانگیرنگر رسید و درین مدت که زین الدین مهین ناخلف او درانجا بود باشارهٔ آن بي بهره جوهر عقل و فرهنگ با راجهٔ رخنگ راه ارسال رسل و رسائل کشوده مکرر کسان با ارمغان نزد او فرستاده بود و بجهت دفع منور خان زمیندار جهانگیر نگر که از بخت مندي و پیش بیني چنانچه گزارش یافته زمینداران آنحدود را با خود متفق و همداستان ساخته سر از اطاعت و فرمان پذیری ناشجاع پیچیده بود چندی قبل ازین کومک طلبیده و دران وقت راجه جمعی کثیر از رخنگیان دیو سیرت بهائم خو با جلیه و غراب بسیار بمدد فرستاده چنانچه آنشعبهٔ دوحهٔ فساد بمعاونت و امداد آنقوم بد نهاد برسر منور خان رفته او را شکست داد و پس از کفایت آنمهم مبلغي از نقد و جنس بر سبیل جلد بآنها داده آن گروه خذلان پژوه را رخصت معاودت نمود و بنامه و پیام با راجه مقرر کرد که هرگاه پدر فتنه پرورش برفتن رخنگ مضطر شود و بجهانگیرنگر آمده خواهد که بپایه مردی فرار رخت ادبار بآن دیار کشد دگرباره جمعی بسرحد فرستد که او را دلیل راه آوارگی شده بآن کفر اباد رسانند و راجه بحاکم چاتگام که سرحد رخنگ است تاکید کرده بود که هرگاه ناشجاع درین باب ایمائی کند بي توقف گروهی را نزد او فرستد ور خنگیان بدگوهر لئیم درین آمدن خرابي عظیم باطراف و نواحی جهانگیرنگر رسانیده چنانچه شیمهٔ آن بي دینان و عادت آن ضلالت گزینانست خلقي کثیر از رعایای آنجا که اکثر مسلمانان بودند بقید اسارا درآورده با خود بردند و وبال آن نیز بروزگار ناشجاع

و خیم العاقبت عائد گشته ضمیمهٔ موجبات خزی و ادبار او گردید
و درین ایام که بد فرجام از ٹانڈه فرار نموده بجهانگیرنگر رسید چون
این معنی را متیقن بود که از صولت وسطوت عساکر جهانکشا آنجا
نیز ثبات و استقامت نمي تواند ورزید و چارهٔ کار جز فرار بجانب
رخنگ نمی دید کسان بانوشتها نزد راجهٔ آنجا فرستاده درخواست
نمود که جمعی از مردم خود بفرسند تا او را رهبری و همراهی
کرده بآن ولایت کفر آیت که نمونهٔ از درکات سعیر و صورتی از
معني بِئْسَ الْمَصِيْرُ است برسانند و قریب یکماه بانتظار خبر بسر
برد و ازانجا که معظم خان بافواج نصرت پیرا چنانچه مذکور شده
بتعاقب او پرداخته بود از طنطنهٔ قرب وصول مواکب ظفر لوا مورد
رعب و هراس گشته مقید برسیدن خبر و معاودت فرستادهای خود
نشد و یکشنبه ششم شهر رمضان که آغاز سنه ثالث از جلوس همایون
بود رخت نکبت بر سفینهٔ ادبار نهاده با زین الدین و بلند اختر
زین العابدین پسران خویش و چندی از عمدها که تا اینجا رفاقت
کرده بودند مثل جان بیگ و سید عالم و سید قلی اوزبک و میرزا
بیگ و جمعی از سپاهیان و معدودی از خدمه و خواجه سرایان از
جهانگیرنگر برآمد و در موضع دهاپه که چهار کروهی شهر و جای
تهانه است منزل نمود و درانجا جمعی از ملاحان و فرقهٔ از سپاهیان
که وخامت حال و خذلان و نکال خود درصورت رفاقت آنخسران مآل
بدیدهٔ پیش بینی و مصلحت شناسی میدیدند برگشته بشهر آمدند
و از فقدان ملاح چندکشتی همانجا ماند و روز دیگر ازانجا روانه شده
در سری پور که یکی از تهانهای عمده و دوازده کروه بالای جهانگیر

نگر است نزول ادبار نمود و درانجا جان بیگ که از تربیت کردهای
عمدهٔ قدیمیء او بود با چندی از نوکران روشناس و گروهي از عملهٔ
نواره و ملاحان که درینوقت بوجود انها بیشتر از عمدها و سرداران
احتیاج داشت ترک رفاقت کرده راه مفارقت پیمودند فردای
آن ازانجا روانه شد و چون زین الدین مهین ناخلف او قبل ازین
بسه ماه شخصي نزد راجهٔ رخنگ و دوکس دیگر سه چهار روز قبل
از رسیدن ناشجاع بجهانگیرنگر برای طلب کومک پیش حاکم
چاٹگام فرستاده بود درین روز بعد از طی اندک مسافتي آن هر
سه کس با پنجاه و یک منزل جلیهٔ رخنگی و فرنگی مشحون
بمردان کار و ادوات حرب و پیکار که حاکم چاٹگام باشارهٔ راجه سامان
کرده برسم کومک فرستاده بود بآن برگشته بخت ملاقی شدند
و نوشتهٔ راجه و حاکم چاٹگام رسانیدند و رؤسای کفرهٔ رخنگ اظهار
نمودند که اگرچه راجه مارا برای امداد و کومک فرستاده است و
قرار داده که خود نیز آمده در چاٹگام بنشیند و متعاقب نوارهٔ عظیم
بفرستد و جمعی براه خشك نیز تعیین نماید لیکن این مراتب
در صورتي مقرر بود که شما در جهانگیرنگر قدم ثبات فشرده
استقامت میورزیدید چون اضطراب کرده بر آمدید مامور نیستیم که
شمارا بر خنگ بریم ناشجاع بآنها گفت که ما باین عزیمت از
جهانگیرنگر بر آمده ایم که در موضع بهلوه که سرحد ملک بادشاهیست
رحل ثبات افگنده تمکن و اقامت نمائیم و قلعهٔ آنرا با دیگر تهانجات
استحکام دهیم باتفاق و اعانت شما هرچه باید کرد از قوه بفعل
آوریم بنابرین آن گروه ضلالت آئین بمرافقت و موافقت راضی گشته

همراه شدند و آن روز در پرگنهٔ لکهي دیه منزل نمودند و صباح آن
ناشجاع بیدولت باطل آهنگ بانوارهٔ رخنگ ازان موضع روانه شده
در پرگنهٔ بهلوه در مکانی که تا قلعهٔ آن براه خشک چهار کروه مسافت
بود نزول نمود و درانجا امام قلي خویش حسین بیگ اباکش که
بحراست قلعهٔ بهلوه قیام داشت باشارهٔ حسین بیگ مذکور آمده
بآن تیره ایام ملاقي شد و آنغدار تبه کار او را تسلیه و استمالت
نموده فرستاد که حسین بیگ را مستمال ساخته پیش او آورد حسین
بیگ از قلت سرمایهٔ دانش و تدبیر سود کار خویش از زیان باز
ندانسته روز دیگر بافسون فریب آنفتنه پرور با یکصد سوار از قلعهٔ
بهلوه برآمده بدیدن او رفت و آن آوارهٔ کشور دولت او را با امام
قلي مذکور نگاه داشته تکلیف دادن قلعه نمود و امر کرد که بمردم
خود که در قلعه گذاشته بود بنویسد که قلعه را باتمامي اموال که
آنجا داشت حوالهٔ کسان او نمایند و روز دیگر میرزا بیگ را با
دوازده کس در دو کشتي نشانیده با نوشتهٔ حسین بیگ فرستاد که
رفته قلعه را باموال و اشیای او بتصرف آرد میرزا بیگ در دو
کروهی قلعه کشتي را بکنار باز داشت و نوشته حسین بیگ را
بشخصی داده نزد گماشتهاي او که در قلعه بودند فرستاد و بآنها پیغام
نمود که مرکوبي چند بفرستند که با همراهان از کشتی برآمده بقلعه
رود چون نوشته بانها رسید ازصواب اندیشی وکار شناسی بظاهر قبول
دادن قلعه نموده جواب فرستادند که اسپان براي سواری میفرستیم
و پس از ساعتی چند مظفر نام غلام حسین بیگ و هندوی که
دیوان او بود با هشتاد سوار و چهار صد پیادهٔ بندوقچی وتیر انداز

و دو فیل بکنار دریا رسیده بجنگ پیوستند و فیلانرا بآب زده بر سر
کشتیها آمدند و میرزا بیگ را با ده کس از جمله دوازده کس دستگیر
نمودند و دوکس گریخته خود را بناشجاع رسانیدند و اورا از سنوح این
مقدمه آگهي بخشیدند آن تباه اندیش بیخرد بعد از اطلاع برین
قضیه قرار داد که روز دیگر بامداد رخنگیان و استظهار نوارهٔ آنها
کفایت مهم گماشتهای حسین بیگ نموده قلعهٔ بهلوه را بتصرف آرد
و آن ضلالت کیشان را بسعی و کوشش درین امر تکلیف نمود
چون صبح شد سرداری دیگر ازان گروه شقاوت پژوه با سه کشتی از
چاٹگام رسیده بفرقهٔ سابق ملحق شد چون رخنگیان دیدند که امر
او از صلاح و کارش از اصلاح بیرون است از قبول رای باطل و تکلیف
لا طائل او سر باز زده بزبان معذرت صریح جواب دادند که آداب
و آئین ما نیست که از کشتي برآمده جنگ کنیم بتوپ و تفنگ
برروی آب آتش کارزار می توانیم افروخت و حسین بیگ اباکش
را که بودن او در قید ناشجاع سرمایهٔ هوس گرفتن قلعه بهلوه بود
ازو طلبیده گفتند که با او معامله داریم و طلب را بمبالغه و
ابرام رسانیده چون دیدند که ناشجاع در دادن او تعلل و امهال
مي ورزد پردهٔ مدارا و مراعات ظاهر از پیش برداشته بناخوشی
و تلخي در آمدند و حسین بیگ را با امام قلي از قید او براورده
پیش خود بردند وبعد ازینمقدمه با او گفتند که اگر بهلوه بتصرف
می آمد شمارا آنجا متمکن ساخته یکی از پسران شما را برخنگ
می بردیم و آنچه راجه مقرر میساخت بعمل می آوردیم الحال
چون نقش تدبیر درست نه نشست و بهلوه بدست نیامد صلاح درین

است که بی توقف و درنگ روانهٔ رخنگ شوید ناشجاع قبول این
معنی نموده بعزم جزم قرار داد که رخت ناکامی بآن ناحیه کشد
و چون مردمش ازین عزیمت باطل آگهی یافتند و دانستند که غول
ادبارش راه زده و دیو پندار افسون ضلال برو خوانده از بیدانشی
راه وادی می سپارد که جز خسران صورت و معنی و خذلان دینی
و عقبی سودی ندارد و اکثر سپاهان و خدمه وملاحان متفرق شده
هریک از طرفی بدر رفت چنانچه صبح روز دیگر که ازانجا روانه
میشد سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلی اوزبک با
دوازده تن از مغولان ومعدودی دیگرکه همگی بچهل کس نمی گشتند
قرار رفاقت داده مانده بودند بالجمله باعتماد مرافقت و همراهی
و اعتضاد و امداد و هوا خواهی آن بی دینان بد نژاد برفتن رخنگ
دلنهاد گشته قطع علاقهٔ امید از بودن بنگاله کرد و با آنکه عقل
مصلحت بین و خرد خرده دان بهزار زبان میگفت * نظم *

اذا کان الغراب دلیل قوم * سیهدیهم سبیل الهالکین

از کمال سفاهت و بیخردی روز دیگر باغوای آن گمراهان از کشور
دولت و شهرستان عافیت یکباره آواره گردید و بعد از قطع مراحل
ادبار و طی لجهای خونخوار بجزیره رخنگ که ارذل معمورهای عالم
و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است رسیده از تیره بختی و بد فرجامی
با دد و دام آن سرزمین محشور شد و بشامت کفران نعمت وناسپاسی
و زیاده طلبی و حق ناشناسی و نقض عهد و میثاق و هدم بنیان
وفا و وفاق و ستیزه با قضا و قدر و منازعت و لجاج با برگزیده خالق
اکبر مملکت وسیع بنگاله و دولت و حشمت چندین ساله را بباد

فنا دادہ آوارۂ تیه خذلان گردید و خامت حال و سوی مآلش باعث
عبرت همگنان شد و سر انجام کار آن بد عاقبت بعد از وصول بآن
ولایت ضلالت بنیاد و ملاقات با هرگروه آن قوم بد نژاد و دون نهاد
که بهزاران هزار مرحله از شهرستان ادمیت و کشور انسانیت دور
و از حلیۂ دین ودانش و شعار مروت و مردمي مهجور اند بعدازین
در محل خود مشروح و مذکور خواهد گردید *

جشن وزن فرخندۂ قمری اغاز سال چهل وچهارم

درین هنگام سعادت انجام که زمانه را هر زمان اسباب کامرانی
و مواد شادمانی در افزایش بود خجسته جشن وزن مبارک قمری
خدیو کام بخش کامران شهنشاه جهاندار جهان ستان نشاط افزای
دوران گشته بفروغ بهجت و خوشدلي چهره پیرای حال جهانیان
گردید و بتازگي صلای عیش وطرب و نوید خرمی و انبساط بعالمیان
داده بزم گاه گیتی را زینت بخشید و روز مبارک دو شنبه هفدهم
ذي قعدۂ این سال فرخ فال مطابق چهاردهم امرداد پس از انقضای
یکپاس روز که ساعتی سعادت طراز میمنت افروز بود در محفل
فیض منزل غسلخانۂ که برای این جشن خسروانه زیب و آرایش
یافته بود انجمن عشرت مرتب گشته از سنجیدن گوهر عنصر
همایون پایه افزای اورنگ عظمت و سروری میزان سر ناز بآسمان
افراخت و بآئین معهود و زن مسعود بفعل آمده جهانی را کامیاب
امید ساخت و سال چهل و سیوم قمری از عمر کرامت قرین
خدیو زمان و زمین بانجام رسیده سال چهل و چهارم اغاز شد درین

روز خجسته پرتو عاطفت شهنشاهانه بر ساحت حال سعادت اندوزان
بساط اقبال و مقربان پیشگاه جاه و جلال تافته رسم بخشش و نوازش
و شیوهٔ مکرمت و انعام عام شد و نخل مراتب و مناصب از فیض
بهار تربیت بادشاهی بنشو و نما گرائیده شاهد آمال جهانی بگوهر
افشانی کف احسان خلیفهٔ الهي پیرایهٔ حصول یافت ازان جمله
رخشنده گوهر درج عظمت تابنده اختر برج خلافت بادشاهزادهٔ
والا قدر خجسته شیم محمد معظم بانعام یك لک روپیه و مرحمت
جیغهٔ مرصع و بازوبندي که مشتمل بر دو قطعه لعل آبدار و چهار
دانهٔ مروارید گران‌بها بود و یک عقد مروارید که دانهای زمرد نیز
دران انتظام داشت سربلندی یافتند و تازه نهال حدیقهٔ کامگاری
شاداب نخل گلشن بختیاري بادشاهزادهٔ عالي نژاد سعادت پیوند
محمد اعظم بعنایت یکعقد مروارید که دانهای زمرد دران منظوم
بود عز اختصاص اندوختند و قرة العین سلطنت و فرمان روائی
قوة الظهر ابهت و جهانکشائی بادشاه زادهٔ ارجمند والا گهر محمد
اکبر بمرحمت یک زنجیر فیل مشمول عاطفت گردیدند و معظم
خان سپهدار بنگاله بجلدوی مساعي جمیله که در دفع و استیصال
ناشجاع خسران مآل ازو بظهور آمده بود بخطاب والاي خانخانانی
و سپه سالاري بلند نامی یافته دو هزار سوار از تابینان او دو اسپه
سه اسپه مقرر شد که منصبش از اصل و اضافه هفت هزاری
هفت هزار سوار ازان جمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد
و بمرحمت ارسال خلعت خاص و شمشیر با ساز مرصع عز مباهات
یافت و از روی عنایت خلعت خاص با شمشیر خاصه برای امیر

الامرا صوبه دار دکن و خلعت خاصه بجهت رانا راجسنگه و
و مهابت خان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار اکبرآباد و بهادر
خان ناظم مهام صوبهٔ اله آباد مرسل گشت و ابراهیم خان که بصوبه
داریِ کشمیر جنت نظیر از تغییر اعتماد خان معین گشته بود
بعنایت خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و اسپ با ساز طلا مباهی
گشته مرخص شد و اصالت خان که سابق از منصب معزول شده
بود درین هنگام مورد عاطفت خسروانه گشته بمنصب پنج هزاری
سه هزار سوار سربلندی یافت و بفوجداریِ مرادآباد از تغییر قاسم
خان منصوب شده بعطای خلعت خاصه و ماده فیل و ترکش
زردوزی کامیاب مرحمت گردید و قاسم خان بفوجداریِ چکلهٔ متهرا
از تغییر اله وردیخان معین گشته بعنایت ارسال خلعت نوازش
یافت و نجابت خان که بمقتضای تقدیر در اوائل این سلطنت
عالمگیر تقصیری ازو صادر شده بود چون ازانوقت باز که مورد تفضل
و بخشایش خدیو جرم بخش گشته رخصت کورنش یافته بود تا
این هنگام بي سلاح بملازمت اشرف مي آمد عاطفت بادشاهانه
او را بعطای شمشیر نوازش نموده حکم شد که بعد ازین یراق بسته
بهپیشگاه حضور مي آمده باشد و طاهرخان بعنایت خنجر مرصع و
امد خان بخشي دوم بمرحمت شمشیر و قطب الدین خان فوجدار
چوناکده بمرحمت ارسال خلعت و یک زنجیر فیل و سردار خان
از کومکیان گجرات و سو بهاگ پرکاس زمیندار سرمور و راجه
بهادر چند زمیندار کمانون بعنایت ارسال خلعت چهرهٔ اعتبار
افروختند و لودیخان که درین ایام از بنگاله به پیشگاه خلافت

رسیده بود باضافهٔ پانصدی پانصد سوار که سابق بنابر تقصیر
از منصبش کم شده بود بمنصب دو هزاری پانصد سوار سرفراز شد
و سوبهکرن بندیله بفوجداری ترهار و عنایت اسپ و از اصل واضافه
بمنصب دو هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهی گشت و
از اصل و اضافهٔ نصیری خان فوجدار کره مانگپور بمنصب دوهزاری
هزار سوار و سید حسن ولد دلیر خان بارهه بمنصب هزار و پانصدي
هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه و تهور خان بفوجداری چتور و
مرحمت خلعت و اسپ و باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و تشریف خان بقلعه داری فتح آباد دکن تعین یافته
به عنایت خلعت و خطاب مفتخر خانی و از اصل و اضافه بمنصب
هزار و پانصدی هزار سوار و محمد بیگ خان بفوجداری و قلعه
داری انتور معین گشته از اصل و اضافهٔ بمنصب هزار و پانصدی
شش صد سوار مورد نوازش گردیدند و از اصل اضافهٔ کاکر خان
بمنصب هزاری هشت صد سوار و میرزا علی عرب که در ملک
کومکیان دکن انتظام داشت بمنصب هزاری شش صد سوار و اسد
کاسي بمنصب هزاری شش صد سوار و اوزبک خان ز کومکیان دکن
بمنصب هزاری پانصد سوار سرافرازی یافتند و نور الحسن که شمهٔ
از احوال او در طي سوانح بنگاله گذارش یافت از آنجا رسیده جبهه
سای سدهٔ اقبال گردید و بمنصب هزاری پانصد سوار سربلند
شد و منصور برادر عبد الله خان والي کاشغر و مهدی برادر زادهٔ
خان مذکور که هر دو ازو متوهم گشته براه بدخشان خود را بجمعیت
آباد هندوستان بهشت نشان رسانیده بودند درین هنگام بتقبیل

سدهٔ سپهر مرتبه فائز شده مشمول عواطف بادشاهانه گردیدند و
اولین بعنایت خلعت و خنجر مرصع و شمشیر باساز طلا و سپر با
ساز میناکار و انعام شش هزار روپیه و منصب هزاری دو صد
سوار و دومین بمرحمت خلعت و جیغه و خنجر مرصع و شمشیر
با ساز طلا و سپر با ساز میناکار و انعام چهار هزار روپیه و منصب
هفت صدی صد سوار نوازش یافته سرفراز دولت بندگی
گردیدند و قزلباش خان بقلعه داری قندهار دکن از تغییر میر
عبد الله معین گشته خلعت سرفرازی پوشید و چون مهدیقلیخان
سپاه منصور ارادهٔ گوشه نشینی داشت بسالیانه ده هزار روپیه
کامیاب عنایت گردید و سید جعفر ولد سید جلال بخاری که کسوت
سیادتش بطراز تقوی و فضیلت آراستگی دارد و بالفعل صاحب
سجادهٔ آن سلسله است بمرحمت خلعت و یک زنجیر فیل و انعام
ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت وماده فیل و انعام
یکهزار روپیه و سید حسن برادر سید جلال مغفور بعطای خلعت و
ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته باحمد آباد که موطن مالوف
آنهاست و درانجا بوظائف احسان و شرائف افضال این دولت
بي زوال موظف اند رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح
بخاری که از اولاد قدوهٔ مشایخ عظام اسوهٔ اولیاي کرام حضرت شیخ
قطب عالم قدس سره و صاحب سجادهٔ آن دودمان کرامت نشانست
بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دوصد اشرفی کامیاب عاطفت
بادشاهانه گردیدند و وزیربیگ مخاطب بارادتخان که همراه بادشاه
زادهٔ عالیقدر بلند مکان محمد سلطان بود و بنابرسنوح قضیهٔ رفتن

آن والاتبار به پیش ناشجاع مورد عتاب شهنشاه مالك رقاب گشته از
منصب معزول شده بود مطمح انظار بخشایش گردیده بمنصب هزاری
چهار صد سوار سربلند شد و بقلعه داری ظفرنگر از تغییر میرزا علی
عرب تعیین یافت و سیدی فولاد بکوتوالي رکاب سعادت از تغییر
محمد خان منصوب شده بعنایت خلعت و خطاب فولاد خانی ناصیهٔ
اعتبار برافروخت و حکیم محمد امین شیرازی و حکیم محمد
مهدی اردستاني و حکیم مقیم برادر حکیم شمسای کاشي و میر آق
متولی روضهٔ منورهٔ امیر کبیر و خاقان اعظم مطاع سلاطین گیتي
و پیشوای خواقین عالم حضرت صاحب قراني انار الله برهانه
و چندی دیگر هریک بانعام یک هزار روپیه و سید شیر محمد
قادری بانعام سه هزار روپیه و شیخ عبدالله بانعام دو هزارو پانصد
روپیه بهره اندوز مکرمت گشت و محمد امین بیگ خویش
ذوالفقار خان که درین ایام از ولایت ایران روی عبودیت
باین آستان سپهر نشان آورده بود بمرحمت خلعت و شمشیر و
خنجر مرصع و سپر با ساز طلا و انعام سه هزار روپیه سربلندی
اندوخت و سبهاسنگر بهدوریه که از نیکو محضری و سعادت یاوری
توفیق ادراک شرف اسلام یافته بود بعنایت خلعت و اسپ
سرافراز گشته مسمی براو سعادتمند گردید و یکي از اهل دکن
که او نیز باین دولت فائز گشته بود بمرحمت خلعت و انعام یکهزار
روپیه کامیاب شد و پنجهزار روپیه با برخی از حلي مرصع باهل
ساز و نوا و نغمه سنجان آن بزم والا عطا گردید و درین فرخنده روز
جهان افروز از جانب مخدرهٔ نقاب حشمت و اقبال محجوبهٔ استار

جاه و جلال ملکهٔ ثریا جناب خورشید احتجاب بیگم صاحب که در
مستقر الخلافة اکبرآباد شرف اندوز خدمت اعلی حضرت بودند
یکعقد مروارید که پنج قطعهٔ لعل آبدار دران منتظم بود و دو لک
و هشتاد هزار روپیه قیمت داشت بنظر فیض اثر رسیده پذیرای
انوار قبول شد و از جانب صدر نشین مشکوی ابهت و احتشام
پرده گزین تتق عظمت و احترام ملکهٔ تقدس نقاب روشن رای
بیگم پیشکشي از جواهر زواهر بناظر قدسی مآثر در آمد و گوهر افسر
سر بلندی فروغ اختر ارجمندی بادشاهزاده والا قدر محمد معظم
پیشکشی شایسته از جواهر و مرصع الات که پنجاه و دو هزار روپیه
بها شد گذرانیدند و پیشکش قطب الملک که شصت و پنجهزار
روپیه قیمت آن بود و پیشکش امیر الامرا صوبه دار دکن و
پیشکش مهاراجه جسونت سنگه صوبه دار گجرات مشتمل بر جواهر
و مرصع آلات و نفائس و نوادر آن بلدهٔ فاخره و اسپان کچهي
باد رفتار که بقریب یک لک و پنجاه هزار روپیه بقیمت شد از نظر
اشرف گذشته بمعرض قبول در آمد و راجه جیسنگه پیشکشی
شایسته از جواهر و مرصع الات موازي یک لک و سی هزار روپیه
بنظر انور رسانید و جمعی دیگر از امرا بقدر پایه و حالت خویش
پیشکش ها گذرانیدند و درین ایام تربیت خان صوبه دار اجمیر که
ازانجا معزول شده بود دولت اندوز ملازمت اکسیر خاصیت گردید
و بعرض همایون رسید که داور داد خان ناظم مهات اٹک باجل
طبیعی بساط حیات در نوردید و جمشید چیله که از غلامان روشناس
این آستان دولت آساس بود و بفوجداري سرکار بیراتهه قیام داشت

یکی از سپاهیان بسابقه رنجشی قصد هلاکش نموده اورا از پای در آورد و چون حقیقت گردن‌کشی و سرتابی متمردان مرادآباد که ازمحال مفسد خیز زورطلب است بمسامع حقائق‌مجامع رسیده بود حکم معلی صادر شد که بخشی سرکار تازه نهال بوستان سعادت و اقبال بادشاهزادهٔ ارجمند فرخنده فال محمد اعظم با پانصد سوار از سپاه ایشان بکومک اصالت خان فوجدار آنجا شتافته یکچند در تنبیه و تادیب مفسدان نکوهیده آئین و تمرد پیشگان ادبار قرین آن سر زمین ممد و معاون خان مذکور باشد و بعد از استیصال متمردان بغی‌سگال مراجعت نموده به پیشگاه جاه و جلال آید درین وقت فیض مقدم فرخنده عید الضحی مسرت بخش دلها گشته آئین‌عشرت و خرمی‌تازه شد وکوس‌طرب وخوشدلی بلندآوازه گردید نوئینان عالی مقدار و امرای والا جاه در بارگاه فلک پیشگاه جمع آمده بتسلیمات عبودیت سمات تقدیم رسم تهنیت نمودند و حضرت شاهنشاهی بشیمهٔ معهود عزم توجه بمصلی فرموده بر فیل کوه پیکر بدیع منظری که تخت مهر فروغ طلا بر پشت آن نصب گشته بود سوار شدند و سرو سر افراز گلشن سلطنت و سروری بادشاه زادهٔ کامگار سعادت شیم محمد معظم را در عقب سر مبارک جای داده فیض قدوم بعیدگاه ارزانی داشتند و نماز عید بجماعت گزارده پس از یک و نیم پاس روز لوای معاودت بر افراشتند و در رفتن و آمدن تماشائیان و اهل کوچه و بازار از زر پاشی و سیم افشانی دست مکرمت رجود نقد مقصود بدامن امید افتاد وبعد معاودت از عیدگاه شهنشاه اسلام پرور دین پناه بدمت مبارک ادای

سنت قربان فرمودند درین روز میمنت افروز تربیت خان پیشکشی
مشتمل بر یک زنجیر فیل وجواهر و مرصع الات و دیگر نفائس بنظر
قدسی برکات رسانید و عاطفت بادشاهانه شامل حال بندهای
آستان عظمت و جلال گشته جمعی کثیر را مورد انظار احسان و
نوازش و مطرح انوار عطا و بخشش گردانید *

تعیین امیر خان با فوجی از جنود قاهره بهتأدیب و تنبیه راجه کرن (۲) بهورمه

تبیین این مقال آنکه در ایام بیماری اعلی حضرت و هنگام
تسلط و استیلای دارا بیشکوه که آن تیره بخت خسران بزوه از
بی خردي و باطل اندیشی باغوای آن حضرت پرداخته ایشان را
برین آورد که اکثر عساکری که بجهت تسخیر بیجاپور بملازمت رکاب
نصرت مآب شهنشاه عالمگیر مالک رقاب معین بودند طلب نمود
و جمیع عمدها و سران لشکر بادشاهی بدربار جهانمدار شتافته از
امرای بزرگ سوای معظم خان و نجابتخان کسی در دکن نماند
راجه کرن جهالت منش ضلالت ائین که پیوسته در سلک کومکیان
آنصوبه انتظام داشت باغوای دارا بیشکوه از دولت اطاعت وخدمت
گزاري و شرف متابعت و فرمان برداری خدیو جهان رخ برتافت
و بي رخصت از دکن برآمده بوطن خویش شتافت لیکن دران
وقت بحکم صلاح اندیشی آنجا توقف و درنگ نموده بدربار گیتی
مدار نرفت و بعد ازانکه دارا بیشکوه فتنه سگال که از جنود اقبال

(۲ ن) راجه کرن بهورتیه

شکست خورده رهگرای وادي خذلان و نکال گردید و ساحت سلطنت
و حریم خلافت از غبار شورش آن بیخرد فساد آئین پیرایش یافته
سریر عظمت و کامراني و اورنگ فرماندهي و جهانبانی بفرجلالت
و اقتدار این دست پرورد لطف افریدگار زینت پذیر شد و سران
و سالاران و نوئینان و سپهداران از نزدیک و دور و غیبت و حضور
سر عبودیت برخط فرمان برداری گذاشته غاشیهٔ انقیاد بر دوش
اعتقاد نهادند وگوش اطاعت بحلقهٔ بندگی سپردند ازانجا که مرأت
ضمیرش از زنگار ضلالت تیره و دیده تدبیرش از غبار جهالت خیره
بود توفیق استغفار و اعتذار و دولت استلام آستان سپهر مدار نیافته
یکچند بمقتضای اندیشهای تباه ومصلحتهای زمینداراته در آمدن
بدار گاه جاه و جلال تعلل و امهال می ورزید و بعد از مدتی که
از بیخردي نشاء غفلت و نادانی بهوش آمده بخطای رای و غلط
تدبیر خویش متفطن شده غلبهٔ وحشت و دهشت و استیلای
خوف و هراس مانع آمدن او بدرگاه گردون اساس گشته از کمال
انفعال و تشویر در پردهٔ حجاب تقصیر ماند و از کوتاه بیني و
ناعاقبت اندیشي در بیگا قدیر وطن خود که بولایت مالوا قریب
الجوار است رحل اقامت افگنده در جواب مناشیر گیتی مطاع که
از پیشگاه خلافت و جهانداري در بارهٔ طلب او عز صدور می یافت
از روی مکر و تزویر عرائض مبني بر حیل و معاذیر نوشته دفع
الوقت میکرد بنابران درین هنگام فرخنده انجام راي جهان آراي
حضرت شاهنشاهی که مطلع انوار الهام الهیست چنان اقتضا نمود
که یکی از عمدهای درگاه والا با فوجی از عساکر گیتي کشا بتادیب

آن بدکیش باطل اندیش معین شود که اگر از خواب غفلت بیدار گشته دست ندامت بذیل اعتذار زند و اظهار خجلت و سر افگندی کرده بقدم اطاعت و بندگی پیش آید اورا امان داده همراه خود بعتبهٔ سپهر مرتبه آرد و الا بتنبیه و تادیب او پرداخته همت بر استیصالش گمارد و باین عزیمت صواب انجام امیرخان را با فوجی از جنود نصرت اعتصام و مبارزان بهرام انتقام مثل راجه رای سنگه راتهور و دیندار خان و پردل خان و الف خان و سید منور خان و سید بهادر بارهه و جان سپار خان و ترکتاز خان و راجه دیبی سنگه بندیله و زاهد خان و آتش خان و گروهی دیگر که قریب نه هزار سوار بودند به سرانجام این خدمت تعین نموده سیزدهم ذی حجه مرخص فرمودند و هنگام رخصت اورا بعطای خلعت خاص وشمشیر با ساز مرصع و ماده فیل با حوضهٔ نقره و ده اسپ ازان جمله پنج راس عراقی یکی با زین و ساز مطلی نوازش نمودند و از امرای کومکی و عمدهای آنجیش مسعود راجه رایسنگه راتهور بعنایت خلعت و اسپ با زین وساز مطلی و دیندار خان بمرحمت ماده فیل وپردلخان بعنایت اسپ و الفخان بمکرمت شمشیرواسپ وسید منور خان وسید بهادر بارهه وجان سپار خان وترکتازخان و راجه دیبی سنگه بندیله و زاهد خان و آتش خان و قریب سي کس دیگر هر یک بمرحمت اسپ و برخي بعنایت شمشیر و گروهي بعطاي خلاع فاخره سربلندي یافتند وکیسري (۲) سنگه ولد راو کرن مذکورکه برهبري

(۲ ن) کیسي سنگه

بخت و دولت از دیرگاه بندگی این درگاه آسمان جاه اختیار کرده کامیاب خدمت حضور بود و با پدر رابطهٔ الفت و داعیهٔ موافقت نداشت بموجب التماس در سلک کومکیان امیرخان منتظم گشته بعطاي خلعت و ماده فیل مباهي شد درین ایام اللهوردیخان که از فوجداري متهرا معزول شده بود باستیلام کعبهٔ جلال شرف اندوز گردید و بعرض اشرف رسید که قاسم خان فوجدار سابق مرادآباد که درین اوقات بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعیین یافته روانهٔ آنحدود بود برادر زنش که مجهولي شوریده دماغ بود و همانا غبار نقاري ازو در خاطرداشت بجهالت ذاتي و جسارت نشاء جنون عارضي او را بزخم جمدهر از هم گذرانید و بفرمان جهان مطاع این بدکیش شقاوت منش بیاسا رسید و عبد النبي خان بفوجداري چکلهٔ متهرا معین گشته بعنایت خلعت و ماده فیل و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه نوازش یافت و نظم مهات چکلهٔ مهرند از تغییر او بباقرخان تفویض یافته منصبش باضافهٔ هفت صد سوار هزاری هزار سوار مقرر گردید هفتم محرم اخلاص خان خویشکي که بموجب حکم معلی خزانه و جواهرخانه ودیگر اموال ناشجاع با عورات و پردگیان آن وخیم العاقبة از بنگاله آورده بود بادراک دولت زمین بوس چهرهٔ عبودیت نوراني ساخت و بعنایت خلعت و شمشیر با ساز میناکار و اسپ عراقي تارک مباهات افراخت و اللهوردیخان بفوجداري سرکار گورکهپور از تغییرفداییخان سربلند گشته بمرحمت خلعت و شمشیر با ساز مرصع امتیاز یافت و الهداد ولد اخلاص خان بعنایت

خلعت و ازاصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي چهار صد سوار
سرافراز شد و درين ماه مبارک بیست هزار روپیه بوساطت
صدر الصدور بارباب استحقاق انفاق شده ضمیمهٔ ذخائر حسنات شهنشاه
قدسي سیر قدوس ملکات گردید و درین اوقات عنایت پادشاهانه
پرتو توجه بحال باز ماندهای قاسم خان افگنده جانی بیگ همشیره
زاده و پنج پسر و دیگر خویشان و منسوبان اورا بعطای خلعت از
لباس کدورت برآوردند و همگي را بوظائف احسان و شرائف
افضال مشمول عاطفت و بنده پروري گردانیدند رسور سنگه وکیل
رانا بمرحمت خلعت و اسپ مباهی گشته رخصت انصراف
یافت و ابو القاسم نبیرهٔ لشکر خان بانعام دو هزار روپیه کامیاب
عنایت گردید بیست و دوم ماه مذکور خلیل الله خان صوبه دار
لاهور که چنانچه گزارش یافته بموجب التماس بحضور لامع النور
آمده یکچند کامیاب خدمت سراسر سعادت بوده رخصت معاودت
یافته بعنایت خلعت خاص و شمشیر با ساز میناکار و یک زنجیر
فیل بایراق نقره و ماده فیل مطرح انوار مکرمت شد *

کشایش قلعهٔ چاکنه که از قلاع حصینهٔ ولایت کوکن است بسعی امیر الامرا رو داده

تبیین این مقال آنکه قلعهٔ مذکور از قلاع حصینهٔ ولایت کوکن است
وان ولایتیست واقع در ساحل دریای شور مشتمل بر قلاع محکمه
و بندرهای زر خیز که ازان جمله بندر چیول ودابل است و پارهٔ ازان
کوهستان و دره و سنگ لاخ و بعضی بیشه و جنگل است درسوابق

ایام برخي ازان ولایت که بملک بیجاپور متصل است بعادل خان
و اکثر بنظام الملک تعلق داشت و در زمان فرمان روائی اعلی
حضرت که قلعه سپهر بنیاد دولت آباد با جمیع ولایات نظام الملك
بحیطهٔ تسخیر اولیای این سلطنت ابدي دوام درآمد و از دولت
و حشمت آن سلسله بی نظام اثري نماند عادل خان که ازعاقبت
بیني و مصلحت گزیني حلقهٔ اطاعت و انقیاد درگوش کرده و
غاشیهٔ اخلاص و اعتقاد بر دوش گرفته در مقام خدمت گزاري و
فرمان برداری بوده پیشکشهای شایسته بجناب خلافت فرستاده از
خدمت اعلی حضرت التماس کرد که باقي ولایت کوکن که مسخر
جنود قاهره شده بود بنابر انکه بمحال مملکت بیجاپوراتصال داشت
باو مرحمت فرمایند و تقبل نمود که بعضی از ولایات خوب خود
نیز در عوض آن بتصرف اولیای دولت سپارد آن حضرت بنابر
الحاح و اقتراح او ولایت مذکور باو عطا کردند و ازان وقت باز کل
کوکن در تصرف محمد عادل خان بود و در اواخر زمان حکومتش
اکثری ازان ولایت باقطاع ملا احمد ناتیه که از عمده های او بود
تعلق داشت و دو پرگنه که یکی موسوم به پونه و دیگري به سوپه
است بجاگیر ساهو بهونسله که پیشتر از اتباع نظام الملک بود و
بعد از انقراض دولت او بعادل خان گرائیده در سلک نوکران او
درآمد داده بود و ساهو انجا برسم زمینداران وطن گزیده چون خود
در سمت کرناتك معین بود سیوائی پسر بد گهرش بنیابت آن
ضلالت پرور آنجا می بود و در اواخر زمان اعلی حضرت چون محمد
عادل خان را عارضه مرضي که بآن درگذشت طاري شده کوفتش

باستمداد کشید و ازین رهگذر انقلابي در احوال مملکت بیجاپور بهم رسید ملا احمد سپاهي که در کوکن داشت نزد خود به بیجاپور طلبید و آن ولایت و قلاعش از لشکر و حشمي که ضبط و محافظت آن کماینبغي تواند نمود خالي ماند درینوقت سیوائي مردود که جلادت و بیباکي با مکر و گربزه فراهم دارد انتهاز فرصت نموده دران ولایت غبار طغیان بر انگیخت و آغاز سرکشي کرده جمعي از مفسدان قوم خویش بر خود گرد آورد و نخست بحیله و تزویر قلعهٔ چند را متصرف شده دست غلبه واستیلا بما بقي قلاع که از وجود حراست پیشگان و ذخیره و سامان تهی بود دراز نمود دران اثنا محمد عادل خان را روزگار حیات سپري شده علي‌عادل خان پسرش که دران وقت طفلي بود کسوت نیابت پوشید و ازین جهت که او را هنوز استقلالي در امور حکومت بهم نرسیده فتور و اختلالي در احوال بیجا پور راه یافته بود بتخبر این قضیه نتوانست پرداخت و سیوائی مقهور روز بروز قوت گرفته بر تمامی قلاع و حصون آن ولایت دست تملک یافت و بجمعیت خاطر و فراغ بال سامان اسباب بغي و تمرد نمود وباستظهار کوه وجنگل و حصانت و رصانت قلاع سرکشي ومخالفت را میان بست واحداث حصون تازه کرده از سابق ولاحق چهل قلعه مشحون بسامان قلعه داری بهم‌رسانید و با علي‌عادل‌خان اعلان خلاف کرده گردن از طاعت پیچید و چون علي عادل‌خان را فی الجمله استقلالي در مراتب حکومت و ایالت بهم رسیده درصدد دفع او شد رسل و رسائل بمیان آورده ازروي کید و تزویر باظهار خجلت ندامت استغفار تقصیر نمود و افضل نام یکی از ارکان دولت

کتب خانہ
جامعہ عثمانیہ

۱۔ اراکین مجلس اعلیٰ، مجلس [illegible]، مجلس انتظامی و مجالس شعبہ جات و نصاب پانچ کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۲۔ اساتذہ جامعہ عثمانیہ و کلیات ملحقہ و گزیٹڈ عہدیداران جامعہ و اراکین دارالترجمہ دس کتابیں ایک ماہ تک اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۳۔ طلبائے ایم۔ اے، ایل ایل بی [illegible] اور انٹرمیڈیٹ [illegible] جماعتوں کے طلبہ [illegible] کتابیں [illegible] اپنے پاس رکھ سکینگے۔

۴۔ مدت مقررہ [illegible] ہوں تو طلبہ سے بحساب ایک آنہ یومیہ فی کتاب دیرانہ لیا جائیگا۔

۵۔ [illegible] کتابیں [illegible] کتاب کا [illegible] لازم ہے۔

۶۔ کتابوں پر کسی قسم کا نشان [illegible] لگایا جائے۔

۷۔ [illegible]

۸۔ قلمی نسخے اور حوالے کی کتابیں جاری نہ کی جاسکیں گی۔ فقط

[illegible]